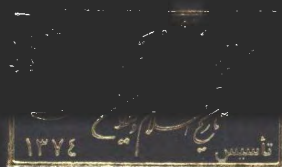
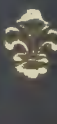
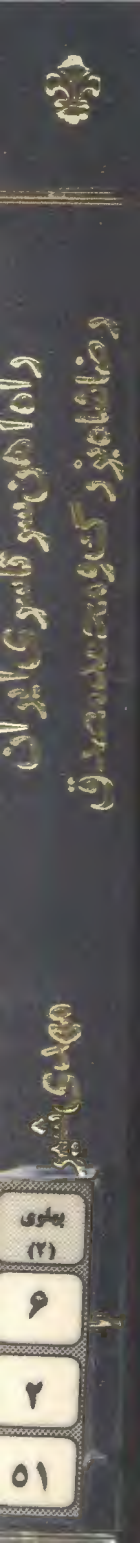


راه آهن سراسری ایران

رضا شاه بزرگ و محمد مصدق

مهدی شیر





THE HISTORY OF THE REIGN OF KING GEORGE THE THIRD

VOLUME I
PART I
AND
THE FIRST BOOK



نقاش
 مهدی شمیری

کلیه حقوق این کتاب برای نگارنده محفوظ است

به آقایان:

حاج اکبر زندجی لیرج ماهجونی مهندس اسدالله سیاح

و به یاد:

زنده یاد عزیزالله طاهری پور

مشخصات کتاب

نام: راه آهن سرتاسری ایران - رضا شاه بزرگ و محمد مصدق

نگارش: مهدی شیری

طرح پشت جلد از سراب

نوبت چاپ: اول چاپخانه پارس - هوتون تخراس

تلفن: ۱۲۵۱-۷۲۸-۱(۸۸۸) ۶۵۶۷-۷۶۹ (۷۱۳)

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۴ ش - ۲۰۰۵ م

توضیحی مختصر راجع به مطالب این کتاب

موضوع اصلی و مورد بررسی در این کتاب **مسئله راه آهن سراسری ایران** و تعیین دقیق و مستدل این مطلب میباشد که کدام یک از دو مسیر شمال به جنوب (به نحوی که توسط **رضاشاه بزرگ** انجام گردیده) و یا شرق به غرب (به نحوی که همواره از سوی **محمد مصدق** و بسیاری از طرفداران وی عنوان شده) از نظر منافع ایران و انگلیس مقرون به مصلحت بوده است.

بعلاوه خوانندگان گرامی ضمن پیشگفتار این کتاب حقایق و دلائل مستندی نیز راجع به مطالب زیر ملاحظه خواهند فرمود:

- ۱ - خلاصه‌ای از دلائل شاهزادگی **محمد مصدق**
- ۲ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قیام بود یا کودتا
- ۳ - شرکت **محمد مصدق** در توطئه قتل **محمد رضاه پهلوی**
- ۴ - برنامه انگلیسی‌ساز جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳
- ۵ - اجرا و تسجیل قرارداد بسیار زیان‌بخش **آرمیتاز سمیت** توسط **محمد مصدق**
- ۶ - بعضی اسناد از خدمات رضایتبخش **محمد مصدق**، در دوران استانداری در شیراز، از نظر مقامات انگلیسی
- ۷ - اهداف و منافع دولت انگلیس از ملی شدن صنعت نفت در ایران و زیانهای عظیم این امر برای ملت ایران
- ۹ - توطئه‌هایی که **محمد مصدق** در آنها سهیم بوده است.
- ۱۰ - شایعه قتل جمعاً هشت نفر! در دوران **رضا شاه بزرگ** .

— راجع به کتابهای آماده به چاپ نگارنده شرح کافی در "بجای
پیشگفتار" این کتاب درج شده است.

هرگاه بعضی از خوانندگان گرامی قصد یآوری و یا راهنمایی
جهت چاپ آنها و یا هر نظر و انتقاد دیگر راجع به مطالب این کتاب
داشته باشند، خواهشمند است مراتب را به نشانی پستی یا فکس زیر
اطلاع فرمایند:

Mehdi Shamshiri
P. O. Box: 866672
Plano TX. 75086.6672
U.S.A.
Fax: 972 517 6974

از جناب آقای حسین کعبانی، که همواره
مشوقی مؤثر در ادامه تحقیقات و بررسیهای
تاریخی ام بوده‌اند و مرا از مراجع و یآوری‌های
معنوی و ارزنده خود برخوردار ساخته‌اند
صمیمانه سپاسگزاری مینمایم.

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	- بجای پیشگفتار
	- یک دنیا مطلب ارزنده
۱	در لابلای دردلهای نگارنده
	- چند کلمه‌ای راجع به دلیل افشاگریهای
۶	نگارنده در مورد محمد مصدق
	- ملاقات نگارنده با سید محمود دعائی
۷	سرپرست روزنامه اطلاعات
۸	- مهاجرت از ایران
۱۲	- همکاری با رادیوی صدای ایران در دالاس
۱۴	- چاپ اولین کتاب
۱۴	- شرحی معترضه راجع به شاهزادگی محمد مصدق
۱۷	الف - خلاصه‌ای از دلائل شاهزادگی مصدق
۱۷	۱ - نجم‌السلطنه معشوقه مظفرالدینشاه
	- چهار دفعه آبستنی نجم‌السلطنه
	همزمان با چهار دفعه حضور
۱۸	مظفرالدین میرزا در تهران
	اول - آغاز روابط - اولین آبستنی
۱۸	و اولین تولد فرزند در ۱۲۵۸ ش.
	(۱) - بعضی از دلائل تولد محمد
۱۹	مصدق در سال ۱۲۵۸ شمسی
	(۲) - عدم امکان تولد محمد مصدق
	در سال ۱۲۵۸ شمسی
۲۱	از نظر شرعی

(ب)

- ۲۴ (۳) - معرفی نجم السلطنه و
میرزا هدایت الله
- ۲۷ (۴) - اعطای حق السکوت به
فرزندان میرزا هدایت الله
- دوم - دومین حضور - دومین آبستنی
و تولد دومین فرزند در
۲۸ ۱۲۹۹ ق. ۱۲۶۱ ش.
- سوم - سومین حضور - سومین آبستنی
و تولد سومین فرزند در
۳۱ ۱۳۰۶ ق. ۱۲۶۸ ش.
- چهارم - چهارمین حضور - چهارمین آبستنی
و تولد چهارمین فرزند در
۳۴ ۱۳۱۳ ق. ۱۲۷۴ ش.
- ۲ - اختلاف بسیار شدید
- ۳۷ نجم السلطنه و حضرت علیا
- ۳ - علت اصلی کدورت بین
- ۳۸ نجم السلطنه و حضرت علیا
- ب - چند مثال در مورد رسیدن مصدق
به چند قدمی تخت طاووس
- ۴۰
- ۴۲ مثال اول - واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- بحثی راجع به اینکه واقعه ۲۸ مرداد
کودتا بود یا قیام؟
- ۴۲
- بعث اول - قانونی بودن یا نبودن
- ۴۳ صدور حکم برکناری مصدق
- مورد اول - صدور حکم برکناری
صمصام السلطنه توسط
۴۴ احمد شاه قاجار

(ج)

- مطلبی به صورت معترضه
در معترضه، داستان کمیته
۴۶ مجازات و محمد مصدق
مورد دوم - عزل سید ضیاءالدین
۴۸ طباطبائی
مورد سوم - درخواست صریح مصدق
از شاه برای عزل دولت
۴۹ ساعد، در غیاب مجلس
۵۱ بحث دوم - راجع سند سی-آی-۱
۵۴ - دلائل واقعی قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۵۵ - ۲۵ مرداد ۱۳۳۲
۵۶ - ۲۶ مرداد ۱۳۳۲
۵۷ - ۲۷ مرداد ۱۳۳۲
- اوضاع کرمان در روزهای شوم
۵۷ پیش از ۲۸ مرداد
۶۳ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- نظر نگارنده راجع به
۶۵ کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲
مثال دوم - شرکت در توطئه
۷۱ برای قتل محمد رضا شاه پهلوی
- برنامه انگلیسی ساز جهت
۷۱ لغو قرارداد ۱۹۳۳ نفت
- اجرای قرارداد بسیار زیانبخش
۸۰ آ. متا سمیت توسط محمد مصدق
- اسناد رضایت داشتن انگلیس
۹۳ از خدمات مصدق در شیراز
- اهداف و منافع انگلستان از ملی شدن
۱۰۲ صنعت نفت در سراسر ایران

(د)

- اقدامات شرکتهای نفتی آمریکائی
و شرکت نفت انگلیس
۱۰۶ و ایران علیه یکدیگر
- مقایسه‌ای بین درآمدهای عربستان
از آرامکو و ایران از کنسرسیوم
- سخنان حاجی علی رزم‌آرا راجع به
پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت
۱۰۸ در سراسر ایران
- شکست قطعی نهضت ملی ایران با
۱۰۹ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت
- یک سؤال از تمام طرفداران مصدق
۱۱۳ - مختصری از فوائد ملی شدن
۱۱۴ صنعت نفت برای انگلیس
- رهایی از شر زیان هنگفت از پخش
۱۱۴ فرآورده‌های نفتی در داخل ایران
- قطع ارتباط درآمد ایران با بهای طلا و
درآمد واقعی حاصل از فروش نفت
۱۱۹ - یک تمثیل
۱۱۹ - محروم ساختن ایران از بقیه حق
خود در شرکتهای تابعه شرکت
نفت انگلیس و ایران
۱۲۲ - وضع ایران از نظر درآمد نفت
- بعد از انعقاد قرارداد با کنسرسیوم
۱۲۵ - مقایسه قرارداد کنسرسیوم با قراردادهای
نفت در سایر کشورهای منطقه
۱۲۷ - مقایسه‌ای بین درآمدهای عربستان
از آرامکو و ایران از کنسرسیوم
۱۳۰

(هـ)

- ۱۳۲ - ضررهای دولت ایران،
از قول پسر دانی مصدق
- ۱۳۴ - یک کلاه گذاری نامرئی
- زیان یک میلیارد دلاری،
- ۱۳۵ محرومیت ایران از دریافت پذیره
سومین مثال - مجبور ساختن شاه و ملکه
- ۱۳۸ به خروج از ایران
- ۱۳۸ - ۹ اسفند ۱۳۳۱
- توطئه‌هایی که مصدق در آنها
- ۱۴۰ سهیم و شریک بوده است
- ۱۴۰ - قتل عبدالحسین هژیر
- ۱۴۱ - قتل حاجیعلی رزم‌آرا
- ۱۴۱ - توطئه‌های دیگر
- ۱۴۳ - ادامه پیشگفتار: در دلهای نگارنده
- تنها درخواست نگارنده از شهبانو
که انجام نشد!
- ۱۴۸ - نظر احتمالی شهبانو فرح راجع
به رضاشاه بزرگ و محمد مصدق
- ۱۴۹ - داستان ملاقات نگارنده با شاهزاده رضا پهلوی
- ۱۵۶ - نظر احتمالی شاهزاده رضا پهلوی راجع
به پدر و پدر بزرگ خود
- ۱۵۸ - شایعه قتل هشت نفر در دوران رضاشاه پهلوی
- ۱۶۹ - اطلاعاتی راجع به جرم مدرس
- نحوه تبعید مدرس از قول
- ۱۷۲ یکی از مخالفان رضاشاه بزرگ
- ۱۷۴ - گناه نامعلوم عبدالحسین دیبا
- ۱۷۷ - توضیحی معترضه
- ۱۷۹ - داستان بنیاد مطالعات ایران

(و)

- داستان احساس یک وظیفه وجدانی
۱۸۰ دیگر از سوی نگارنده
۱۸۱ - پیشگفتاری راجع به آن داستان
- بعضی از شرایط احراز عضویت در
۱۸۲ شورای مرکزی سازمان زنان ایران
۱۸۵ - اعتیادهای بسیار شدید شاهدخت اشرف پهلوی
- تحمیل شرم‌آور خانم مهناز افخمی
۱۸۵ به جامعه زنان ایران
۱۸۷ - احساس وظیفه و تعهد
۱۸۸ - ابراز ناراحتی و تیریک؟!
- شرح جریان انتخابات مجمع عمومی
۱۹۰ از قول خانم افخمی
- سلب اختیارات اشرف پهلوی،
۱۹۳ به دستور محمد رضا شاه پهلوی
- خانواده اشراقی و خاندان پدری
۱۹۳ و مادری سرکار خانم افخمی
۱۹۴ الف - خانه اشراقی
ب - خصوصیات اخلاقی مجیدخان ابراهیمی
۱۹۷ پدر گرامی سرکار خانم افخمی
۱۹۷ ۱ - فرستادن دام به بازی انتخابات؟!
۱۹۹ ۲ - ازدواج با همسر سابق پسر برادر!
۲۰۰ ۳ - افسانه تحصیل در فرانسه!
ج - زندگی خارج از روال عادی
۲۰۱ خاندان مادری؟!
- نمونه‌ای از زندگی
۲۰۵ خارج از روال عادی یک دختر
۲۰۷ - مراجعت سرکار خانم افخمی و شوهرشان به ایران
۲۰۸ - یک داستان معترضه دیگر

(ز)

- ۲۰۹ - یک حقیقت دیگر
- ۲۱۱ - تقلیدی ناشیانه معدی از سعدی
- شایعه اختلاس و حیف و میل در
- ۲۱۲ اعتبارات مراکز رفاهی
- ۲۱۴ - سخن پایانی در این بخش
- بررسی اقدامات خانم افخمی
- ۲۱۸ در سمت دبیرکلی بنیاد مطالعات ایران
- ۲۲۰ الف - بعضی از مسافرت‌های سرکار خانم افخمی
- ۱ - مسافرت سرکار خانم افخمی و شوهرشان،
- ۲۲۰ متفقاً به اروپا، به بهانه مصاحبه از دو نفر!
- ۲۲۱ ۲ - عزیمت به نیوزیلند
- به منظور مصاحبه با الیزابت آن رید
- ۲۲۱ ب - مأموریت سرکار خانم عزت آقاولی
- به پاریس جهت مصاحبه شدن؟!
- ج - مسافرت خانم شیرین سمیعی از فرانسه به
- ۲۲۲ آمریکا جهت دیدار و مصاحبه با یکی از بستگان
- ۵ - مسافرت آقای هرمز حکمت به پاریس
- ۲۲۳ جهت انجام یک جلسه مصاحبه
- ه - مسافرت آقای بهروز نیکذات به لندن
- ۲۲۳ جهت انجام یک جلسه مصاحبه
- و - مسافرت آقای سپهر ذبیح از پاریس
- ۲۲۴ به کالیفرنیا جهت انجام سه مصاحبه
- ز - مسافرت آقای اکبر اعتماد، از لندن
- ۲۲۴ به پاریس برای انجام ده مصاحبه
- ۲۲۵ - تصمیم نگارنده جهت مراجعت به ایران
- ۲۲۷ - تأثیر فاجعه نهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر زندگی نگارنده
- ۲۳۲ - حسن تصادف، رسیدن شاهد از غیب

(ح)

- مروری اجمالی به نظریات مصدق در باره راه آهن
۲۳۷ سراسری از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰
- مصدق و دولت انگلیس
۲۴۱ و مسئله راه آهن سرتاسری ایران
- اول - دولت استعماری انگلیس و راه آهن سرتاسری
۲۵۱ (از شمال به جنوب) ایران
- مقدمه اول - راههای وزرود به خوزستان و لرستان
۲۵۱ از داخل ایران قبل از رضا شاه پهلوی
- مقدمه دوم - پیدایش نفت در خوزستان و
سیاست شوم جدید
۲۵۹ انگلیس در این رابطه
- مقدمه سوم - نظر انگلیس راجع به کشیده شدن
راه آهن جهت اتصال استانهای گیلان
و مازندران به سایر نقاط ایران
۲۶۴ (الف) - وضع راهها و بازرگانی در استانهای
گیلان و مازندران
۲۶۴ (ب) - سوءاستفاده سیاسی دولت روسیه از
انحصار طبیعی تجارت با شمال ایران
۲۶۵ - تایمس - ۸ ژوئن ۱۹۲۶
- ۲۶۶ (۱۷ خرداد ۱۳۰۵)
- مورنینگ پست - ۱۱ ژوئن ۱۹۲۶
- ۲۶۶ (۲۰ خرداد ۱۳۰۵)
- مورنینگ پست - ۳ اوت ۱۹۲۶
- ۲۶۶ (۱ مرداد ۱۳۰۵)
- منچستر گاردین - ۵ مه ۱۹۲۷
- ۲۶۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶)

(ک)

- ۲۹۹ - دلی تلگراف - ۷ آوریل ۱۹۲۸
(۱۸ فروردین ۱۳۰۷)
- ۳۰۰ - دلی نیوز - ۲۴ اکتبر ۱۹۲۸
(۲ آبان ۱۳۰۷)
- ۳۰۰ - تایمس - ۲۴ اکتبر ۱۹۲۸
(۲ آبان ۱۳۰۷)
- ۳۰۱ - مورنینگ پست - ۴ اکتبر ۱۹۲۸
(۱۲ مهر ۱۳۰۷)
- ۳۰۱ - تایمس - ۱۴ مه ۱۹۲۸
(۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۷)
- ۳۰۲ - دلی میل - ۲۲ نوامبر ۱۹۲۸
(۱ آذر ۱۳۰۷)
- ۳۰۳ - تایمس - ۲۳ نوامبر ۱۹۲۸
(۲ آذر ۱۳۰۷)
- ۳۰۴ - تایمس - ۳ ژانویه ۱۹۲۹
(۱۲ دی ۱۳۰۷)
- ۳۰۴ - دلی هرالد - ۲۰ مارس ۱۹۲۱
(۲۹ اسفند ۱۳۰۷)
- ۳۰۵ - شیکاگو تریبون - پاریس -
اول ژوئیه ۱۹۲۹ (۱۰ تیر ۱۳۰۸)
- ۳۰۶ - ایوینینگ نیوز - ۹ ژوئیه ۱۹۲۹
(۱۸ تیر ۱۳۰۸)
- ۳۰۶ - دلی میل - ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۹
(۲۰ تیر ۱۳۰۸)
- ۳۰۷ - ب - انجام کارشکنی و خرابکاری

(J)

**دوم - کوششهای مصدق در اجرای مأموریت
خیانتکارانه مورد بحث و تحقق مقاصد**

- ۳۱۶ **و منافع انگلستان**
(الف) - سخنرانی مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۰۴
کوشش جهت جلوگیری از
۳۱۷ اجرای طرح ایجاد راه آهن
(ب) - سخنرانی مورخ ۲ اسفند ۱۳۰۴
اعلام بیهودگی احداث راه آهن! و
۳۱۹ پیشنهاد خرید کارخانه قند بجای آن
(ج) - سخنرانی مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۰۶
باز هم اعلام بیهودگی راه آهن و اولین
اشاره به مسیر تجارتی اروپا
و هندوستان
۳۲۲ (د) - سخنرانی مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶
انصراف از پرده پوشی و پیشنهاد احداث
راه آهن در مسیر مورد نظر انگلیس
۳۲۸ (ه) - سخنرانی مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷
باز هم تصریح بی فایده گی احداث راه آهن
در ایران و ترجیح مسیر
۳۳۰ مورد نظر انگلیس

قسمتی از مقاله مندرج در مجله ایران شناسی

- مخالف انگلیسیها با
۳۳۲ راه آهن جنوب به شمال ایران
- مشخصات فنی راه آهن و
شرح مراسم اتصال خطوط راه آهن
۳۳۹ شمال و جنوب

ندیدیم از سخن فهمان عالم، گوشه چشمی
اگر چه سر مه شد، از فکر، مغز استخوان ما را
(صائب)

بجای پیشگفتار

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید

یک دنیا مطلب ارزنده در لابلای درد دل های نگارنده

نگارنده بررسیهای تاریخی خود را از اولین سالهای دهه چهل
(به سال شمسی) آغاز کرده و به تدریج، تا زمان وقوع انقلاب اسلامی،
از نتایج آنها علاوه بر مطالب دستنویس فراوان، متجاوز از بیست جلد
کتاب ویراستار شده، برای چاپ آماده ساخته بوده است.
۹ جلد از آن کتابهای آماده برای چاپ، (با متجاوز از ۵۰۰۰
صفحه) حاوی حقایق مستندی در مورد جزئیات زندگی شخصی،
اجتماعی و سیاسی محمد مصدق است و طبعاً شرحی نسبتاً مفصل از
بسیاری از حوادث و ماجراهای دوران حیات نسبتاً طولانی وی، از جمله،
اقدامات خیانت آمیز و عوام فریبانه وی را (که زیانبخش ترینشان تأیید و
اجرای قرارداد آرمیتاژ سمیت میباشد) در بر دارد و در تعدادی دیگر از این
کتابها تاریخچه مذهب تشیع از دوران صفویه تا کنون مورد بحث و
تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و مخصوصاً شرح تحقیقات عمیق
نگارنده راجع به اقدامات اینتلیجنت سرویس و دولت انگلیس در جهت

ایجاد تغییرات در این مذهب و برپائی نهضت‌های دینی در قرون اخیر و نتایج حاصله از این تحقیقات بسیار جالب توجه می‌باشد، که از جمله آنها میتوان شرح مفصل فعالیت‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی و نیز شورش واقعاً انگلیسی و ظاهراً ضدانگلیسی تنباکو را نام برد.

این تحقیقات ارزنده برای نگارنده این امکان را فراهم ساخته بود که از سوابق بسیاری از گردانندگان و پیشوایان با نفوذ انقلاب اسلامی، از پیش، آگاهی داشته باشد و از همان آغاز با آن مخالفت بورزد.

مثلاً هنوز بسیاری از مردم نمیدانند که آقای مهندس مهدی بلزرگان، اولین نخست‌وزیر دولت انقلاب، در بسیاری از توطئه‌های بیگانه‌ساز ضد دولتی در دوران محمدرضاشاه پهلوی دست داشته است، که از جمله آنها میتوان شرکت وی در توطئه سوءقصد به جان آن پادشاه، در بعد از ظهر جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (۴ فوریه ۱۹۴۹) را مثال زد، که سرهنگ محمد دفتری، برادرزاده مصدق و رئیس وقت دژبان با راهنمایی‌های پنهانی مصدق، مأمور اجرای آن بوده و حاجیعلی رزم‌آرا نیز گمان میکرده است که اقدامات سرهنگ دفتری، در این توطئه، بنا به دستور وی می‌باشد.

مهندس بلزرگان در آن روز، از پیش تعداد زیادی از اعضاء انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران (و دیگران) را (بدون آنکه از توطئه آگاهی داشته باشند) در دانشکده فنی جای داده و در انتظار انجام سوءقصد و وقوع قتل شاه بوده است تا اینکه شورش را از آنجا آغاز نماید.

البته نگارنده در زمان انقلاب، حتی جرئت نفس کشیدن به عنوان مخالفت با نخست‌وزیر شدن مهندس بلزرگان را نداشت ولی با آگاهی از داستان مورد مثال بالا و نظائر آن، چگونه میتوانست در ته قلب با وی و وزرای همکارش، که اکثراً از قماش خودش بودند، مخالفت نداشته باشد؟

در هر حال، نگارنده تا مدت ۱۸ سال بعد از استقرار جمهوری اسلامی، که در تهران بود، توانست از فرصت استفاده کند و حوادث و

وقایع مربوط به انقلاب را به عنوان فصل جدیدی از تاریخ ایران، به تحقیقات تاریخی سابق خود متصل سازد و نیز راجع به پیشوایان روحانی و غیر روحانی تازه به قدرت رسیده انقلاب بررسیها و تحقیقات ارزنده‌ای را به انجام برساند.

تردید وجود ندارد که بسیاری از یادداشتهای مربوط به این قبیل تحقیقات، در آن زمان بسیار خطرناک به حساب می‌آمد و کشف هر صفحه از آنها میتواند نگراننده را با خطر مرگ رو به رو سازد.

زندگانی نگارنده در آن ایام در ایران مانند کسی بود که بر روی انباری از باروت سکونت داشته باشد و همواره دله‌ره و ترس از انفجار آن انبار آسایش و آرامش قلبی وی را مختل سازد.

با این ترتیب، نگارنده، به خیال خود، این قبیل تحقیقات را برای آگاهی آیندگان به انجام می‌رسانید، زیرا به نظر نمی‌رسید که انتشار آنها، چه در ایران و چه در خارج از آن، در دوران حیات وی انجام‌پذیر باشد.

اما، در دوران رژیم پادشاهی، مسلماً مقامات آن رژیم در جهت انتشار نتایج تحقیقات مستند راجع به محمد مصدق، ممانعتی به عمل نمی‌آوردند و طرفداران این شخص نیز در آن دوران، در ایران، در شرایطی نبودند که در صورت انتشار آنها عملاً برای نگارنده مشکلاتی فراهم سازند.

ولی متأسفانه تعصب نابجای مصدق دوستی از یکسو و نفرت نابجای و کینه‌توزانه از خاندان پهلوی در آن زمان هم بقدری در میان مردم ایران شدید بود که گمان نمی‌رفت، جز تعدادی معدود از ایرانیان، به خواندن چنین کتابهایی رغبت نشان دهند، و یا در صورت خواندن، مطالب مندرج در آنها را بپذیرند و یا حتی قبول نمایند که نگارنده بدون دریافت مبلغ کلانی وجه از شاه و دربار، به نوشتن چنین کتابهایی مبادرت نموده است.

با این ترتیب، مسلماً انتشار هر یک از کتابهای مزبور نیز جز جلب بدنامی و نفرت عمومی برای نگارنده نتیجه دیگری در بر نداشت و اگر احیاناً بعضی از ناشران وقت هم تا اندازه‌ای از تعصب و نفرت مزبور

برکنار مانده بودند، گمان نمیرفت که جرئت مبادرت به چاپ و انتشار کتابهای مزبور را داشته باشند.

با اینکه برادران و خواهران نگارنده و فرزندان آنان، همواره در مورد نگارنده، که فرزند بزرگ خانواده بوده است، از هر گونه محبت و اخترام کوتاهی ننموده‌اند ولی در بین آنان و نیز در بین سایر بستگان نسبی و سببی نگارنده و همسرش، حتی یک نفر وجود نداشت که به مطالعه آن کتابها و مطالب علاقمند باشد و یا در جهت خلاف ادعاهائی که مصدق، در دوران زندگی خود، علیه خاندان پهلوی به عمل آورده بود، سخنی را بپذیرد و یا حتی بشنود تا چه برسد به شنیدن اتهاماتی علیه خود مصدق.

این وضع تا استقرار جمهوری اسلامی در ایران ادامه داشت و متأسفانه همراه با انقلاب گروهکهای مسلح زیادی، که خود را نیروهای پیشتاز انقلابی مینامیدند و بسیاری از اعضایشان در سالهای آخر دوران پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی، در خارج از ایران آموزشهای چریکی دیده بودند به ایران آمدند و هر گروه یک یا چند خانه یا ساختمان بزرگ متعلق به ایرانیان فراری را متصرف شد و با پولهای بی‌حسابی که از راه چپاول و غارت نصیبش شده بود، در میان جوانان خالی‌الذهن به تبلیغ و یارگیری پرداخت.

حزب توده ایران، مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت)، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)، جبهه دموکراتیک ملی، جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان یککار در راه آزادی طبقه کارگر، جنبش مسلمانان مبارز، مجاهدین خلق مسلمانان مبارز، سازمان اسلامی شورا (ساش)، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما)، جنبش برای آزادی حزب رنجبران، مجاهدین انقلاب اسلامی (که گویا این سازمان به تنهایی از ترکیب چند سازمان تروریستی به وجود آمده بوده است)، فدائیان اسلام، و از این قبیل.

در هر حال، با اوضاع و احوال بی‌حساب و کتاب و هرج و مرجی که در اوایل انقلاب اسلامی با حضور فعال اعضای مسلح و آماده به قتل این گروهکها بر ایران حکمفرما شده بود، باز هم انتشار کتابی،

نظیر کتاب حاضر، حتی در صورتی هم که انجام میشد، نه تنها کاملاً بی‌فایده مینمود و خریداری نداشت، و نیز نفرت عمومی را شامل حال نگارنده میساخت، بلکه جان نگارنده را نیز در خطر مرگ قرار میداد. زیرا گروهکهای مسلح مزبور تقریباً همگی مصدق‌پرست و یا حتی به اصطلاح مصدق‌اللهی! بوده و بسیاری از افرادشان به آسانی برای کشتن هر کس که به فعالیت علیه مصدق دست میزد، آمادگی داشتند.

بطوری که شنیده‌ام، اکثر افراد مسلمان و به اصطلاح متعهد و انقلابی که در اوائل استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران، به صورت فردی در تهران و شهرستانها ترور شده‌اند، از مخالفان فعال مصدق بوده‌اند.

نگارنده در اینجا، اسامی دو نفر از انقلابی‌های فعال را، بطور نمونه، به ترتیب از سطوح پائین و بالای انقلابیون، ذکر مینماید، که هر دو، بر خلاف نگارنده، متدین و به اصطلاح، کاملاً متعهد، و با رژیم پادشاهی مخالف بوده‌اند و بعلاوه از سالها پیش از انقلاب در زمره علاقمندان به خمینی قرار گرفته و شاید هم به تبعیت از همین شخص نسبت به مصدق و طرفداران او نظر موافقی نداشته‌اند.

یکی از آنها، که به رضا دوغی مشهور بود و دکه کوچکی در گوشه شمال شرقی تقاطع خیابانهای سیروس و مولوی، برای فروش برگه هلو، آب میوه، دوغ و از اینقبیل داشت، بعد از انقلاب، با کمک مالی دیگران، پوستری از عکس مصدق در حال بوسیدن دست ملکه نریسا، تکثیر و توزیع کرده بود.

تروریستهای طرفدار مصدق، یک شب بعد از نیمه‌های شب به به خانه وی ریخته و وی را در رختخواب به قتل رساندند و بطوری که شنیده‌ام نامه‌ای به مضمون زیر از خود به جای گذاشته بودند:

این است سزای کسی که به مصدق کبیر اهانت نماید.

دیگری دکتر سید حسن آیت بود که صبح روز چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ در حال خروج از خانه‌اش مورد حمله قرار گرفت و به قتل رسید.

وی عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی بود که قبلاً نیز به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس خبرگان قانون اساسی شرکت کرده و در سمت نایب رئیس آن مجلس نیز انتخاب شده بود.

در بین رجال جمهوری اسلامی، دکتر حسن آیت تنها فردی بود که با کمال شجاعت، بسیاری از اقدامات محمد مصدق را در حکم خیانت به ایران میدانست و علناً از آنها انتقاد مینمود.

کتابی به نام **چهره حقیقی مصدق السلطنه**، مشتمل بر یادداشت‌های دکتر حسن آیت، از سوی دفتر انتشارات اسلامی به چاپ رسیده است که نشان‌دهنده نظر این شخص در مورد مصدق میباشد.

چند کلمه‌ای راجع به دلیل افشاکریهای

نگارنده در مورد محمد مصدق

بسیاری از دوستان و دیگران، بارها از نگارنده خواسته‌اند که از افشاکری در مورد محمد مصدق دست بردارد و عصاره استدلال‌هایشان تقریباً این بوده است که یکی از مهمترین دلائل زنده ماندن و ادامه بقای هر ملت، وجود موارد افتخارآمیز مشترک در میان افراد آن ملت میباشد تا آن افراد بتوانند به آنها ببالند و افتخار نمایند و بدین ترتیب از تجزیه شدن و یا تحلیل رفتنشان در میان سایر ملتها جلوگیری به عمل آید و قهرمانان ملی از مهمترین موارد این افتخارات محسوب میشوند.

اینان عقیده دارند که مصدق، هرچه بوده، هم‌اکنون یکی از قهرمانان ملی ایران بشمار میرود و چون وجود هر قهرمان به منزله یک بند از شیرازه و بهم پیوستگی یک ملت میباشد، لذا، از نظر کمک به همبستگی ملی، باید از تمام خطاهای او چشم‌پوشی نمود و آنها را مخفی نگاه داشت تا وی در همان بالای سکوی قهرمانی و افتخار باقی بماند.

نگارنده با اصل استدلال بالا کاملاً موافقت دارد ولی در مورد نتیجه‌گیری از آن، پس از متجاوز از چهل سال بررسی، با تمام وجود به این نتیجه و اعتقاد رسیده است که سکوی قهرمانی مزبور حق مسلم **رضاشاه بزرگ** میباشد و **محمد مصدق** با حمایت وسیع و همه‌جانبه انگلیس و نیز با دروغ و نیرنگ و عوام‌فریبی، آن میهن‌پرست واقعی و **ابرمرد تاریخ ایران** را از آن سکو پائین کشیده و خود به ناحق بر جای او ایستاده است.

نگارنده بر مبنای آن آگاهی‌های مستدل، اولین وظیفه وجدانی، ملی، و اخلاقی خود دانسته و این مأموریت و رسالت را برای خود قائل شده است، که با تمام توان خود بکوشد تا شاید حق را به صاحب حق و آن سکوی قهرمانی را به **رضاشاه بزرگ** برگرداند.

ملاقات نگارنده با سید محمود دعائی **سرپرست روزنامه اطلاعات**

چون نگارنده شنیده بود که استثنائاً خود **خمینی** نظر خوبی نسبت به **مصدق** نداشته است، لذا به غلط تصور کرد افرادی، از قبیل **سید محمود دعائی**، نیز که در زمره نزدیکان و محارم او در زمان تبعید در عراق بوده‌اند، کم و بیش، دارای چنین نظری میباشند. به اینجهت، بعد از آنکه **سید محمود دعائی** به سرپرستی **روزنامه اطلاعات** منصوب گردید، نگارنده یک روز تلفنی از او وقت گرفت و در دفتر آن روزنامه با وی ملاقات نمود.

نگارنده در این ملاقات، پس از معرفی خود به عنوان یک نفر کرمانی، مختصری راجع به اختناق بسیار شدیدی که طرفداران **مصدق** در ارتباط با افکار و اقدامات مخالفان وی در ایران به وجود آورده و امکان هر گونه حقیقت‌گوئی را در این موارد نامیسر ساخته‌اند، صحبت کرد و از او، که مادرش کرمانی است و خودش هم بزرگ‌شده کرمان میباشند،

درخواست نمود تا اجازه دهد که نگارنده، با نام مستعار، مقالاتی کاملاً مستند راجع به مصدق در روزنامه اطلاعات درج نمایند و یا اینکه دستور دهد که یکی از کتابهای نگارنده را، با نام مستعار، به صورت پاورقی در آن روزنامه به چاپ برسانند.

پاسخی که سید محمود دعائی به نگارنده داد، به مضمون زیر

بود:

" این کار به نفع امثال دکتر بقائی تمام میشود که از دکتر مصدق کثیفترند! "

البته دعائی در جمله بالا از دیگری جز دکتر بقائی نام نبرد ولی نگارنده از صحبت‌هایی که در آن روز با سید محمد دعائی به عمل آورد، چنین برداشت نمود که وی نیز در زمره طرفداران پر و پا قرص مصدق به حساب می‌آید و حتی غیر از خمینی، سایر روحانیون ارشد را هم که با دکتر مصدق مخالفت ورزیده‌اند، کثیف می‌شمارد.

مهاجرت از ایران

نگارنده، در آن روز، از سخنان سید محمود دعائی اطمینان یافت، که حتی امکان چاپ تحقیقات تاریخی‌اش در ایران، در دوران رژیم جمهوری اسلامی، میسر نخواهد گردید تا چه برسد به تحقیقات بسیار خطرناک اسلامی او که از هر صفحه‌اش بوی مرگ به مشام میرسید، و به همین جهت در حالی از دفتر روزنامه اطلاعات بیرون می‌آمد که تصمیم خود را برای مهاجرت از ایران گرفته بود.

نگارنده از همان روز با ناراحتی برنامه فروش خانه و راحت شدن از شر اثاثه و لوازم موجود در آن را، از طریق بخشش یا فروش، آغاز کرد.

اما، همان کتابهای دست‌نویس مهمترین مشکل نگارنده به حساب می‌آمدند، زیرا با اینکه مطالب مندرج در اکثرشان تاریخی بود و

در بسیاری از آنها گفتاری ضد اسلام یا علیه جمهوری اسلامی وجود نداشت، باز هم به نظر نمی‌رسید که حتی امکان ارسال همان کتابها نیز، به خارج از کشور، از طریق پست امکان‌پذیر باشد و نیز هیچ مسافری هم جرئت نمی‌کرد که یکی از آنها را در یکی از چمدانها، مثلاً در بین لباسهای خود، جای دهد و در هنگام عبور از گمرک ایران برای خود مشکلاتی فراهم سازد.

خوشبختانه، نگارنده از چندی پیش از ملاقات با سید محمود دعائی آگاهی یافته بود که امکان تایپ مطالب به فارسی توسط کامپیوتر و چاپ و تکثیر آنها با چاپگرهای کامپیوتری و نیز ضبط و انتقال آن مطالب در دیسکتهای مخصوص فراهم شده است.

با این آگاهی، در اولین فرصت به بنگاه "ماشینهای اداری"، در بلوار کشاورز، مراجعه کرد و با خرید یک دستگاه کامپیوتر مدل ۲۸۵، که فقط دارای سیستم MS-DOS بود، و احتمالاً در آن زمان، آخرین و بهترین مدل بشمار میرفت کار ضبط کتابهای خود را بر روی دیسکت شروع نمود.

مسئولین بنگاه، قبلاً اولین برنامه فارسی کامپیوتری را، که به صورتی بسیار ابتدائی در ایران تهیه شده و فقط با یک فونت، فارسی و یک فونت لاتین، در سیستم MS-DOS کار میکرد در آن نصب کرده بودند.

در هر حال، نگارنده پس از دیدن یک دوره آموزشی در همان بنگاه "ماشینهای اداری"، کار ضبط کتابها و مطالب خود را، با روش مشهور به دو انگشتی، بر روی دیسکت آغاز نمود.

چندی بعد به نسخه‌ای از Microsoft Word که بسیار کامل و دارای فونتهای متعدد فارسی و لاتین بود و بر روی Windows 3 کار میکرد و در ایران با افزودن چهار حرف پ، چ، ژ، و گ و انجام تغییرات ضروری دیگر، آن را به فارسی برگردانده بودند دست یافت و مطالب فراوانی که، اکثراً راجع به انقلاب اسلامی و شرح حال و اقدامات بعضی از پیشوایان انقلاب و رجال جمهوری اسلامی ایران بود، نیز با این برنامه در کامپیوتر ضبط کرد.

(متن این پیشگفتار با همین فارسی پیشرفته و متن اصل کتاب با آن فارسی ابتدائی و قدیمی ماشین شده است.)

این قبیل یادداشتهای دستنویس (ماشین شده، یا نشده) و نیز کامپیوتر و دیسکتهای کامپیوتری مربوط به آنها، در آن زمان واقعاً بسیار خطرناک به حساب می آمدند و، همانطور که اشاره شد، در صورتی که توسط پاسداران و یا سایر مأموران جمهوری اسلامی کشف میشدند، به احتمال زیاد نگارنده را با خطر مرگ روبرو میساختند.

در آن زمان تنها یک نوع دیسکت وجود داشت و آنهم همان دیسکتهای کوچک با ظرفیت ۱/۴ مگابایت بود که نگارنده از هر کتاب و هر مطلب ضبط شده در کامپیوتر، ۶ نسخه بر روی آن دیسکتهای انتقال داده و آنها را توسط مسافری که از ایران به خارج میرفتند، به نزد بستگان و دوستان خود فرستاده بود.

مشکل مهم دیگر نگارنده، داشتن حدود سه هزار جلد کتاب بود که غیر از تعدادی، دایره المعارف، لغت نامه، و دیکشنری، اکثراً به زبان فارسی و شامل سفرنامه ها، کتابهای خاطرات و شرح حال رجال و از اینقبیل بودند و تقریباً همگی به نحوی با تاریخ دویست سال اخیر ایران ارتباط داشتند و نگارنده به هیچ قیمتی حاضر به فروش یا جداسدن از آنها نبود.

باز هم، خوشبختانه در آن زمان ارسال کتاب به خارج، از طریق پست، تا ۵ کیلو آزاد اعلام شده بود و نگارنده با استفاده از این مقررات موفق گردید که بجز معدودی کتاب بودار؟!، بقیه کتابهای خود را، با پست زمینی، در مدتی حدود دو سال، به خارج انتقال دهد.

نگارنده برای اینکه توجه کارکنان یک پستخانه بخصوص را به خود جلب ننماید، هر هفته دو، سه بار، به اتفاق همسرش، در یکی از ادارات پست در نواحی مختلف تهران و اطراف آن، حضور می یافت و یک یا چند بسته ۵ کیلوئی کتاب را به آدرس برادرش که در آمریکا اقامت داشت پست میکرد، بی آنکه در آن زمان در مورد گرفتن ویزای ورود به آن کشور اطمینان داشته باشد.

شرط ارسال کتاب با این روش آن بود که کتابها در اداره پست و توسط مأموران پستخانه بسته‌بندی شوند و با اینکه همیشه نگارنده مقداری روزنامه اضافی همراه خود میبرد و با دادن انعام کافی به مأمور مربوط، از وی میخواست که آنها را لوله و مجاله کرده و در کارتنها در اطراف کتابها قرار دهد و آنها را محکم نماید، مع هذا تعدادی از کارتنها در راه و در هنگام حمل و نقل از کامیون به کشتی و از کشتی به کامیون پاره شده یا آب دیده و مأموران آنها را در گونی ریخته و با جلدهای کنده شده و صفحات پاره پاره به مقصد رسانده بودند.

و باز هم خوشبختانه اکثر کتابها سالم به مقصد رسیده بود و تعداد کسری‌ها زیاد نبود.

خلاصه اینکه، بعد از انجام این مقدمات با دعوت‌نامه‌ای که برادر دیگر نگارنده از آلمان برایش فرستاده بود، به دریافت ویزای آن کشور موفق گردید و نهایتاً تمام مطالب ضبط شده در کامپیوتر خود را، به یک کامپیوتر دستی انتقال داد و در روز ۷ تیرماه ۱۳۷۶ مطابق با ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ با چشمی اشکبار و در حالی که دنیائی غم قلبش را میفشرد، به همراه همسرش، ایران عزیز را ترک کرد، و کامپیوتر مزبور را نیز از این کشور خارج ساخت.

نگارنده شرح غم و زبان حال خود در آن روز را طی قطعه‌ای که در هواپیما، پس از ترک ایران، سروده بیان کرده است و چون شاید درج تمام آن در اینجا مناسبتی نداشته باشد، لذا ذیلاً فقط به ذکر دو بیت اول و آخر از آن قطعه اکتفاء مینماید:

ای وطن از سرزمینت، بی‌خبر رفتم که رفتم
عاقبت دل‌کندم از تو، خون جگر رفتم که رفتم

...

میروم آن سوی دنیا، بهر خود قبری بسازم
تا کنم زین سو ز خاکت سر به در، رفتم که رفتم

در هرحال، چون نگارنده و همسرش، چند سال پیش از آن برای اولین بار به آمریکا مسافرت کرده و در موعد مقرر مراجعت نموده

بودند، لذا این دفعه برای دریافت ویزای آمریکا با مشکل زیادی مواجه نشدند و پس از دریافت ویزا و مدت دو ماه اقامت در آلمان و هلند در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۷۶ مطابق با ۲۷ اوت ۱۹۹۷ در فرودگاه دالاس قدم به خاک آمریکا گذاشتند.

به منظور کوتاه کردن مطلب، شرح داستان کسب اجازه اقامت در آمریکا و سایر جریانات را (از جمله انتشار یک نشریه هفتگی، که در ۳۲ شماره، بدون نام و با فکس پخش شد، و نگارنده در ارتباط با آن چند نامه تهدید به مرگ دریافت نمود که F.B.I. را نیز از دریافت آنها آگاهی داد) به کتاب دیگری موکول مینماید و در اینجا مستقیماً به شرح فعالیتهای نیمه‌علنی و علنی خود در آمریکا میپردازد.

همکاری با رادیوی ایران زمین

در دالاس

هم‌اکنون در دالاس یک رادیوی محلی به نام "رادیوی ایران زمین" به مدیریت مردی شریف و دوست‌داشتنی، به نام آقای فتحعلی تاج‌بخش، وجود دارد که برنامه‌های رادیوی ۲۴ ساعته صدای ایران در کالیفرنیا را برای دالاس و بعضی شهرهای پیرامون آن رله مینماید. این رادیو در زمان ورود نگارنده به دالاس، مستقلاً فعالیت مینمود، به این معنی که برنامه‌های آن را برای تمام ساعات، یا در محل تهیه میکردند و یا به صورت رله از دیگر رادیوهای فارسی زبان خارج از ایران تأمین مینمودند.

اولین تجربه ناموفق نگارنده در آمریکا همکاری با آن رادیو بود، به این شرح که آقای تاج‌بخش بنا به درخواست تلفنی نگارنده به منزل وی آمد و پس از آگاهی از کارهای او و ملاحظه بعضی از آنها، با خوشحالی موافقت کرد که نگارنده هر روز برنامه یک ساعته‌ای، به نام "

کاوشی در تاریکی‌های تاریخ^۲، با اسم مستعار **مه‌پور شمس** در آن رادیو داشته باشد.

(دو حرف اول از هر یک از دو نام مزبور، یعنی **مه** و **شم**، به ترتیب از **مه‌دی** و از **شم‌شیری** و حروف بعدی آنها، یعنی **پور** و **سا** از نام و نام خانوادگی همسر من که **پوراندخت یاسائی** میباشد، انتخاب شده بود.)

روز بعد نگارنده به اتفاق ایشان به یک مغازه رادیوفروشی رفت و دستگاههای نسبتاً پیش‌رفته‌ای را که برای ضبط صدا و پرکردن نوار و نیز حذف یا زیاد کردن جملات در صورت ضرورت، لازم بود، خریداری کرد و در خانه خود، پر کردن نوار برای رادیوی مزبور را آغاز نمود.

پس از اینکه دو سه گفتار از نگارنده در آن رادیو پخش شد، **آقای تاج‌بخش** با نگارنده تماس گرفت و اظهار داشت که تعدادی از حامیان مالی و عمده رادیو که از طرفداران سرسخت **مصدق** میباشند نسبت به آن گفتارها معترض شده، و از اینکه در آنها، به قول معترضان، **مصدق** به لجن کشیده میشود، ابراز نارضایتی شدید کرده‌اند و با این ترتیب احتمال قطع کمکهای مالی آنان به رادیو در پیش است.

هرچند که **آقای تاج‌بخش** آمادگی خود را، جهت ادامه پخش گفتارهای نگارنده، حتی در صورت قطع کمکهای مالی مزبور اعلام داشت ولی نگارنده در آن شرایط ادامه پخش آن گفتارها را از آن رادیو به مصلحت ندانست.

این تجربه ناموفق، نگارنده را متوجه ساخت که طرفداران متعصب **مصدق**، نه تنها در آمریکای آزاد هم تاب تحمل شنیدن کوچکترین سخن، ولو کاملاً مستند و مستدل، در جهت مخالفت با او را ندارند، بلکه حتی با نیروی مادی خود میتوانند، صداها را مخالف با **مصدق** را در نیز سینه خفه سازند.

خوشبختانه این تجربه ناموفق، برای نگارنده نتیجه ارزنده‌ای هم در بر داشت و آن ادامه دوستی و رفت و آمد خانوادگی با **آقای تاج‌بخش** مدیر دوست‌داشتنی آن رادیو میباشد.

چاپ اولین کتاب در آمریکا

نگارنده پس از آن تجربه ناموفق، به تجربه ناموفق دیگری دست زد و آن انتشار اولین کتاب خود در آمریکا بود. این کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای که حاوی تاریخچه خاندان مستوفیان آشتیانی از زمان کریم خان زند تا تولد خود مصدق و نیز شرح زندگی ملک‌تاج خانم، نجم‌السلطنه، مادر مصدق بود، در سال ۱۹۹۹ در ۱۰۰۰ جلد به چاپ رسید و چون نگارنده از ابراز نفرت و دشمنی و حتی آزار و ایذاء از سوی طرفداران بیشمار مصدق در میان ایرانیان مقیم آمریکا سخت نگران و در هراس بود، لذا باز هم نام مستعار مهپور شمس را به عنوان یابنده و نگارنده برای آن کتاب انتخاب نمود. مهمترین علت هراس و وحشت نگارنده از طرفداران متعصب مصدق، مطالب مندرج در بخش دوم آن کتاب، راجع به شاهزادگی مصدق، بود.

شرحی معترضه راجع به

شاهزادگی محمد مصدق

راجع به عنوان بالا، لازم میدانم توضیح دهد، هنگامی که نگارنده تحقیق و بررسی خود را در مورد شرح حال و احوال مستوفیان آشتیانی آغاز کرد، مانند دیگران بر این تصور بود که این افراد، خاندان پدری محمد مصدق را تشکیل میدهند و نگارنده با آگاهی از خصوصیات

ویژه‌ای که اغلب افراد این خاندان نسبت به داشتن آنها اشتراک و اشتها دارند به صورتی بهتر خواهد توانست در مورد خصوصیات اخلاقی و رفتاری محمد مصدق قضاوت کرده و در عین حال او و افراد خاندانش را به نحوی کاملتر به خوانندگان گرامی معرفی نماید.

اما، متأسفانه تحقیقات و بررسیهای مزبور به نتیجه‌ای خلاف انتظار و تصور رسید یعنی معلوم داشت که به احتمال بسیار زیاد، مصدق نه تنها از جانب مادر با دو پشت فاصله، به فتحعلیشاه قاجار میرسد، بلکه از جانب پدر نیز باید او را شاهزاده‌ای بلافصل به حساب آورد، زیرا که از پشت مظفرالدینشاه قاجار، در دوران ولایتعهدی او، به وجود آمده است.

البته در این مورد کوچکترین عیب یا گناهی متوجه مصدق نمیشد و حتی هنگامی که ما زندگی خانم نجم السلطنه، مادر مصدق، را مورد بررسی قرار میدهیم، انصافاً نمیتوانیم گناه وی را خیلی بزرگ به حساب بیاوریم و او را مورد سرزنش زیاد قرار دهیم.

زیرا وی در حدود سال ۱۲۸۶ قمری و در زمانی که تقریباً دوازده سال از سنش میگذشته، به عقد پیرمردی درآمده که دارای تعدادی فرزند بزرگسال و حتی نوه بوده است و در حدود ده سال بعد از آن، یعنی در حدود ۲۲ سالگی، با میرزا هدایت‌الله، وزیر دفتر، ازدواج کرده که در حدود ۷۷ سال! سن داشته، یعنی تقریباً ۵۵ سال از او بزرگتر بوده است!

مسلماً هر یک از ما، ایرانیانی که در حال حاضر در خارج از ایران و در کشورهایی که به عنوان صنعتی و پیشرفته مشهور شده‌اند، زندگی مینمائیم، نمونه‌های متعددی از زنان و مردانی را سراغ داریم که قانوناً متأهل محسوب میشوند ولی پیش از آنکه رسماً مراسم طلاق را با همسر شرعی و قانونی خود به انجام رسانده باشند، هر یک با مرد یا زن دیگری که، او هم احیاناً به همان ترتیب متأهل محسوب میشود، زندگی مینمایند و احیاناً از زندگی جدید خود نیز دارای فرزند یا فرزندان هم شده‌اند!

نگارنده تعدادی از همین قبیل فرزندان را هم، در آمریکا، سراغ دارد که در سنین مختلف به زندگانی عادی اشتغال دارند و حتی

آشنایانشان و کسانی که از وضع آنان آگاهی دارند، عیبی را متوجه آنان نمیسازند و به آنان بدیده حقارت نمینگرند.

اما نگارنده که شرح مفصل زندگی **محمد مصدق** را در ۹ جلد نسبتاً قطور به رشته تحریر در آورده است، به دلیلی که ذیلاً شرح داده خواهد شد، نمیتوانست این مسئله مهم را ندیده بگیرد و از شرح آن صرف نظر نماید.

ما میدانیم، که هر کودک در هنگام تولد، خصوصیات فراوانی را که از پدر و مادر و اجداد خود گرفته است، همراه خود به این دنیا می آورد و این خصوصیات پایه گذار شخصیت وی میباشند.

همانطور که کودک شکل ظاهری بدن، رنگ پوست، رنگ چشم و غالباً بلندی و کوتاهی قامت، چاقی یا لاغری، و حتی بسیاری از نواقص و بیماری ها را از پدر و مادر خود به ارث میبرد، به همان ترتیب هم هوش و پاره ای از استعداد های هنری و ادبی و بسیاری از خصوصیات اخلاقی وی حاصل توارث می باشد که در طول زمان با عوامل محیطی و آموزشی در هم می آمیزند و شخصیت یک فرد را تشکیل میدهند.

روانشناسان و محققانی که تا کنون به تجزیه و تحلیل شخصیت اخلاقی و اجتماعی **محمد مصدق** پرداخته اند، از اینکه وی دارای شخصیتی کاملاً متفاوت با سایر اعضای **خاندان مستوفیان آشتیانی** می باشد متعجب شده اند و همگی به علت بی اطلاعی از واقعیت امر راه خطا پیموده و به نتیجه ای غیرواقعی رسیده اند.

شرح زندگی سایر پسران **میرزا هدایت الله**، وزیر دفتر و عکسهای باقیمانده از آنان، نشان میدهد که بین قیافه و خصوصیات ظاهری و نیز شخصیت اخلاقی و اجتماعی **محمد مصدق** با آنان که برادران وی محسوب میشده اند، کوچکترین شباهتی وجود نداشته است. **محمد مصدق** از نظر شکل و قیافه و نیز از جهت بسیاری از خصوصیات اخلاقی از قبیل خست شدید، بیرحمی فوق العاده و جاه طلبی بیش از حد به **آغامحمدخان**، سرسلسله شاهان قاجار شباهت زیاد داشت و نگارنده با توجه به نتایج حاصله از تحقیقات خود بر این تصور می باشد که به راز شباهتهای مزبور که نظایر بسیاری هم دارند دست

یافته باشد و با انتشار آنها امیدوار بوده و هست که روانشناسان و آگاهان از اصول توارث نیز با توجه به آن نتایج بهتر بتوانند شباهتهای مزبور را توجیه نموده و حتی در مورد بی‌علاقگی محمد مصدق به مستوفیگری و علاقه شدید وی به سیاست و ریاست و حکومت دلائلی اقامه نمایند.

در بخش دوم کتاب "نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق"، که در حدود ۱۵۰ صفحه دارد، دلائل مربوط به شاهزادگی مصدق به تفصیل درج شده است و ذیلاً بی‌مناسبت نمیداند که خلاصه فشرده شده‌ای از آن دلائل و نیز شرحی مختصر از اقدامات وی در جهت رسیدن به پادشاهی یا ریاست جمهوری ایران را به استحضار خوانندگان گرامی برساند:

الف - خلاصه‌ای از دلائل شاهزادگی مصدق

۱ - نجم السلطنه معشوقه مظفرالدینشاه

کنل کاساکوفسکی روسی، فرمانده دیویزیون قزاق، در زمان مظفرالدینشاه، در ذیل تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۹۶ (۲۴ آذر ۱۲۷۵ - ۸ رجب ۱۳۱۴)، از قول امان‌الله میرزا - نجم السلطنه را معشوقه مظفرالدینشاه معرفی کرده و راجع به او چنین نوشته است که:

"... شاه سخت خاطرخواه اوست و با وی بسر میرد، زنی است بی‌اندازه تسلط‌طلب، از این جهت هیچ تمجیبی ندارد که شاه بی‌اندازه و صد در صد زیر فرمان او قرار گرفته باشد.

این است که در حال حاضر زن وکیل‌الملک [یعنی نجم السلطنه] دایرمدار کشور ایران است کلیه دستخطها، همه

تقاضاها، تمام انتصابات خلاصه هر چه بخواهد نکول در آن راه ندارد.

به نشانه علاقه ملوکانه، شاه کلیه تیول اmlاک و دهاتی را که در زمان ناصرالدینشاه تعلق به عزیزالسلطان (ملیجک) عزیزکرده ناصرالدینشاه داشت به این خانم واگذار نموده است. " (خاطرات کاساکوفسکی - ترجمه عباسقلی جلی - صفحات ۱۷۷/۸)

چهار دفعه آبستنی نجم السلطنه

همزمان با چهار دفعه حضور

مظفرالدین میرزا در تهران

اول - آغاز روابط - اولین آبستنی

و اولین تولد فرزند در ۱۲۵۸ ش.

بر مبنای شواهد متعدد میتوان دریافت که رابطه عشقی بین مظفرالدین میرزا، ولیعهد ناصرالدینشاه، با نجم السلطنه از حدود ۱۸ سال پیش از تاریخی که کاساکوفسکی ذکر کرده، آغاز شده بوده است. در سال ۱۲۹۶ ق. که مرتضی خان، وکیل الملک، اولین شوهر پیر خانم نجم السلطنه از حکمرانی کرمان معزول شده و کور و علیسل در کنج خانه‌ای در تهران، بدون کوچکترین امیدی به آینده، در بستر بیماری بوده است، مظفرالدین میرزا، ولیعهد ۲۷ ساله ناصرالدینشاه، بدون اینکه عیال یا افراد دیگری را برای ارضای تمایلات جنسی همراه خود داشته باشد، مدت کوتاهی پیش از نوروز سال ۱۲۵۸ (مصادف با روزجمعه ۲۷ ربیع الاول ۱۲۹۶) به تهران آمده و بعد از شرکت در مراسم سلام

نوروزی و چند مرتبه ملاقات با ناصرالدینشاه و خاتمه دید و بازدیدهای نوروزی به محل حکومت خود، یعنی تبریز، مراجعت کرده است.

در این شرایط، نجم السلطنه ۲۲ ساله (که برادرش عبدالحسین میرزا، فرمانفرما، داماد مظفرالدین میرزا و خواهرش، حضرت علیا، همسر او بوده) تنها زن جوان، زیبا و بی مزاحمی محسوب میشده که به بهانه قوم و خویشی در هر زمان میتوانسته است، بدون هیچگونه مانعی به خلوت ولیعهد وارد شود و به قول قدیمی ها خود را به صورت پنبه در معرض آتش قرار دهد و در عین حال به علت شوهر داشتن، سوءظن دیگران را هم به خود متوجه نسازد.

حال هرگاه در این اوضاع و احوال واقعه ای به معنای مورد نظر اتفاق افتاده باشد، مسلماً امکان وقوع آبستنی هم وجود داشته است و اگر کسی در روزهای پیش یا بعد از نوروز سال ۱۲۵۸ در هر یک از روزها و ساعاتی که ولیعهد در تهران اقامت داشته، آبستن شده و بطور طبیعی ۲۸۰ روز پس از آن فارغ شده باشد تاریخ زایمان او در حدود دی ماه ۱۲۵۸ شمسی واقع میشده است و حتی اگر هم زایمان زودرس میبوده بازهم وقوع آن در همین سال و در تاریخی زودتر صورت میگرفته است.

۱- بعضی از دلائل تولد محمد مصدق

در سال ۱۲۵۸ شمسی

تقریباً تمام قرائن و شواهد موجود تأیید مینماید که محمد مصدق در سال ۱۲۵۸ شمسی (۱۲۹۶/۹۷ قمری) تولد یافته است و خود او نیز تا سال ۱۳۴۴ شمسی که هشتاد و شش سال از عمرش گذشته بوده، همواره در هنگام لزوم سال ۱۲۵۸ را به عنوان تاریخ تولد خود ذکر میکرده و یا اینکه سن خود را بر مبنای همین سال محاسبه و غالباً طبق روشی که معمول میباشد (با یک سال کمتر از سن تقویمی) اعلام مینموده است.

به همین جهت در هر کجا که شرح حال یا مطلبی قبل از ۱۳۴۴ شمسی، و هشتاد و شش سالگی مصدق، راجع به وی نوشته شده باشد (از جمله در فرهنگ دهخدا) تولد وی را در سال ۱۲۵۸ شمسی نوشته و یا اگر میزان سن مصدق مورد نظر بوده آن را بر همین مبنا محاسبه و اعلام نموده‌اند.

خود مصدق در خاطراتی که در سالهای نزدیک به پایان عمر خود به رشته تحریر در آورده، چنین نوشته است:

"... در رژیم سابق اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید به سن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم، ناصرالدینشاه به من لقب داد..."

(خاطرات و تألمات مصدق - به کوشش ایرج افشار - صفحه ۵۱)
هرگاه تولد مصدق را در نیمه دوم سال ۱۲۵۸ شمسی به حساب بیاوریم در این صورت در زمان فوت پدرش، که طبق نوشته خود او، دقیقاً در:

"اول شهریور ۱۲۷۱ [سه‌شنبه ۲۹ محرم ۱۳۱۰ و ۳۳ اوت ۱۸۹۲]
به مرض وبا در طهران" (همان - صفحه ۵۲) اتفاق افتاده، پسری دوازده سال و چند ماهه بوده است.

از همه بالاتر اینکه مصدق در تاریخ دهم حوت (اسفند) ۱۲۹۷ (۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ - ۱ مارس ۱۹۱۹) به همراهی برادرش (فرزند مادرش)، ابوالحسن طباطبائی (که بعداً نام خانوادگی خود را به دیبا تغییر داده است) در حوزه سه سجل احوال تهران حضور یافته و برای خود و تمام اعضای خانواده‌اش سجل یا شناسنامه دریافت داشته است.

سن واقعی مصدق در این زمان در حدود ۳۹ سال بوده که علاوه بر ۱۰ سال مستوفی‌گری اول خراسان در دوران قبل از مشروطیت، چندین سال تجربه خدمت در سمت عضویت در کمیسیون تطبیق حوالجات و معاونت وزارت مالیه را پشت سر داشته است.

مصدق که به علت دسترسی به قرآنهای متعدد فامیلی متعلق به بستگان پدری و مادری خود و نیز اسناد فراوان موجود در این خانواده‌ها

مسلم از روز و ساعت و ماه و سال شمسی و قمری خود آگاهی داشته، در برگ اظهارنامه ولادت، با خط و امضای خود تاریخ ۱۲۵۸ شمسی را به عنوان سال واقعی تولد خود اعلام کرده است. به اینجهت جانی و دلیلی جهت تردید در مورد این تاریخ وجود ندارد.

تصویر این اظهارنامه را که در صفحه بعد ملاحظه میفرمائید در کتاب "نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق" (در بین صفحات ۲۶۶ و ۲۶۷) نیز به چاپ رسیده است و دلائل متعدد دیگری نیز در همان کتاب جهت اثبات وقوع تولد محمد مصدق در سال ۱۲۵۸ شمسی وجود دارد که در اینجا، به منظور جلوگیری از طولانی شدن مطلب، از ذکر آنها خودداری مینماید.

۲ - عدم امکان تولد محمد مصدق در سال ۱۲۵۸ شمسی از نظر شرعی

عکس سنگ قبر مرتضی قلی خان وکیل الملک، (شوهر اول نجم السلطنه، مادر مصدق) که در صفحه بعد درج شده است نشان میدهد که تاریخ دقیق فوت او ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۹۶ مطابق با ۱۹ خرداد ۱۲۵۸ - ۹ ژوئن ۱۸۷۹ میباشد.

بطوری که میدانیم هر زن مسلمان تا مدت ۴ ماه قمری و ۱۰ روز بعد از فوت شوهر خود موظف به نگاهداشتن عده شرعی میباشد و شرعاً نمیتواند به ازدواج مجدد مبادرت نماید. به اینجهت با افزودن چهار ماه و ده روز به تاریخ فوت وکیل الملک (یعنی ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۹۶) مسلم میشود که نجم السلطنه تا تاریخ ۲۸ ذیقعد ۱۲۹۶ مطابق با ۲۲ آبان ۱۲۵۸ و ۱۴ نوامبر ۱۸۷۹ شرعاً حق ازدواج مجدد نداشته است.

حال هرگاه فرض کنیم که ازدواج میرزا هدایت الله، وزیر دفتر (۷۷ ساله)، با نجم السلطنه (۲۲ ساله) دقیقاً یک روز بعد از تاریخ مزبور



فرس

✓
r. e v.

❖ اداره سجل احوال ❖

10

اظہار نامہ ولادت

در تذکره (۱) در مجموع ۵۰ نفر و در (۲) ۱۰ نفر
اعضا دار کنند. ذیل (۲)

اسم خانم محمد اکبر علی
اسم خانوادہ محمد
سن ۱۳۰۲
محل
بازار محلی محمد صالح علی
درجہ نسبت (پدر با نام و جبر) عزیز

بسمیت شہود ذیل (۳)

شاهد	شاهد
<p>مجلسه اوله مجلسه دومه مجلسه سومه مجلسه چهارمه مجلسه پنجمه مجلسه ششمه مجلسه هفتمه مجلسه هشتمه مجلسه نهمه مجلسه دهمه مجلسه یازدهم مجلسه دهمه</p>	<p>مجلسه اوله مجلسه دومه مجلسه سومه مجلسه چهارمه مجلسه پنجمه مجلسه ششمه مجلسه هفتمه مجلسه هشتمه مجلسه نهمه مجلسه دهمه مجلسه یازدهم مجلسه دهمه</p>

د: نزد ما که نام: سجل حوال متبیم حضور بهر ساهند سجل احوال محفوظ را بطریق ذیل اظهار داشت (۳)

مادر	پدر	
ساجده	محمد علی	اسم کنیه یا نام علی و لقب
ساجده	محمد علی	اسم - و نام خانوادگی
ساجده	محمد علی	سن - و روز
ساجده	محمد علی	محل تولد
ساجده	محمد علی	محل دفن
ساجده	محمد علی	محل دفن
ساجده	محمد علی	تاریخ (۱) تولد و وفات
ساجده	محمد علی	تاریخ (۲) تولد و وفات

حل احـ

شہود

ماہور سچل احوال

اظہار شکریہ



211

[Signature]

الطهر كسم

ہو کمالی لیدی لاپو

وہ ہے علی اللہ پیر زادہ من کنت اولاد التیم

وفا تر جنت و پناہ
 حبیب ان کا جہاں
 لعل ام قمری قلنجا
 کمال ملک بلکاتراہ
 حکمران و زور بولہنجا
 فی ہجرت حماد ہی لہنجا
 پیر رود و نو دود

وہ ہے ان اولاد کل شیئ ان کا ان نو دود لکیم

یعنی در ۲۳ ابان ۱۲۵۸ صورت گرفته و تصادفاً در همان تاریخ نیز نطفه مصدق منعقد شده باشد، در این صورت تولد طبیعی مصدق میبایست در حدود تاریخ ۳۰ مرداد ۱۲۵۹ برابر با ۱۳ رمضان ۱۲۹۷ و ۳۱ اوت ۱۸۸۰ روی دهد و این تاریخ به مدت ۵ ماه کامل بعد از حلول سال ۱۲۵۹ شمسی میباید که حتی با قبول فرضیه زایمان غیرطبیعی و زود هنگام ۷ ماهه و نظیر آن نیز جور در نمی آید.

۳ - معرفی نجم السلطنه و میرزا هدایت الله

نجم السلطنه دختر بسیار زیبا و کم سن و سال فیروز میرزا، نصرت الدوله، یکی از بزرگترین ثروتمندان ایران، نوه عباس میرزا نایب السلطنه، شاهزاده بزرگ و محبوب قاجار، دختر عموی ناصرالدینشاه، شاه مقتدر وقت، خواهر زن مظفرالدین میرزا، ولیعهد بوده است. داستانهای که از وی نقل شده مؤید این است که بیش از خواهرش، حضرت علیا، از فهم و شعور و درایت در امور برخوردار بوده است. بعلاوه با جهیزیه کلان و مهریه کلان تر، که در وقت ازدواج اول به او داده شده بود و با ثروتی که شخصاً در کرمان بر آنها افزوده و ارث هنگفتی که از شوهر اولش به او رسیده بوده، شخصاً یکی از ثروتمندان بزرگ محسوب میشده است.

همچنین با معیارهای مورد قبول جامعه آن روز و حتی امروز، از عالترین شخصیت و مقام اجتماعی، تحصیلات متداول کافی و به اقتضای زندگی در بالاترین سطح، از حداکثر آداب دانی برخوردار بوده و بدین ترتیب مسلماً معبود دهها جوان که از نظر اجتماعی هم طبقه و یا نزدیک به طبقه خودش بوده اند، قرار داشته است.

تنها نقطه ضعف این شاهزاده خانم، از نظر ازدواج این بوده که چند سالی به ازدواج مرتضی قلی خان، وکیل الملک در آمده بوده ولی چون این مرد در موقع ازدواج با نجم السلطنه، پیر و در اواخر زندگی کور و علیل

هم بوده است، لذا میشود تصور کرد که شاهزاده خانم مذکور از مزایای زن و شوهری در زندگی زناشویی در آن دوره بهره چندان نبوده بوده است!

اما در میرزا هدایت‌الله، وزیردفتر، که در موقع ازدواج با نجم‌السلطنه ۷۷ سال داشته، هیچ نکته قابل توجهی که وی را در خور ازدواج با چنین شاهزاده خانمی بنماید، وجود نداشته است. این مرد دائماً عبوس، که به بداخمی و بداخلاقی مشهور بوده و بر مبنای شواهد موثق، مانند بسیاری دیگر از رجال دوران قاجاریه، از آغاز جوانی علاقه چندان به زنان نداشته و همواره پسران را بر زنان ترجیح میداده است، چطور امکان دارد در زمانی که سن نوه‌اش از ۳۰ سال متجاوز بوده! مورد توجه شاهزاده خانمی قرار گیرد که در حدود ۲۲ سال داشته است؟

(در زمان نوشتن کتاب نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق - هنوز نگارنده نتوانسته بود که از سن نسبتاً دقیق این دو نفر آگاهی یابد، به اینجهت بر مبنای شواهد و قرائنی که در دست داشت سن تقریبی میرزا هدایت‌الله را "در مرز و یا نزدیک به مرز هشتادسالگی" ذکر کرده بود.)
میرزا محمد مجدالملک در صفحه ۶۱ رساله مجدییه در باره او چنین نوشته است:

"... عذاب روحانی به وزیر لشکر [میرزا هدایت‌الله، وزیردفتر بعدی] مفوض شده و این عذاب مرکب است از هزار چیز، این جوان شصت و هشت ساله که هنوز حشر او با اطفال نابالغ است، به خلاف ارباب قلم ایرانی ریش خود را از ته میزند که آنچه از حقوق قشون ببرد و ته بنشیند، کسی ریش او را نجسید. لشکرنویسان را مجبور کرده که مورچه پی بزنند که آلت مضحکه باشند و خود با ضحک بلاتعجب مظهر قهر است، روحها قبض میشود تا یک برات مهر نماید..."

اما، همینکه خوانندگان گرامی از یک حقیقت محرماتنه و ناگفته که ضمن این داستان وجود داشته آگاهی یابند، دیگر تعجب نخواهند نمود که چگونه شاهزاده‌خانمی جوان و زیبا با آنهمه امتیازات فامیلی و خانوادگی فداکاری کرده و به ازدواج پیرمردی در آمده که به اصطلاح آرد خود را بیخته بوده و الک خود را آویخته بوده است!

زیرا متوجه میشوند که از طرف میرزا هدایت‌الله گذشت بیشتری به عمل آمده و زنی حامله را به عنوان زن خود و فرزند وی را به عنوان فرزند خود پذیرفته است!

در آن زمان که پزشکی جدید مراحل اولیه خود را میپیموده و در ایران نیز هنوز تا آن اندازه، که بتوان جنین چند ماهه‌ای را با عمل جراحی سقط نمود، پیشرفت نداشته است، برای زنی در شرایط نجم‌السلطنه تنها راه چاره آن بوده که، خود او، یا بستگانش، مردی را یافته و از طریق ازدواج با وی، فرزند از پیش ساخته را به نام شوهر جدید متولد سازند.

پیش از ختم این بخش، بد نیست به آگاهی خوانندگان گرامی رسانده شود که در آخرین روزهای زندگی مرقضی‌قلی‌خان، وکیل‌الملک، فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، پدر نجم‌السلطنه، با شتاب زیاد از طرف ناصرالدین‌شاه، به حکمرانی "ایالتین کرمان و بلوچستان" منصوب و با سرعت روانه آن سامان گردیده بطوری که "... در جمادی‌الآخره ۱۲۹۶ [آخر جمادی ۱۲۹۸] وارد کواشیر [کرمان] شده است. (فرماندهان کرمان - سیخ یحیی احمدی - صفحات ۱۲۹/۳۰)

جمادی‌الآخره ۱۲۹۶ همان ماهی است که در هجدهمین روز آن وکیل‌الملک یا خود واقعاً وفات یافته و یا اینکه به احتمال زیاد طبق تصمیم قبلی، و به منظور باز کردن راه ازدواج نجم‌السلطنه با وزیر دفتر، وی را به آن دنیا فرستاده‌اند و در هر حال، بدون تردید، منظور شخصی فیروزمیرزا از رفتن به کرمان این بوده است که پیش از فوت وکیل‌الملک در تهران و رسیدن خبر آن به کرمان، در این شهر حضور داشته باشد و از وقوع فعل و انفعال در اموال و املاک وکیل‌الملک توسط فرزندان دیگر وی که از مادر(ان؟) دیگر بوده‌اند، جلوگیری نماید و نیز قسمت اصلی و مهم از ثروت عظیم وکیل‌الملک را به عنوان سهمیه ناصرالدین‌شاه و

سهم الارث نجم السلطنة و دو دختر او (که از وکیل الملک بوده‌اند) تصاحب کند.

در هر حال، وقوع مرگ وکیل الملک به علت همزمانی با چند واقعه دیگر، از جمله ورود فیروز میرزا به کرمان، بسیار عجیب و مشکوک بنظر میرسد و این سؤال را در ذهن به وجود می‌آورد که آیا مرگ مزبور طبق برنامه قبلی و به نحوی غیرطبیعی و مثلاً با قهوه قجری صورت نگرفته است؟

۴ - اعطای حق السکوت به فرزندان میرزا هدایت‌الله

هر چند ازدواج پیرمردی به سن میرزا هدایت‌الله با شاهزاده خانمی زیبا و جوان مانند نجم السلطنة، دختر فیروز میرزا و دختر عموی ناصرالدینشاه و وصلت با خاندان سلطنتی، به خودی خود برای میرزا هدایت‌الله موهبتی بزرگ و برای وی و تمام اعضای خانواده‌اش موجب فخر و مباهات فراوان بوده است. مع هذا ناصرالدینشاه، که مسلماً از اصل داستان آگاهی داشته، به منظور جلوگیری از اعتراض و ناراحتی احتمالی فرزندان میرزا هدایت‌الله و بستن زبان آنان از افشای راز!، آنان را نیز به نوبه خود بی‌نصیب نگذاشته و مورد تفقد قرار داده است.

مثلاً، در ناسخ التواریخ جزو وقایع سال ۱۲۹۶ چنین آمده است:

“... مرتضی قلیخان، وکیل الملک، سرتیپ اول، داعی حق را

لیک گفت ... میرزا حسین پسر جناب وزیر دفتر، به نیابت دفتر

و خلعت همایونی نائل و مخلع گردید[۱]...”

و نیز در همان کتاب دومین واقعه، مربوط به سال ۱۲۹۷ قمری

چنین می‌باشد:

“... میرزا علی ولد جناب میرزا هدایت‌الله، وزیر دفتر، به

منصب لشکر نویسی و خلعت همایون مفتخر شد...”

به احتمال زیاد هر دو عمل بالا در سال ۱۲۵۸ شمسی انجام گردیده است.

البته این ابراز تفقدهای شاهانه غیر از هدایای منقول و غیرمنقولی بوده که فیروز میرزا و دیگران به این فرزندان بخشیده‌اند که از جمله آنها عشرت‌الدوله دختر زیبا و کم سن و سال نجم‌السلطنه بوده (که او را از شوهر اول خود داشته) و بعد از تولد محمد مصدق به ازدواج میرزا علی در آورده شده است.

دوم - دومین حضور - دومین آپستنی و تولد دومین فرزند در ۱۲۹۹ ق. ۱۲۶۱ ش.

همانطور که در بالا هم گفته شد، مصدق در سال ۱۳۴۴ شمسی، یعنی در زمانی که هشتاد و شش سال از عمرش گذشته بوده، ظاهراً بدون هیچ علت و سبب، به خط خود، تاریخ تولد خویش را به شرح مندرج در صفحه بعد تصحیح کرده است:

سه تاریخ شمسی - قمری - و میلادی که در آن متن ذکر شده است با یکدیگر مطابقت ندارند و ما هر یک از آنها را که به عنوان تاریخ تولد مصدق قبول کنیم مجبوریم که دو تاریخ دیگر را به منظور هم‌آهنگی با آن تصحیح نمائیم. ولی چون در تمام دوران قاجار همواره سال قمری در میان مردم معمول بوده و مورد استفاده قرار میگرفته است و بعد از مرگ مصدق نیز اعضای خانواده وی همگی تاریخ ۲۹ رجب ۱۲۹۹ را به عنوان تاریخ واقعی تولد مصدق پذیرفته‌اند لذا ما هم به پیروی از آنان همین تاریخ را که با ۲۷ خرداد ۱۲۶۱ مطابق میباشد، ملاک قرار میدهیم.

اما تولد طفل در ۲۹ رجب ۱۲۹۹ مستلزم آن بوده است که نطفه وی در حدود ۲۸۰ روز قبل از آن یعنی تقریباً در ۱۶ شوال ۱۲۹۸ (۲۰ شهریور ۱۲۶۰) بسته شده باشد ولی بطوری که به تفصیل در کتاب

تاریخ کن در مکتب

<u>سن</u>	<u>تاریخ ولادت</u>
۱۲۸۳	سال ششم ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ تا ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۴
۴۸۳	سال هفتم ۲۰ مهر ۱۳۸۲ تا ۲۰ مهر ۱۹۶۵
۵۸۵	سال نهم ۲۹ خرداد ۱۳۹۹ تا ۲۹ خرداد ۱۳۸۴

دله ریاسته سال ولادت ۱۲۵۸
 رشته لکامه سال ۳۳۱ بن حقیقی حنفی داره
 سال تبه سطر آنک آ در اول حقیقی
 تبه سطر در سطر تبه سطر کلید
 سال تبه سطر آ در بن حقیقی سطر کب
 زمره سطر سطر سطر سطر سطر

"نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق" شرح داده شده است، مظفرالدین میرزا، ولیعهد آن زمان، از تاریخ ۷ رمضان ۱۲۹۸ (۱۲ مرداد ۱۲۹۸ - ۳ اوت ۱۸۸۱)، یعنی از ۳۹ روز پیش از این تاریخ تا مدتی متجاوز از یک ماه بعد از آن در باغ امامزاده قاسم، در شمیران، متعلق به فیروزمیرزا بسر برده و در این مدت میهمان نجم‌السلطنه، دختر صاحب باغ و خواهرزن خود بوده است!

در آن زمان که هنوز از پنکه، کولر، فن کوئل و از این قبیل وسائل در ایران خبری نبوده است، اغلب اعیان و اشراف تهران دو منزل داشته‌اند، یکی در داخل شهر به نام "خانه شهری" و دیگری در خارج شهر به نام "باغ" یا "خانه ییلاقی". معمولاً این افراد همراه با اعضای خانواده و احياناً بعضی از بستگان نزدیک خود که خانه ییلاقی نداشته‌اند از اواسط بهار به خانه ییلاقی رفته و پس از سپری شدن فصل تابستان و گرما، در اوائل پائیز به خانه شهری خود بر میگشته‌اند.

در تابستان سال ۱۲۶۰ شمسی تنها فردی که از صاحبان باغ امامزاده قاسم در تهران اقامت داشته، نجم‌السلطنه، دختر فیروزمیرزا، صاحب باغ، بوده است و با این ترتیب استفاده انحصاری از آن باغ زیبا در آن تابستان در غیاب سایر افراد خانواده نصیب وی شده که، بدون حضور شوهر خود، میرزا هدایت‌الله، در آن اقامت کرده بوده است.

ظاهراً چون میرزا هدایت‌الله، که در آن زمان به انجام وظایف مربوط به وزارت دفتر اشتغال داشته و لزوم امضاء اسناد و بروات پرداختی و رسیدگی به سایر امور جاری، حضور مرتب وی را در خانه‌اش در شهر (که قسمت عمده‌ای از وظایفش را در آنجا انجام میداده) و نیز در دفتر استیفاء (واقع در محلی که فعلاً مسجد ارگ ساخته شده است) ایجاب میکرده و از طرفی هنوز در آن ایام اتومبیل یا سایر وسائط نقلیه تندرو در دسترس عموم قرار نگرفته بوده و برای وی (که در آن زمان در مرز ۸۰ سالگی بوده) امکان نداشته است که مثلاً شبها به امامزاده قاسم برود و روزها به محل خدمت خود در دفتر استیفاء مراجعت نماید لذا از همراهی با نجم‌السلطنه باز مانده بوده است.

در هر حال هرگاه طفلی هم برای نجم السلطنه در تاریخ ۲۹ رجب ۱۲۹۹ تولد یافته باشد، تاریخ انعقاد نطفه آن طفل مربوط به زمان توقف ولیعهد در باغ امامزاده قاسم بوده و نیز این تولد در زمانی صورت گرفته که میرزا هدایت‌الله از حدود ۵ ماه قبل از آن از وزارت دفتر استعفاء داده و خانه‌نشین بوده است.

سوم - سومین حضور - سومین آبستنی
و تولد سومین فرزند در ۱۳۰۶ ق. ۱۲۶۸ ش.

ظاهراً میرزا هدایت‌الله، وزیردفتر، از حدود سال ۱۳۰۴ ق (۱۲۶۷ ش.)، یعنی از زمانی که در حدود ۸۵ سال از سنش گذشته بوده، از عوارض پیری و بیماری رنج می‌برده و به اینجهت کمتر در دیوان محاسبات حضور می‌یافته و از حدود دو سال قبل از فوت نیز کاملاً زمین‌گیر و در منزل بستری بوده است.

اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود، ذیل تاریخ جمعه غره جمادی‌الثانیه ۱۳۰۴ (۱۴ بهمن ۱۲۶۷ - ۳ فوریه ۱۸۸۹) چنین نوشته است:

“... وزیردفتر هم ناخوش است اگر ببرد مفت امین‌السلطان، چرا که هر چند دور شاه از نوکرهای قدیم خالی خود، اولاد زال بیشتر جلوه خواهند کرد.”

عبدالله مستوفی نیز راجع به فوت وزیردفتر در وبای سال ۱۳۱۰ چنین نوشته است:

“میرزا هدایت‌الله، وزیردفتر، هم که در این یکی دو سال آخر ناخوش بود، به وبا یا مرض قبلی زندگی را وداع گفته بود.”

(تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار - عبدالله مستوفی - جلد ۱ -

حال آیا تعجب آور نیست که برای میرزا هدایت الله، وزیر دفتر، در همین دوران از کار افتادگی، کهولت و بیماری، یعنی در سال ۱۳۰۶ ق. (۱۲۶۸ ش.) و در زمانی که ۸۶ سال از سنش گذشته بوده است، به مبارکی و میمنت دختری، به نام دفتر العلوک، متولد شده باشد؟ مسلماً هرگاه خوانندگان گرامی از داستان زیر آگاهی یابند، آن مسئله برایشان تعجب آور نخواهد بود:

در اواخر سال ۱۳۰۵ ه.ق. که با اواسط سال ۱۲۶۷ ش. و اوائل نیمه دوم سال ۱۸۸۸ میلادی مطابقت داشته، مظفرالدین میرزا، ولیعهد، از حضور ناصرالدین شاه کسب اجازه نموده است که برای دیدار از پدر تاجدار و مادر خود از تبریز به تهران مسافرت نماید و ضمناً نیز موافقت شود که در مدت اقامت در تهران در باغ سپهسالار سکونت داشته باشد.

با اینکه باغ سپهسالار، یعنی محل بعدی مجلس شورای ملی سابق، با معیارهای آن زمان و در تهران آن روزگار (که هنوز اتمومیل وجود نداشته و از خیابانهای وسیع و اسفالت امروزی خبری نبوده) در فاصله ای نسبتاً دور از کاخ گلستان و محل سکونت ناصرالدین شاه و شکوه السلطنه (پدر و مادر ولیعهد) قرار گرفته بوده است، معهذاً برای تأمین نظر و آسایش ولیعهد و برای اینکه ایشان بتوانند در آن محل خلوت به استراحت بپردازند با درخواستشان موافقت به عمل آمده است. اما، همزمان با آماده ساختن باغ سپهسالار برای پذیرائی و اقامت ولیعهد، افراد دیگری نیز در حال آماده ساختن دو خانه دیگر در نزدیکی همان باغ متعلق به دو نفر دیگر بوده اند که قرار بوده است همراه با ولیعهد به تهران بیایند.

این دو خانه عبارت بوده اند از خانه عبدالحمین میرزا، نصرت الدوله (فرمانفرمای بعدی)، برادر زن و در عین حال داماد ولیعهد، و خانه میرزا عبدالرحیم، ساعدالملک، وزیر دربار ولیعهد (پسر عمو و شوهرخواهر میرزا فضل الله، وکیل الملک)، که قرار بوده است صاحبان آنها نیز همراه با ولیعهد به تهران بیایند.

اما، به احتمال زیاد انتخاب باغ **سپهسالار** توسط **ولیعهد** به علت همین همجواری با این خانه‌ها بوده است. زیرا پس از ورود **ولیعهد** به تهران فقط همراهان او در باغ **سپهسالار** اقامت نموده‌اند؛ و بطوری که از روزنامه **خاطرات اعتمادالسلطنه** معلوم میشود، خود وی **خانه عبدالحسین میرزا** را به صورت **اندرونی**؛ و **خانه میرزا عبدالرحیم ساعداالملک** را به صورت **بیرونی** در آورده بوده، یعنی شبها در **خانه عبدالحسین میرزا** بسر میبرده‌اند؛ و چون این خانه تا باغ **سپهسالار** کمی فاصله داشته است لذا ایشان صبحها پس از رفتن حمام جهت غسل؛ و انجام یکی از واجبات دینی؛ و صرف صبحانه، برای دیدار از مراجعه‌کنندگان به **خانه ساعداالملک** تشریف‌فرما میشده‌اند.

لازم به گفتن نیست، که در **خانه عبدالحسین میرزا**، **نصرت‌الدوله**، نیز کسی جز **ملک تاج خانم نجم‌السلطنه**، یعنی **خواهر صاحب‌خانه** و **خواهر همسر ولیعهد**، مأمور پذیرائی و مراقبت شبانه‌روزی از **ولیعهد** نبوده است.

پیش از ختم این بخش بد نیست اضافه شود که **خانم دفترالملوک**، (**مادر مظفر فیروز** همان **جاسوس هفت‌رنگ** و **مشهور**) که تصادفاً نطفه‌اش در همین ایام بسته شده بوده، دو شوهر داشته است و پس از تصویب و اجرای قانون **سجل‌احوال** در ایران، که همگان ملزم به گرفتن **شناسنامه** شده‌اند، شوهر اول وی که همان **نصرت‌الدوله**، پسر **عبدالحسین میرزا**، **فرمانفرما**، **خائن مشهور** و **امضاءکنندهٔ قرارداد ۱۹۱۹** بوده، نام خانوادگی **فیروز** را برای خود انتخاب کرده بوده و شوهر دوم او نیز که در دوران آخر عمر به سناتوری رسیده بوده، نام خانوادگی **عضد** را داشته و به سناتور **عضد مشهور** بوده است و هم‌اکنون فرزندان و فرزندانزادگان پسری که از آن دو شوهر باقی‌مانده‌اند دارای همان اسامی خانوادگی مربوط به خود میباشند.

حال اگر از شما خوانندگان گرامی سؤال شود که به نظر شما برای **خانم دفترالملوک** چه نام خانوادگی مناسب بوده است؟ چه پاسخ خواهید داد؟ شاید پاسخ دهید که نام خانوادگی شوهر دومش یعنی **عضد**

و یا نام دیگری در ارتباط با پدر، یا پسرش و یا یکی از برادرانش، از قبیل فیروز، وزیردقتر، وزیری، دقتری، متین دقتری، مصدق و نظائر آن. اما، ظاهراً خانم دقترالملوک هیچ کدام از این اسامی را نپسندیده و نام خانوادگی مظفری را خود برگزیده است!

آیا انتخاب این نام خانوادگی بعد از آگاهی از اسرار خانوادگی و به آن علت نبوده است که وی علاقه و انتساب واقعی خود به مظفرالدینشاه و بیگانگی خود از خاندان وزیردقتر را نشان دهد؟

چهارم - چهارمین حضور - چهارمین آبستنی و تولد چهارمین فرزند در ۱۳۱۳ ق. ۱۲۷۴ ش.

مظفرالدین میرزا، ولیعهد، در حدود یکسال پیش از کشته شدن ناصرالدینشاه، آخرین مسافرت خود در دوران زندگی و پادشاهی پدرش به تهران را انجام داده و جهت اقامت خود در این مسافرت در تهران، که به مدت ۱۱۲ روز، یعنی از شنبه هشتم رجب ۱۳۱۲ (۱۵ دی ۱۲۷۳ - ۵ ژانویه ۱۸۹۵) تا شنبه اول ذیقعد ۱۳۱۲ (۸ اردیبهشت ۱۲۷۴ - ۲۷ آوریل ۱۸۹۵) به طول انجامیده باز هم باغ و عمارت عبدالعسین میرزا فرمانفرما را انتخاب کرده بوده است.

در آن زمان خود فرمانفرما به عنوان حکمران ایالت کرمان و بلوچستان در مقرر حکمرانی خود، یعنی در شهر کرمان اقامت داشته و شاهزاده خانم نجم السلطنه، به عنوان خواهر صاحبخانه و خواهر زن ولیعهد، وظیفه میزبانی و پرستاری شبانه روزی! از مهمان عالیقدر و در عین حال مریض احوال را از یکطرف و وظیفه ترتیب دادن ضیافتها و مهمانیهای متعدد به نام ولیعهد را از طرف دیگر به عهده گرفته بوده است.

ضمناً در این سفر، باز هم میرزا عبدالرحیم، قائم مقام، پیشکار آذربایجان، همراه ولیعهد بوده و خانه او هم مانند سفر قبل، به صورت

بیرونی مورد استفاده و **ولیعهد** قرار میگرفته است و نیز **میرزا فضل الله**، **وکیل الملک تبریزی**، در سمت **منشی یاشی ولیعهد**، در معیت وی به تهران آمده بوده است.

مدت دو سال و چهار ماه و شانزده روز پیش از این تاریخ، **میرزا هدایت الله**، وزیر دفتر، دومین شوهر **نجم السلطنه**، وفات یافته بوده و این شاهزاده خانم زیبا در این زمان زنی کاملاً آزاد بشمار میرفته است. حال برای اینکه نمونه‌ای از وظایف **نجم السلطنه** در این سفر **ولیعهد** را به نظر خوانندگان گرامی برساند، بی‌مناسبت نمیداند که باز هم از **محمدحسن اعتماد السلطنه** کمک گرفته و به نقل یک خبر از روزنامه خاطرات وی مبادرت نماید:

« چهارشنبه ۷ [شوال ۱۳۱۲ - ۱۴ فروردین ۱۲۷۴ - ۳ آوریل ۱۸۹۵]

... شب به حکم احضار مجدداً به درخانه [دربار] رفته در گالری جدیدالبناء که چراغان کرده بودند، شرفیاب شده، ساعت چهار از شب گذشته مراجعت به خانه نمودم. درین صبح شام **آقاعلی، خواجه انیس الدوله**، کاغذی از **نجم السلطنه**، همشیره عیال **ولیعهد**، به نظر مبارک رساند. بنا بود که فردا **پادشاه** و بعضی از اهل حرم‌خانه به ناهار آنجا بروند.

از دو ساعت به غروب مانده امروز مرض کلیه حضرت **ولیعهد** تجدید یافته و ایشان را بی‌حالت ساخته است که قادر به پذیرائی فردا نیستند.

بندگان همایون ملول شده شده، **احتساب الملک و علی‌خان خواجه** را به عیادت فرستادند.

معلوم شد که **ولیعهد** خیلی بدحال و نالان است. خاطر مبارک

حال مسلماً خوانندگان گرامی باز هم از این آگاهی متعجب خواهند گردید که بار دیگر، در سال ۱۲۷۴ ش.، از **نجم السلطنه** ۳۷ ساله در تبریز، فرزندی تولد یافته که او را **ابوالحسن** نام نهاده‌اند و پایه‌گذاری نطفه‌ی وی مربوط به همان تاریخ اقامت **مظفرالدین میرزا**، ولیعهد در تهران بوده است.

به عبارت دیگر، بازهم به احتمال قوی، تاریخ تکرار گردیده و این دفعه **میرزا فضل‌الله وکیل‌الملک**، محرم اسرار ولیعهد، به عنوان پدر بچه انتخاب شده و **نجم السلطنه** هم به ازدواج با وی رضایت داده است. ازدواج **ملک‌تاج خانم نجم السلطنه** با **میرزا فضل‌الله وکیل‌الملک** برای هر دو نفر دارای فوائد بسیار بوده است. زیرا گذشته از تأمین پدر برای بچه‌ای که بعد از تولد "ابوالحسن" نامیده شده، بهانه‌ای بسیار موجه و ظاهراً منطقی برای **نجم السلطنه** فراهم ساخته که به وسیله آن بتواند به همراه ولیعهد به تبریز برود و به معیت شوهرش!، که در سمت منشی‌باشی و محرم اسرار ولیعهد، مجبور به اقامت در دربار تبریز و سکونت در جوار اطاق ولیعهد بوده، او نیز همواره ولیعهد را در کنار و در اختیار داشته باشد.

وکیل‌الملک نیز با این ازدواج در سلک منسوبان به خاندان سلطنت جای گرفته و علاوه بر اینکه با **مظفرالدین میرزا**، ولیعهد آن زمان و پادشاه بعدی **باجناق** گردیده، به صورت مقربترین فرد در نزد این پادشاه تا پایان سلطنت وی در آمده است. یعنی به علت ضرورت اقامت دائمی **نجم السلطنه** در دربار و لزوم تأمین موجبات همجواری او با **مظفرالدین میرزا** (ولیعهد و پادشاه بعدی)، وی نیز تقرب و منزلت فوق‌العاده‌ای یافته و مخصوصاً اینکه سمت سرپرستی خلوت و دربار و محرمیت اسرار تا پایان سلطنت **مظفرالدین‌شاه** برای وی تضمین قطعی داشته است.

بعلاوه **مظفرالدین میرزا** در دوران ولایتعهدی خود در تبریز بقدری از رازداری، اطاعت محض و آمادگی همیشگی **وکیل‌الملک** جهت حفظ ابروی ولینعمت خود در مواقع لزوم، برای **محمدعلی میرزا**، ولیعهد بعدی خود، تعریف کرده بود که **محمدعلی میرزا** نیز بنا بر توصیه پدر

خود، پسر بزرگ میرزا فضل الله، وکیل الملک، به نام ابوالفتح ثقه الدوله (والایار بعدی) را جهت انجام همان وظایف، به عنوان منشی مخصوص و محرم اسرار، در دوران ولایتعهدی و پادشاهی، برای خود انتخاب کرده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمیدانند که جهت مزید آگاهی خوانندگان گرامی اضافه نماید که ابوالحسن، پسر منسوب به میرزا فضل الله، در ابتدا نام خانوادگی طباطبائی را برای خود انتخاب کرده بوده است، اما بعداً، و ظاهراً بدون هیچگونه علتی، از سید بودن صرف نظر کرده، یعنی نام خانوادگی خود را تغییر داده و از طباطبائی به دیبا تبدیل نموده است. چنین به نظر میرسد، که وی نیز (مانند دفتر الملوک خانم) پس از آگاهی از هویت واقعی خود، به تبدل نام خانوادگی خود مبادرت ورزیده و از آن تاریخ به بعد دیگر خود را سید بشمار نیاورده است.

۲ - اختلاف بسیار شدید نجم السلطنه و حضرت علیا

حضرت علیا، همسر مظفرالدینشاه و خواهرش نجم السلطنه، مادر مصدق، در آغاز فوق العاده به یکدیگر علاقمند و با هم مهربان بوده‌اند ولی بعد از رفتن نجم السلطنه به تبریز، به تدریج که حضرت علیا از ارتباط شوهرش با نجم السلطنه آگاهی حاصل نموده، بقدری از وی متنفر گردیده که حتی بعد از مرگ مظفرالدینشاه و تا پایان عمر هم حاضر به گذشت نشده و نتوانسته است که خواهرش را ببخشد.

دکتر علی امینی، پسر خانم فخرالدوله (که این خانم دختر حضرت علیا و مظفرالدینشاه و در نتیجه دختر خاله مصدق محسوب میشده) ضمن شرح حال مادر خود چنین نوشته است:

... مادر بزرگم [حضرت علیا] و خواهرش مرحومه نجم السلطنه خیلی به هم علاقمند بودند و از همین جهت ابتدا مادرم را برای آقای دکتر مصدق خواستگاری کردند.

ولی بعداً که مظفرالدین شاه به تهران آمد و مرحوم میرزا علی خان امین الدوله، [مادرم] را برای پسرش محسن خان امین الملک خواستگاری کردند، لذا مادر بزرگم از دادن دخترش به آقای دکتر مصدق منصرف شد و همین اقدام موجب کدورت بین ایشان و خواهرش مرحومه نجم السلطنه گردید و تا آخر زندگی این کدورت متأسفانه باقی ماند ...

(زندگی سیاسی علی امینی - نگارش و تألیف جعفر مهدی نیا - صفحه ۲۰)

۳ - علت اصلی کدورت بین نجم السلطنه و حضرت علیا

در آغاز و در هنگامی که هنوز حضرت علیا روابط صمیمانه‌ای با خواهرش نجم السلطنه داشته، موافقت کرده بوده است که دخترش فخرالدوله با مصدق السلطنه نامزد گردد ولی بعد از تیرگی این روابط، از انجام آن توافق سر باز زده و تصمیم گرفته است که فخرالدوله را به ازدواج میرزا محسن خان امین الملک در آورد.

به عبارت دیگر چنین بنظر میرسد که آگاهی حضرت علیا از روابط خواهرش با شوهر خود، آن کدورت شدید ابدی و غیرقابل رفع را به وجود آورده که خودداری وی از دادن دخترش، فخرالدوله، به مصدق السلطنه نمایشی از آن کدورت و نمونه‌ای از عکس‌العملهای تنفرآمیز وی در برابر خواهرش بوده است.

ظاهراً **نجم السلطنه** از طرق مختلف متهای کوشش خود را به عمل آورده است تا اینکه شاید از انجام ازدواج **فخرالدوله** با پسر **امین الدوله** جلوگیری نماید و از جمله واسطه‌های متعددی نزد **حضرت علیا** فرستاده است. اما باز هم چنین به نظر میرسد که پاسخ **حضرت علیا** بقدری برای **نجم السلطنه** ناراحت کننده و رنج‌آور بوده که وی با خوردن مقداری تریاک دست به خودکشی زده است! که به زحمت وی را نجات داده‌اند.

خوانندگان گرامی میتوانند داستان ازدواج **فخرالدوله** با **امین‌الملک** و تریاک خوردن **نجم السلطنه** را در کتاب **خاطرات حاج سیاح** - به کوشش **حمید سیاح** - صفحه ۴۹۷ مطالعه فرمایند.

ب - چند مثال در مورد رسیدن مصدق به چند قدمی تخت طاووس

هر چند که اقدامات حيله گرانۀ محمد مصدق، در جهت رسيدن به رياست جمهورى يا پادشاهى ايران، در دوران محمدرضا شاه پهلوى، يادآور حيله گرى هاى آغا محمد خان قاجار در دوران كريم خان زند و بعد از آن ميباشد اما، بايد توجه داشت كه آغا محمد خان بعد از كريم خان زند با كمك ايل قاجار به پادشاهى رسيد ولى مصدق چند مرتبه با دست خالى تا چند قدمى رياست جمهورى يا پادشاهى ايران پيش رفت و هر دفعه در اثر وقوع حوادث پيش بينى نشده از رسيدن به اين هدف باز ماند.

نگارنده هنوز نتوانسته است شخصى را مثل محمد مصدق در تاريخ ايران پيدا كند كه تا اين اندازه حيله گر بوده باشد.

نگارنده از قوانين و نحوه بازى بيليارد اطلاعى ندارد ولى در هر زمان كه اين بازى را تماشا كرده به ياد محمد مصدق افتاده است، زيرا به نظر نگارنده وى تنها فردى بود كه ميتوانست با چوب مكر و حقه بازى در بيليارد سياست با نشانه گرفتن يکى از توپها و با حساب دقيق، آنچنان آن را به ديواره مقابل خود بكوبد كه آن توپ در برگشت به چندين توپ مورد نظر ديگر اصابت كند و همه آنها را به سوى هدف مطلوب وى سوق دهد!!

مسلمان كس ديگرى در دنيا وجود ندارد كه مانند مصدق (به اعتراف خودش در كتاب خاطرات و تآلمات - صفحات ۶۹ و ۷۷) بدون داشتن حتى كارنامه ابتدائى به فرانسه برود و با تسليم يك سند جعلى يا دروغى، به عنوان اينكه بورسيه دولت ايران ميباشد، به صورت مستمع آزاد در يك دانشگاه ثبت نام نمايد و بعد با ارائه گواهينامه صادره توسط اين دانشگاه، به دانشگاه ديگرى در سويس، به عنوان اينكه دانشجوى رسمى دانشگاه فرانسه بوده، در سال دوم دانشگاه سويس اسم بنويسد و جمعاً در مدتى كمتر از سه سال دكتور هم بشود و همواره مدعى داشتن معلومات حقوقى هم باشد!

مصدق به موجب اعتراف خود در کتاب خاطرات و تالمات (صفحات ۸۱/۸۰)، بعد از تحصیل، به تابعیت کشور سوئیس در آمده بوده ولی آن را تا پایان عمر پنهان نگاه داشته بوده است به اینجهت وی به موجب مواد ۹۸۸ و ۹۸۹ قانون مدنی ایران حق نداشته است که در ایران وکیل، معاون وزیر، وزیر و یا نخست‌وزیر گردد، به عبارت دیگر وکالت وی در دوره‌های ۵ و ۶ و ۱۴ و ۱۶ مجلس شورای ملی و دفعات متعدد وزارت و معاونت وزارت و نیز نخست‌وزیری وی که همواره ادعای قانون‌دانی و اطاعت از قانون داشته، همگی خلاف قانون بوده است. در هر حال، بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، محمد مصدق در تاریخ اول مرداد ۱۳۳۱ جمله زیر را در پشت قرآنی نوشته و آن را برای محمدرضا شاه پهلوی فرستاده بود:

“ دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم.”

همگان بر این باور بوده‌اند که جمله مزبور در پشت قرآن مجید را باید به منزله اعلام وفاداری محمد مصدق به محمدرضا شاه و یا حداقل به خاندان پهلوی تلقی نمود، در حالی که آن مرد حيله‌گر، در زمان نوشتن آن جمله، در فکر رسیدن به موقعیتی نظیر ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بوده است تا اینکه هرگاه آن چنان موقعیتی پیش بیاید و مثلاً شاه از ایران فرار کند و یا کشته شود، و طبعاً مردم چاره‌ای جز سپردن زمام امور کشور به او نداشته باشند، او قسم مزبور را یادآوری نماید و بگوید که اگر قانون اساسی مشروطیت را تغییر دهید، وی به موجب آن قسم نمیتواند ریاست جمهوری را قبول نماید و در چنین صورتی چاره‌ای جز دادن پادشاهی به او بدون تغییر قانون اساسی مشروطیت وجود نخواهد داشت.

مثال اول - واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مثال اول نگارنده همان واقعه ۲۸ مرداد میباشد و از خوانندگان گرامی سؤال مینماید که اگر این واقعه پیش نیامده بود، چه میشد؟ آیا با خروج شاه از کشور و بر سر کار بودن مصدق، کسی دیگر برای پادشاهی یا ریاست جمهوری ایران وجود داشت؟

اما، همانطور که گفته شد، مصدق به موجب جمله‌ای که در پشت قرآن نوشته بود، متعهد بود که اولاً نگذارد قانون اساسی مشروطیت را تغییر دهند و ثانیاً ریاست جمهوری را هم قبول ننماید. پس چه راه حلی جز پادشاه کردن وی طبق همان قانون اساسی مشروطیت میتوانست وجود داشته باشد؟

چون در اینجا صحبت از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد، لذا بی‌مناسبت نمیداند که به طور معترضه، نیز مختصر شرحی را در این مورد معروض بدارد:

بحثنی راجع به اینکه واقعه ۲۸ مرداد

کودتا بود یا قیام؟

طرفداران محمد مصدق میگویند: در مرداد ماه ۱۳۳۲، آمریکا و انگلیس و سازمانهای جاسوسی وابسته به آنها، یعنی سی_آی_اِو و اینتلیجنت سرویس برای سرنگونی محمد مصدق از نخست‌وزیر برنامه‌ریزی کرده و بودجه‌گزافی را جهت اجرای این برنامه اختصاص داده بوده‌اند.

راجع به صحت این امر، دلائل و شواهد زیادی اقامه مینمایند که مهمترین آنها اعتراف وزیر خارجه سابق آمریکا، و انتشار سندی از سوی سی_آی_اِ میباشند.

ما هم، به منظور کوتاه شدن جر و بحث، تمام این مطالب را میپذیریم و تنها میپرسیم که این برنامه ریزی جهت برکناری محمد مصدق از نخست وزیری چگونه به مرحله اجرا در آمده است؟ مسلماً پاسخ این سؤال آن میباشد که:

۱ - محمد رضا شاه پهلوی در روز ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ به نحوی غیر قانونی و برخلاف قانون اساسی، فرمان عزل محمد مصدق از نخست وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به جای وی را صادر کرده است.

۲ - سرهنگ نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، در ساعت ۲ بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به منزل دکتر مصدق رفته، فرمان عزل وی را به او ابلاغ کرده، رسید دریافت نموده، اما چند لحظه بعد به دستور مصدق بازداشت گردیده است.

بحث اول - قانونی بودن یا نبودن

صدور حکم برکناری مصدق

اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی مشروطیت مقرر داشته بود که: "عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است." ما هم مانند اکثر مفسران سیاسی، اجرای اصل مزبور را، در زمان دائر بودن مجلس، تشریقاتی به شمار می آوریم اما از همان آغاز مشروطیت تا زمانی که محمدرضا شاه پهلوی فرمان انتصاب سرلشکر فضل الله زاهدی را به نخست وزیری، به جای محمد مصدق صادر کرد، همگان (از جمله پیشوایان مشروطیت و حتی خود مصدق که از استبدادطلبان فعال و در زمره طرفداران محمدعلیشاه بوده است) بر این

عقیده بوده‌اند که پادشاه در غیاب مجلس شورای ملی حق برکناری نخست‌وزیر شاغل و نصب نخست‌وزیر جدید را دارا می‌باشد. ذیلاً مواردی از اجرا یا درخواست اجرای این حق توسط پادشاه، را که در تمام آنها محمد مصدق به نحوی دخالت داشته است، بطور مثال یادآوری مینماید:

مورد اول: صدور حکم برکناری صمصام السلطنه توسط احمد شاه

بعد از جنگ جهانی اول، نجفقلی خان، صمصام السلطنه بختیاری از سوی احمد شاه قاجار، به نخست‌وزیری منصوب شده بود ولی چون دولت انگلیس میرزا حسن وثوق‌الدوله را برای رسیدن به نخست‌وزیری و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ کاندیداً و آماده کرده بود، لذا به ناگهان:

«... احزاب دموکرات و سوسیالیست از پیشتازان اعتراض به

دولت شدند و با تشکیل اجتماعات متعدد و سخنرانیهای مکرر به

اتصاف صمصام السلطنه معترض و عزل او را از احمد شاه

خواستار گردیدند... افرادی چون سیدحسن مدرس،

محمد رضا مساوات، شیخ محمدحسن یزدی، سید محمدصادق

طباطبائی و سلیمان محسن اسکندری عزم خود را برای برکناری

صمصام السلطنه جزم کردند و پس از ایستاد چند سخنرانی در

لیدری با سیدحسن مدرس بود، عده‌ای از علماء مانند حاج آقا جمال سید محمد امامی (امام جمعه تهران) برادر همسر محمد مصدق] و جمعی از بازرگانان و اصناف مدرس را یاری میدادند. تدریجاً تعداد متحصنین در حضرت عبدالعظیم از دو هزار نفر تجاوز کرد. بازرگانان بی‌دریغ مخارج هیئت [دو هزار نفری] را تأمین میکردند و همه روزه سخنان تندى از طرف ناطقین علیه دولت ایراد میشد ...

(نخست‌وزیران ایران، از مشیرالدوله تا بختیار - تألیف دکتر باقر عاقلی - صفحات ۲۳۶/۳۷)

بالاخره احمد شاه، رسماً صمصام السلطنه را از نخست‌وزیری عزل و وثوق‌الدوله را به این پست منصوب نموده است و چون این عمل ظاهراً بنا به درخواست آزادیخواهان به نام و پیشوایان مشهور مشروطه و در حقیقت در جهت اجرای منویات دولت فخریه انگلیس و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفته بوده است، لذا نه مصدق و نه هیچ آزادیخواه دیگر آن را خلاف قانون اساسی ندانسته و کوچکترین اعتراضی نسبت به آن به عمل نیاورده است.

محمد مصدق در کابینه اول وثوق‌الدوله و در زمانی که برادر او، قوام‌السلطنه وزارت مالیه را به عهده داشته است، به معاونت آن وزارتخانه منصوب شده بود.

وی در کابینه بعدی، به ریاست میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه، با علم کردن یک برنامه عوام‌فریبانه علیه وثوق‌الدوله، به عنوان دزدبگیری، موفق شده بود که در آن کابینه و دو کابینه بعد از آن، به ریاست سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، و میرزا حسن مستوفی‌الممالک پست مزبور را حفظ نماید.

اما پس از نخست‌وزیر شدن صمصام‌السلطنه بختیاری، چون وزیر مالیه وقت، به نام میرزا حسن مشار، مشارالملک، محمد مصدق را

مجبور به کناره‌گیری از کابینه کرده بود، لذا این شخص به علت دشمنی شخصی، بیش از دیگران علیه **صمصام السلطنه** به فعالیت می‌پرداخته است.

مطلبی به صورت معترضه در معترضه،

داستان کمیته مجازات و محمد مصدق

پیش از شروع **مورد دوم**، باز هم بی‌مناسبت ننمیداند، که مطلبی مربوط به همین ایام را، که به **محمد مصدق** ارتباط دارد، به صورت معترضه در معترضه، به استحضار خوانندگان گرامی برساند و آن اینکه در نیمه دوم سال ۱۲۹۵ ش. (۱۳۳۵ ق.) در اولین دوره از نخست‌وزیری **میرزا حسن وثوق‌الدوله**، و تقریباً مقارن با همان زمانی که **محمد مصدق**، برای اولین بار به عنوان **معاون وزارت مالیه** منصوب شده بود، جمعی به نام "**کمیته مجازات**"، بطور مخفی به فعالیت پرداخته بودند.

این گروه بنا بر عقیده و سلیقه خود جمعی را به عنوان **جاسوس‌های پست و پلید انگلیس** به مرگ محکوم ساخته و قتل آنان را آغاز کرده بود.

البته این مطلب که افراد یک گروه کوچک بنا بر عقیده و سلیقه خود و با معیارهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی که دارند افراد دیگری از مردم کشور خود یا خارجی‌ان را خائن و واجب‌القتل تشخیص داده و نسبت به قتل آنان مبادرت نمایند، اقدامی است که با هیچ معیار منطقی قابل قبول نخواهد بود و **کمیته مجازات** نیز هرچه بوده است، نمیتواند به عنوان استثنائی بر اصل ناپسندبودن تروریسم تلقی گردد ولی این کمیته در تاریخ ایران پدیده کم‌نظیر و شاید بی‌نظیری بوده است که تاکنون اکثریت قریب به اتفاق مورخان و محققان تأیید کرده‌اند که بیگانگان، بطور مستقیم یا غیرمستقیم در تشکیل آن دخالت نداشته‌اند، و نیز در

خدمتگزاران پست انگلیس بشمار میرفته‌اند، و نیز اینکه افراد مؤسس کمیته مجازات در تشخیص سایر جاسوسان پلید و فاسد انگلیس به خطا نرفته بوده‌اند، تا کنون تردیدی ابراز نشده است.

میرزا حسن وثوق الدوله، در دوران دوم نخست‌وزیری خود، یعنی در همان کابینه خیانت، اولین و مهمترین اقدامی که به منظور آماده ساختن زمینه برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به عمل آورده، دستگیر ساختن اعضای این کمیته و اعدام آنان بوده است.

در هر حال، یکی از افرادی که نامش را به عنوان جاسوس و نوکر پست انگلیس در فهرست افراد واجب‌القتل ذکر کرده بودند: **دکتر محمد مصدق**، معاون وزارت مالیه، بوده است. (به کتاب اسرار تاریخی کمیته مجازات، تألیف جواد تبریزی - چاپ دوم - انتشارات فردوسی - صفحه ۷۲ مراجعه شود.)

محمد مصدق ضمن سخنرانی که در جلسه مورخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۳ در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی به عمل آورده، در جانی که راجع به محاکمه تعدادی از کارمندان وزارت مالیه، در زمان معاونت خود در آن وزارت‌خانه، در ۳۰ سال پیش از آن، صحبت میکرده چنین گفته است:

“... این محاکمه در سالی که کمیته مجازات تشکیل شده بود

و امنیت جانی برای کسی نبود و من دو مرتبه نزدیک بودم ترور

شوم، پنجاه طول کشید...”

(سیاست موازنه منفی - حسین کی‌استوان - جلد اول - صفحه ۲۹۷)

البته در آن زمان فقط برای معدودی از **ایادی مسلم انگلیس** امنیت جانی نبوده است، نه برای همه کس، و اینکه **مصدق** دو دفعه از چنگ تروریستهای آن کمیته موفق به فرار شده، نشانه اهمیت میزان خیانتکاری وی و اولویت او در کشته شدن از نظر افراد کمیته بوده است.

مورد دوم:**عزل سید ضیاءالدین طباطبائی**

بعد از کودتای ۱۲۹۹، که به ابتکار آیرن ساید، مأمور تام‌الاختیار وزارت جنگ انگلیس، صورت گرفته و قرارداد آرمیتازسمیت را (که مختصر شرحی از آن در همین پیشگفتار به استحضار خوانندگان گرامی خواهد رسید) با خطر جدی مواجه ساخته بود، نورمن، وزیر مختار انگلیس، احمد شاه را وادار کرد که فرمان عزل سید ضیاءالدین طباطبائی را، به شرح زیر صادر و به تمام ایالات و ولایات مخابره نماید:

” نظر به مصالح مملکتی، میرزا سید ضیاءالدین را از ریاست وزراء متفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزاری جدید هستیم، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات به عمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً به عرض برسانید.

شاه ۵ جوزا [خرداد] ۱۳۰۰

پس از سید ضیاءالدین طباطبائی، قوام‌السلطنه از زندان آزاد و به نخست‌وزیری منصوب گردیده و به اتفاق محمد مصدق، که در این کابینه وزارت مالیه را عهده‌دار بوده، خیانتی را که وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله (برادر اولی و پسر دایی دومی) حق‌الخیانت آن را دریافت کرده بوده‌اند به مرحله اجراء در آورده و با تسجیل قرارداد آرمیتازسمیت، میلیاردها پوند به مردم ایران زیان رسانده‌اند.

محمد مصدق هرگز تا پایان عمر به اقدام احمد شاه در انفصال سید ضیاءالدین و انتصاب قوام‌السلطنه و خودش اعتراض نکرده و آن را خلاف قانون ندانسته است.

**درخواست صریح مصدق از شاه
برای عزل دولت ساعد، در غیاب مجلس**

محمد ساعد، در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۲۷، با رأی مجلس شورای ملی در دوره پانزدهم، بر سر کار آمده بود و بعد از پایان این دوره مجلس و در زمانی که دولت وی مشغول انجام انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بود، محمد مصدق، در روز جمعه مورخ ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ به همراه جمعی دیگر (که بعداً جبهه ملی را تشکیل دادند) با تحصن در دربار سلطنتی، آزادی انتخابات و مخصوصاً عزل دولت را خواستار گردید.

محمد مصدق پس از ۵ روز تحصن، نامه زیر را خطاب به عبدالحسین هژیر ارسال نمود و متعاقب آن هیئت متحصنین به تحصن خود خاتمه دادند:

سه شنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۸

جناب آقای هژیر، وزیر دربار سلطنتی

اوامر شاهانه مندرج در نامه شماره ۷۸۱۹ آن جناب به اینجانب رسید و به آقایان متحصنین ابلاغ گردید.

هیئت متحصنین نسبت به انتخابات طهران بالاخص نظری ندارند و میدانند که مرجع شکایت بعد از خاتمه انتخابات مجلس شورای ملی است ولی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منشاء عمومی اصلاحات میباشند و **غرض عمده از تحصن این بود که در این دوره فترت که تعیین نخست وزیر محتاج به تمایل مجلس**

نیست دولتی روی کار بیاورند که وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد و در عصر

چنین پادشاهی مملکت صاحب مجلسی شود که به اصلاحات اساسی قادر باشد، از فقر و بیچارگی مردم بکاهد و کشور را قرین آسایش و رفاهیت نماید. اگر فقر و بیچارگی مردم نتیجه اعمال هیئت‌های حاکمه نیست، خوب است آن جناب بفرمایند علت بدبختیهای این جامعه چیست؟

اکنون که درخواست ما مورد توجه و عطوفت شاهانه قرار نگرفت به تحصن خاتمه میدهیم و سعادت مملکت را همیشه خواهیم.

دکتر محمد مصدق

(نقل از روزنامه شاهد - شماره ۲۸ - مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۸ - صفحه اول)

بطوری که در نامه بالا ملاحظه میشود:

" غرض عمده [مصدق] از تحصن این بود که [شاه] در این دوره فترت که

تعیین نخست‌وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست دولتی روی کار بیاورند که

وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد.

و چون " درخواست ایشان درخواست ما مورد توجه و عطوفت شاهانه قرار نگرفت به تحصن خاتمه " دادند.

پس، از نظر ایشان، در دوره فترت، یعنی در غیاب مجلس شاه حق داشته است دولتی را که مجلس شورای ملی بر سرکار آورده بوده است برکنار سازد و دولتی را روی کار بیاورد که وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت، آنهم طبق نظر مصدق، قرار دهد.

چون در روزهای ۲۴ و ۲۵ تیرماه ۱۳۳۲ اکثریت نمایندگان دوره هفدهم مجلس شورای ملی استعفاء داده بوده‌اند، لذا این مجلس عملاً تعطیل بوده و منحل به حساب می‌آمده است.

بدیهی است که در این شرایط شاه، طبق نظر خود مصدق، و سایر پیشوایان مشروطیت، به شرح بالا، قانوناً حق داشته است که نسبت به عزل وی و انتصاب سرلشکر زاهدی اقدام نماید. مخصوصاً اینکه مصدق انحلال مجلس هفدهم را در روز دوازدهم تیرماه ۱۳۳۲ در تهران و در روز نوزدهم همین ماه در شهرستانها به رفراندوم عمومی گذاشته و آراء قابل توجهی در جهت تأیید این امر به دست آورده بوده است.

بحث دوم - راجع سند سی-آی-۱

سند سی-آی-۱ در اینترنت، در آدرس:

<http://cryptome.org/cia-iran-all.htm>

وجود دارد، و خلاصه مطالب آن این است که در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نمایندگان سازمان جاسوسی انگلیس به نمایندگان سازمان جاسوسی آمریکا پیشنهاد داده‌اند که مشترکاً برنامه‌ای را جهت سرنگونی مصدق تنظیم کنند و به مرحله اجراء در آورند. سی-آی-۱ ابتدا این پیشنهاد را نپذیرفته ولی در مذاکرات بعدی در آوریل ۱۹۵۳ (فروردین/اردیبهشت ۱۳۳۲) با آن موافقت به عمل آورده است.

این دو سازمان جاسوسی ضمن بررسیهایی که در مورد پیدا کردن راه مناسب جهت سرنگونی مصدق به عمل آورده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که تحقق هدف مورد نظر بدون جلب همکاری محمدرضا شاه پهلوی، به آسانی امکان‌پذیر نمیباشد و چون جلب این همکاری نیز در آغاز میسر نشده است، لذا توطئه‌گران برای راضی کردن شاه از اشرف پهلوی نیز استفاده کرده و نهایتاً وی را نیز به جمع خود گشاده‌اند.

در هر حال، ما اکنون به خوبی درمی‌یابیم که مهمترین عملی که نهایتاً توطئه‌گران از شاه انتظار داشته‌اند صدور حکم برکناری محمد مصدق از سمت نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر فضل‌الله زاهدی بجای وی بوده است.

در ایامی که شاه با این عمل مخالفت میورزیده، دوره هفدهم مجلس شورای ملی در جریان بوده و راجع به اختیار شاه در جهت برکناری نخست‌وزیر سؤال و تردید وجود داشته است. ولی بعد از آنکه اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی مستعفی شده و مجلس عملاً تعطیل گردیده دیگر اختیار شاه در مورد برکناری نخست‌وزیر وقت و انتصاب نخست‌وزیر جدید مورد تردید و سؤال نبوده و وی با استفاده از حق خود این کار را انجام داده است.

اما، ظاهراً چون یقین داشته‌اند که مصدق از قبول آن فرمان سر باز خواهد زد، لذا بناچار ترتیباتی را فراهم ساخته بوده‌اند که در صورت تمرد مصدق بتوانند بر نیروهای مسلح فراوانی که همراه با تانک، حفاظت منزل و خود وی را به عهده داشته‌اند فائق آمده و آنان را خلع سلاح نمایند.

اما، با بازداشت سرهنگ نصیری در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ (۱۶ اوت ۱۹۵۳)، برنامه کودتای مورد نظر سی_آی_ا و اینتلیجنت سرویس شکست خورده و نقطه پایان بر آن گذاشته شده است.

در هر حال، خروج شاه از ایران بعد از شکست برنامه مزبور صورت گرفته است و چون وی از آغاز تا پایان دوران تنظیم و اجرای برنامه مزبور در ایران حاضر بوده، لذا موردی نداشته است که نمایندگان سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا راجع به برگرداندن وی به ایران مذاکره‌ای به عمل بیاورند.

دقیقاً معلوم نیست که هرگاه ابلاغ فرمان عزل مصدق از نخست‌وزیری با موفقیت به انجام رسیده بود، به موجب برنامه‌ای که نمایندگان سازمانهای جاسوسی مزبور در تنظیم آن شرکت داشته‌اند، چه اقداماتی قرار بوده است که در ایران به مرحله عمل در آید.

میگویند که به موجب برنامه کودتا تصمیم داشته‌اند که مصدق را در همان خانه‌اش تحت نظر قرار دهند و از ورود و خروج افراد به آن خانه جلوگیری به عمل آورند و متعاقباً حکومت نظامی در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران برقرار سازند و تعدادی از طرفداران سرسخت مصدق و گردانندگان سرشناس و فعال حزب توده را بازداشت

کنند و با شدت هر چه تمامتر هرگونه تظاهراتی به نفع مصدق را سرکوب سازند و نگذارند که واقعه سیام تیرماه ۱۳۳۱ بار دیگر تجدید گردد.

دلایل واقعی قیام

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در آن زمان، طرفداران شاه، طرفداران مصدق، مذهبیون (شامل بسیاری از بازاریان و طرفداران آیت‌الله کاشانی)، احزاب غیر توده‌ای، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای مسلح شاهنشاهی و بطور کلی اکثریت عظیم مردم ایران، یک وجه مشترک داشته‌اند و آن اینکه همگی با حزب توده ایران مخالف بوده و از هدف این حزب، که علناً در صدد کشاندن ایران به پشت پرده آهنین و یا به قول اعضای آن حزب، به اردوگاه جهانی سوسیالیسم، به رهبری روسیه شوروی، بود، به شدت وحشت و تنفر داشته‌اند.

مثلاً، اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران، به رهبری دکتر مظفر بقائی کرمانی، (در گروه مخالفان مصدق) با حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم، به رهبری خلیل ملکی و یا حزب پان‌ایرانیست، به رهبری داریوش فروهر (در گروه طرفداران مصدق) و سایر احزاب غیر توده‌ای موجود، به شدت و بطور یکسان با حزب توده ایران مخالفت و دشمنی میورزیده‌اند.

حزب توده ایران با داشتن بودجه‌ای هنگفت تشکیلاتی نسبتاً منظم با برنامه‌ریزیهای دقیق به وجود آورده بوده، با به راه انداختن دهها روزنامه و مجله، و چاپ و انتشار انواع اعلامیه، بیانیه و پخش مرتب آنها در میان مردم مخصوصاً بین کارگران و دانشجویان و حتی دانش‌آموزان دبیرستانها بزرگترین نیروی متشکل موجود در ایران محسوب میشده است.

اقداماتی که متعاقب بازداشت سرهنگ نصیری از سوی اعضای حزب توده در ایران و نیز بعض مقامات دولتی و پارلمانی، مخصوصاً حسین فاطمی، وزیر خارجه وقت، و حزب توده در ایران به انجام رسیده، منجر به واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گردیده است و این اقدامات هیچ کدامشان در برنامه کودتا که قبلاً از سوی مأموران جاسوسی آمریکا و انگلیس تنظیم شده بود، وجود نداشته است. حتی گرمیت روزولت نیز در خاطرات خود این امر را تأیید کرده است:

«... توده‌ای‌ها با پشتیبانی زیاد روسیه [در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] به خیابان ریختند. اغراق نیست اگر گفته شود خیابانها را تصرف کردند، با وجودی که تعداد آنها از چند هزار نفر تجاوز نمیکرد. تمام شهر را گرفته بودند، از شمال تا غرب بازار. با شادی و هیاهو، مجسمه‌های رضاخان را و محمدرضا، پسرش، را پائین آوردند. آنچه را که میتوانند غارت کردند. به هر ساختمانی که میشد حمله کردند.

در آن زمان، رک باید بگویم که بی‌اندازه ترسیده بودیم. این موضوع روسها را خیلی خوشحال کرده بود ولی بزودی فهمیدیم که این بهترین اتفاقی بود که باید برای ما پیش میامد. هر چه بیشتر بر ضد شاه فریاد میزدند، مردم و ارتش بیشتر به آنها به عنوان دشمن نگاه میکردند.

اگر آنها از شاه متنفر بودند، مردم و ارتش هم از آنها بدشان می‌آمد و هر چه بیشتر شهر را غارت میکردند گروههای بیشتری را از خود متنفر مینمودند. هیچ چیز بهتر و سریعتر از این نمیتوانست اوضاع را خراب کند...»

(کودتا در کودتا - گرمیت روزولت - ترجمه: دکتر علی اسلامی

ذیلاً فهرست این اقدامات از صفحات ۳۵۰ و ۳۵۱ - جلد اول کتاب "روزشمار تاریخ ایران" (که در دوران جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است) تألیف باقر عاقلی عیناً، و بدون کوچکترین حذف یا تغییری، نقل میشود و از خوانندگان گرامی تقاضا دارد، داوری فرمایند که اگر خود آنان در آن روزها، در میان اکثریت مردم ایران که با حزب توده مخالف بودند، حضور داشتند، از اقدامات اعضای آن حزب در آن روزها به وحشت نمی افتادند؟:

۲۵ مرداد ۱۳۳۲

- دولت طی اعلامیه‌ای وقوع یک کودتای نظامی و خنثی‌شدن آن را اعلام نمود.
- شاه به اتفاق ثریا از رامسر با هواپیمای اختصاصی به خلبانی سرگرد خاتم به بغداد رفت.
- دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه، به تمام سفراء و وزرای مختار و کارداران ایران در خارج اعلام کرد شاه از سلطنت مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد.
- زاهدی توسط فرمانداری نظامی احضار شد.
- دکتر مصدق اعلامیه انحلال مجلس شورای ملی را انتشار داد.
- دکتر مظفر بقائی و علی زهری و عده‌ای از نمایندگان غیرمستعفی مجلس بازداشت شدند.
- عده زیادی از افسران به اتهام مشارکت در کودتا بازداشت شدند. با انقلابیج، نصیری، زندکریمی و اسکندر آزموه جزء بازداشت شدگان بودند.
- لشکر گارد خلع سلاح شد.
- شاه وارد بغداد شد و به طور غیر رسمی از طرف ملک فیصل پذیرائی گردید. مظفر اعلم، وزیر مختار در عراق، بر خلاف توصیه نوری سعید، نخست‌وزیر عراق، از استقبال و ملاقات شاه خودداری کرد.

- عکسهای شاه و لریا از ادارات و سازمانها جمع آوری گردید.
- مجسمه‌های محمد رضا شاه و رضا شاه در تهران و شهرستانها پائین کشیده شد.
- افراد حزب توده نام خیابانهای تهران را تغییر دادند.
- ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار، و سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات، و هیراد، رئیس دفتر مخصوص، و سایر درباریان بازداشت شدند.
- دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه، کاخهای سلطنتی را مهر و موم کرد.
- سرتیپ [اسمعیل] ریاحی، [رئیس ستاد ارتش] طی مصاحبه‌ای از کودتا پرده برداشت و فرار شاه را استعفاء تلقی نمود.
- بعد از ظهر امروز میتینگ بزرگی در میدان بهارستان در باره فرار شاه تشکیل شد. دکتر فاطمی در این میتینگ خواستار لغو نظام سلطنتی ایران شد. دکتر شایگان در همین گردهم‌آئی گفت: تحفه‌ای که میبایستی به تهران بیاید به بغداد رفت.
- تمام روزنامه‌های حزب توده ایران خواستار لغو نظام سلطنتی شدند.
- دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز شدیدترین حملات را به شاه و خانواده سلطنتی نمود.

۲۶ مرداد ۱۳۳۲

- طبق دستور دکتر مصدق، ستاد ارتش طی بخشنامه‌ای نام شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی حذف کرد.
- شاه و لریا وارد رُم شدند. نظام‌السلطان خواجه‌نوری، وزیر مختار از استقبال شاه خودداری کرد.

- [ابوالقاسم] امینی، وزیر دربار از زندان نامه تضرع آمیزی به مصدق نوشت و تقاضای استخلاص از زندان نمود. امینی در این نامه شاه را "پسره" خطاب کرده بود.

۲۷ مرداد ۱۳۳۲

- ابوالقاسم امینی، وزیر دربار، از زندان آزاد شد.
- چراند حزب توده خواستار برقراری جمهوری دموکراتیک شدند.
- سرهنگ اشرفی، فرمانداری نظامی، از کار برکنار شد و سرتیپ محمد دفتری جانشین او شد.

اوضاع کرمان در آن روزهای شوم

(پیش از ۲۸ مرداد)

در آن زمان در شهر کرمان، که زادگاه نگارنده میباشد، دو سازمان حزبی و مخالف با هم - به فعالیت اشتغال داشتند، حزب توده ایران و سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران (حزب زحمتکشان در کرمان دارای شعبه نبود) که اولی ظاهراً مخفی و غیرقانونی به شمار میرفت ولی با حمایت بیدریغ مقامات دولتی و به نحوی کاملاً آزادانه و علنی و با بودجه‌ای هنگفت که از غیب دریافت میداشت، و با انواع روزنامه‌ها و نشریات تبلیغاتی که از تهران برایش میرسید و یا در محل تهیه میکرد، در سطحی بسیار وسیع تبلیغات مورد نظر خود را به انجام میرساند و واقعاً میتوان گفت که اختیار امور کرمان را در دست گرفته بود و دومی با امکانات مادی بسیار محدود ولی با حمایت اکثریت قریب به اتفاق مردم کرمان (که بیشتر به علت همشهری بودن با دکتر مظفر بقائی کرمانی وارد مبارزه شده بودند) با آن حزب و سایر طرفداران اندک مصدق، که تحت حمایت کامل دولت قرار داشتند، مبارزه مینمود.

نگارنده که در آن زمان، جوانی بیست و دو ساله، آموزگار و ساکن شهر کرمان بوده، مسئولیت دبیرخانه سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران در کرمان را نیز به عهده داشته است.

وی با تمام وجود آن روزهای پر از وحشت را احساس کرده است و به خوبی بیاد می‌آورد که از چندی پیش از آن، اختناقی زائدالوصف در کرمان حکمفرما بوده و نیز در همان ایام جمعی از جوانان آن شهر، به دستور رئیس وقت شهربانی، فقط به جرم مخالفت با رفتارندم مصدقی که قرار بود جهت انحلال مجلس شورای ملی انجام شود و پخش اعلامیه‌ای در این مورد در زندان بسر میبردند و نیز اعضای کمیته‌های سابقاً مخفی حزب توده در ادارات مختلف آن شهر، که از چندی پیش از آن به صورت علنی در آمده بودند، در آن زمان تقریباً در تمام ادارات به امر و نهی پرداخته، رؤسای مربوط را از طریق تهدید و اهانت به شدت مرعوب و به اطاعت از خود وادار ساخته و نیز مردم کوچه و بازار را به وحشت افکنده بودند.

ذیلاً، قسمتی از تلگرامی را که نگارنده در اواسط مرداد ۱۳۳۲ به عنوان گزارش حزبی به تهران مخابره کرده و در روزنامه شاهد - شماره ۱۰۰۹ - سه‌شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ - صفحه ۴ - ستون ۵ درج شده است، به عنوان شاهدی صادق در مورد فشارهای وارده بر سازمان جوانان حزب در کرمان درج مینماید:

تلگراف رسیده از کرمان: جناب آقای دکتر مظفر بقائی
کرمانی - رونوشت تشکیلات شهرستانها حزب زحمتکشان
ملت ایران - رونوشت شاهد

پس از ورود رئیس جدید شهربانی، سرگرد سخائی محیط ترور افکار و وحشت برای ملتون ایجاد، پرونده سازی توقیف و تبعید ملیون، شروع - آقایان [ذبیح‌الله] مبشر [دبیر سازمان در کرمان]، [محمدعلی] لمره‌طالبی، [مرتضی] محدثزاده، [؟] هوشمند به جرم

پخش اعلامیه تحریم [رفراندم] حضرت ایتالله کاشانی و اسای
[محمد] مهدی به جرمی که هنوز تعیین نشده زندانی - تمام
ادارات در دست در اختیار توده‌ایها. . .

... سرکرد ثریا از طرف استاندار و رئیس شهربانی ابلاغ نموده
که حزب غیرقانونی و دستور بستن سازمان را داده است.

دبیرخانه تشکیلات [مهدی] شعیری

تلگرام بالا در زمانی مخابره شده است، که هنوز رفراندم
کذائی در کرمان انجام نشده بوده و نیز از برنامه کودتا هیچکس جز
تنظیم‌کنندگان آن آگاهی نداشته است.

افرادی که اسامی آنان، در آن تلگرام، به عنوان زندانی درج
شده است، همگی از اعضای سازمان جوانان حزب زحمتکشان بودند و
چون اعلامیه ایتالله کاشانی در تحریم رفراندم، دراصل توسط
مسجدی‌ها تکثیر و توزیع شده بود، لذا جمع زیادی از آنان نیز در آن
زمان در زندان بسر میبرده‌اند.

روزنامه شاهد که تلگرام بالا را به چاپ رسانده بود در بعد از
ظهر پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ به کرمان رسید و نگارنده پس از
رسیدن آن، از اعضای خانواده خود خداحافظی به عمل آورد و در حالی
که وسائلی برای خواب و نیز مختصر وسائل شخصی خود را برای زندان
رفتن آماده ساخته بود، به انتظار نشست و هنوز قیافه پروحشت و
اشک‌آلود مادر و سایرین را در هنگام خداحافظی و نیز در روزهای بعد از
آن فراموش نکرده است.

بطوری که بعداً شنیدم، پدرم به دو نفر پلیس که در روز شنبه
۲۴ مرداد ۱۳۳۲ برای بازداشت من مراجعه کرده بوده‌اند، مبلغی پول
رشوه داده و در عین حال به آنان گفته بوده است که من به مسافرت
رفته‌ام.

در این شرایط، مردم کرمان نیز در بعد از ظهر روز بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، پس از پخش خبر قیام مردم از رادیوی تهران، به طور یک پارچه قیام کردند، که نگارنده نیز، با خوشحالی و بدون در دست داشتن چاقو یا چماق! و یا دریافت پول از سی_آی_اِ، در میان آنان بود. اگرچه، در جریان این قیام، تعدادی از گروه‌بانیان ارتش به دستور سرتیپ امانپور، فرمانده وقت لشکر کرمان، سرگرد محمود سخانی، رئیس شهربانی آن شهر، را که از ترس مردم، از پشت بام شهربانی به ستاد ارتش پناه برده بود، زیر مشت و لگد به قتل رسانده و جسد بیجان او را از پشت بام به میان مردم پرت کرده و گناه این جنایت را به گردن مردم انداختند ولی در هر حال این قیام یک پارچه را مردم کرمان بطور خودخوش به وجود آورده بودند و نام کودتا را نمیتوان به آن اطلاق کرد.

ما میدانیم که نه تنها چپ‌گرایان تندرو و بنیادگرایان اسلامی که هر دو گروه به سختی با ملی‌گرایی مخالف هستند، بلکه حتی بسیاری از ملی‌گرایان نیز در حال حاضر، به نحوی کینه‌توزانه و تعصب‌آمیز واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را حاصل برنامه‌ریزی‌های سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس میدانند. ولی هرگاه این افراد تعصب را کنار بگذارند و به نحوی بی‌طرفانه، تندیرویی‌های وحشت‌آفرین حزب توده ایران در پائین آوردن مجسمه‌های دو پادشاه پهلوی در سر تا سر ایران، تغییر نام خیابانهای تهران، و درخواست برقراری جمهوری دموکراتیک، اقدامات نگران‌کننده خود مصدق و تعدادی از طرفداران بلندپایه وی از قبیل حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، و دکتر شایگان را در روزهای ۲۵، ۲۶، و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ مورد بررسی قرار دهند، متوجه خواهند شد که اقدامات مزبور به تنهایی نمیتوانسته است بزرگترین محرک جهت برانگیختن بسیاری از مردم ایران باشد که از کشانده شدن بی‌بازگشت ایران به پشت پرده آهنین، یعنی جرگه کشورهای کمونیست آن روزگار به رهبری روسیه شوروی، شدیداً به وحشت افتاده بودند.

بدون تردید، اکثریت عظیم این افراد، چاقوکش، رجاله، اراذل و اوباش نبوده و نیز نیازی به تحریک و یا گرفتن اجازه و دستور و یا پول

از سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس، از طریق آیت‌الله کاشانی نداشته‌اند، مخصوصاً نظامیان ایران و فرماندهان آنان، که در حمایتشان از شاه تردیدی نبود و در صورت رفتن ایران به پشت پرده آهنین از جان خود نیز بیمناک بودند.

سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق، بعد از انتشار کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ضمن نامه مورخ ۲ اردیبهشت خود به مؤلف آن کتاب چنین نوشته است:

... شما کتاب گرومست روزولت را خوانده‌اید میدانید که آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها روی طرح کودتای شاه و نصیری در شب ۲۵ مرداد حساب میکردند و این کودتا را من نقشی بر آب کردم خودتان هم نوشته‌اید که طبق برنامه‌شان می‌بایستی پس از دستگیری مصدق و من و فاطمی و حق‌شناس و زیرک‌زاده - زاهدی را بر مسند نخست‌وزیری بنشانند.

آیا شکست برنامه کودتا کار فقط من، نبود؟ ولی ما مردم بی‌انصافی هستیم و حق را به حقدار نمی‌دهیم ...

... ادعا کرده‌اید ستاد ارتش طرحی برای جلوگیری از آشوب نداشته است. در این مورد ذهن شما را روشن میکنم که ستاد ارتش در چهار رده متوالی طرح‌هایی برای جلوگیری از بی‌نظمی‌های شهر داشته است:

اولاً - فرماندار نظامی تهران، سرهنگ حسینقلی اشرقی، که خود

فرمانده یک تیپ بود، واحدهائی از تیپ خود را همیشه در

حال آماده باش نگاه میداشت.

ثانیاً - در صورت لزوم شهربانی قسمتی از افراد خود را در

اختیار او میگذاشت.

ثالثاً - واحدهای موتوریزه در باغشاه در صورت لزوم تحت

فرماندهی فرماندار نظامی قرار میگرفت.

در مرحله چهارم - به دستور رئیس ستاد ارتش، واحدهای زرهی،

مخصوصاً تیپ ۲ رزمی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ ممکن

بود وارد عمل شود."

(جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ -

سرهنگ غلامرضا نجاتی - صفحه ۵۰۰)

حال وقتی که به قول رئیس ستاد ارتش و سایر طرفداران

مصدق:

- کودتای نظامی آمریکائی و انگلیسی در شب ۲۵ مرداد

۱۳۳۲ شکست خورده بود.

- نیروهای انتظامی انتظامات شهر را تحت کنترل داشتند و نیز

در چهار رده متوالی آماده مقابله و فرو نشانیدن هر گونه بی‌نظمی و

شورش بودند.

- اقشار عظیم زحمتکشان ایران!؛ از طبقات مختلف در

گروههای کارگران، کشاورزان، پیشه‌وران، کارمندان، و روشن‌فکران که

به فرمان حزب شکست‌ناپذیر! توده ایران در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در

سرتا سر ایران به خیابانها ریخته، مجسمه‌ها را پائین کشیده، اسامی

خیابانها را تغییر داده بودند، در روز ۲۸ مرداد نیز در تهران حضور

داشتند.

- یکسال بعد از این تاریخ سازمان افسران عضو حزب توده

ایران کشف شد و بلافاصله ۴۵ نفر افسر به این اتهام بازداشت شدند.

این افسران نیز در روز ۲۸ مرداد آماده همکاری مسلحانه با

حزب توده ایران بودند.

- دهها و شاید صدها هزار نفر طرفداران مصدق که در روز

سی‌ام تیر سال پیش از آن (۱۳۳۱)، در تهران با تمام نیروهای انتظامی

و نظامی به مقابله برخاسته و با دادن کشته‌های فراوان بار دیگر مصدق

را به نخست‌وزیری رسانده بودند، هنوز اکثریت قریب به اتفاق

زنده‌ماندگان‌شان، در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در همان تهران زندگی میکرده‌اند.

این سئوالات پیش می‌آید که:

- چطور معدودی اراذل و اوباش که تنها اسلحه آنان چاقو و چماق! بوده در یک یا دو کامیون سوار شده و روز ۲۸ مرداد آغازگر کودتا!!! شدند و با غلبه بر پاسبانه‌های شهربانی و نیروهای ارتشی و چهار رده نیروهای انتظامی، و حزب توده و مردم - دولت مردمی مصدق را سرنگون ساختند؟!

- وقتی که به همین سادگی امکان سرنگونی دولت مصدق وجود داشته، چرا سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس ماهها وقت خود را مصروف تنظیم برنامه کودتای ۲۵ مرداد نموده‌اند؟

پاسخ این است که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بودند که با احساس وحشت و نگرانی در مورد آینده این کشور، برای برگرداندن شاه به ایران قیام کردند و آن یکی دو کامیون پر از طرفداران شاه، که آنان را اراذل و اوباش لقب داده‌اند، در حکم خمیرمایه‌ای بودند که خمیر احساسات مردم و نظامیان آماده به قیام را بر انگیختند و نه تنها موجب پیوستن نظامیان به مردم شدند بلکه تمام آن چند هزار نفر توده‌ای و سایر مخالفان مشهور و فعال شاه را نیز وادار کردند که از ترس جان، هر یک در سوراخی مخفی شوند!

قبل از ختم این مبحث و برای تکمیل آن، اخبار مربوط به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را نیز از صفحه ۳۵۱ همان کتاب عیناً نقل می‌توانید:

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

- سرتپ دفتری ریاست شهربانی را نیز به دست گرفت.

- از بنمداد امروز تظاهرات در تهران تغییر شکل داد. نظامیان از فرمان نخست‌وزیر سرپیچی کردند.
زد و خورد بین موافقین و مخالفان مصدق و شاه شدت گرفت. نظامیان یا کامیون‌ها به نفع شاه شعار سر دادند.
- بعد از ظهر امروز اداره رادیو به دست کودتاجیان [!؟] افتاده، فرمان نخست‌وزیری زاهدی از رادیو خوانده شد.
سرلشکر زاهدی و میراشرافی سقوط حکومت مصدق را اعلام کردند.

- سرلشکر زاهدی شهربانی را مرکز کار خود قرار داد.
مخالفین مصدق و نظامیان به خانه او یورش بردند و بین محافظین منزل مصدق به فرماندهی سرهنگ معتز و مهاجمین زد و خورد مسلحانه آغاز شد. ساعتها این جنگ ادامه داشت و عده زیادی مقتول و مجروح شدند. سرانجام محافظین خانه مصدق تسلیم شدند.
- مصدق و یارانش به خانه‌های مجاور پناه بردند.
- در تهران حکومت نظامی برقرار شد و سرتیپ فرهاد دادستان به حکومت نظامی منصوب شد.

بنا بر آنچه که در بالا ذکر شد، به خوبی روشن میشود که هدفهای اصلی مردم از انجام تظاهرات در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و بسیاری از شهرستانهای دیگر ایران، سرنگونی مصدق و برگرداندن شاه بوده و دیگر در آن زمان برایشان تفاوتی نداشته است که با برگشتن شاه، فردی ارتشی به نام سرلشکر فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری برسد و یا فردی غیرنظامی با نامی دیگر.

حال، همانطور که قبلاً گفته شد، هرگاه سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس برنامه‌ای هم جهت برکناری مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به جای وی داشته‌اند، آن برنامه در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ توسط مصدق خنثی شده بوده است و متهمای تعصب و کمال‌بی‌انصافی میباشد که با سرنگونی مصدق و نخست‌وزیر شدن سرلشکر فضل‌الله زاهدی، متعاقب قیام و تظاهرات مردم در روز ۲۸ مرداد

۱۳۳۲، تمام آن قیام خودجوش و ملی را به حساب برنامه خنثی شده مزبور بگذاریم.

در هر حال، همانطور که در بالا اشاره شد، مصدق در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به دو قدمی تخت سلطنت رسیده بود، و هرگاه قیام ۲۸ مرداد رخ نداده بود مسلماً وی به این آرزوی خود جامه عمل میپوشانید و با پادشاه شدن خود، سلطنت را به خاندان قاجار برمیگردانید.

نظر نگارنده راجع به

کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

این نکته بدیهی است که معمولاً انجام کودتا در هر کشور، علیه دولت وقت میباشد و توسط مخالفان آن دولت به عمل می‌آید و نیز ما خود شاهد بوده‌ایم و میتوانیم نمونه‌های متعددی را هم مثال بیاوریم که هرگاه برنامه کودتای مخالفان با شکست مواجه شده است، دولت وقت بهانه خوبی برای شناسائی مخالفان و سربکوبی آنان پیدا نموده و با قلع و قمع آنان توانسته است که بدون حضور مخالفان فعال و به نحوی بسیار قدرتمندتر از پیش به حکومت خود ادامه دهد.

میتوان برنامه کودتای شکست‌خورده نوژه در ایران را به عنوان یک مثال روشن در این مورد ذکر کرد، که تعداد زیادی از افسران مخالف رژیم جمهوری اسلامی در آن شرکت داشتند ولی با کشف و خنثی شدن آن، تمام دست‌اندرکاران در آن برنامه بازداشت شدند و به اعدام یا زندان طویل‌المدت محکومیت یافتند و با این ترتیب در حقیقت ارتش ایران از وجود مخالفان رژیم جمهوری اسلامی تصفیه گردید.

با توجه به مراتب بالا و بر مبنای شواهد متعدد، نظر نگارنده بر این است که دولت انگلستان از همان ابتدا که پیشنهاد برکناری مصدق را به آمریکا داده، نام آن را براندازی گذاشته و حتی ترتیب داده است که ابلاغ فرمان برکناری مصدق در یک یا دو ساعت بعد از نیمه شب و با آن

نحو عجیب صورت بپذیرد و همراه با آن تعدادی از وزرای دولت بازداشت شوند، زیرا قصدش بزرگ کردن مسئله و دادن شکل کودتا به آن بوده و نیز از همان آغاز مصدق را در جریان امر قرار داده بوده است تا اینکه موجبات خشی ساختن آن را فراهم سازد و بعد به بهانه کودتا به همان ترتیب که سه روز اول انجام شد، شاه و سایر طرفداران آمریکا را برای همیشه، از صحنه سیاسی ایران برکنار نماید.

هرگاه این برنامه تا پایان طبق نظر انگلیس پیش رفته بود، مسلماً دیگر دولت انگلیس مجبور نمیشد که فقط به ۴۰ درصد از نفت جنوب ایران قناعت نماید و بقیه آن را به دیگران واگذار کند!

مصدق در دادگاه نظامی، چند بار اعتراف کرده است که قبلاً از برنامه کودتا آگاهی یافته و توسط رئیس وقت ستاد ارتش، که از طرفداران پرو پاقرص خودش بوده، موجبات خشی کردن آن را فراهم ساخته بوده است. ولی چون وی در بازجوئی‌های مختلف راجع به زمان این آگاهی و خبرهائی که در طی آن به او داده شده، تاریخها و مطالب متفاوتی را ذکر نموده است، لذا میتوان دریافت که آن آگاهسازی‌ها منحصر به یک بار نبوده است.

مثلاً:

«رئیس [دادگاه نظامی]: آیا میتوانید اسم آن شخصی را که خبر کودتا را به شما داده و مطمئناً طرف شناسائی و اطمینان شما بوده، معرفی کنید؟

دکتر مصدق: من در اطاق خوابم بودم. آمدند از آن بنائی که خانم در آنجا سکونت میکرد، گفتند: شخصی شما را پای تلفن خواسته، میگوئیم چه مطلبی دارید؟ میگوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمیگویم.

من دیدم یک آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده، این لابد یک حرف قابل توجهی دارد. گفتم: به آن گوینده

حرف بگو که پای تلفن باشد، می‌آیم. رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من **دکتر مصدق** هستم یا نیستم.

گفتم شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به جای من با شما صحبت کند؟ گفت خوب، من میخواهم خبری به شما بگویم و خبر من مفصل است، بنویسید. بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفت: **امشب این اشخاص که افسران گارد شاهی بودند، حرکت میکنند برای دستگیری شما می‌آیند. تانکهائی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت‌الدوله بروند و معلوم نیست کجاست. من اینها را یادداشت کردم و گفتم: شما کی هستید؟ گفت: بسیار معذورم. این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به آقای سرتیپ ریاحی تلفن کردم. ستاد ارتش نبودند. رفته بودند شمیران. آمدند به شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: این اسامی اشخاص است. ایشان گفتند: این صورت را به نظر نمیشود تکذیب کرد. چون اسامی آن را یک شخص مطلعی نوشته. گفتم: در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید.**

چون نقشه‌ای قبلاً ریخته شده بود که چگونه از خانه من دفاع شود. آن نقشه این بود که سر خیابانها کامیون و دوچرخه‌سوار باشد و در صورت وقوع حادثه‌ای آنها جریان را خیر دهند. آن شب که این اتفاق افتاد ایشان گفتند احتیاط میکنیم...

(مصدق در محکمه نظامی - به کوشش جلیل بزرگمهر - صفحات ۴۴۰/۴۱)

به موجب متن بالا، آگاهی مصدق در حدود ساعت ۷ یا ۸ بعد از ظهر شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، یعنی چند ساعتی پیش از رفتن سرهنگ نصیری به خانه وی صورت گرفته بوده است. اما، مصدق در جای دیگر در بازجوییهای خود چنین بیان نموده است:

«... وقتی که بنده به سعدآباد میرفتم، چهار تانک که در جلوی قصر در باغی بود میدیدم. بعد دیواری کشیدند جلوی آن باغ که آن تانکها دیده نمی شد.

البته آن روزی که به من خبر رسید، یعنی روز پنجشنبه، یاد درست یادم نیست چه روزی بوده، پنجشنبه ۲۲ مرداد، با آقای سرتیپ ریاحی مذاکره کردم، بطوری که شاید عرض کرده باشم که: این مسئله کودتا خیلی شایع شده و شما در این باب چه عملیاتی میتوانید بکنید؟ ایشان گفتند: مطمئن باشید.

من گفتم: قوه ارتش گارد شاهنشاهی را که تقسیم کردند به پنج تیپ، آن وقت من خودم آنجا چهار تانک دیده بودم، اینها جزو این پنج تیپ هستند یا نه؟ ایشان (اشاره به سرتیپ ریاحی) گفتند: بله، در تصرف وزارت دفاع ملی است.

بعد روز شنبه بیست و چهارم عصر آمدند پهلوی من و مذاکره میکردند که: این تانکها در تصرف این تپها نبود و در سعدآباد بود، دستور دادم که آنها را به تپها ببرند...

(همان - صفحه ۴۳۹)

بطوری که در متن بالا ملاحظه میشود سخن از شایعه کودتا میباشد نه امریکه قرار بوده است که در همان شب (یا دو شب دیگر)، توسط افسران گارد شاهنشاهی به طور قطع اتفاق بیافتد.

سرثیپ ریاحی نیز در بازجوییهای خود به آگاهی مصدق و خودش از کودتا اعتراف کرده است:

... قبل از عصر شنبه آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که تیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد...
(همان - صفحه ۴۴۴)

... آقای دکتر مصدق نیز از روی سوءظن عصر یست چهارم [مرداد] از بنده نوشته‌ای گرفته بودند که آن شب اتفاقی رخ نخواهد داد و بنده نیز این تعهد را کرده بودم...
(همان - صفحه ۴۲۸)

گرمیت روزولت، که او را از طراحان اصلی کودتای شکست‌خورده ۲۵ مرداد میدانند، در خاطرات خود راجع به آن شکست چنین نوشته است:

... چه پیش آمده بود؟ با وجودی که مدتی طول کشید تا جریان را بفهمیم، به هر حال متوجه شدیم چیزی که از آن می‌رسیدیم اتفاق افتاده است. خیانت. یک افسر جوان که ما هرگز نتوانستیم او را شناسائی کنیم، شنبه، بعد از ظهر رفته بود منزل سهبید ریاحی. معتقد نیستم که او جزو گروه ما بود. پیتراستونمن نیز به شدت تأکید میکرد که نمیتواند جزو ما باشد. ولی به هر حال یکی از زیروستان استونمن از روی بی‌عقلی راجع به موضوع با شخص نامناسبی صحبت کرده بود.

خبردهنده به اندازه کافی ریاحی را آگاه ساخته و او توانسته بود، مقابله کند سهبید تا جایی که توانسته بود، تمام شهر را با نظامی پر کرده بود. نکته مهمی که باید گفته شود اینست که بیشتر نظامیانی که ریاحی جمع کرده بود خبر نداشتند چه دارد میگذرد.

به آنها به سادگی گفته بودند که سرهنگ تازه به دوران رسیده‌ای
میخواهد نخست‌وزیر را از کار بیاندازد. او را باید فوراً دستگیر
کرده و به دفتر سپید بیاورند . . .

(کودتا در کودتا - نوشته کرمیت روزولت - ترجمه دکتر علی
اسلامی - صفحات ۸۷/۱۸۶)

همانطور که در بالا گفته شد، محمد مصدق در آغاز روز ۲۸
مرداد ۱۳۳۲ در چند قدمی رسیدن به پادشاهی یا ریاست جمهوری
ایران قرار داشته است و هر گاه قیام مردم در آن روز صورت نگرفته
بود، مسلماً آرزوی قلبی او در این مورد جامه عمل میپوشید.

مثال دوم - شرکت در توطئه

برای قتل محمد رضا شاه پهلوی

فعالیت زیرکانه مصدق برای انحلال سلسله پهلوی و رساندن خودش به ریاست جمهوری یا پادشاهی ایران منحصر به همان یک مثال بالا نبوده و حداقل دو دفعه دیگر سابقه داشته است. خلاصه‌ای از داستان مربوط به مثال دیگر، که با "برنامه انگلیسی‌ساز لغو قرارداد ۱۹۳۳" آغاز شده است، به شرح زیر می‌باشد:

برنامه انگلیسی‌ساز جهت

لغو قرارداد ۱۹۳۳ نفت

محمد مصدق، در زمانی که به عنوان نماینده تهران در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی عضویت داشته، به دو اقدام اساسی و بسیار مهم در جهت حفظ منافع انگلستان مبادرت کرده است:

۱- با پیشنهاد طرح تحریم اعطای امتیاز نفت به خارجی‌ان که در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ (۲ دسامبر ۱۹۴۴) فی‌المجلس به امضای تعدادی از نمایندگان رسیده و، با قید دو فوریت، به مجلس تقدیم و تصویب شده بود، خیال انگلستان را از پیدا شدن رقیبان نفتی در ایران، مخصوصاً آمریکا و شوروی، راحت ساخته است.

ماده اول آن طرح به شرح زیر بود:

"هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت میکنند، نمیتوانند راجع به امتیاز نفت با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور و یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که

صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکند و اینکه قراردادی امضاء نماید."

۲ - محمد مصدق در پاسخ اظهارات مورخ ۲ آبان ۱۳۲۳ (۲۴ اکتبر ۱۹۴۴) کافئارادزه، که در یک کنفرانس مطبوعاتی بیان کرده بود، در جلسه مورخ ۷ آبانماه ۱۳۲۳ (۲۹ اکتبر ۱۹۴۴) مجلس شورای ملی، سخنرانی مفصلی ایراد نموده و ضمن آن مطلبی، ظاهراً ضد انگلیسی! نیز به شرح زیر بیان داشته است (کافئارادزه، معاون کمیسیاریای ملی امور خارجه شوروی سوسیالیستی، همراه با هیئت بلندپایه‌ای از سوی دولت شوروی برای مذاکره راجع به نفت به ایران آمده بود):

"... اگر امتیاز داری تعدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود."

فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سالی که تعدید شده، هیچوقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه داری از حیث منافع دولت مساوی باشد. یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامه داری برابری کند بنا بر این صدی هشتاد و چهار از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت میشود بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر میبرد، ۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال - /۱۶،۱۲۸،۰۰۰،۰۰۰ ریال میشود و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ هزار [باید ۱۲۸ میلیون باشد] ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزايد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!!..."

طبق فصل پانزدهم امتیازنامه داری: "بعد از مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت به جهت

استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود.

بطوری که بعد از ملی شدن صنعت در سراسر ایران دیدیم، بریتیش پترولیوم فقط اموال شرکت بهره‌برداری اولیه را، که ظاهراً وظیفه اکتشاف و استخراج تا فرستادن نفت به داخل لوله‌ها را به عهده داشته مشمول این فصل میدانسته است و حتی اموال شرکت نفت بختیاری را که ظاهراً صاحب لوله‌های نفت به حساب می‌آمده و نفت ایران از سر چاه تا لب دریا به نام آن شرکت حمل می‌شده، خارج از شمول این فصل محسوب میداشته است تا چه برسد به شرکت نفتکش بریتانیا و سایر تأسیسات و تشکیلات عظیم آن شرکت در سرتاسر جهان.

اما، محمد مصدق با دروغ سفسطه‌آمیز و با عوام‌فریبی خاص خود به مردم ایران وانمود کرده است که بریتیش پترولیوم، از روز بعد از پایان مدت قرارداد داری، تمام شرکتها، تشکیلات و تأسیسات خود در سراسر جهان را با تمام مدیران، مهندسان و کادر فنی و غیرفنی و نیز تمام بازارهای فروش خود را، دست نخورده، به دولت ایران واگذار میکند و به حسابداری‌های آنها دستور میدهد که از آن روز به بعد صد در صد درآمد خالص خود را پس از محاسبه به حساب دولت ایران واریز نمایند!

اما، حقیقت مطلب اینکه دولت انگلستان در آن زمان، با تنظیم برنامه‌ای بسیار حيله‌گرانه، در صدد برآمده بود که با سوءاستفاده از آتش احساسات ضد انگلیسی مردم ایران آشی بسیار پرفایده را برای خود بپزد و گفتار سفسطه‌آمیز و مردم‌فریب مصدق به شرح بالا، به منزله گذاشتن دیگ مربوط به آن آتش بر روی آتش احساسات ضد انگلیسی مردم ایران بوده است.

از آن زمان به بعد، می‌بینیم که آتش مزبور با نسیم‌های تبلیغاتی وسیع و همه‌جانبه مطبوعات انگلوفیل و مزدور وقت و نیز ایادی انگلیس در میان مردم، نیز سخنرانیهای نمایندگان انگلوفیل مجلس شورای ملی، که از جمله آنها میتوان سخنرانی پر از دروغ و سراسر سفسطه مهندس سید احمد رضوی، علیه قرارداد ۱۹۳۳ در دوره پانزدهم

مجلس شورای ملی، را نام برد، شعله‌ورتر و شعله‌ورتر گردیده و نهایتاً نهضتی عظیم جهت لغو آن قرارداد همراه با نفرتی عظیمتر در مورد عاقد آن قرارداد، یعنی رضا شاه بزرگ به وجود آورده است.

حال مسلماً خوانندگان گرامی سؤال خواهند نمود که لغو قرارداد ۱۹۳۳ چه منافعی برای دولت انگلیس در بر داشته است، که آن دولت برای انجام آن اینچنین به تقویت نهضت ضد انگلیسی مردم ایران پردازد؟

پاسخ سؤال بالا این است که با لغو قرارداد مزبور، به عنوان اینکه استعماری بوده و در دوران دیکتاتوری و به نحوی غیرقانونی، توسط یک نفر از ایادی انگلیس (یعنی رضا شاه!) منعقد شده است، مناسبات ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران به صورت پیش از انعقاد آن قرارداد برمیگشته و امتیازنامه داری به عنوان قرارداد معتبر، ملاً عمل قرار می‌گرفته است.

با لغو قرارداد ۱۹۳۳، مردم فریب‌خورده ایران نیز، برگشت به امتیازنامه داری را که در آن زمان هنوز در حدود ۱۳ سال به پایش باقی مانده بوده است، به غلط، به عنوان شکست بزرگ دولت انگلیس تصور کرده و در کوچه و خیابان به شادی و پایکوبی میپرداخته‌اند، زیرا، بنا به گفته محمد مصدق، بر این خیال باطل بوده‌اند که ۱۳ سال بعد از آن، حد اقل، شانزده بلین و صد و بیست و هشت میلیون ریال نصیبشان خواهد گردید.

اما، دولت انگلیس، با لغو قرارداد ۱۹۳۳، و برگشت به قرارداد داری، بلافاصله به منافع و مزایای بسیار عظیمی که مهمترینش دو مورد زیر بوده، دست می‌یافته است:

الف - طبق قرارداد داری حوزه امتیاز عبارت بوده است از "تمام وسعت مملکت ایران" به استثنای "ولایات آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد" ولی طبق قرارداد ۱۹۳۳ حوزه امتیاز به "یکصد هزار مایل مربع" کاهش یافته که در حدود یک پنجم حوزه اولیه امتیاز بوده است.

حال در شرایطی که دولت ایران قانوناً حق اعطای امتیاز نفت به هیچ دولت، شرکت یا افراد خارجی را نداشته است، در صورت لغو قرارداد ۱۹۳۳، بار دیگر حوزه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، خود به خود، به سر تا سر ایران (به استثنای ۵ ایالت شمالی) گسترش می‌یافته و در حقیقت دولت انگلیس با همان شرایط امتیازنامه داری صاحب امتیاز اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری نفت در تمام آن نواحی می‌شده و مخصوصاً فعالیت‌های شدید دولت آمریکا را برای کسب امتیاز نفت در سایر نقاط ایران با شکست مواجه می‌ساخته است.

ب - در امتیازنامه داری (فصل دوم) "صاحب امتیاز دارای حق الانحصار کشیدن لوله‌های لازمه از سرچشمه‌های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذالک شعبات لازمه لوله‌های فوق به جهت توزیع و تقسیم نفت به جاهای دیگر" بوده است.

دولت انگلیس چند بار از این حق انحصاری برای جلوگیری از اینکه شرکت‌های نفتی غیرانگلیسی (آمریکائی) موفق به دریافت امتیاز نفت در ایالات شمالی ایران شوند، سوءاستفاده به عمل آورده بود. در هر حال، این حق انحصاری نیز در قرارداد ۱۹۳۳ لغو شده بوده است.

اما، با لغو این قرارداد و برگشت به امتیازنامه داری بار دیگر دولت انگلیس حق انحصاری لوله‌کشی نفت در آن نواحی را به دست می‌آورده است.

دولت انگلیس علاوه بر دو امتیاز بالا، که بسیار مهم بوده‌اند، امتیازات قابل توجه دیگری را نیز طبق قرارداد ۱۹۳۳ از دست داده بوده، که در صورت لغو آن قرارداد و بازگشت به امتیازنامه داری بار دیگر آنها را به دست می‌آورده است، که از جمله آنها میتوان مزایای زیر را ذکر نمود:

۱- در فصل هفتم امتیازنامه داری تمام اراضی که در اختیار صاحب امتیاز قرار می‌گرفت از مالیات معاف شده بود ولی در قرارداد جدید برای سی سال اول از این بابت مالیات‌هایی پیش‌بینی شده و نیز مقرر

شده بود که قبل از آغاز سی سال دوم طرفین راجع به میزان مبلغی که میبایست شرکت نفت بجای مالیات به دولت ایران بپردازد، مذاکره و توافق نمایند.

۲ - در فصل دوازدهم قرارداد داری پیش‌بینی شده بود که "عمله و قعله" که در تأسیسات شرکت کار میکنند باید از رعایای شاهنشاه باشند ولی در بند ۲ ماده شانزدهم این قرارداد جدید مقرر شده بود که: "کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه‌ای که اشخاص ذی‌صلاحیت و با تجربه در ایران یافت شوند از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود."

و بعلاوه "کمپانی سالیانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط به صنعت نفت را فرا گیرند، تخصیص خواهد داد."

۳ - در فصل چهاردهم امتیازنامه داری تعهدات امنیتی شاقی به عهده دولت ایران واگذار شده بود، به نحوی که شرکت نفت در هر زمان که میخواست می‌توانسته است توسط ایادی و عمال خود به یک سلسله خرابکاری بی‌اهمیت در تأسیسات متعلق به خود دست بزند و بعد خسارت وارده را به مبلغ گزافی ارزیابی نموده و مدعی گردد که چون دولت ایران تعهدات مندرج در فصل چهاردهم امتیازنامه را به انجام نرسانده است، لذا مسئول جبران خسارت وارده میباشد! و به این بهانه از پرداخت حق‌الامتیاز خودداری نماید. این تعهدات نیز در قرارداد جدید لغو شده است.

۴ - در امتیازنامه داری هیچگونه تعهدی در مورد خدمات درمانی به عهده شرکت نفت واگذار نشده بود ولی به موجب ماده هفدهم قرارداد ۱۹۳۳: "کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحرایی و عمومی را مطابق جدیدترین طریق حفظ الصحة معموله در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مسکن اعضاء و عملجات خود که در حوزه امتیاز به کار میکنند به عهده" گرفته است.

۵ - علاوه بر آن، طبق قسمت الف از بند ۵ از ماده دهم قرارداد جدید، قسمت مهمی از " وجوه لازم‌التادیه به دولت ایران " به نرخ طلا بستگی یافته و مقرر شده بود که: " هرگاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ در مقابل یک اونس تروی تجاوز نماید " برای هر پنی که در روز موعد پرداخت پول به دولت ایران تجاوز نموده باشد به میزان یک تقسیم بر یک هزار و چهارصد و چهل ضرب در آن وجوه بر آنها افزوده گردد.

۶ - طبق فصل پانزدهم امتیازنامه داری: " بعد از مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود. "

ولی شرکت نفت از همان ابتدا با تأسیس دو شرکت به اسامی شرکت بهره‌برداری اولیه و شرکت نفت بختیاری پیش‌بینی‌های لازم را در مورد این فصل به عمل آورده و فقط آن قسمت از اموال و اثاثه شرکت بهره‌برداری اولیه را که در امر استخراج و نگهداری موقت نفت در سر چاه تا تحویل و فروش اسمی آن به شرکت نفت بختیاری مورد استفاده قرار میگرفته، مشمول ماده مزبور میدانسته است.

اما در ماده بیستم قرارداد ۱۹۳۳ پیش‌بینی‌های مفصلی در این مورد به عمل آمده و علاوه بر اینکه شرکت در ده سال آخر امتیاز از حق فروش اموال غیرمنقول خود و یا خروج اموال منقول خود از ایران منع شده، دارائی‌های شرکت نیز تعریف گردیده و تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریائی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پل‌ها و رشته‌نقب‌های فاضل آب و وسائل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات (از آن جمله آلات و ادوات) از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و کاری و آتروپلان و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده مینماید، بطور سالم و قایل استفاده و بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران میگردد.

در این شرایط محمدرضا شاه پهلوی مهمترین مانع لغو قرارداد ۱۹۳۳ محسوب میشده زیرا چون مقرر بوده است که رضا شاه بزرگ را

به نحوی بسیار ناجوانمردانه‌تر مورد توهین و اتهام قرار دهند و نفرت شدید عمومی را علیه او برانگیزانند، ولی، اولاً: بسیاری از رجال وقت، به دلائل متعدد در ایام زنده بودن **محمد رضا شاه پهلوی** مایل به شرکت علنی در چنین توطئه‌ای نبوده‌اند و ثانیاً: مسلم مینموده است که **محمد رضا شاه پهلوی** هم از اینکه پدرش را خائن و مأمور انگلیس در انعقاد آن قرارداد معرفی نمایند ناراحت خواهد گردید و به انجام اقداماتی در جهت دفاع از پدر خود مبادرت خواهد نمود، لذا برنامه قتل **محمد رضا شاه پهلوی** را نیز تنظیم کرده بودند.

آخرین اقدام ایادی انگلیس جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳، استیضاح **عباس اسکندری** از دولت **محمد ساعد** در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و ظاهراً بر علیه انگلیس بود که همراه با تبلیغات همه‌جانبه و بسیار شدید روزنامه‌های انگلیسی و تظاهرات همه روزه دانشجویان و بازاریان، دقیقاً تا روز قبل از تیراندازی به **محمد رضا شاه پهلوی** در دانشگاه تهران (یعنی تا روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۷) ادامه داشت، و افکار عمومی را کاملاً برای لغو قرارداد مزبور آماده ساخته بود.

در همین روزهای قبل از تیراندازی به **محمد رضا شاه** بود که **خیانتکار بزرگ**، **استاد اعظم فراماسونری ایران**، یعنی **سید حسن تقی‌زاده** نیز در جهت تأمین منافع انگلستان به کاری بی‌سابقه و غیرمنتظره مبادرت کرد. وی که به عنوان وزیر مالیه آن قرارداد را امضاء کرده بود، با اعتراف به آلت فعل بودن خود در آن امضاء ضربه‌ای بسیار شکننده بر پیکر آن وارد ساخت.

محمد مصدق نیز (که در آن زمان قهرمان شجاع و بزرگ در مبارزه یک تنه! با **رضا شاه دیکتاتور** و قهرمان بزرگتر در مورد تحریم نفت به روسیه و آغاز کننده مبارزه جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳ محسوب میشد و از طریق **سرهنگ محمد دفتری**، برادر زاده خود، دقیقاً از توطئه سوء قصد به شاه اطلاع داشت و راهنمایی‌های لازم را به عمل می‌آورد) در ایام انجام آن استیضاح مرتباً با نوشتن نامه‌هایی به مجلس شورای ملی خود را مطرح نگاه داشته بود، که آخرین نامه وی در آخرین جلسه قبل از

سوء قصد به شاه (راجع به راهنمایی نمایندگان در مورد نحوه رأی دادن به استیضاح) در مجلس قرائت شده بود.

رئیس مجلس در روز پنجشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ به دانشجویان و بازاریان و سایر مردمی که در مقابل مجلس با شعار الغای قرارداد نفت جنوب تظاهرات بزرگی برپا کرده بودند، قول داده بود که در جلسه بعد مجلس (در روز یکشنبه ۱۷ بهمن) قرارداد لغو خواهد شد.

حال اگر واقعاً محمد رضا شاه پهلوی در روز ۱۵ بهمن به قتل میرسید، تردیدی نباید داشت که اولاً: قرارداد ۱۹۳۳ نفت جنوب در اولین جلسه بعدی مجلس لغو میشد و ایران به قرارداد داری برمیگشت! و به اینجهت دولت انگلیس بدون هیچ زحمت و دردسر، مزایای فراوانی را (که قبلاً در امتیازنامه داری داشت ولی به موجب قرارداد ۱۹۳۳ از دست داده بود) مجدداً به دست می آورد و زیانهای متعددی را که به موجب قرارداد ۱۹۳۳ متحمل شده بود، جبران میکرد و ثانیاً: کسی معروفتر و آماده تر از محمد مصدق قهرمان!! نبود که به عنوان رئیس موقت حکومت ایران به جای محمد رضا شاه تعیین شود که البته بعداً این ریاست موقت به ریاست دائمی منجر میگردد.

اجرای قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتاز سمیت

توسط محمد مصدق

بطوری که خوانندگان گرامی در بالا ملاحظه فرمودند، محمد مصدق، با دروغ و سفسطه مدعی شده است که رضا شاه بزرگ، به صورت عدم‌النفع و برای آینده مبلغ شانزده بلیون و صد و بیست و هشت میلیون ریال به ایران زیان رسانده و با وقاحت اضافه کرده است که:

"... شاید مادر روزگار دیگر نژاد کسی را که به بیگانه چنین

خدمتی کند!!..."

در حالی که خود وی با اجرای قرارداد آرمیتاز سمیت، بزرگترین زیان ممکن در طول تاریخ نفت را به ایران تحمیل کرده است.

به اینجهت پیش از آنکه به شرح مورد سوم از کوششهای مصدق برای رسیدن به پادشاهی ایران بپردازد بی مناسبت نمیداند که باز هم بطور معترضه و مختصر به این زیانبخش‌ترین قرارداد نفتی در طول تاریخ، که توسط محمد مصدق به مورد اجرا گذاشته شده و به موجب آن میلیاردها دلار به ایران زیان رسیده است، اشاره‌ای بنماید تا خوانندگان گرامی یقین نمایند که **"دیگر مادر روزگار هرگز نخواهد زائید خیانتکاری را که مانند مصدق به بیگانه چنین خدمتی کند!!..."**

این داستان، بطور مفصل در کتاب **"قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتاز سمیت"** شرح داده شده است و خلاصه بسیار فشرده آن به قرار زیر میباشد:

به موجب فصل نهم قرارداد داری:

"دولت علیه ایران به صاحب امتیاز اجازه میدهد که یک یا چند شرکت به جهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید... این شرکت یا آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهد داشت و لی از

طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را در عهده خود گیرند.

لازم به توضیح نیست که صاحب امتیاز موظف بوده است که تمام سرمایه اولیه تمام شرکتهائی را که به موجب این ماده به جهت انتفاع از نفت ایران تأسیس میکند، تأمین نماید.
به موجب فصل دهم همان قرارداد:

"... یک ماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر اسهام پرداخت شده به دولت علیه بدهد، علاوه بر آن شرکت و تمام شرکتهائی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده به دولت علیه کارسازی نمایند."

شرکت نفت دارسی در آغاز سه شرکت به اسامی " بهره برداری اولیه " - " شرکت نفت بختیاری " - و " شرکت نفتکش بریتانیا " تأسیس کرده است که دولت ایران فقط در شرکت بهره برداری اولیه دارای بیست هزار سهم بوده است.
کلیه مخارج اکتشاف و استخراج و نیز هزینه های ساختمانی و راهسازی و نظایر آن به حساب شرکت بهره برداری اولیه منظور میشده است.

پس از آن شرکت نفت مقدار قابل توجهی از نفت استخراج شده را بدون حساب و کتاب از ایران خارج میکرده و بقیه آن را به صورت ظاهر، در دفاتر مربوط به قیمتی بسیار ارزان به شرکت نفت بختیاری میفروخته و بعد نیز همان نفت را، فقط بر روی کاغذ به قیمتی گرانتر به حساب شرکت نفتکش بریتانیا انتقال میداده است.

با این حسابسازیهها سود شرکت بهره برداری اولیه، که ایران به میزان بیست هزار لیره در آن سهم داشته، بسیار کم، و سود شرکت نفت

بختیاری نسبت به شرکت مزبور بسیار زیادتر، و جمع سود این هر دو شرکت نسبت به سود شرکت نفتکش بسیار اندک بوده است.

بطوری که محاسبه کرده‌اند بطور متوسط در مقابل هر یک لیره سود خالص که بعد از کسر مخارج به حساب شرکت بهره‌برداری اولیه منظور می‌شده، شرکت نفت بختیاری دارای تقریباً پنج و شرکت نفتکش (که با قیمتهای واقعی در بازار سر و کار داشته) دارای حدود چهل لیره سود خالص بوده‌اند.

با این ترتیب دولت ایران که فقط در سرمایه شرکت بهره‌برداری اولیه به میزان ۲۰ هزار سهم شریک بوده، از نظر سود مربوط به سرمایه مبلغ بسیار کمی دریافت می‌داشته است.

اما تردیدی نبوده است که چون این هر سه شرکت منحصرأ جهت انتفاع و بهره‌برداری از امتیازنامه داری و نفت ایران تأسیس شده بوده‌اند، به موجب فصل‌های نهم و دهم آن امتیازنامه مکلف بوده‌اند " که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده به دولت علیه کارسازی نمایند. "

علاوه بر سه شرکت مزبور، شرکت نفت انگلیس و ایران هر سال برای توسعه عملیات خود در ایران و سایر نقاط جهان وجوه هنگفتی به مصرف می‌رسانده و در آغاز تمام وجوه مصروفه را منحصرأ از درآمد ناخالصی که از ایران به دست می‌آورده می‌پرداخته و به حساب سرمایه‌گذاری، دارائی، یا هزینه منظور مینموده است و از این جهت از هر صد لیره‌ای که در این راه سرمایه‌گذاری شده بوده، حقاً ۱۶ لیره آن به ایران تعلق داشته است.

مثلاً شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۷، شرکت تصفیه‌خانه‌های ملی در انگلستان را تأسیس کرده که در آنها منحصرأ نفت ایران مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

چون این شرکت برای انتفاع از نفت ایران تأسیس شده بوده، لذا ۱۶ درصد از درآمدش به ایران تعلق داشته است و چون سرمایه

۱۶ در صد آنها نیز متعلق به ایران بوده است، لذا ۱۶ در صد دیگر نیز بابت سود سرمایه به ایران تعلق می‌گرفته است، یعنی جمعاً ۳۲ درصد.

اما وقتی که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۱ برای اولین بار در شرکت نفت عراق و نیز در شرکت معادن نفت انگلیس و مصر با سرمایه‌هایی که از درآمد نفت ایران به دست آورده بوده و ۱۶ درصد آنها به ایران تعلق داشته، شریک شده است ولی آن شرکتها برای انتفاع از نفت ایران نبوده‌اند به اینجهت دولت ایران فقط یک بار به میزان ۱۶ درصد آنها بابت سود سرمایه در درآمد این شرکتها سهم بوده است.

شرکت نفت انگلیس و ایران به همان ترتیب بالا پالایشگاههای نفت متعددی در کشورهای مستعمراتی خود و نیز در تعدادی از کشورهای اروپائی به وجود آورده بوده و نیز در تعدادی از کشورهای آسیائی و آفریقائی به تأسیس شرکت‌هایی به منظور اکتشاف و استخراج نفت مبادرت کرده بوده که دولت ایران از درآمد تمام آنها، حداقل به میزان ۱۶ درصد سهم داشته است.

اما دو نفر از سه خیانتکار مشهوری که با گرفتن رشوه و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، کشور ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان در آورده بودند، یعنی میرزا حسن وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله فیروز، باز هم موافقت کرده بودند که با دریافت رشوه‌ای دیگر (که نصرت‌الدوله اولین قسط آن را به مبلغ -/۱۹۲,۰۰۰ لیره در لندن دریافت کرده بود) و با انعقاد قراردادی دیگر، کشور ایران را از تمام حقوقی که در شرکت‌های فرعی و وابسته به شرکت نفت انگلیس و ایران داشته است محروم سازند.

اما، پیش از انعقاد این قرارداد، دولت وثوق‌الدوله، به دلائلی که به موجب اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، بر خلاف میل وزارت خارجه آن کشور بوده، سقوط میکند و میرزا حسن مشیرالدوله، که خودش از رجال مطیع انگلیس و نیز از سهامداران شرکت نفت انگلیس و ایران بوده است به نخست‌وزیری منصوب میگردد. (از خوانندگان علاقمند درخواست میشود که برای مطالعه اسناد مربوط به این قسمت، به کتاب

"قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتازسمیت" و یا کتاب "شناخت مظفرالدینشاه و احمدشاه بر پایه اسناد"، تألیف نگارنده مراجعه فرمایند)

این نخست‌وزیر وطن‌فروش، که پدرش در سمت وزیر امور خارجه ایران، یکی از رشوه‌گیران و امضاءکنندگان اصلی قرارداد خاننانه دارسی بوده و خود و برادرش هم تعدادی از همان سهام رشوه‌ای شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار داشته است، آرمیتازسمیت انگلیسی را، که قبلاً توسط نصرت‌الدوله، به عنوان مستشار مالی برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ استخدام شده بوده است، ظاهراً به منظور حل اختلافات موجود میان ایران و شرکت مزبور ولی در حقیقت برای امضای قرارداد جدید مورد نظر، که از خلاصه و نکات اصلی آن کاملاً آگاهی داشته است با اختیارات تام روانه انگلستان نموده است.

این آرمیتازسمیت نیز به نمایندگی از سوی دولت ایران، قراردادی را امضا کرده است که نهایتاً دولت ایران را از دریافت حق الامتیاز ۱۶ درصدی، از سود خالص واقعی اغلب شرکتهای فرعی و وابسته به شرکت نفت انگلیس و ایران محروم ساخته و تقریباً به سود فرضی همان دو شرکتی که در خاک ایران فعالیت دارند، یعنی "شرکت بهره‌برداری اولیه" و "شرکت نفت بختیاری" آنهم پس از پرداخت مالیات به دولت انگلیس، محدود نموده و تنها از نظر ظاهرسازی بعضی از رشته‌های ارتباطی مختصر و کم‌درآمد بین بعضی مؤسسات خود در خارج از کشور با این دو شرکت را باقی گذاشته است.

- تمام شرکتهای تابعه که کمتر از ۵۰ درصد از سرمایه آنها به شرکت نفت تعلق داشته است و نیز تمام شرکتهای تابعه که بیش از ۵۰ درصد سرمایه آنها به شرکت تعلق داشته ولی آن سرمایه‌گذاری برای نفت ایران نبوده است. مانند تمام شرکتهایی که شرکت نفت در کشورهای آسیائی و آفریقائی برای اکتشاف و استخراج نفت تأسیس کرده بوده است، با اینکه از درآمد تقسیم‌نشده شرکت نفت تأسیس شده بودند همگی از پرداخت ۱۶ درصد حق الامتیاز به دولت ایران معاف شدند.

- شرکت‌هایی که سر و کارشان منحصرأ با نفت ایران بوده و صد در صد سهامشان هم متعلق به شرکت نفت بوده، هر گاه به کارهای تخصصی در مورد نفت (از جمله پالایش و بازاریابی) اشتغال داشتند (که همگی چنین بوده‌اند)، قسمت مهمی از درآمد خالصی را که بعد از پرداخت مالیات به دولت انگلیس برایشان باقی میمانده به بهانه جبران سرمایه‌گذاری‌های خود کسر میکرده، و باقیمانده آن که مبلغ زیادی نبوده، مشمول پرداخت حق الامتیاز به دولت ایران میشده است.

"... با اینکه دولت ایران اصولاً میبایست از مجموع منافع شرکت نفت انگلیس و ایران سهم برد، آنچه که کسر میشد چنان زیاد بود که شرکت‌های تصفیه و شرکت‌های بازاریابی تابع که مشمول پرداخت حق الامتیاز به ایران میشدند یا نفع کمی نشان میدادند و یا اصولاً نفعی نشان نمیدادند.

اثر کسور مذکور آن بود که میزان حق الامتیاز پرداختی [به] دولت ایران [را] عملاً به کل منافی مربوط میکرد که شرکت تولیدکننده در داخل ایران به دست می‌آورد، منافی که طریق تعیین و محاسبه آنها نیز با خود شرکت بود..."

(تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه - زهیر مقداشی - ترجمه سیروس ابراهیمزاده - صفحه ۱۹)

"... بدین ترتیب شرکت نفت با محدود کردن سهم دولت به منافع تولید در ایران در واقع توانست ... شرکت را از شرکتهای تابع جدا نموده و فعالیت آن را به فروش نفت خام به قیمت فوب خلیج فارس محدود سازد..."

به عبارت دیگر، به موجب قرارداد آرمیتاژ سعیت ارتباط سود قابل پرداخت به دولت ایران با قیمت واقعی نفت در بازارهای جهانی و با سود واقعی شرکت نفت ایران و انگلیس قطع شده و تقریباً به ۱۶ درصد از

سودی محدود شده، که فرضی بوده و اختیار زیاد و کم کردن آن در اختیار خود شرکت بوده است.

به موجب قرارداد آرمیتاژ سمیت، کلیه مطالبات ایران برای ۵ سال پیش از آن از بابت حق الامتیاز تا تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۱۹ به مبلغ یک میلیون لیره (که -/۱۹۲,۰۰۰ لیره آن قبلاً به نصرت‌الدوله پرداخت شده بوده) تسویه گردیده است.

آرمیتاژ سمیت -/۸۰۸,۰۰۰ لیره باقیمانده را در بانک عثمانی، شعبه لندن، به ودیعه گذاشته و ترتیب داده بوده است که هر ماه معادل -/۲۵۰,۰۰۰ تومان از آن را به پول ایران تبدیل کرده و به دولت این کشور بپردازند. ضمناً دولت ایران حق داشته است که در مواقع ضرورت از آن وجوه برداشت کند.

بطوری که شواهد موجود نشان میدهد، در مدت بسیار کوتاهی تمام وجوه دریافتی به علت زیاد بودن "مواقع ضرورت" به مصرف رسیده است

به موجب قرارداد آرمیتاژ سمیت حق الامتیاز سالانه ایران هر سال از تاریخ اول آوریل تا پایان ۳۱ مارس محاسبه میشده ولی پرداخت آن به ایران در حدود ۸ ماه بعد و در زمان تشکیل مجمع عمومی شرکت نفت صورت میگرفته است.

قرارداد آرمیتاژ سمیت در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ (۱ دی ۱۲۹۹ - ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹) (دو ماه دو روز پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) و در زمانی به امضاء رسیده است که دو روز پیش از آن یعنی در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰، یازدهمین مجمع عمومی عادی سالانه شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز بکار کرده بوده و در این زمان اولین حق الامتیاز متعلق به ایران، مربوط به اول آوریل ۱۹۱۹ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۰، طبق همان قرارداد ظالمانه آرمیتاژ سمیت نیز قابل پرداخت بوده است.

آرمیتاژ سمیت این پول را، نیز که مبلغ آن -/۴۶۹,۰۰۰ لیره بوده دریافت داشته و به حساب دولت ایران در بانک شاهی شعبه لندن واریز

نوبت بعدی پرداخت حق الامتیاز سهم ایران بابت اول آوریل ۱۹۲۰ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۲۹۹ تا ۱۱ فروردین ۱۳۰۰) در تاریخ دسامبر ۱۹۲۱ (اواخر آذر و اوائل دی ۱۳۰۰) فرا میرسیده و چون قرار بوده است که این دومین حق الامتیاز را، که طبق مفاد قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتاژ سمیت محاسبه و تعیین شده بوده است، برای اولین بار به یک وزیر مالیه ایرانی تحویل دهند، لذا برای دولت انگلیس و شرکت نفت انگلیس و ایران فوق العاده اهمیت داشته، که خیانتکارانی بزرگ سمتهای نخست وزیر و وزیر مالیه ایران را به عهده داشته باشند و با قبول بی سر و صدا و بدون اعتراض آن حق الامتیاز، در حقیقت بر قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتاژ سمیت صحه بگذارند و آن را تأیید و تسجیل کنند.

بطوری میدانیم، پیش از کودتای ۱۲۹۹، وزارت امور خارجه انگلیس نصرت الدوله فیروز را، که در لندن بوده، برای احراز سمت نخست وزیری ایران و انجام آن خیانت بزرگ تعیین کرده و با پرداخت رشوه ای به مبلغ -/۱۹۲،۰۰۰ لیره به وی، او را به سوی ایران روانه ساخته بوده است.

اما، در این زمان ژنرال آیرن ساید، که دستورات خود را از وزارت جنگ انگلیس دریافت میداشته و از قرارداد آرمیتاژ سمیت و تصمیمات وزارت خارجه انگلیس آگاهی نداشته، در صحنه سیاسی ایران پیدا شده و به صورتی که در حال حاضر جزئیات آن را در اسناد وزارت خارجه انگلیس و بسیاری اسناد دیگر میبینیم (و نگارنده آنها را در کتاب " شناخت مظفرالدین شاه و احمد شاه بر پایه اسناد " درج کرده است) با استفاده از اختیارات تام که کابینه انگلیس بنا به پیشنهاد وزارت جنگ آن کشور به وی داده بوده، کودتای سوم اسفند را به وجود آورده و سید ضیاء طباطبائی را به نخست وزیری رسانده است.

سید ضیاء طباطبائی به عنوان اولین قدم، تعدادی از ایادی مشهور انگلیس، از جمله نصرت الدوله فیروز، کاندیدای وزارت امور خارجه انگلیس برای نخست وزیری، را به زندان افکنده و تسجیل و اجرای قرارداد آرمیتاژ سمیت را با خطر جدی رو به رو ساخته است.

به همین جهت وزارت خارجه انگلیس به جهت چاره‌جویی سریع به تکاپو افتاده و جهت ساقط ساختن دولت کودتا به فعالیت پرداخته و آن را بعد از ۹۰ روز ساقط ساخته است.

چون در شرایط و اوضاع سیاسی که متعاقب کودتا بر ایران حاکم شده بوده و از جمله نفرت بسیار شدیدی نسبت به امضاءکنندگان قرارداد ۱۹۱۹ در میان مردم پدید آورده بوده است، دیگر نه خود نصرت‌الدوله آمادگی برای نخست‌وزیر شدن داشته و نه اینکه دولت انگلستان این کار را به مصلحت خود میدانسته است.

در این شرایط قرعه فال به نام میرزا احمد قوام، قوام‌السلطنه، برادر وثوق‌الدوله، و میرزا محمد مصدق، مصدق‌السلطنه، پسر دایی نصرت‌الدوله و مأمور گوش به فرمان عبدالعسین میرزا فرمانفرما، افتاده که به ترتیب در سمت‌های نخست‌وزیری و وزیر مالیه بر سر کار بیایند و خیانت ناتمام بستگان خود را به اتمام برسانند.

قوام‌السلطنه، که بلافاصله پس از آزادی از زندان سید ضیاء، در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ رمضان ۱۳۳۸) از سوی احمد شاه به نخست‌وزیری منصوب شده بود، محمد مصدق را به عنوان وزیر مالیه به احمد شاه معرفی کرد.

مصدق هم که در آن زمان پس از چندی خدمت، به عنوان استاندار فارس، ظاهراً برای دولت ایران ولی درحقیقت برای پلیس انگلیسی و اشغالگر جنوب (S.P.R)، به علت مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ از سمت خود مستعفی شده بوده و به صورت پنهانده نزد رؤسای ایل بختیاری بسر میبرده است، پس از این انتصاب به تهران آمده ولی با وجود اصرار فراوان و همه‌جانبه اطرافیان، عملاً حاضر به قبول عضویت در کابینه قوام‌السلطنه و انجام آن خیانت بزرگ نشده و وزارت مالیه موقتاً، توسط معتمدالسلطنه، عبدالله وثوق، برادر قوام‌السلطنه، به عنوان کفیل، اداره و یا در حقیقت نگهداری میشده است.

اما، بعد از افتتاح دوره چهارم مجلس شورای ملی که در روز چهارشنبه ۱۵ شوال ۱۳۳۹ (۱ تیرماه ۱۳۰۰ - ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱) اولین جلسه آن تشکیل شده، قوام‌السلطنه کابینه جدید خود را، که محمد مصدق

به عنوان وزیر مالیه در آن عضویت داشته، در تاریخ ۷ صفر ۱۳۴۰ (۱۶ مهر ۱۳۰۰ - ۹ اکتبر ۱۹۲۱) به مجلس شورای ملی معرفی کرده است. در این تاریخ وجوه مربوط به حق الامتیاز ایران بابت اول آوریل ۱۹۲۰ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۲۹۹ تا ۱۱ فروردین ۱۳۰۰) به مبلغ -/۵۸۵,۰۰۰ لیره محاسبه شده بوده ولی همانطور که گفته شد، طبق قرارداد آرمیتاژسمیت، قرار بوده است که در زمان تشکیل مجمع عمومی به ایران پرداخت شود و اولین مجمع عمومی عادی شرکت نفت انگلیس و ایران بعد از انعقاد قرارداد آرمیتاژسمیت (که از نظر آن شرکت دوازدهمین مجمع محسوب میگردیده) در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ (۲۹ آذر ۱۳۰۰ - ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۴۰) (یعنی ۷۴ روز بعد از معرفی مصدق به عنوان وزیر مالیه به مجلس شورای ملی) تشکیل شده و متعاقباً اولین حق الامتیاز سهم ایران، مربوط به بعد از تاریخ انعقاد قرارداد ظالمانه و غیرقانونی آرمیتاژسمیت، که طبق مفاد آن قرارداد محاسبه شده بوده، در زمان دائر بودن مجلس به حساب دولت ایران واریز گردیده و بدون رو به رو شدن با هیچگونه اعتراضی، از سوی مصدق السلطنه پذیرفته شده و به مصرف رسیده و با این عمل خیانتکارانه قرارداد آرمیتاژسمیت تأیید و تسجیل گردیده است.

... شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین

خدمتی کند!!...

به موجب اصل ۲۴ قانون اساسی مشروطیت چنین مقرر شده

بود:

اصل ۲۴ - بستن عهدنامهها و مقاولهنامهها، اعطای امتیازات

(انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحی و غیره، اعم از اینکه

طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی

برسد به استثنای عهدنامههایی که استار آنها صلاح دولت و ملت

باشد.

ولی استار قراردادها بموجب اصل ۲۴ مزبور و به بهانه صلاح دولت و ملت هم نمیتوانسته است ابدی باشد و اصل ۵۲ متمم قانون اساسی به شرح زیر تکلیف اینقیل قراردادها را روشن کرده بوده است : اصل ۵۲ - عهد نامه هائی که مطابق اصل ۲۴ قانون اساسی مورخه چهاردهم ذیقعدة یک هزار و سیصد و بیست و چهار استار آنها لازم باشد، پس از رفع محذور همینکه منافع و امنیت مملکتی اقتضاء نمود با توضیحات لازمه باید از طرف پادشاه به مجلس شورای ملی و منا اظهار شود.

حال در موردی که خود دولت اجازه و اختیار بستن قرارداد و صرفنظر کردن از آنهمه منافع را نداشته است، یک نفر انگلیسی به نمایندگی از سوی دولت ایران آن قرارداد بسیار زیانبخش و غیرقانونی را میبندد و وزیر مالیه ایران نیز، در زمان حضور مجلس شورای ملی، اولاً قانون اساسی را زیر پا میگذارد، و مجلس را از انعقاد چنین قراردادی آگاه نمیسازد و ثانیاً آن قرارداد غیرقانونی را بطور محرمانه به مرحله اجراء در می آورد.

اقتباس از "تاریخ انقلاب نفت ایران - تألیف

ذبیح الله ندیمی - صفحات ۹۰/۹۱

صورت جامع شرکت های وابسته به شرکت سابق ملت انگلیس و ایران که پیش از ۴۰ درصد سود سهام و قسمت مهمی از ارزش تمام آنها بموجب قراردادها متعلق بایران است			
نام شرکت	تاریخ	نوع و حوزه عملیات	سرمایه
انگلیس و ایران			
شرکت استخراج اوبه	۱۹۰۳	استخراج نفت در ایران	۱۲۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیس
ب. پ. پترین و نفت	۱۹۰۹	توزیع مواد نفتی در سورس	۵۰۰۰۰۰۰۰ فرانک سورس
مدان نفت انگلیس و سورس	۱۹۱۱	استخراج و تهیه نفت معدن گاردوای امر	۱۸۰۸۰۰۰۰ لیره انگلیس
نفت مران	۱۹۱۱	و توزیع مواد نفتی در مران	۸۳۰۰۰۰۰۰ لیره
استخراج دارسی	۱۹۱۴	تهیه و توزیع مواد نفتی در موصل	۱۰۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیس
کنسول نفتی شرکت بریتانیا	۱۹۱۵	حمل و نقل مواد نفتی کبه تا خط جهان	۴۰۰۰۰۰۰۰
واردات نفت اتریش	۱۹۱۵	توزیع نفت اتریش	۱۲۰۰۰۰۰۰ غلینک اتریش
تهیه خانه های ملی	۱۹۱۷	تهیه مواد نفتی انگلستان	۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیس
نفت اسکاتلند	۱۹۱۹	تهیه نفت اسکاتلند	۴۰۰۰۰۰۰۰
تهیه خانه های کلماروت	۱۹۲۰	تهیه و توزیع استرالیا	۸۵۰۰۰۰۰۰
نفت انگلیس و ایران و هند	۱۹۲۰	توزیع مواد نفتی در هندوستان	۱۲۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیس
نفت انگلیس و پورت	۱۹۲۰	واردات و توزیع مواد نفتی در پورت	۹۲۰۰۰۰۰۰
سورس روغن نفت	۱۹۲۱	تهیه و توزیع نفت در فرانسه و آفریقا	۵۲۴۸۰۰۰۰۰ میلیون فرانک فرانسه
نفت انگلیس و ایران و استرالیا	۱۹۲۲	توزیع مواد نفتی در استرالیا	۱۰۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیس
نفت خاقین	۱۹۲۵	استخراج نفت در مران	۱۰۰۰۰۰۰۰ لیره
تولید روغن موزور	۱۹۲۸	توزیع روغن موزور در انگلستان	۵۰۰۰۰۰۰۰
مخطات نفت	۱۹۲۸	توزیع مواد نفتی در جنوب و مشرق البرقا	۳۵۰۰۰۰۰۰
نفت اسکاتلین ابر و رولر بکس	۱۹۳۱	توزیع نفت در اسکاتلند	۱۰۰۰۰۰۰۰
نفت رافین	۱۹۳۲	ایجاد و توزیع نفت در مران	۳۵۰۰۰۰۰۰
نفت کرمانشاه	۱۹۳۴	استخراج نفت در ایران	۷۵۰۰۰۰۰۰
نفت کربت	۱۹۳۴	استخراج و تهیه نفت در کربت	۲۰۰۰۰۰۰۰
مخطات تهیه خانه ها	۱۹۳۶	تهیه نفت در جیلا	۱۰۰۰۰۰۰۰

درصد سهامی به سهم به لیره

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۵۰ درصد

۳۲ و یک سوم در صد	انگلیسی	۱۵۰۰۰۰۰	اکتال و استخراج نفت در زیر بنیاد	۱۹۴۱	شرکت نفت شمال زیر بنیاد
۲۲ و یک دوم در صد	د	۱۰۰۰۰۰۰۰۹	استخراج نفت در عراق	۱۹۴۱	د نفت موصل
د	د	۹۱۵۰۰۰۰	د	۱۹۴۱	د نفت همزه
د	د	۴۸۵۰۰۰۰	استخراج نفت در سوریه	۱۹۴۱	د نفت سوریه
د	د	۹۹۹۱۱۰۰	د در قطر	۱۹۴۱	د نفت قطر
د	د	۹۳۰۱۰۰	د در مارواه اردن	۱۹۴۱	د سواحل جنوبی خلیج فارس
د	د	۱۵۰۰۰۰	د در عمان	۱۹۴۷	د نفت عمان
د	د	۲۳۰۰۰۰	د در قبرس	۱۹۴۷	د نفت قبرس
د	د	۱۶۲۰۱۰۰	د در فلسطین	۱۹۴۷	د نفت فلسطین
د	د	۱۰۰۰۰۰۰	د در کنگه جدید	۱۹۴۸	د نفت اسرائیل
د	د	۵۰۰۰	توزیع مشتق مواد نفتی	۱۹۴۵	د ابر انوید و روکش
۳۲ و یک دوم در صد	انگلیسی	۸۰۰۰۰۰۰	استخراج نفت در لبنان	۱۹۴۵	د نفت لبنان
۴۱ در صد	لیره	۲۵۰۰۰۰۰۰	درد و توزیع نفت در ولایت جدید	۱۹۴۶	د نفت ولایت جدید
د	لیره	۵۰۰۰۰	توزیع مواد نفتی در عمان	۱۹۴۷	د نفت انگلیس و ایران در عمان
د	د	۲۰۰۰۰۰	توزیع مواد نفتی در چین	۱۹۴۷	د نفت انگلیس و ایران در چین
د	د	۱۰۰۰۰۰	توزیع و تحویل مواد نفتی در پاکستان	۱۹۴۷	د نفت انگلیس و ایران در پاکستان
د	لیره	۵۰۰۰۰۰۰	نیمه مواد شیمیایی جهت تحویل به هندوستان	۱۹۴۷	د شیمیایی نفت
د	د	۹۰۰۰	توزیع نفت در مالت	۱۹۴۷	د هند انگلیس و ایران در مالت
۱۰/۹ در صد	د	۱۰۰۰۰۰۰۰	حل و نقل مواد نفتی در غارزور و یک	۱۹۴۷	د لویه نفت غارزور و یک
۲۲ و یک دوم در صد	د	۶۳۰۰۰۰	استخراج نفت در مارواه اردن	۱۹۴۷	د نفت مارواه اردن
د	د	۲۰۰۰۰	توزیع مواد نفتی تحویل نفت	۱۹۴۸	د هند انگلیس و ایران در عراق
د	د	۱۰۰۰۰۰	تحویل خانه در کلید پترانه امداد خرامند شد	۱۹۴۸	د تحویل خانه عملی در عراق
د	د	د	درد و توزیع نفت در جنوب غربی	۱۹۴۸	د نفت ولایت جدید و جنوب
د	لیره	۱۵۰۰۰۰۰	ایبانوس آرام	۱۹۴۸	د غربی ایبانوس آرام
د	لیره	۹۰۰۰۰۰۰۰	واردات و توزیع مواد نفتی در الجزایر	۱۹۴۸	د شرکت نفت الجزیره

اسناد رضایت داشتن انگلیس از خدمات مصدق در شیراز

بطوری که در بالا اشاره شد، محمد مصدق پیش از انتصاب به سمت وزارت مالیه و ارتکاب آن خیانت عظیم، یعنی اجرای قرارداد بسیار زیانبخش آرمیتاژ سمیت، در سمت استانداری فارس، تحت نظر پلیس انگلیسی جنوب (S.P.R.) خدمت؟! میکرده است.

دو سند که در صفحات بعد به چاپ رسیده است، مربوط به اوائل و اواخر خدمت! مصدق در سمت استانداری فارس، یعنی دقیقاً پیش از انتصاب وی به عنوان وزیر مالیه میباشد.

این اسناد دلیلی غیرقابل انکار در مورد رضایت بخش بودن خدمات قبلی مصدق از نظر انگلیس بشمار میرود:

(مسند اول)

No. 572

Mr. Norman (Tehran) to Earl Curzon
(Received November 2, 11.15 a.m.)

No. 715 Telegraphic [G 10169/9578/34]
 TEHRAN, October 29, 1920, 11.35 a.m.

Your telegram No. 515. ¹

Musaddiq us Saltaneh who had reached Shiraz on his way from Europe to Tehran on his way to take up appointment as Minister of Justice in late Cabinet² was asked to remain at Shiraz and assume office of Governor-General which he did.

This was done partly on account of importance of having a Governor-General on the spot as soon as possible to superintend migration of tribes to their winter quarters, which is always apt to give rise to disturbances.

Arrangement was also economical as it obviated necessity for payment of heavy travelling expenses etc., to a Governor-General from Tehran and I (?agreed) to it on receiving an assurance that Musaddiq would not be retained in office if found to be unsuitable.

Appointment was agreeable to local notables, and he appears to get on well with His Majesty's Consul.

Late Prime Minister described him to me as honest, intelligent, well educated, capable and very friendly to us.

¹ Of Oct. 25, not printed.

² In Mr. Norman's despatch No. 106 of July 9 (not printed) reporting the composition of Mushir-ed-Dowleh's cabinet, Dr. Mussadiq, as he was later known, was reported to be 'hostile to his cousin, Nusret-ud-Dowleh, and to Vosough-ud-Dowleh, . . . He was formerly Under-Secretary of State in the Ministry of Finance. He has taken a law degree in France, and this is perhaps his only qualification for the Ministry of Justice. He has no political influence, and does not appear to enjoy much popularity.'

شماره ۵۷۲

از آقای نورمن (تهران) به اول کوزن

(دریافت ۲ نوامبر ساعت ۱۱ و ۱۵ دقیقه صبح)

شماره ۷۱۵ تلگرافی [۳۴-۹۵۷۸-۱۰۱۶۹/C]

تهران - ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ [۶ آبان ۱۲۹۹] ساعت ۱۱ و ۳۵ دقیقه صبح

عطف به تلگرام شماره ۵۱۵ شما (۱)

از **مصدق السلطنه** که در راه مراجعتش از اروپا به تهران برای
عهده‌دار شدن مقام خود به عنوان وزیر عدلیه در کابینه قبلی (۲) [مشیرالدوله]
به شیراز رسیده بود، خواسته شد که پست استانداری آن ایالت را به عهده
بگیرد و وی این کار را انجام داد.

اینکار تا اندازه‌ای به این علت صورت گرفت که بودن یک نفر استاندار
فی‌المجلس و در اسرع وقت ممکن، برای نظارت بر کوچ عشایر به نقاط
زمستانی خود، که همیشه آمادهٔ برپاساختن ناراحتیهائی هستند، دارای اهمیت
میشد.

این ترتیب همچنین از نظر مادی مقرون به صرفه بود زیرا لزوم دادن
مخارج مسافرت گزاف و غیره به استاندار اعزامی از تهران را برطرف
میساخت.

من پس از حصول اطمینان از اینکه هرگاه نامناسب بودن مصدق معلوم

گردد، دستور داده شد تا آن مه‌افقت گردد.

این انتصاب مورد موافقت متنفذین محلی قرار داشت و به نظر می‌رسد که وی با کنسول اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] به خوبی کنار می‌آید!!].

نخست‌وزیر سابق او را به من به عنوان درستکار، زیرک، تحصیل کرده، کاردان، و دارای احساسات خیلی دوستانه نسبت به ما [؟] معرفی کرد.

[زیرنویسهای اصل سند صفحه قبل]:

(۱) - مورخ ۲۵ اکتبر چاپ نشده است.

(۲) - آقای نورمن در تلگرام شماره ۱۰۶ مورخ ۹ ژوئیه - که چاپ نشده است - ضمن گزارش ترکیب دولت مشیرالدوله - در مورد مصدق - همانطور که بعداً معلوم شد، اطلاع داده است که وی نسبت به پسر دانی خود نصرت‌الدوله و نیز نسبت به وثوق‌الدوله دشمنی می‌ورزد.

او قبلاً معاونت وزارت مالیه را عهده‌دار بوده است، درجه دانشگاهی از فرانسه دارد و شاید این امر تنها مورد شایستگی وی برای احراز سمت وزیر عدلیه باشد. او دارای نفوذ سیاسی نیست و به نظر نمی‌رسد که از محبوبیت زیادی برخوردار باشد. (ترجمه سند از نگارنده می‌باشد)

(مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس مربوط به سالهای

۱۹۲۰/۲۱ جلد ۱۳ صفحه ۵۲۸)

(سند دوم)

متن سند دوم را از مذاکرات جلسه مورخ چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی، در دوره چهاردهم اقتباس می‌نمایم.
در آن دوره محمد مصدق با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبائی، نماینده یزد، مخالفت کرده بود و مذاکرات زیر در جلسه مزبور، ابتدا از

سوی سید ضیاءالدین در هنگام دفاع از اعتبارنامه خود به عمل آمده و از سوی مصدق به آنها پاسخ داده شده است:

”سید ضیاءالدین - یک کاغذ دیگری هم راجع به آقای مصدق السلطنه والی فارس، از وزیر مختار انگلیس به مرحوم سپهدار نوشته شده است.

پس از کابینه آقای مشیرالدوله، آقای مصدق السلطنه متزلزل شدند که شاید سپهدار ایشان را معزول کند و آقای نصرت السلطنه یا کسی دیگر را به جای ایشان بفرستد، آقای مصدق السلطنه به وسیله قونسول انگلیس از وزیر مختار انگلیس این منظور را تلگراف میکند و وزیر مختار انگلیس هم از رئیس الوزراء تقاضا میکند که ایشان را ابقا بکند.

دکتر مصدق - بنده جداً تکذیب میکنم.

[سید ضیاء -] این کاغذ سفارت انگلیس است این را بنده ننوشته‌ام:

سفارت انگلیس ۴ نوامبر ۱۹۲۰

فدایت شوم - پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت میدهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخاره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند، از قرار راپورتهائی که از قونسول انگلیس شیراز میرسد حکومت معظم له در شیراز خیلی رضایت بخش بوده، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که

دوستانه تلگرافی به معزی‌آیه مخابره فرموده، خواهش کنید که
به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند.
 ایام شوکت مستدام باد - (مستر) نورمان .

... [مصدق السلطنه -] کابینه مشیرالدوله با مسلک من موافق بود ولی با **سپه‌دار** که با مسلک من یکی نبود نمیتوانستم کار بکنم پس از اینکه مرحوم مشیرالدوله رفت من دیدم که به حکم کی باید اطاعت بکنم همانطور که آقا وقتی آمدند روی کار من متهم شدم. همانطور ممکن بود نسبت تهمد به من داده شود. این بود که واقعا نميخواستم در آنجا بمانم، در تمام شهر شهرت که من میروم البته همه مردم متزلزل شدند و اینهم محل تردید نیست که قونول انگلیس هر محلی را پرت و گزارش محل خودش را به مرکز میفرستد.

پیچید

بنده این کاغذ را تکذیب نمیکنم ولی بر فرض که این کاغذ صحیح باشد واقعا بنده از قضاوت آقا تعجب میکنم که چقدر زحمت کشیده‌اند و برای اهانت به من مدرکی به دست آورده‌اند. واقعا جا دارد تعجب کنم قونول انگلیسی که باید راپرتهای خودش را به مرکز بدهد یک چنین چیزی بنویسد چرا؟ **برای اینکه قونول انگلیس علاقمند به تجارت خودشان بود و بنده** وقتی وارد شیراز شدم راه بوشهر تا آباده بکلی نا امن بود و من در ظرف چهل روز این راه را امن و منظم کردم ... البته قونول انگلیس چه میخواست؟ میخواست که تجارتشان برقرار باشد هر وقت پولی میخواستند از آباده به بوشهر [بفرستند] مجبور

بودند که یک مبالغی خرج کنند و یک مبالغی بدهند تا اینکه این پول را بانک شاهی بتواند حمل کند ... *

(سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم - حسین کی استوان - جلد اول - صفحه ۷۸) و صفحات (۸۰/۸۱)
بطوری که خوانندگان گرامی در نامه سفارت انگلیس ملاحظه میفرمایند:

"از قرار راپورت‌هایی که از قونسول انگلیسی شیراز [به سفارت انگلیس در تهران] میرسد حکومت معظم له [یعنی مصدق] در شیراز خیلی رضایت‌بخش بوده [است]"

هرچند به یقین میدانیم که خدمت خیلی رضایت‌بخش به انگلیس جز با انجام خیانت‌های خیلی ناجوانمردانه به ایران، که نگارنده تعدادی از آنها را در کتاب دیگری جمع‌آوری کرده، امکان‌پذیر نبوده است، مع‌هذا بی‌مناسبت نمیدانیم که راجع به همان یک مورد خدمت نیز، که خود مصدق در متن بالا شرح داده است، مختصر شرحی به استحضار خوانندگان گرامی رسانده شود:

بانک شاهی ایران وابسته به دولت انگلیس (که علاوه بر عملیات معمول بانکی، امتیاز انحصاری انتشار و توزیع اسکناس در ایران، یعنی مهمترین وظیفه حیاتی دولت را در اختیار گرفته بود) از همان ابتدا از سرمایه اسمی یا واقعی خود چیز قابل توجهی به ایران نیاورده و فقط در مقابل انتشار و توزیع اسکناس در میان مردم به جمع‌آوری نقره‌هایی که در دست مردم بوده مبادرت کرده است ولی با صحنه‌سازیهای متعدد و تبلیغ فراوان این اطمینان را در مردم به وجود آورده بوده که در هر زمان با تسلیم اسکناسهای خود به بانک میتوانند معادل مبلغ اسمی آن، پول نقره دریافت کنند.

مهمترین کار بانک که در ظاهر به صورت خیرخواهی و کارگشائی انجام میشده، به گرو گرفتن جواهرات، اشیاء عتیقه، قدیمی و گرانبهای خانواده‌ها و حتی املاک، مغازه‌ها و منازل بوده و کمتر اتفاق می‌افتاده است که خانواده‌ای موفق به خارج ساختن اشیاء و اموال خود از گرو بانک شده باشد. یعنی در غالب موارد، پس از یکی دو مرتبه تجدید

گرو و تمدید مدت و افزایش بهره، نهایتاً وضع به جایی میرسیده که بانک از تمدید یکی از مهلت‌های مقرر خودداری مینموده است و چون گروگذار نیز قدرت بازپرداخت وام دریافتی را نداشته به اینجهت با سپری شدن مدت مقرر، اشیاء و اموال منقول یا غیرمنقول را تصاحب میکرده است.

بانک شاهی معمولاً اموال غیرمنقول، یعنی املاک و مستغلات را به فروش میرسانده ولی اشیاء قیمتی و گرانبها را در جعبه‌های چوبی بسیار محکم جای میداده و آنها را به عنوان پول نقره (که در مقابل اشیاء واقعی موجود در جعبه‌ها کم‌ارزش به حساب می‌آمد)، گاری گاری به خارج از کشور میفرستاده است.

انواع جواهرات و اشیاء عتیقه و قدیمی، کتابهای خطی و گرانبها که قسمتی از آنها هم‌اکنون زینت‌بخش موزه‌های مختلف در انگلیس میباشد، ابتدا از بسیاری شهرها به اصفهان حمل میشده و از آنجا پس از جعبه‌بندی مجدد به بهانه اینکه پول نقره برای شعبه بانک شاهی در شیراز حمل مینمایند، گاری حامل آنها را همراه با تعدادی سوار مسلح به شیراز میفرستاده‌اند و بعد هم به همین بهانه، یعنی حمل پول نقره برای شعبه بانک در بوشهر، آنها را به آن بندر برده و از آنجا به انگلستان حمل مینموده‌اند.

در سالهای آخر جنگ جهانی اول و بعد از آن، بانک شاهی ایران فرصت استثنائی و ویژه دیگری پیدا کرده بوده است که علاوه بر کار همیشگی و معمول خود سکه‌های طلا و نقره‌ای را که دولتهای متجاوز به ایران، اعم از متحد و متفق، مخصوصاً دولت آلمان، در مقابل دریافت خواربار برای خوراک ارتشهای خود در ایران و خارج از این کشور خرج کرده و در مقابل موجب قحطی عظیم و از بین رفتن میلیونها نفر انسان شده بودند، به بهای بسیار ارزان خریداری کند و به انگلستان حمل نماید.

حال همدق افتخار مینماید که برای بانک شاهی به اندازه‌ای امنیت فراهم ساخته است که آن بانک با خیال راحت میتوانسته است به قول خود او، به شرح زیر، نقره به اروپا حمل کند.

... قبل از تصدی من وضعیت راه از آباده تا بوشهر هیچ خوب نبود، بطوری که بانک شاهنشاهی با نهایت اشکال میتوانست نقره از ایران به اروپا حمل کند. با اقداماتی که کردم راه آنطور امن شد که دیگر اشکالی در کار نبود و بانک مذکور با نهایت اطمینان کار خود را انجام میداد ...

(تقریرات مصدق در زندان - یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر - صفحه ۶۳)

بنا به دستور محمد مصدق، به عنوان استاندار فارس، مأموران ایرانی در سرتاسر استان موظف شده بودند که حداکثر همکاری و همراهی را در جهت تسهیل عبور کاروانهای متعلق به دولت انگلیس، بانک شاهی، و پلیس جنوب به عمل آورند و نیز بازرسان دولتی و مأموران گمرک ایران هم اجازه بازرسی از هیچ یک از محموله‌های آنها را نداشته‌اند.

اهداف و منافع انگلستان از ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران

پیش از آنکه به بحث مربوط به شرکتهای تابعه و وابسته به شرکت نفت انگلیس و ایران، در ارتباط با قرارداد آرمیتاژسمیت خاتمه داده شود، بی‌مناسبت نمیداند که به آخرین خدمت بزرگ مصدق [البته به انگلستان] به عنوان ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران نیز که هنوز بسیاری از مردم آن را یکی از شکستهای بزرگ انگلیس و خدمتی بزرگ از سوی مصدق به ایران به حساب می‌آورند ولی یک زیان کوچک آن از دست دادن سهم ایران در همان چند شرکت تابعه باقیمانده بود مختصر اشاره‌ای به عمل آید.

قبلاً یادآوری این نکته را ضروری میداند که تمام برنامه‌هایی را دولت انگلستان در جهت تأمین منافع استعماری خود در کشورهای دیگر تنظیم و به مورد اجراء میگذازد، یکسره برای کشور محل اجراء زیانبخش نبوده و گاهی متضمن منافی نیز بوده است.

بطور مثال، شبکه راه آهن در هندوستان [و پاکستان] که در آغاز توسط انگلستان احداث شده بوده، برای آن کشور [ها] و مردم آن نیز منافع فراوانی در بر داشته است ولی در هر زمان که بررسی و تحقیق منحصرأ در مورد هدفها و منافع دولت استعماری انگلستان از احداث آن شبکه مورد نظر باشد، مسلماً از منافع آن برای مردم هندوستان [و پاکستان] سخنی به میان نخواهد آمد، زیرا حصول آن منافع در زمره هدفهای انگلستان نبوده است.

به همین ترتیب، نگارنده که تقریباً یقین دارد طرح ملی شدن صنعت نفت از همان آغاز در جهت تأمین منافع انگلیس پیشنه‌داده شده بوده است، تصمیم دارد که در این بخش، بدون بحث و اظهار نظر راجع به منافع یا ضررهای طرح مزبور برای مردم ایران، خلاصه بسیار فشرده‌ای از کتاب ۱، که مستنداً و منحصرأ در مورد اهداف و منافع

انگلستان از پیشنهاد و اجرای آن طرح، تهیه کرده است، به استحضار خوانندگان گرامی برساند.

هرچند در همین مختصر، ضمن بحث در مورد منافع دولت انگلستان (و یا شرکت نفت انگلیس و ایران) از اجرای طرح مزبور، به بعضی از منافع یا زیانهای هم که به مردم ایران رسیده، اشاره‌ای به عمل خواهد آمد.

از اواخر جنگ جهانی دوم، دولت و شرکتهای نفتی آمریکا برای تسلط بر منابع نفتی دنیا با انگلستان به مبارزه برخاسته و در ایران نیز به همین منظور به میدان آمده بودند.

مصطفی قاتح در این مورد چنین نوشته است:

«... در موقع جنگ دوم جهانی شرکتهای نفت آمریکا تبلیغات زیادی راجع به کم شدن ذخائر نفت آمریکا کرده و از دولت خود تقاضا داشتند، اقدامی بنماید تا آمریکا سهم بیشتری در نفت خاورمیانه به دست آورد.

اقدامات مزبور مآلاً به نتیجه مطلوب رسید، چنانکه از ارقام زیر مشهود است:

سال	سهم آمریکا در نفت خاورمیانه	سهم انگلیس و هلائند در نفت خاورمیانه	سهم کشورهای دیگر در نفت خاورمیانه
۱۹۳۹	۱۵/۷ درصد	۷۸/۳ درصد	۶ درصد
۱۹۴۶	۳۰/۶	۶۵/۹	۳/۵
۱۹۵۳	۶۰/۱	۳۱/۴	۸/۵

جدیت آمریکانیان برای تحصیل سهم بیشتری در نفت خاورمیانه تنها محدود به این نبود که امتیازات جدیدی به دست آورند، بلکه

متوجه این بود که از امتیازات موجود هم سهم عمده‌ای به آنها اختصاص داده شود.

در سال ۱۹۴۳ که هستر جیمز برونز رئیس اداره تجهیزات جنگی دولت آمریکا بود گزارشی به رئیس جمهور داد که ترجمه عین آن به قرار زیر است:

نامه برونز به رئیس جمهور به تاریخ پانزدهم اکتوبر ۱۹۴۳:

مذاکرات جدی و شدیدی باید با انگلیسها بشود که یک سوم معادن نفت ایران که اکنون تملک در دست آنها میباشد به آمریکا واگذار گردد. این واگذاری در مقابل مقادیر نفتی خواهد بود که تحت عنوان وام و اجاره در طی جنگ از طرف ما تحویل شده و همچنین در ازای ساختن لوله نفتی خواهد بود که از معادن نفت ایران به بندر حیفه ساخته خواهد شد و خرج آن در حدود دویست میلیون دلار خواهد بود. این خط لوله برای بهره‌برداری کامل از معادن نفت ایران لازم است.

نامه فوق که توصیه‌ای برای سهم شدن آمریکا در نفت ایران بود و تبلیغات دامنه‌دار شرکتهای بزرگ نفت آمریکا برای تحصیل سهم بیشتری از نفت خاورمیانه تکرانیهای بسیاری برای دولت انگلستان و شرکت نفت ایران انگلیس ایجاد کرد.

شرکتهای نفت آمریکا مدعی شدند که فقط هشت درصد از کل مصرف نفت دول متفق در جنگ از منابعی که تحت کنترل انگلستان است تحصیل میشود در صورتی که هشتاد درصد مصرف دول مزبور را آمریکا از منابع خود تأمین مینماید، لذا فشار زیادی به دولت خود وارد آوردند که جبران این کار را به وسیله تحصیل سهم بیشتری از امتیازات نفت خاورمیانه بنماید...

(پنج‌جاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح - صفحات ۴۹۹/۵۰۰)

... دولت آمریکا انتظار داشت که شرکت بریتانیا تجدیدنظری در روابط خود با ایران نموده و عایدات بیشتری را برای آن تأمین نماید تا از تقاضا برای وام مستغنی گردد.

تا مذاکرات راجع به قرارداد الحاقی در جریان بود دولت آمریکا به امید اینکه مذاکرات مزبور به نتیجه مطلوب خواهد رسید از هر گونه اقدامی برای تحصیل وام برای ایران خودداری نمود و بعد که به نتیجه نرسید و قرارداد جدید با دولت عربستان سعودی اعلام گردید به طرفین توصیه مینمود که قرارداد مزبور و اصل تنصیف عواید را سرمشق قرار داده و با هم کنار بیایند ...
... لکن تسامح شرکت نفت موجب گشت که دولت آمریکا برای چندی به انتقاد از آن شرکت بپردازد و انعکاس آن در جراید آمریکا هم مشهود گشت.

این خرده‌گیری و انتقاد از اوائل کابینه [علی] منصور [که در سوم فروردین ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری منصوب شده بود] شروع شد و در تمام مدت زمامداری سیهبد [حاجعلی] رزم‌آرا هم ادامه داشت.

اظهارات مکرر [هنری] گوییدی، سفیر آمریکا در این باب که شرکت نفت راه خطانی می‌رود و مصلحت در این است که تقاضاهای ملیون را انجام دهد گواهی برین مدعا است.

در آن ایام بعضی از جراید انگلیس به گوشه و کنایه مطالبی متشتر میکردند و میگفتند چند نفری پیدا شده‌اند که در کار نفت اخلال میکنند و قصد این را دارند که روابط بین دولت ایران و شرکت نفت را تیره سازند و کار را به جانی برسانند که امتیاز

شرکت مزبور ملغی شده و به آمریکائیان واگذار گردد. در بعضی از جرائد آمریکا هم نوشته میشد که اگر شرکت نفت حق عادلانهای به ایران نپردازد و ایران تصمیم به اخراج شرکت مزبور بگیرد، شرکتهای آمریکائی حاضر خواهند بود که نفت ایران را به دست گرفته و نصف منافع را به دولت ایران بپردازند. در ابتدای کار یعنی تا موقع ملی شدن نفت مندرجات جراید انگلیس و آمریکا در باره نفت ایران صورت گله و شکایت از یکدیگر را داشت و غالب مطالب به شکل گوشه و کنایه بیان میشد ولی بعدها اختلافات مزبور آشکارتر گردید . . .

(همان - صفحات ۵۰۳/۰۴)

در ایامی که هنوز نهضت ناموفق و ظاهراً ضد انگلیسی، ولی انگلیسی‌ساز ایرانیان فریب‌خورده، جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳، که شرح آن داده شد، فروکش نکرده بود، آمریکائیان با جلب حمایت شاه و در زیر پرده شدیداً به تقویت آن پرداختند.

اقدامات شرکتهای نفتی آمریکائی **و شرکت نفت انگلیس و ایران** **علیه یکدیگر**

تا آن زمان، از تسلط شرکت نفت انگلیس و ایران (و در حقیقت دولت انگلستان) بر نفت ایران در حدود نیم قرن میگذشته است و آن شرکت در طول این مدت عادت کرده بود که چه در ایران و چه در کشورهای نفت‌خیز دیگر درآمد عظیم حاصله از نفت را به تنهایی تصاحب کند. قسمت عمده‌ای از آن را به عنوان مالیات به خزانه انگلیس

واریز کند و از بقیه درآمد مبلغی مختصر هم به عنوان حق الامتیاز به کشور صاحب نفت، پردازد.

با این ترتیب، تقریباً طبیعی بوده است که تمام آن درآمد هنگفت را حق خود بدانند و حتی از اینکه مختصر مبلغی بر حق الامتیاز کشور صاحب نفت بیافزاید ناراحت شود و از اینکار خودداری نماید. اما، شرکتهای نفتی آمریکا که تازه به قسمتهائی از نفت خاورمیانه دست یافته بوده‌اند برایشان زیاد مشکل و ناراحت کننده نبوده است که در مقابل دریافت امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری از نفت در یک کشور، بخش قابل توجهی از درآمد عظیم حاصله را به کشور امتیازدهنده پیشنهاد نمایند.

بطوری که شواهد موجود نشان می‌دهد مهمترین و مؤثرترین حربه شرکتهای نفتی آمریکائی جهت مبارزه با British Petroleum و بیرون کردن آن از کشورهای نفتخیز و نشستن به جای آن، همین پیشنهاد افزایش حق الامتیاز به میزانی بسیار قابل توجه بوده است.

شرکت آمریکائی نفت آرامکو، که در عربستان به فعالیت اشتغال داشته، پس از انجام مذاکراتی با دولت این کشور، در تاریخ ۹ دی ۱۳۲۹ (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰)، طی قراردادی با اصل تقسیم منافع به صورت ۵۰-۵۰ موافقت به عمل آورده است.

این قرارداد که نقطه عطفی در صنعت نفت خاورمیانه بشمار می‌رود دوران جدیدی در این صنعت به وجود آورده و تمام قراردادهای پیش از آن را، که اکثراً متعلق به British Petroleum بوده‌اند، متزلزل ساخته است.

باز هم همین قرارداد در تاریخ:

... ۱۰ مهر ۱۳۳۰ (۲ اکتبر ۱۹۵۱) تغییر دیگری یافت بدین ترتیب که تقسیم سود شرکت به صورت ۵۰-۵۰ قبل از پرداخت مالیات آرامکو به دولت آمریکا به مرحله اجراء گذاشته شد. در نتیجه آرامکو تعهد کرد که قبل از پرداخت مالیات، سود خود را به طور مساوی با دولت عربستان تقسیم کند ...

(سیر تحول صنعت نفت در ایران و خاورمیانه - دکتر منصور کشفی - چاپ دوم - صفحه ۲۰۶)

دولت انگلستان که قبلاً بطور کامل از جریان مذاکرات بین شرکت آرامکو و دولت عربستان سعودی آگاهی داشته و به یقین میدانسته است که بزودی با توافق حیرت‌انگیز آرامکو جهت تقسیم سود بر مبنای ۵۰-۵۰، دولت مقتدر حاجی‌علی رزم‌آرا در ایران نیز شرایطی مشابه آن را مطالبه خواهد نمود، شاهکار خود را به مرحله اجراء در آورده، و درست ۱۳ روز پیش از امضای آن توافق، یعنی در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۲۹ (۱۷ دسامبر ۱۹۵۰) کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، به ریاست محمد مصدق، پیشنهاد غیرعملی ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را به مجلس شورای ملی تقدیم نموده است. با ارائه این پیشنهاد فریبنده، دیگر هر گونه پیشنهاد و بحث راجع به قرارداد آرامکو و درخواست امتیازاتی نظیر آن از شرکت نفت انگلیس و ایران منتفی شده است!

سخنان حاجی‌علی رزم‌آرا راجع به پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در ایران

۷ روز بعد از ارائه پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، از سوی کمیسیون نفت به مجلس شورای ملی، یعنی در تاریخ ۳ دی‌ماه ۱۳۲۹، حاجی‌علی رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت، در جلسه خصوصی مجلس در مخالفت با آن پیشنهاد، سخنانی بیان داشته است و ما ذیلاً خلاصه آن سخنان را از روزشمار تاریخ ایران، تألیف باقر عاقلی، ذیل همین تاریخ، نقل مینمائیم:

«علی رزم‌آرا، نخست‌وزیر، در جلسه خصوصی مجلس پیرامون ملی شدن صنعت نفت، سخن گفت و افزود ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که به خودی خود استخراج نفت نموده در بازارهای دنیا بفروشد.

ایرانی که یک کارخانه سیمان را نمی‌تواند با پرسنل خود اداره نماید و ایرانی که کارخانجات کشور را در اثر عدم قدرت فنی به صورت ناگواری در آورده است و ضرر میدهد، با کدام وسائل میخواهد نفت را شخصاً استخراج کند؟
 وزم‌آرا صریحاً گفت: ملی کردن صنعت نفت بزرگترین خیانت است.^{*}

ایادی انگلیس سخنان وزم‌آرا را تحریف کرده و از قول او گفتند که: "ملت ایران قادر به ساختن یک لوله‌نگ هم نیست."^{*}
 و متأسفانه هم‌اکنون در تاریخ ایران وزم‌آرا خائن و نوکر انگلیس شناخته شده است ولی مصدق پیشوای مبارزات ضد استعماری ملل شرق!
 بد نیست یادآوری نماید که وزم‌آرا دو ماه و سیزده روز بعد از این سخنرانی، یعنی در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، کشته شد و مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۴ اسفند، به اتفاق آراء! به قانون ملی شدن صنعت نفت رأی داد و این قانون در ۲۹ اسفند به تصویب مجلس سنا و به توشیح ملوکانه نیز رسید و مصدق از تاریخ ۷ اردیبهشت سال بعد برای اجرای آن به عنوان نخست‌وزیر بر سر کار آمد.

شکست قطعی نهضت ملی ایران **با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت**

البته تردیدی نیست که نهضت قدرتمند ملی ایران بر علیه شرکت نفت انگلیس و ایران، در آغاز با پشتیبانی آزادیخواهان واقعی به وجود آمده و توسعه یافته بود ولی باید قبول کرد که دولتهای روسیه و آمریکا و ایادی داخلی آنان نیز در آغاز به تقویت و توسعه این نهضت

کمک کرده و تا زمانی که شعار ملی شدن صنعت نفت در سر تا سر ایران، رسماً اعلام و تصویب نشده بود، به این کار ادامه داده اند.

آری، دولتهای آمریکا و روسیه و ایادی و طرفداران آنها هریک به دلیل نفعی که از نهضت ملی برای خود تصور میکردند، در آغاز آن را تقویت مینمودند و در نتیجه، این نهضت، نیروئی عظیم گرفته بود و همچون سیلی بنیان‌کن و خروشان به سوی خلع ید واقعی و احقاق حقوق ملی از شرکت نفت انگلیس و ایران در حرکت و در حال پیشرفت بود و عقل و منطق هم حکم میکرد که اگر محمد مصدق، واقعاً ملی و وطن‌پرست بود موقتاً، و تا شکست کامل شرکت نفت انگلیس و ایران، آن نیروها را مایوس نسازد و آنها را از خود دور نکند.

این نهضت عظیم را میتوان به وضع مردم ایران در ماههای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تشبیه نمود.

هرگاه آقای خمینی در آن ماهها، بدون ضرورت و نیاز، اعلام کرده بود که پس پیروزی انقلاب - رژیم جمهوری اسلامی، بدون یک کلمه کم و یا یک کلمه زیاد، به رهبری ولی فقیه، در ایران برقرار خواهد گردید، زن‌ها به حجاب خواهند رفت، موسیقی ممنوع خواهد گردید، مجازاتهایی اسلامی، از قبیل سنگسار و بریدن دست و پا معمول خواهد شد و از همه بالاتر، برای هیچ گروه و دسته‌ای که به ولایت فقیه اعتقاد نداشته باشد جایی برای فعالیت و زندگی نخواهد بود. آنوقت چه میشد؟ آیا گروه‌هایی امثال مجاهدین، چریکهای فدائی خلق، حزب توده، حتی گروه‌هایی از قبیل جبهه ملی و پان‌ایرانیست، و گروه‌های کثیر دیگری از زنان و جوانان از او جدا نمیشدند؟ و حتی با او به مبارزه بر نمیخاستند؟ و انقلاب را با شکست حتمی مواجه نمینمودند؟

در ماههای پیش از اعلام شعار نامیمون "ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران"، دولت استعماری انگلیس، در ایران، به پهلوان‌پبری شبیه بود که بر زمین افتاده، دولت آمریکا بر سینه او و دولت روسیه روی پاهای او نشسته بوده است. یک دست او را اعضای حزب توده و دست دیگری را سایر مردم مبارز ایران چسبیده بوده‌اند و در این میان شاه

هم فرصت را غنیمت شمرده به زدن سیلی به صورت او مشغول بوده است.

اما، اتخاذ شعار ناگهانی و غیر ضروری "ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران"، از سوی مصدق، بدون مشورت با سایر رهبران نهضت (که تحقق آن برای ملت ایران، از یک سو به علت نداشتن امکانات و اطلاعات فنی، در ایران، و از سوی دیگر به علت نداشتن بازار فروش، در خارج از ایران، کاری صد در صد غیر ممکن بشمار میرفت) و اعلام بی‌موقع اینکه ما میخواهیم صنعت نفت را در سراسر ایران ملی کنیم تا اینکه به آمریکا و روسیه هم نفت ندهیم، انا باعث گردید که حامیان قدرتمند خارجی نهضت و ایادی فراوان داخلی آنان به دشمنان مبارز و قدرتمند نهضت تبدیل گردند. به این معنی که از یکطرف دولت روسیه را که خواهان گرفتن امتیاز نفت شمال بود، در زمانی که اصلاً ضرورت نداشت، با نهضت تازه‌های ملی و ضد انگلیسی ایران به سختی مخالف ساخت و طرفداران آن دولت، یعنی توده‌ای‌های قدرتمند آن زمان را (که قدرت کیفی و تشکیلاتیشان قابل توجه بود) به جای مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران با طرفداران نهضت ملی و مردم کوچه و خیابان به جان یکدیگر انداخت و موجبات تحلیل و خشتی شدن نیروهای هر دو طرف را فراهم ساخت و از طرف دیگر آمریکا را نیز که با هدف تصرف تمام یا قسمتی از نفت جنوب از جنگ انگلیس، از نهضت ملی ایران حمایت میکرد و حتی در ایجاد آنهم سهیم بود، نه تنها از ادامه حمایت باز داشت بلکه او را کاملاً رو در روی این نهضت قرار داد و بعلاوه از سرایت فکر ملی کردن صنایع نفت به کشورهایی که شرکتهای نفتی آمریکائی در آنها فعالیت داشتند، به وحشت افتاد، و به همکاری با انگلیس مجبور گردید.

یعنی مانند این بود که دولتهای آمریکا و روسیه، در تمایل بالا، از روی سینه و پاهای پهلوان پیر، یعنی انگلیس برخاستند و به طرفداری از او، در مقابل مردم ایران قرار گرفتند.

"... فوری پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، اولیای

دوئین آمریکا و انگلیس با یکدیگر مشاوره نموده ر در تاریخ

۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ (بیست روز پس از تصویب قانون اجرای ملی کردن نفت) دولت آمریکا بیانیه‌ای منتشر کرد که جملاتی چند در زیر از آن نقل میگردد:

« ... در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطیری را که در نتیجه الغاء یکطرفی روابطی که بطور واضح بر قرارداد مترتب است و کشورهای متحد آمریکا قویاً مخالف آن خواهد بود، تذکر داده‌ایم.

شرکتهای آمریکائی، که از همه بهتر مجهز به وسائل بهره‌برداری از منابع مهم و بزرگ و غامض نفت، مانند آنکه در ایران موجود است، میباشند، به دولت آمریکا اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یکجانبه دولت ایران بر ضد شرکت انگلیسی مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به عهده گیرند.

علاوه بر این متخصصین نفت چه از حیث کفایت و چه از نظر تعدادی که لازم است بجای متخصصینی که اکنون در ایران مشغول هستند گمارده شوند، به علت کمیابی متخصص در رشته مخصوص نه در آمریکا یافت میشوند و نه در کشورهای دیگر.

عقیده ممالک متحده آمریکا بر این است که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافع چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه حلی یابند و خواهند یافت تا دو باره روابطی را برقرار سازند که بر اساس آن هر یک از طرفین نقش کامل خود را در نیل بدان هدف مشترک به خوبی ایفاء نمایند ...»

(پنجاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح - صفحات ۵۰۷/۸)

با این ترتیب نهضت ملی ایران که، قبل از اعلام شعار ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، از کمکهای دو نیروی قدرتمند خارجی و ایادی داخلی آنها در مبارزه با انگلیس برخوردار بود، بعد از اعلام آن

شعار، نه فقط تنها شد و از حمایت آن نیروها محروم گردید، بلکه در همان تنهائی نیز بناچار میبایست قسمت عمده‌ای از نیرو و انرژی خود را از مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران باز دارد و صرف مبارزه با تبلیغات آن قدرتهای تازه مخالف خارجی بکند و در داخل نیز عملاً، در خیابانها و کارخانه‌ها، با ایادی آنها به زد و خورد بپردازد و در هر حال نهایتاً به بن بست و شکست کشیده شود.

یک سوال از تمام طرفداران مصدق

در آن زمان:

۱ - تقریباً تمام بازارهای فروش نفت در دنیای غرب در انحصار هفت خواهران نفتی (۵ شرکت نفتی آمریکائی - بریتیش پترولیوم - و شل) بود و هیچ کشوری جرئت خرید حتی یک بشکه نفت از ایران را نداشت، زیرا بلافاصله، از سوی آن هفت خواهران مورد تحریم قرار میگرفت.

۲ - متخصصین باتجربه و آگاه از تکنولوژی پیشرفته در صنایع نفت نیز منحصرأ در دو کشور آمریکا و انگلستان وجود داشتند که حتی یک نفرشان حاضر به همکاری جداگانه با ایران نمیشدند.

۳ - اکثر کارکنان ایرانی در صنایع نفت، از سطح کارگر فنی بالاتر نرفته بودند و دولت ایران برای بکار انداختن و اداره ساده‌ترین و جزئی‌ترین دستگاه و فعالیت در امور اکتشاف و استخراج و پالایش نیاز به خدمات متخصصین انگلیسی یا آمریکائی داشته است.

۴ - با فرض تقریباً معال، هرگاه دولت ایران میتوانست نفت خام را خود استخراج کند و به ساحل خلیج فارس برساند، هیچ کشوری حتی حاضر به خرید یک بشکه از آن نمیشد.

حال هرگاه واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ نداده بود، و مصدق، بدون وجود شاه و یا آقا بالاسر دیگر، تا پایان عمر، با قدرتی عظیم و

بی‌رقیب بر رأس حکومت باقی مانده بود، وی به چه ترتیبی میخواست یسا
 میتواندست قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را به مرحله اجراء در
 آورد؟ و چه طرح و پیشنهادی را انتظار داشت که کشورهای انگلیس و آمریکا
 به او بدهند تا او قبول نماید؟

مختصری از دیگر فوائد ملی شدن صنعت نفت برای انگلیس

رهائی از شر زیان هنگفت از پخش فرآورده‌های نفتی در داخل ایران

تمام تأسیسات و فعالیتهای شرکت نفت انگلیس و ایران در
 سرتاسر جهان، همواره، یا در جریان نفع‌رسانی به آن شرکت بوده‌اند و
 یا به امید رسیدن به نفع آتی، تأسیس یا انجام می‌شده‌اند ولی در آن
 زمان یک مورد استثناء وجود داشته و آن پخش فرآورده‌های نفتی در
 داخل ایران بوده است.

در اینمورد به نوشته‌های **فؤاد روحانی** (که پیش از ملی شدن
 صنعت نفت، از معدود کارمندان ایرانی عالیرتبه در شرکت نفت انگلیس
 و ایران و در خدمت به انگلیس بوده و بعد از ملی شدن آن صنعت نیز
 قائم‌مقام رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت و دبیر کل
 سازمان اوپک شده است) استناد مینمائیم:

... با تصویب قرارداد امتیاز سال ۱۳۱۲ [قرارداد ۱۹۳۳ رضاشاهی]، تعهد شرکت نفت انگلیس به تأمین احتیاجات داخلی صورت قانونی پیدا کرد. به موجب این قرارداد شرکت ملزم گردید که بنزین و نفت چراغ و مازوت مورد احتیاج کشور را به قیمت‌های مناسب در اختیار مصرف‌کنندگان قرار دهد. به این معنی که مقرر گردید از قیمت‌های دو مبداء، خلیج مکزیک و خلیج رومانی، هر کدام کمتر باشد، پایه قیمت‌گذاری تعیین گردد و پس از اضافه نمودن هزینه‌های حمل و توزیع مقادیر مورد احتیاج دولت با بیست و پنج درصد تخفیف از قیمت مزبور و مقادیر مورد احتیاج عامه با ده درصد تخفیف تحویل داده شود. به این ترتیب تا هنگام ملی شدن صنعت نفت، پخش مواد نفتی در کشور در دست شرکت نفت انگلیس بود.

شرکت مزبور با این حساب که اگر مواد نفتی مورد احتیاج داخلی کشور را میتوانست به خارج حمل کند، عایدی بیشتری به دست می‌آورد، اصولاً عملیات پخش در کشور را زیان‌آور تلقی میکرد و تا جایی که ممکن بود از گسترش شبکه توزیع مواد نفتی در کشور خودداری مینمود.

ولی با اینحال اقداماتی در راه بهبود وضع پخش به عمل آورد و از جمله در سال ۱۹۳۵ نفت تولیدی از منطقه نفت شاه (مشترک بین ایران و عراق) را به پالایشگاهی که در شهر کرمانشاه تأسیس نمود رسانده و برای تأمین مصرف ناحیه غرب ایران مورد استفاده قرار داد. اما میزان فعالیت و علاقمندی شرکت سابق به تأمین احتیاجات داخلی به پایه انتظارات دولت نرسید و این یکی از علل ناراضی بودن دولت از طرز عمل شرکت نفت انگلیس و ایران بود، به این معنی که دولت به شرکت اعتراض میکرد که

عملیات پخش را فقط در نقاطی از کشور انجام می‌دهد که نفع قابل ملاحظه‌ای داشته باشد و از سرمایه‌گذاری به منظور توسعه کافی و سائلی که برای پخش مواد نفتی در سراسر کشور لازم بود، از قبیل احداث خطوط لوله و انبار و تأسیسات فروش، خودداری میکند. حتی در سال ۱۳۲۹ که دولت درگیردار تعیین تکلیف قرارداد الحاقی بود و به شرکت نفت انگلیس توصیه میکرد که برای تقویت وضع خود در برابر افکار عمومی تعهد احداث لوله‌گاز برای مصرف شهرها را قبول کند، شرکت حاضر به این اقدام نگردید و برعکس به عنوان متضرر شدن از عملیات پخش در ایران خسارتی به مبلغ ۲۵۰ میلیون ریال از دولت مطالبه میکرد

(صنعت نفت ایران - بیست سال پس از ملی شدن - فؤاد روحانی - صفحات ۳۳۷/۳۸)

در مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت که در تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۹ از سوی مجلس شورای ملی، جهت مطالعه و بررسی لایحه الحاقی نفت، به ریاست محمد مصدق تشکیل شده بود و خلاصه آن مذاکرات در جلد اول کتاب سیاه تألیف حسین مکی درج شده است، راجع به ادعای شرکت نفت انگلیس و ایران در مورد ضرر پخش فرآورده‌های نفتی در ایران و پیشنهادهای مکرر آن شرکت جهت واگذاری امور توزیع این فرآورده‌ها به دولت ایران مطالب فراوانی وجود دارد.

مثلاً از خلاصه توضیحات آقای دکتر حسین پیرنیا، معاون وقت وزارت دارائی، درمی‌یابیم که " شرکت میگوید روی هر لیتر نفتی که در داخله ایران مصرف میشود، چهار شاهی ضرر میکنیم."

(کتاب سیاه - جلد اول - حسین مکی - ص ۱۰۳)

باز هم درجای دیگر در خلاصه توضیحات همین معاون وزارت

‘ شرکت [نفت انگلیس و ایران] میگوید که پخش نفت را خود دولت به عهده بگیرد و خود دولت هم که نهذیرفته است ولی به هر حال الان تقاضای ملت ایران این است که میگوید امروز وسائل پخش نفت در دسترس مردم نیست مثلاً کرمان - بلوچستان - بندرعباس - و آذربایجان دو چیز لازم دارد، یکی راه کرمانشاه به آذربایجان است که ساخته نشده و از همین جهت مواد نفتی که به آذربایجان میرود، می آید به اهواز و تهران و باید دور بزند تا برود به آنجا، در صورتی که راه مهم آذربایجان همین راه کرمانشاه است که از وسط کردستان میرود به آذربایجان. دوم راجع به کرمان هم اساسش ساختمان اسکله در بندرعباس و تأسیس پخش نفت در کرمانشاه [باید کرمان باشد] و بلوچستان است که به شرکت فشار آوردیم و شرکت میگوید که مطالعاتشان برای ساختن اسکله در بندرعباس تمام نشده است و چون یک کار فنی و مهمی است هنوز نقشه فنی این را تهیه نکرداند.

آقای نظام الدین امامی راجع به این موضوع یک گزارش جامعی داده اند.

ایشان معتقدند که شرکت برای ساختمانهای تصفیه خانه و غیره در سایر ممالک دنیا تمهیدات مهمی دارد، بخصوص در انگلیس، فرانسه، مکزیک و سایر جاها و این تمهیدات به اندازه ایست که اجازه نمیدهند و بیشتر منافع مالیشان را صرف این تأسیسات میکنند و به همین جهت حاضر نیستند که از آن منافع صرف ایران بکنند، بخصوص که فکرشان این بوده که این عمل داخلی ایران است، بنده از لحاظ شخصی نظرم این است که این پخش نفت

یک موضوع حیاتی مملکتی است و بایستی یک شرکت ملی مملکتی اینکار را بکند و اینکه اگر بگوئیم که ما توانائی اینکار را نداریم این فکر صحیح نیست و هیچوقت کاری نمیتوانیم بکنیم ... (همان - صفحات ۳۶/۱۳۵)

"... حساب کرده‌اند که از قم مثلاً تا کرمان یک تانک که بخواهد نفت ببرد قیمت عمده‌ای مصرف سوخت حمل آن میشود، فرض بفرمائید مصرف بنزین کرمان روزی پنجاه هزار لیتر باشد اگر ما بخواهیم دو میلیون ریال خرج [حمل این مقدار بنزین] بکنیم و بعد آن را مستهلک بکنیم، این مخارجش بیشتر است ... (همان - صفحات ۳۸/۱۳۷)

"... این دستگاه پخش نفت را شرکت اصرار داشت، در آن مذاکرات، که دولت به عهده بگیرد، خودش پخش بکند ... حالا هم هر آن که دولت تصمیم بگیرد، شرکت حاضر است که بگذارد در اختیار دولت ... (همان - صفحه ۱۳۹)

همانطور که اشاره شد، شرکت نفت انگلیس و ایران به موجب بندهای الف - ب - و ج از ماده ۱۹ در قرارداد ۱۹۳۳، موظف بوده است از قیمتهای دو مبدأ خلیج مکزیک و خلیج رومانی، هر کدام را که کمتر باشد، به عنوان قیمت پایه انتخاب کند و مقادیر مورد احتیاج دولت را با بیست و پنج درصد تخفیف از قیمت مزبور و مقادیر مورد احتیاج عامه را با ده درصد تخفیف تحویل دهد و فقط حق داشته است که کرایه حمل مواد نفتی به نقاط مختلف کشور را بر آن مبلغ بیافزاید.

شرکت نفت مدعی بوده است که برای پخش نفت در داخل ایران بطور متوسط در هر لیتر ۴ شاهی و در هر متر مکعب، که هزار لیتر میباشد -/۲۰۰ ریال ضرر مینماید

مصرف مواد نفتی در داخل ایران در سال ۱۹۵۰ (پیش از ملی شدن نفت در ایران) -/۱,۰۳۰,۰۰۰ متر مکعب بوده که به موجب ادعای

مزبور برای شرکت -/۲۰۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال زیان داشته و بطوری که دیدیم، بابت آن مبلغ -/۲۵۰ میلیون ریال خسارت مطالبه میکرده است. البته این زیان بر مبنای قیمت تمام شده نفت نبوده، بلکه ظاهراً، بیش از تعهداتی بوده که آن شرکت، به موجب قرارداد ۱۹۳۳ جهت تحویل نفت ارزان قیمت به دولت و مردم داشته و آن شرکت، با توجه به افزایش سریع مصرف فرآورده های نفتی در میان مردم میدانسته است که هر سال نیز بر زیان مزبور به میزان قابل توجهی افزوده خواهد شد. در این شرایط، شرکت نفت انگلیس و ایران آمادگی کامل داشته است که وظیفه پخش مواد نفتی، طبق آن قرارداد را به دولت ایران واگذار کند و نیز مبلغ قابل توجهی از زیانی را که آن کار داشته است، نقداً جبران نماید.

ولی با ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، مهمترین وظیفه ای که دولت ایران از عهده انجام آن برمی آمده، همان پخش نفت در سراسر ایران بوده، و برای عهده دار شدن آن وظیفه پر زیان نیز ملت ایران مجبور گردیده است که مبلغ قابل توجهی، به عنوان غرامت، به شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازد!

قطع ارتباط درآمد ایران با بهای طلا و درآمد واقعی حاصل از فروش نفت

یک نمونه

در دوران پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی این روش وجود داشت (و به احتمال زیاد هنوز هم وجود دارد) که میدان داران پولدار تهران در شهرستانهای دور افتاده ای مانند جیرفت که دارای زمینهای وسیع، حاصلخیز و کم آب بود، به دنبال صاحبان این قبیل زمینها میگشتند و با آنان قراردادی تقریباً به شرح زیر، مثلاً به مدت ده سال، منعقد می ساختند:

۱ - میدان دار مخارج چاه عمیق و نصب تلمبه بر سر آن را میپرداخت و وجوه پرداختی را با بهره‌ای نسبتاً گزاف در اقساط چند ساله مسترد می‌داشت.

۲ - میدان دار با کشاورزانی که به "نیعه‌گار" شهرت داشتند و اکثراً از اهالی یزد بودند، قرارداد میبست که در آن زمین به تولید سبزیجات و محصولات غیردرختی بپردازند. (پرداخت هزینه کود، بذر، تعویض خاک، سموم نباتی و از این قبیل به عهده نیمه‌کاران بوده است)

۳ - تمام محصولات این زمین، منحصراً، به میدان بارفروشی تهران برای همان میدان دار ارسال میشد و توسط وی به فروش میرسید.

۴ - این میدان دار طبق قرار قبلی در صدی از محصولات ارسالی را به عنوان ضایعات کسر میکرد و جمع کل مبلغ حاصل از فروش بقیه محصولات را (البته به نرخ بسیار کمتر از نرخ که واقعاً فروخته بود) حساب مینمود و پس از کسر وجوهی از قبیل کرایه کامیون، مالیات دولتی، و از این قبیل، درآمد خالص حاصله را به دست می‌آورد و به شرح زیر تقسیم مینمود:

الف - نیمی از درآمد را به کشاورزان نیمه‌کار میداد.

ب - نیمی از نیم دیگر (یعنی یک چهارم کل درآمد) را خود بر میداشت.

ج - قسط وام تلمبه و سایر مخارجی را که میدان دار برای مزرعه متحمل شده بود از یک چهارم باقیمانده کسر مینمود و بقیه را، که در حدود بیست درصد درآمد بود، به صاحب مزرعه تحویل میداد.

البته صاحب مزرعه بسیار خوشحال بود که هم زمین بایش آباد شده و هم وی به مبلغ قابل توجهی پول رسیده است.

حال فرض کنید که این صاحب مزرعه مورد مثال را تحریک کنند تا، مثلاً بعد از شش سال، اعلام کند که میخواهد تمام کارهای

مزرعه خود را، خودش به عهده بگیرد و محصولات مزرعه را از تولید، مثلاً در جیرفت، تا فروش به مشتری، در تهران، خود انجام دهد! و باز هم فرض کنید که میدان دار با گرفتن مبلغ کلانی به عنوان غرامت (بایت لغو قرارداد پیش از مدت مقرر) با این تصمیم مزرعه دار موافقت کند ولی چون مزرعه دار، از یک طرف دارای پول کافی برای خرید کود، بذر و سایر مواد و مصالح ضروری، و همچنین کشاورز با تجربه و کارگر غیرماهر به میزان لازم، برای اداره مزرعه خود نیست و از طرف دیگر هیچ میدان دار دیگری هم در تهران حاضر به فروش میوه های این مزرعه که با لغو یکطرفه قرارداد از همکارشان به دست آمده است نمیباشد، لذا مزرعه دار مجبور میشود که مجدداً با همان میدان دار اول قراردادی ببندد و او را به عنوان نماینده خود جهت اداره امور مزرعه مورد بحث تعیین نماید.

از این به بعد، دست میدان دار در هر خرج غیرضروری هم کاملاً باز میشود، زیرا قسمت عمده ای از این مخارج، را به عنوان غیر مرتبط به عملیات، یکجا به حساب صاحب مزرعه میگذارد و نهایتاً هم محصولات مزرعه را با یک قیمت فرضی، که خودش تعیین میکند!، در جلوی مزرعه خریداری مینماید و پس از کسر مخارجی از قبیل کود و بذر، نیمی از آن را اسماً به حساب صاحب مزرعه میگذارد.

صاحب مزرعه هم خوشحال است که در گذشته فقط بیست در صد از درآمد را دریافت میداشته و اکنون درآمدش به پنجاه درصد افزایش یافته است در حالی که آن بیست درصد قبلی بر مبنای سود واقعی فروش محصولات در میدان محاسبه شده بود ولی این پنجاه درصد را بر مبنای قیمتی بسیار ارزان و فرضی تعیین کرده اند. و تازه صاحب مزرعه مجبور است که قسمت عمده ای از همین پنجاه درصد دریافتی را نیز بابت مخارج غیر مرتبط به عملیات پرداخت نماید!

روابط ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران، در پیش از ملی شدن صنعت نفت و پس از آن، با تمثیل بالا شباهت داشته است. زیرا تمام هزینه ها، از جمله قسط به عهده آن شرکت بوده، بعد از شرکت وظیفه

داشته است که تمام هزینه‌های مربوط به اکتشاف، استخراج، حمل، و فروش را از بودجه خود بپردازد و بعد حق‌الامتياز سهم ایران را در دو قسمت، قسمتی را بر حسب میزان نفت صادره به تن و قسمت دیگر را به صورت در صدی از سود خالص قابل پرداخت به سهامداران، محاسبه و پرداخت نماید.

وجوه قسمت اول که بر حسب میزان نفت صادره به تن، محاسبه می‌شده، به موجب جزء الف از بند ۵ از ماده ۱۰ قرارداد به قیمت طلا در لندن بستگی داشته است و طبق فرمولی که در آن جزء پیش‌بینی شده بوده متناسب و همراه با افزایش قیمت طلا، افزایش می‌یافته و افزایش وجوه مربوط به قسمت دوم نیز متناسب با سود خالص شرکت نفت بوده است.

محروم ساختن ایران از بقیه حق خود

در شرکتهای تابعه

شرکت نفت انگلیس و ایران

همانطور که قبلاً اشاره شد، به موجب قرارداد آرمیتاژ سمیت، از نظر ظاهرسازی بعضی از رشته‌های ارتباطی مختصر و کم‌درآمد بین بعضی شرکتهای تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران در خارج از کشور با دو شرکت "بهربرداری اولیه" و "شرکت نفت بختیاری" باقی گذاشته شده بود. به این معنی که اولاً شرکت نفتکش از ردیف شرکتهای تابعه مستثنی گردید و از بقیه شرکتها نیز منحصرأ شرکتهائی مشمول پرداخت حق‌الامتياز به دولت ایران شدند که اکثریت سهامشان متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران باشد، آنهم با این شرط که از درآمد این شرکتها قبل از محاسبه حق‌الامتياز ایران مبلغ گزافی کسر شود.

"... شرکت ادها میکرد، وجوهی که پیش از محاسبه حق‌الامتياز دولت ایران از منافع شرکتهای تابع خود کسر میکند به منظور

جبران سرمایه‌ای است که شرکت نفت در این شرکتهای تابع سرمایه‌گذاری کرده است ...

(تجزیه و تحلیل امتیازات نفتی خاورمیانه - زهیر مقداشی - ترجمه سیروس ابراهیمزاده - صفحه ۱۹)

با این ترتیب، مبلغ قابل توجهی از این بابت برای پرداخت به دولت ایران باقی نمانده است. اما، خوشبختانه در تعاریف مربوط به قرارداد ۱۹۳۳، سه تعریف به شرح زیر به عمل آمده بود:

کمیانی: یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعه آن

شرکت نفت انگلیس و ایران: یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق ماده ۲۶ این امتیاز بدو منتقل شود.

شرکت تابعه: یعنی هر شرکتی که در آن کمیانی حق تعیین بیش از از نصف مدیران را مستقیماً یا غیرمستقیم داشته باشد و یا آنکه کمیانی در آن شرکت بطور مستقیم یا غیر مستقیم مالک یک مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمیانی تضمین نماید.

یعنی تمام تعهدات شرکت نفت انگلیس و ایران عیناً به عهده همان شرکتهای تابعه قبلی گذاشته شد و آنان دیگر مجاز به کسر مبلغ هنگفتی به عنوان جبران هزینه‌های سرمایه‌گذاری خود نبودند. اما با ملی شدن صنعت نفت تمام حقوق باقیمانده ایران در شرکتهای تابع شرکت نفت انگلیس و ایران از بین رفت. **منوچهر فرمانفرمایان**، مدعی است که شرکت نفت انگلیس و ایران چند روزی پیش از کشته شدن رزم‌آرا طی یادداشتی با ملی شدن

صنعت نفت با شرایطی موافقت کرده بوده و وی به شرحی که در خاطراتش بیان کرده، آن یادداشت را دیده و خوانده است.

وی که برادر نصرت‌الدوله فیروز، همان خائن مشهور و امضاءکننده قرارداد ۱۹۱۹ و نیز رشوه‌گیر اصلی قرارداد آرمیتاژ سمیت می‌باشد، راجع به موافقت شرکت نفت با ملی شدن صنعت نفت چنین نوشته است:

«... موضوع برایم خیلی تازگی داشت، چون تمام دستگاه دولت از نخست‌وزیر گرفته تا کارمندان با ملی شدن نفت به علل مالی و عدم تشخیص عواقب آن مخالف بودند، به خصوص ما که در وزارت دارائی همواره در جریان مذاکرات و سرنوشت شرکتهای تابعه شرکت نفت حضور داشتیم و حفظ این شرکتها را در کنار خود شرکت اصلی لازم میدانستیم... من که در وزارت دارائی کار میکردم، جریان ملی شدن را به اینگونه دایمی میدانستم که در برابر ما گسترده بودند و اهمیتی نمیدادم که مخالفین و عوام‌فریبان مرا تخطئه کنند و هرچه میخواهند به من نسبت دهند.

به هر حال با خواندن این یادداشت دانستم که انگلیسیها به مقصود خود خواهند رسید و مثل همیشه اگر بخواهند کسی را از دری بیرون بیاورند، وسائل کار را طوری فراهم میکنند که خودش با پای خودش از دری بیرون بیاید و در جریان عمل اگر لازم باشد راه را تغییر میدهند و سنگها را از جلوی پا برمیدارند تا به مقصود برسند
...»

(از تهران تا کاراکاس - منوچهر فرمانفرمائیان - صفحه ۵۷۷)
ضمناً فرمانفرمائیان تأیید میکند که تمام سرمایه شرکتهای تابعه شرکت اصلی نفت که عملیات شرکت را در خارج اداره میکنند از منافع شرکت نفت پرداخت شده است (همان - صفحه ۵۸۲)

وضع ایران از نظر درآمد نفت بعد از انعقاد قرارداد با کنسرسیوم

ضمن تعاریف اصطلاحات مندرج در قرارداد با کنسرسیوم دو نوع قیمت برای نفت خام ایران تعیین شده است، یکی در بند "س" از ماده ۱ به عنوان "بهای اعلان شده مربوطه" و دیگری در بند "ن" از همان ماده به عنوان "بهای اعلان شده"، که منظور از اولی بهای نفت در سرچاه و منظور از دومی بهای نفت در ساحل در وقت تحویل به کشتی برای حمل به خارج از ایران.

هر یک از شرکتهای عضو کنسرسیوم یک شرکت بازرگانی فرعی (فقط بر روی کاغذ) تشکیل داده بوده که نفت را در سرچاه به قیمت تمام شده، به نام "بهای اعلان شده مربوطه" از شرکت ملی نفت میخریده و در ساحل خلیج فارس به قیمتی که شرکت عضو، برای خود، تعیین کرده بوده، به نام "بهای اعلان شده" میفروخته است.

بند (۳) از جزء د - از ماده ۱۸ قرارداد به این شرح میباشد:
"نفت خام و گاز طبیعی که شرکت ملی نفت ایران به شرکتهای بازرگانی میفروشد، در سرچاه به ملکیت شرکتهای مزبور در می‌آید."

همانطور که گفته شد، هر شرکت عضو مجاز بوده است که نفت خام ایران را در هنگام حمل به کشتی به هر مبلغ که خود تعیین نمیکرده است، از شرکت بازرگانی مربوط به خود خریداری نماید ولی فقط دارای دو محدودیت بوده است اول به موجب ماده ۲۵ - جزء الف - بند (۱) به شرح زیر:

"هر شرکت بازرگانی موظف است خود یا توسط دیگری بهای اعلان شده نفت خام خود را برای هر نقطه صدور از ایران و برای

هر نوع و هر وزن مخصوصی منشر نموده و به اطلاع شرکت ملی نفت ایران برساند.*

تفاوت بین بهای خرید نفت خام در سرچاه و فروش آن در لب دریا به عوائد ناویژه موسوم بوده است.

محدودیت دوم این بوده است که هر یک از شرکتهای بازرگانی به موجب جزء ب - از همان ماده موظف بوده‌اند که نفت خام و محصولات نفتی ایران را به نرخهایی بفروشند که مجموع عوائد ناویژه مربوط به آنها معادل قیمت اعلان شده‌ای باشد که در آن سال سایر مشتریانشان از ایران خریداری کرده‌اند!

از این عوائد ناویژه کلیه هزینه‌هایی که مشترکاً و با دست و دلبازی کامل، به منظور اکتشاف و استخراج و حمل نفت توسط شرکتهای عضو، انجام شده بوده است و نیز هزینه‌های پرسنلی و اداری واقعی و قلابی که هر شرکت عضو واقعاً انجام داده و یا مدعی انجام آنها بوده، کسر میشده است.

شرکت ملی نفت ایران نیز که عهده‌دار انجام امور غیرصنعتی بوده، قسمتی از این امور را به نمایندگی از طرف کنسرسیوم به انجام میرسانده، که هزینه‌های مربوط به نیمی از این قسمت نیز به عهده کنسرسیوم بوده و از آن در آمد ناویژه کسر میشده و به این ترتیب در آمد ویژه به دست می‌آمده است.

ظاهراً این در آمد ویژه مشمول قانون مالیاتی ایران بوده و طبق آن قانون به میزان پنجاه درصد از آن مالیات دولت ایران کسر میشده، که همین مبلغ، کل در آمد دولت ایران را نیز تشکیل میداده است!

از بعد از امضاء قرارداد کنسرسیوم، مردم ایران از اینکه در آمد نفت، به میزان پنجاه درصد، مشمول قانون مالیات بر در آمد ایران شده و دیگر مانند گذشته به دولت انگلیس پرداخت نمیشود ابراز شادمانی فوق‌العاده نمودند.

در آن زمان به مردم چنین وانمود شد، که در گذشته مجموع سهم دولت ایران از درآمد نفت، تقریباً در حدود بیست درصد کل درآمد بود، ولی اکنون سی درصد افزایش یافته و به پنجاه درصد رسیده است. طرفداران محمد مصدق هنوز این پیروزیها را باور دارند و آنها را نیز از موهبتهای بزرگ ملی شدن صنعت نفت بشمار می‌آورند. اینان میدانند که مبنای آن بیست درصد سابق، سود ویژه شرکت نفت انگلیس و ایران بود در حالی که مبنای این پنجاه یک درصد فرضی، غیر واقعی، و بسیار ارزان در ساحل خلیج فارس میباشد. تازه جمع زیادی از مردم ایران گمان میکردند که ایران از برکت قانون ملی شدن صنعت نفت صاحب دو گونه درآمد شده است، یکی مالیات بر درآمد، طبق قانون مالیات بر درآمد ایران، و یکی هم سهمیه ایران (به میزان ۵۰ درصد) از درآمد ویژه‌ای که پس از کسر مالیات باقی میماند!

در حالی که همان پنجاه درصد اول را هم بطور کامل به ایران ندادند و با انواع کلاه‌گذاری‌های مرئی و نامرئی (که بعضی از آنها در بخشهای بعدی همین پیشگفتار شرح داده شده است) قسمت مهمی از آن را کسر نمودند.

مقایسه قرارداد کنسرسیوم با قراردادهای نفت سایر کشورهای منطقه

پیشنهاد و تصویب نابخردانه و حتی خیانتکارانه ملی شدن صنعت نفت ایران (در زمانی که نه ایران از نظر فنی توانایی اداره صنعت خود را داشت و نه اینکه میتواند متخصصان در تکنولوژی نفت را، که در آن زمان در انحصار شرکتهای نفتی آمریکائی و انگلیسی بودند به استخدام خود در آورد و نه اینکه حتی میتواند یک بشکه از نفت

ایران را در بازارهای جهانی که در انحصار همان شرکتها، یعنی مخالفان ملی شدن صنعت نفت بودند، بفروش برساند (موجب شده بود که مذاکره کنندگان طرف ایران در هنگام مذاکره با کنسرسیوم در موضعی بسیار دشوار و ضعیف قرار داشته باشند).

به موجب قانون ملی شدن صنعت نفت، میبایست "تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد" و بسیاری از مردم فریب‌خورده و زجرکشیده ایران که وعده‌های فریبنده محمد مصدق را در مورد عملی بودن آن قانون باور کرده و برای اجرای آن، به مدت چند سال، انواع ناملایمات را متحمل شده بوده‌اند، در آن زمان (و متأسفانه هنوز هم) مستغرق در رویاهای خود، برگناری مصدق را خیانتی بزرگ تصور کرده (و میکنند) و به غلط بر این گمان بوده (و هستند) که وی در صورت ادامه نخست‌وزیری، میتواند که آن ستاره درخشان را از آسمان پائین بیاورد و بر سینه ملت نصب نماید!

در این شرایط، که بکار انداختن مجدد صنعت نفت ایران مستلزم عقب‌نشینی از قانون ملی شدن صنعت نفت بوده و هر گام از این عقب‌نشینی نیز مذاکره‌کنندگان را با اتهام خیانت و بدنامی و نفرت عمومی رو برو میساخته است، شاید بتوان مذاکره و امضای قرارداد با کنسرسیوم را نوعی فداکاری به حساب آورد.

از سوی دیگر، مذاکره‌کنندگان طرف کنسرسیوم نیز دارای وضعی بسیار دشوار بوده‌اند، زیرا میدانستند که تمام کشورهای تولیدکننده نفت، مشتاقانه به آن مذاکرات چشم دوخته و به انتظار نشسته‌اند تا در صورتی که ایران به منافع و امتیازات تازه‌ای دست یابد، آنان نیز فوراً جهت دریافت معادل همان منافع و امتیازات اقدام نمایند و چون این مذاکره‌کنندگان، برخلاف ایران، در موضع قدرت قرار گرفته بودند، لذا نتیجه نهائی مذاکرات، تحمیل قراردادی به ایران بوده که هیچ برتری و امتیازی بر سایر قراردادهای موجود در دیگر کشورهای نفت‌خیز نداشته است.

با این تفاوت که مردم ایران با چند سال تحمل ناراحتی و پرداخت مبلغ هنگفتی به عنوان غرامت به این قرارداد رسیدند و کشورهای دیگر بدون تحمل ناراحتی و زیان هنگفت دارای آن قراردادها شده بودند.

فؤاد روحانی، قرارداد کنسرسیوم را با قراردادهای نفت در سایر کشورهای منطقه مقایسه کرده و در این مورد چنین نوشته است:

“مقایسه با قراردادهای نفت سایر کشورهای منطقه - ...”

اصول کلی قرارداد از قبیل حقوق و وظایف شرکتهای عامل و تصدی عملیات فنی و تعیین قیمت و طرز احتساب و تقسیم عوائد و مقررات مالیاتی و معافیتها برابر با اصول قراردادهای دیگری است که در تاریخ عقد قرارداد کنسرسیوم در سایر کشورهای نفت خیز وجود داشت.

اعضای کنسرسیوم در برابر هر پیشنهادی از طرف ایران که ممکن بود وضع خاص و متمایزی برای ایران در مقام مقایسه با سایر کشورها ایجاد کند، جداً ایستادگی به خرج دادند و جز در پاره‌ای نکات صوری و تشریفاتی حاضر نشدند که بنا بر رعایت اصل ملی بودن صنعت نفت معاملاتشان را با دولت ایران بر اساسی غیر از آنکه در سایر ممالک متداول است برقرار سازند ...”

(تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران - فؤاد روحانی - صفحه ۴۷۷)

اما شواهدی در دست است که قرارداد منعقد شده با کنسرسیوم، بطور مخفی و علنی، شرایطی داشته که آن را بدتر از قراردادهای مشابه در سایر کشورهای منطقه ساخته بوده است، مثلاً:

- وزیر دارائی ایران طی نامه‌ای خطاب به کنسرسیوم اعلام داشته است که دولت ایران در قیمت‌هایی که خود آنان برای خرید نفت خام ایران تعیین و اعلان میکنند، برای سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ و

۱۹۵۷ برای هر مقدار نفت خامی که از ایران صادر میکنند تخفیفی به شرح زیر میدهد:

روی ده میلیون متر مکعب اول پنج درصد و روی ده میلیون متر مکعب دوم هفت و نیم درصد و روی هر مقدار اضافی دیگر ده درصد.

برای هر سال از سالهای بعد از آن نیز جهت برقراری تخفیفهای مناسب تا قبل از اول ژوئیه سال قبل از آن با شرکتهای بازرگانی مشورت خواهد شد.

(خلاصه از کتاب سفید - تاریخچه و متن قراردادهای مربوط

به نفت ایران - از انتشارات شرکت ملی نفت ایران صفحه ۴۹)

- به موجب ماده ۱۳ - کنسرسیوم، بابت هر متر مکعب نفت خام که تولید میکرد یا تصفیه مینمود یک شیلینگ حق العمل دریافت مینمود!

- به موجب بند (۱) از جزء د - از ماده ۶ - موافقت شده بود که کنسرسیوم در ظرف ده سال اول عملیات خود جمعاً مبلغ شش میلیون و هفتصد هزار لیره استرلینگ بابت استهلاک تأسیسات ثابت (که آنها را بطور مجانی تصرف کرده بوده است) جزو هزینههای جاری خود منظور نماید، هزینههایی که در پایان هر سال از درآمد به اصطلاح ناویژه برداشت میشده است. (بعداً در این ماده مختصر تغییری حاصل شده است)

مقایسه‌ای بین درآمدهای

عربستان از آرامکو و ایران از کنسرسیوم

قرارداد با کنسرسیوم پس از تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا، در تاریخ ۷ آبانماه ۱۳۳۳ (۳۰ اکتبر ۱۹۵۴) به توشیح شاه رسیده و جهت اجراء به دولت ابلاغ شده است.

با این ترتیب ما میتوانیم کل درآمدی را که ایران در سال ۱۹۵۵ داشته است با درآمد عربستان سعودی در همین سال مقایسه نماییم:

- در سال ۱۹۵۵ میلادی، شرکت نفت آرامکو، مقدار -
 $46,784,693$ تن نفت خام از عربستان سعودی صادر کرده و درآمد
 دولت عربستان از این بابت - $338,200,000$ دلار بوده است.
 - در همان سال ۱۹۵۵ میلادی، کنسرسیوم نفت ایران، مقدار -
 $14,700,000$ تن نفت خام از ایران خریده و جمع کل درآمدهای
 مختلف ایران از بابت نفت - $32,324,000$ لیره شده است.
 در آن زمان نرخ رسمی بین المللی یک لیره مساوی دو و
 هشت دهم ($2/8$) دلار بوده و با این حساب جمع کل درآمد ایران معادل
 $90,507,200$ دلار میشده است.
 حال ما به آسانی میتوانیم با تقسیم درآمد سالیانه هر یک از دو
 کشور عربستان و ایران از نفت بر مقدار نفت خامی که از آن کشورها
 صادر شده است دریابیم که درآمد آن کشورها از هر تن نفت به شرح
 زیر بوده است:

درآمد از هر تن نفت خام صادره

دولت عربستان

۷/۲۲ دلار

دولت ایران

۶/۱۵ دلار

هرگاه معمد مصدق با علم کردن شعار ناممکن و غیر عملی
 "ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران" توجه مردم این کشور را از
 قرار داد نفت آرامکو در عربستان منحرف نساخته و به رزم آرا فرصت
 داده شده بود که نظیر همان مزایای عربستان را برای ایران درخواست
 نماید، آنوقت درآمد ایران، بدون تحمل چند سال ناراحتی و مشقت و
 پرداخت آنهمه پول به عنوان غرامت، بر مبنای ۷/۲۲ دلار برای هر تن
 نفت خام صادره به جای - $90,507,200$ دلار به - $106,346,074$ دلار
 بالغ میگردد، یعنی در همان سال اول نزدیک به ۶ میلیون دلار، به پول
 آن روز، بیشتر میشده است.

ضررهای دولت ایران از قول پسر دانی مصدق

منوچهر فرمانفرمایان، که پیش از نخست‌وزیری مصدق، رئیس اداره امتیازات نفت وزارت دارائی و نماینده دولت در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی بوده و در زمان سپهبد زاهدی یکی از چهار نفر مشاور مخصوص وی در امور نفت بشمار میرفته و بعداً هم به عضویت هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران درآمده و مدیریت سازمان پخش نفت را به عهده گرفته، در خاطرات خود زیر عنوان ضررهای دولت ایران چنین نوشته است (نگارنده در هنگام نوشتن این پیشگفتار و مقایسه بالا هنوز خاطرات مزبور را نخوانده بود):

«اگر پنجاه درصد عایدات نفت به ایران داده میشد (طبق قرارداد عربستان سعزادی) و مقدار استخراج را سی میلیون تن در نظر بگیریم، این عایدات در سال بالغ بر یکصد و پنجاه میلیون دلار میگردد.

علاوه بر آن چون شرکت سابق نفت در داخل ایران (قبل از ملی شدن ۲۵ میلیون لیره در سال از طریق بانک ملی به نرخ دولتی تبدیل میگردد) مبالغ هنگفتی لیره و یا دلار می‌آورد و [با تبدیل آنها به ریال] مصرف تأسیسات و خرج کارگران [و کارمندان و پرداخت حقوق آنان] میکرد. عایدات دولت ایران به صورت ارز از این راه حداقل بر یکصد میلیون دلار بالغ میگردد.

به جای عایدات در این مدت، صرف نظر از اینکه دولت ایران منافی نبرد، مبالغ زیادی هم از کیسه خرج کرد. بنا بر این ملاحظه میشود که ضررهای دولت بیش از از سیصد میلیون دلار

در سال و در مدت سه سال [تعطیل فعالیتهای نفتی] در حدود

هزار میلیون دلار بود. * [البته غیر از پرداخت غرامت هنگفت]

(از تهران تا کاراکاس - منوچهر فرمانفرمایان - صفحات ۶/۵۰۶)

حال محمد مصدق در خاطرات و تألمات خود افتخار کرده است و طرفداران وی نیز مرتباً این افتخار را تکرار کرده‌اند و میکنند که در سال ۱۳۳۲، یعنی زمان زمامداری ایشان واردات ۵ میلیارد ریال و صادرات ۴۸ میلیارد ریال بوده و در سالهای بعد مرتباً واردات افزایش یافته و از صادرات کم شده است.

این آقا فراموش کرده است که در دوران زمامداری ایشان، به علت قطع درآمد نفت و بی‌پولی دولت، مردم ایران به روزگاری بسیار فلاکت‌بار دچار شده و نه تنها وجهی برای خرید کالا، چه وارداتی و چه ساخت کشور نداشته‌اند بلکه برای ارتزاق خود هم مجبور بوده‌اند که کالاهائی، از قبیل قالی‌های قدیمی، اجناس عتیقه، جواهرات و از اینقبیل را که احتمال فروش آنها در خارج وجود داشته است به دلالت‌های خانگی بفروشدند و آنان نیز آن کالاها را برای کسب درآمد و تحصیل ارز خارجی به خارج صادر کنند.

نگارنده که در مهرماه ۱۳۳۰، یعنی در دوران نخست‌وزیری محمد مصدق، به عنوان آموزگار، در کرمان استخدام و به رفسنجان اعزام شده بوده است، هنوز از یادآوری زندگی نکبت‌بار خود در آن روزها به ناراحتی و وحشت دچار میشود.

در آن زمان که دولت وجهی برای پرداخت حقوق کارمندان قدیمی خود نداشت و حقوق آنان چند ماه به چند ماه عقب می‌افتاد، دیگر تکلیف آموزگاران جدیدالاستخدام آن سال، مانند نگارنده معلوم بود که تا حدود یازده ماه بعد حتی یکساهی بابت حقوق دریافت نکرد و بعد هم فقط حقوق سه ماه را دریافت نمود! و تا سه ماه دیگر هیچ!

در دوران زندگی نگارنده، کمتر شبی وجود داشته است که با داشتن طلبکار سر بر بستر گذاشته باشد و در آن زمان نیز خانواده

نگارنده در کرمان دارای امکانات مادی کافی برای ارسال وجه به رفسنجان جهت زندگی روزمره نگارنده نبودند.

حال از خوانندگان گرامی درخواست مینماید که خود حال اسفبار نگارنده را در طول آن سال قیاس نمایند و نیز از یکی از دلائل کمبود واردات و افزایش صادرات آگاهی یابند.

یک کلاه گذاری نامرئی

به موجب قرارداد کنسرسیوم، هر یک از اعضای آن، مقداری نفت خام، معادل دوازده و نیم درصد بهای اعلان شده آن را در سرچاه، به عنوان پرداخت مشخص به شرکت ملی نفت ایران تحویل میداده است و این شرکت مقداری از آن نفت را خود (پس از پالایش) در داخل کشور به مصرف میرسانده و بقیه را به بهای اعلان شده آن در ساحل به همان شرکت بازرگانی میفروخته است.

قاعدتاً و منطقاً، مبلغ مربوط به این پرداخت مشخص میبایست جزو بدهی شرکت ملی نفت ایران در یکطرف و جزو سود ویژه کنسرسیوم در طرف دیگر منظور شود. هرگاه چنین میشد صورت سود ویژه کنسرسیوم نیز نهایتاً معادل همین مبلغ افزایش می یافت و ۵۰ درصد آن مشمول پرداخت به دولت ایران میگردد.

اما، به موجب ضمیمه ۲ قرارداد با کنسرسیوم، قانون مالیات بر درآمد ایران به منظور انطباق با آن قرارداد اصلاح شده و یک ماده ۳۵ به آن اضافه گردیده است. با این ترتیب، سود ویژه کنسرسیوم بدون در نظر گرفتن پرداخت مشخص محاسبه میشده، و ۵۰ درصد از آن به عنوان مالیات تعیین میگردد و بعد طبق ماده ۳۵ مزبور تمام دوازده و نیم درصد پرداخت مشخص به شرکت ملی ایران را از بدهی مالیاتی کنسرسیوم کسر میگذاشته اند!

با همین فریبکاری و نیرنگ ساده مالیاتی نیمی از دوازده و نیم درصدی را که به ایران داده بودند، پس می‌گرفته‌اند.

زبان یک میلیارد دلاری **محرومیت ایران از دریافت پذیره**

در هر زمان که یک دولت با شخص یا شرکت خارجی و یا یک دولت دیگر، قراردادی به منظور اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از نفت و گاز در قسمتی از سرزمین خود را به امضاء برساند، طرف قرارداد مبلغی یکجا و یا به اقساط معین، به عنوان پذیره یا سرقفلی، که به انگلیسی آن را Cash Bonus می‌گویند، به دولت امتیازدهنده می‌پردازد. حال، بعد از آنکه شرکت نفت انگلیس و ایران در مورد دریافت غرامت بابت تمام خسارتهائی که با اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران متحمل شده بود و نیز در مورد نحوه دریافت آنها با دولت ایران، به توافق رسیده و به اصطلاح تسویه حساب به عمل آورده بود، قانوناً دیگر از این بابت، هیچگونه حقی در کشور ایران نداشته ولی چون دولت ایران نیز به بهانه ملی کردن صنعت نفت، آن صنایع را تصرف کرده بوده است، لذا از نظر قوانین بین‌المللی دارای این حق نبوده، که حداقل در حوزه سابق قرارداد با شرکت نفت انگلیس و ایران به شخص یا شرکت خارجی و یا دولت دیگر امتیاز اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری از نفت اعطاء نماید، یعنی شرکت خارجی دیگری را جانشین شرکت مزبور بنماید.

در این شرایط تنها راهی که برای استفاده از خدمات مهندسین و متخصصین خارجی جهت اکتشاف و استخراج نفت و فروش آن در بازارهای جهانی وجود داشته، این بوده است که شرکتهای نفتی خارجی به عنوان نماینده دولت ایران به انجام آن امور بپردازند که دیگر دادن پذیره، که ارزش آن را یک میلیارد دلار تعیین کرده بوده‌اند، به دولت

ایران مفهومی نداشته، لذا شرکت نفت انگلیس و ایران آن مبلغ را دریافت داشته است.

ذیلاً، توضیحات بیشتر راجع به این پذیره یک میلیارد دلاری را که حق مسلم ایران بوده ولی شرکت نفت انگلیس و ایران آن را به ناحق دریافت داشته است، از قول قواد روحانی مطالعه فرمائید:

"... شرکت سابق [نفت انگلیس و ایران] علاوه بر آنچه از بابت [غرامت و] استهلاك تأسیسات دریافت نموده، مبلغ عمده‌ای نیز به عنوان پذیره یا سرقفلی (درحقیقت عدم‌النفع) از سایر شرکتهای عضوکنسرسیوم به دست آورده است، به این صورت که ضمن تعیین شرایط تشکیل کنسرسیوم، شرکتهای مزبور مبلغ ۹۰ میلیون دلار نقد به شرکت سابق پرداختند و تعهد کردند که در ازای هر بشکه نفت تولیدی در آتیه ۱۰ سنت تا معادل ۵۱۰ میلیون دلار به شرکت مزبور بپردازند که به این ترتیب کلاً مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار عاید شرکت شود و تصفیه این حساب در سال ۱۹۷۰ پایان یافت.

اگر در این خصوص کمی غوررسی کنیم به این نتیجه میرسیم که پرداخت‌کننده حقیقی این ۶۰۰ میلیون دلار نیز [ملت] ایران بوده و اظهار شرکت سابق دایر بر اینکه از مطالبه عدم‌النفع آتیه صرف نظر کرده مطابق با واقع نبوده است، زیرا هفت شرکتی که به معیت شرکت سابق وارد عملیات بهره‌برداری از نفت ایران شدند، بدون تردید قاعدتاً میبایست هر یک مبلغی به عنوان پذیره یا سرقفلی به ایران بپردازند و چون عملیات مقدماتی و کار اکتشاف در ناحیه قرارداد شرکت سابق همه انجام گرفته و وجود ذخائر معتابهی در آن ناحیه ثابت شده بود، مبلغ چنین پذیره نیز به مراتب یش از پذیره‌های معمول در نواحی دست‌نخورده میبود،

بنا بر این واضح است که آنچه شرکتها به عنوان پذیره به شرکت سابق پرداختند، بایستی به ایران پرداخت میشد. ولی شرکتها برخلاف معمول هیچ مبلغی به ایران نپرداخته و به ظن قوی با شرکت سابق چنین توافق کردند که پذیره مزبور بالغ بر هزار میلیون دلار میباشد که با توجه به تعداد شرکتها و ارزش منابع کشف شده و وسعت ناحیه به هیچ وجه گزاف نیست و چون شرکت سابق خود به میزان ۴۰ درصد در کنسرسیوم سهام میگردید، آنچه قرار شد به شرکت سابق پرداخت شود ۶۰ درصد مبلغ مزبور، یعنی ۶۰۰ میلیون دلار بود...

(تاریخ ملی شدن صنعت نفت - همان - صفحات ۵۰۳/۰۴)

سومین مثال

(در مورد رسیدن مصدق به چند قدمی تخت طاووس)

مجبور ساختن شاه و ملکه

به خروج از ایران

سومین مثال از اقدامات مصدق در جهت رسیدن به تاج و تخت ایران، داستان مسافرت **محمدرضا شاه پهلوی و ملکه ثریا** به خارج از کشور در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۳۱ (۲۸ فوریه ۱۹۵۳) میباشد که ترتیب آن به نحوی بسیار محرمانه توسط **محمد مصدق** داده شده بود، که اگر انجام میشد، بطور مسلم دیگر بازگشتی برای شاه وجود نداشت. اخبار مربوط به این مسافرت را از کتاب "روزشمار تاریخ ایران" - تألیف **باقر عاقلی** عیناً نقل مینماید:

۹ اسفند ۱۳۳۱

- **شاه و ثریا**، ملکه ایران تصمیم به مسافرت خارج گرفتند و آماده برای حرکت شدند. دولت تمام وسائل حرکت آنها را محرمانه فراهم کرده بود. دکتر مصدق [نخست وزیر وقت] باامداد امروز برای خدا حافظی به دربار رفت.

- به مناسبت مسافرت شاه، به علت تحریکات عده‌ای بازار تهران تعطیل شد و دستجاتی از مردم که توسط مخالفین مصدق تحریک میشدند، در مقابل کاخ شاه اجتماع نموده و با تظاهرات شدید مانع مسافرت شاه شدند.

- **آیت الله سید محمد بهبهانی** به اتفاق عده‌ای در دربار حضور یافته و شاه را از این مسافرت منع نمود.

- آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای منتشر نمود و از مردم خواست تا مانع مسافرت شاه به خارج از کشور شوند.

- تظاهرکنندگان در مقابل کاخ شاه، قصد هلاکت دکتر مصدق را داشتند و مصدق ناچار با هدایت عده‌ای از دریاریان، دور از چشم مردم از کاخ خارج شد.

- شاه در مقابل تظاهرکنندگان قرار گرفته و انصراف خود را از مسافرت اعلام داشت.

- عده‌ای از مخالفین دکتر مصدق که غالباً افسران بازنشسته بودند به خانه او ریختند و قصد قتل او را نمودند. مصدق با جامه خواب از راه پشت بام به اداره اصل چهار ترومن رفت و از آنجا خود را به ستاد ارتش رساند و به اتفاق سرلشکر بهارمست [رئیس وقت ستاد ارتش] به مجلس رفت.

- جلسه فوق‌العاده مجلس با حضور مصدق تشکیل شد و مصدق طی نطقی گفت: ریاست عالیة قوا با شاه است و امراء به دستور من اعتنائی نمیکنند. موافقین و مخالفین نطق‌هائی ایراد کردند، سرانجام مصدق در مجلس متحصن شد.

توطئه‌هایی که مصدق در آنها

سهیم و شریک بوده است

نگارنده برای اولین بار در کتابهای "نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق" و "خاندان مستوفیان آشتیانی" از داستان توطئه محمد مصدق در زمان رضاشاه بزرگ، برای کشاندن ایران به جنگ، به نفع انگلیس و علیه آلمان، که منجر به بازداشت مصدق در روز ۴ تیر ۱۳۱۹ و تبعید چند ماهه وی به بیرجند گردید، پرده برداشته و نیز در کتابهای چاپ‌نشده خود شرکت محمد مصدق را در توطئه‌های زیر به اثبات رسانده است:

قتل عبدالحسین هژیر

برنامه قتل عبدالحسین هژیر (در آبان‌ماه ۱۳۲۸) توسط شخص محمد مصدق تنظیم شده بوده است. در آن زمان که هنوز آیت‌الله کاشانی در لبنان به صورت تبعید بسر می‌برده، فدائیان اسلام بنا به توصیه وی از مصدق فرمانبری داشته‌اند.

ما بطور یقین میدانیم در روزی که قرار بوده است مصدق برای تحصن در دربار به همراه عده‌ای به کاخ سلطنتی بروند، مصدق ضمناً می‌خواسته است که هژیر را هم به سید حسن امامی نشان بدهد. سید حسن امامی در آن روز، از صبح خیلی زود در بیرونی خانه مصدق حضور یافته و تنها کسی بوده که پشت در اتاق مصدق (که چند پله از سطح حیاط بالاتر بوده) ایستاده بوده است. امامی دست مصدق را گرفته و به او کمک

کرده است که از پله‌ها پائین بیاید. بعد هم با مصدق به جلوی کاخ سلطنتی رفته و در آنجا بعد از دیدن هژیر به او بد گفته و صریحاً وی را تهدید به قتل کرده است.

قتل حاجی‌علی رزم‌آرا

محمد مصدق یش از هرکس دیگر از قتل رزم‌آرا متنفع گردید و موجبات نخست‌وزیر شدن خود را فراهم ساخت. این قتل، در روز ۱۹ اسفند ۱۳۲۹، به دست دژبان‌هایی صورت گرفت که سمت محافظت از رزم‌آرا را داشتند و توسط سرتیپ محمد دفتری، رئیس شهربانی وقت، به آنجا آورده شده بودند.

قتل مزبور داستان مفصلی دارد که خود تشکیل یک کتاب، به نام: **«اسرار واقعی قتل حاجی‌علی رزم‌آرا»** را داده است.

توطئه‌های دیگر

نکته درخور توجه بسیار این است که اکثر توطئه‌های انگلیسی‌ساز که در دوران رضا شاه بزرگ و یا دوران محمد رضا شاه پهلوی در ایران انجام شده است، محرک اصلی و پنهانی‌شان خود مصدق و محرک ظاهری‌شان یکی از منسوبان نزدیک محمد مصدق بوده است، مثلاً:

الف - داستان قیام کلنل محمد تقی خان پسیان (در تابستان

۱۳۰۰ش) با تحریکات سید جواد ظهیرالاسلام برادر زن مصدق

ب - داستان بلوای نان در تهران با تحریکات سید محمد امام
جمعه برادر زن دیگر مصدق (اوائل مهرماه ۱۳۰۴)

ج - داستان معجزه سفاخانه چهارراه شیخ هادی و قتل ملزور
ایمیری با تحریکات نصرت‌الدوله فیروز پسر دانی مصدق (تیرماه ۱۳۰۳)
د - داستان شورش عشایر فارس و دو برنامه شورش عظیم
مذهبی در قم (جمعاً سه برنامه مفصل) با تحریکات سرتیپ محمد حسین
فیروز و نصرت‌الدوله فیروز پسر دانی‌های مصدق (در سالهای ۱۳۰۶ تا
۱۳۰۸)

ه - داستان توطئه برای قتل دکتر مظفر بقائی کرمانی و کشته
شدن احمد دهقان بجای او - مجری توطئه سرتیپ محمد دفتری برادر زاده
مصدق (خرداد ۱۳۲۹)

ادامه پیشگفتار:

یک دنیا مطلب ارزنده در لابلای درددل‌های نگارنده

با پوزشخواهی از خوانندگان گرامی در مورد طولانی شدن داستانهای معترضه مربوط به اقدامات محمد مصدق، بار دیگر به شرح داستان چاپ اولین کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای خود، در سال ۱۹۹۹، برمیگردم که بخش اول آن حاوی تاریخچهٔ خاندان مستوفیان آشتیانی از زمان کریم‌خان زند تا تولد مصدق و بخش دوم آن حاوی شرح زندگی ملک‌تاج خانم، نجم‌السلطنه، و نحوهٔ تولد مصدق به شرحی بود، که خلاصه‌ای از آن در بالا به استحضار خوانندگان گرامی رسید.

نگارنده مقدماً در حدود ۷۰ جلد از آن کتاب را برای روزنامه‌ها و مجلات فارسی‌زبان و کتابفروشیهای ایرانی آن زمان، در کشورهای خارج از ایران، و بسیاری افراد سرشناس که گمان میکرد کمتر به تعصب بی‌منطق مصدق دوستی دچار میباشند و به زحمت نشانی آنان را پیدا کرده بود، فرستاد و امیدوار بود که با دریافت سفارش برای بقیهٔ کتابها و فروش آنها بتواند جلدهای بعدی آن کتاب را یکی پس از دیگری منتشر سازد.

در آن زمان، که هنوز اعضای خاندان پهلوی همگی در اختفاء زندگی میکردند و کمتر کسی از نشانی آنان آگاهی داشت ولی کتابی به نام سفرنامهٔ شهبانو منتشر شده بود که نگارنده بلافاصله پس از ورود به آمریکا یک نسخه از آن را از طریق پست خریداری کرد.

نگارنده با زحمت موفق به آگاهی از شماره تلفن مؤلف آن کتاب شد، با وی تماس گرفت و او موافقت کرد که دو جلد کتاب "نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق"، با هم ولی در دو بسته‌بندی جداگانه توسط پست، برایش فرستاده شود و او یکی از آنها را خود بردارد و دیگری را برای شهبانو ارسال نماید.

این کار انجام شد، ولی چند سال بعد که نگارنده توسط شخصی ثالث از **شهبانو** پرسش به عمل آورد، ایشان از دریافت آن کتاب (و کتابی دیگر و نشریاتی که پس از آنها از طریقی دیگر برایشان فرستاده شده بود) اظهار بی‌اطلاعی نمودند و این اولین کوشش ناموفق نگارنده جهت ارتباط با یکی از اعضای **خاندان پهلوی** بود.

در آن زمان، **رادیوی ۲۴ ساعته صدای ایران**، از **کالیفرنیا**، در **دالاس** نیز رله و پخش میشد و چون شایع بود که توسط **مشروطه‌خواهان** اداره میشود، لذا نگارنده با این تصور غلط که گردانندگان آن **رادیو به پادشاهان پهلوی** علاقمند میباشند و به اینجهت قاعدتاً از مطالب مندرج در آن کتاب که مستنداً به شرح مخالفت‌های **غرض‌الود مصدق** با آن پادشاهان، پرداخته است استقبال خواهند نمود، ۷ جلد از آن را برای کارکنان آن **رادیو** به شرح زیر ارسال نمود: **آقای اسدالله مروتی**، رئیس و آقایان **سیاوش آذری**، **فریدون دائمی**، **علیرضا میبیدی**، **حسین مهری**، **سعید قائم‌مقامی**، **تورج فرازمنند**، برنامه سازان آن **رادیو**.

بعداً آگاهی یافت، که **آقای مروتی** همواره خود را تافته‌ای کاملاً جدا بافته از دیگران میدانند و شأن خود را بسیار بالاتر از آن تصور میکنند که به انجام اقداماتی نظیر ارسال دو سطر نامه مبنی بر وصول کتاب به دیگران مبادرت نمایند.

آقایان آذری و دائمی، در برنامه خود در **رادیو**، از وصول کتاب ابراز تشکر کردند و وعده دادند که بعداً پس از مطالعه کتاب راجع به آن سخن خواهند گفت، **آقای میبیدی** نیز در همان ایام از خدمت در آن **رادیو** خارج شدند و آقایان **مهری و قائم‌مقامی** هم، که، بعداً فهمیدم، هر دو از طرفداران **سرسخت مصدق و دشمنان رضا شاه** میباشند، وصول کتاب را به سکوت برگزار نمودند.

اما، چند روز بعد، یعنی دقیقاً در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۷۸ (۲۶ مه ۱۹۹۹) **آقای تورج فرازمنند**، که با مطالعه کتاب **مزبور خون مصدق‌پرستی** در رگهایشان به جوش آمده و چهره واقعی ایشان را از زیر نقاب ریا و تزویر وجدان‌داری خارج ساخته بود، در برنامه "جهان از دیروز تا امروز"

شرحی سراپا فحش و توهین راجع به آن کتاب و نویسنده آن بیان نموده و ضمناً با کمال ناجوانمردی، اظهارنظر زیر را نیز به عمل آورد:

... "جنده خریدید ندارم این کتاب از ناحیه جمهوری اسلامی منتشر شده و... جنده تقریباً یقین دارم که این اسم مستعار است و هزینه این کار از ناحیه جمهوری اسلامی تأمین می‌شود و در جهت سیاستهای ضد ملی جمهوری اسلامی است."

چندی پس از ایراد آن سخنرانی، یک نسخه از اعلامیه‌ای به دست نگارنده رسید که در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۷۸ (۴ ژوئن ۱۹۹۹)، توسط شخصی که خود را "دست‌اندرکار چاپ، انتشار، توزیع، و خرید و فروش کتاب و نشریه در کالیفرنیا" معرفی کرده بود، انتشار یافته و در آن شرح داده شده بود که پس از انتشار کتاب مورد بحث، وی "با همفکری و همکاری جمعی از همفکران و دوستان تصمیم گرفته‌اند" از توزیع و فروش آن کتاب در فروشگاهها و کتابفروشیهای ایرانی، به هر ترتیب که باشد جلوگیری "به عمل آورند."

به موجب مندرجات آن اعلامیه:

"به همین جهت کتاب مزبور ابتدا در معرض فروش عمومی قرار نگرفت، یعنی در هیچ فروشگاه یا کتابخانه ایرانی عرضه نشد و در هیچ رادیو یا روزنامه هیچگونه تبلیغاتی در مورد آن به عمل نیامد و بطور کلی جز افرادی بسیار معدود که خبر آن را از دیگران شنیده بودند و افرادی بسیار معدودتر که خود، مجانی و از طریق هدیه آن را دریافت کرده و تمام یا بعضی از قسمتهای آن را خوانده بودند، کسی از آن خبری نداشت..."

و نهایتاً ناشر آن اعلامیه مدعی شده بود که سخنان آقای تورج فرازمنند در رادیوی صدای ایران با تبانی با نگارنده انجام شده و هدف وی از چند بار تکرار این جمله که: انتشار این کتاب آبی است که به جوی

حاکمان جمهوری اسلامی سرافراز شده، این بوده است که مقامات جمهوری اسلامی را از وجود این کتاب و اهمیت مطالب ضد مصدقی مندرج در آن آگاه سازد.

در پایان این اعلامیه پیش‌بینی شده بود، که:

"بزودی سفارشهای فراوان برای این کتاب از داخل ایران و از بسیاری از مزدوران و حزب‌اللهی‌های مقیم خارج از ایران خواهد رسید ..."

و سهم قابل‌توجهی نیز از درآمد حاصله به آقای تورج فرازمنند پرداخت خواهد گردید.

نگارنده واقعاً نمیداند شرحی که ناشر آن اعلامیه راجع به تصمیم خود "با همفکری و همکاری جمعی از همفکران و دوستان" در جهت جلوگیری "از توزیع و فروش آن کتاب در فروشگاهها و کتابفروشیهای ایرانی" ابراز داشته‌اند با حقیقت مطابقت داشته است یا خیر ولی آنچه که میتواند بگوید این است که هیچ یک از کتابفروشیهای ایرانی در خارج از ایران، بجز کتابفروشی جهان‌بوک در واشنگتن، حتی یک جلد از آن کتاب را درخواست نکردند و این کتابفروشی هم تنها، دو جلد از آن کتاب را، برای دو نفر، که سفارش داده بودند، درخواست نمود، همین و بس.

در هر حال متأسفانه! پیش‌بینی ناشر راجع به رسیدن پیشنهاد "سفارشهای فراوان برای این کتاب از داخل ایران و از بسیاری از مزدوران و حزب‌اللهی‌های مقیم خارج از ایران" هنوز صورت تحقق به خود نگرفته است.

با اینکه در پشت جلد کتاب مورد بحث صریحاً ذکر شده بود: "جلد اول"، و همانطور که قبلاً هم اشاره شد، فقط حاوی تاریخچهٔ خاندان مستوفیان آشتیانی تا تولد خود مصدق بود و نگارنده ۸ جلد کتاب دیگر، مربوط به دوره‌های مختلف زندگی مصدق، از تولد تا درگذشت وی را، که همگی در کامپیوتر ضبط و ویراستاری شده بودند، آمادهٔ تکثیر و

چاپ داشت، ولی تجربه ناموفق انتشار همان جلد اول موجب گردید که موقتاً از انتشار جلد‌های بعدی صرف نظر نماید.

نگارنده پس از آن اقدام ناموفق، تصمیم به انتشار نشریه‌ای دو هفتگی به نام "راه رضا شاه بزرگ" گرفت و با تغییر صندوق پستی خود از شهر Plano به شهر Arlington هر دو هفته یکبار مطالبی در ارتباط با آن مرد بزرگ، با نام مستعار "هشتم مهراد" مینوشت و خود آنها را ماشین و یک نسخه هم چاپ میکرد و بعد از روی آن در یک مغازه کپی‌گیری، ابتدا ۵۰ نسخه، با زیراکس، تهیه مینمود و آنها را باز هم برای اشخاصی که گمان میکرد به رضا شاه علاقمند میباشند با پست ارسال مینمود و تقریباً به همین تعداد نیز با فکس برای روزنامه‌ها و افراد میفرستاد. (دو حرف اول هشتم را از مهدی و دو حرف آخر آن را از شعیری گرفته بودم)

همراه با نسخه‌های نشریه که توسط فکس ارسال میشد، طی نامه‌ای از دریافت‌کننده درخواست شده بود که اگر مایل به دریافت نسخه‌های بعدی نشریه نیست مراتب را از طریق فکس فرستد، که شماره آن در همان نامه وجود داشت، اطلاع دهد و اگر هم مایل به دریافت آن نشریه از طریق پست میباشد، به همان ترتیب درخواست خود را ارسال دارد و نیز برای هر ۱۰ شماره، ۲۰ دلار به صورت چک یا مانی‌آردر و توسط پست بفرستد.

کم‌کم درخواست ارسال نشریه توسط فکس به ۱۵۰ فقره و درخواست‌های ارسال توسط پست نیز به حدود ۹۰ فقره رسید ولی فقط دو نفر (یکی از Masfield TX و دیگری از Chelmsford MD) بودند و هر یک فقط دو دفعه و هر دفعه ۲۰ دلار برای نگارنده فرستادند. ۲۳ شماره از این نشریه در مدت ۴۸ هفته انتشار یافت که اولین آن اول تیر ۱۳۷۹ (۲۱ ژوئن ۲۰۰۰) و آخرین آن اول خرداد ۱۳۸۰ (۲۲ مه ۲۰۰۱) بود.

در هر حال، در آن زمان کامپیوتر نگارنده دارای برنامه‌ای نبود که بتواند یک مطلب را مستقیماً، برای تعداد زیادی آدرس فکس نماید، و لذا میبایست هر بار، برای هر گیرنده تمام صفحات یک شماره را،

بطور تک‌تک در فکس قرار دهد و این کار و نیز پاکت‌گذاری و پُست کردن نشریه برای گیرندگان پستی، در هر دو هفته حداقل سه روز وقت نگارنده و همسرش را تلف مینمود.

با این ترتیب، ادامه آن کار را نیز بسیار شاق یافتیم و از انجام آن خودداری نمودم.

هرچند که انتشار نشریه **راه رضا شاه بزرگ**، در رفع اتهام **مهبور شعسا** (نام مستعار نویسنده کتاب **نویافته‌هایی در ارتباط با مصدق**) در وابستگی به جمهوری اسلامی تأثیری نداشت ولی موجب ایراد این اتهام بر **مهمم مهراد** (نام مستعار ناشر این نشریه) گردید که: وی **مزدور خانواده پهلوی‌ها** میباشد!

تنها درخواست نگارنده از شهبانو

که انجام نشد!

پیش از انتشار نشریه " **راه رضا شاه بزرگ** "، نگارنده از یک نشانی و یک شماره تلفن آگاهی یافته بود که میگفتند نشانی و تلفن دفتر **علیاحضرت شهبانو** در نیویورک میباشد، پس از تماس با آن شماره معلوم شد که از طریق آن نشانی میتوان نامه یا کتاب برای **شهبانو** ارسال نمود و نیز نگارنده دریافت که همسر مدیر محترم آن دفتر از همکاران سابق وی در **شرکت ملی نفت ایران** بوده است.

اما، اولین شماره نشریه که به نام **علیاحضرت شهبانو** به آن نشانی فرستاده شده بود، برگشت داده شد و در پشت پاکت به زبان فارسی دستوری به این مضمون وجود داشت: از نظر امنیتی، مطالب مربوط به **علیاحضرت شهبانو** را با ذکر نامشان در پاکت جداگانه‌ای بگذارید و آن را در پاکت دیگری قرار دهید و در پشت این پاکت فقط نام آن مدیر محترم و نشانی ایشان را به عنوان گیرنده ذکر نمائید.

نگارنده از آن به بعد، به خیال خود، زرنکی کرد و از هر شماره نشریه دو نسخه به همان ترتیبی که ذکر شده بود، به همان نشانی ولی

به نام همسر محترم مدیر آن دفتر میفرستاد تا یکی خودشان بردارند و دیگری را برای شهبانو ارسال نمایند.

دو جلد از کتاب "نویافته‌های در ارتباط با محمد مصدق" نیز به همین ترتیب ارسال شد و همانطور که قبلاً ذکر شد علیاحضرت بعداً از دریافت کتابی با این نام و نشریه‌های "راه رضا شاه بزرگ" اظهار بی‌اطلاعی نمودند.

بعداً نگارنده توفیق یافت که به همین طریق و نیز به طریقی دیگر، یک نسخه از کتابهای بعدی خود را به حضور ایشان تقدیم نماید و رسید دریافت دارد. کتاب "قرارداد بسیار زاینخشی آرمیتاژ سمیت" آخرین کتابی بوده که تا زمان نوشتن این سطور به حضور ایشان تقدیم شده است. نگارنده ضمن شرحی که به عنوان تقدیم کتاب در برگ سفید صفحه اول آن نوشت، از حضورشان در خواست کرد که یک جلد از کتاب "کهن دیار" ی خود را موشح فرموده و دستور فرمایند که برای نگارنده ارسال شود اما با اینکه ایشان رسید کتاب را ارسال فرموده‌اند ولی همان درخواست کوچک را نیز مورد اجابت قرار نداده‌اند تا چه برسد به اعطای کمک مادی جهت چاپ کتابهایی که حاوی حقایق تاریخی در مورد خاندان پهلوی میباشد.

نظر احتمالی شهبانو فرح راجع

به رضا شاه بزرگ و محمد مصدق

البته به نظر نگارنده، هم شاهزاده رضا پهلوی و هم مادرشان، علیاحضرت شهبانو، انسانهایی باهوش، با استعداد، شریف، مهربان، و وطن‌پرست میباشند و به ویژه شهبانو در میان مردم ایران به نیکوکاری، بی‌تکبری، بیزاری از تملق و چاپلوسی، و علاقه به هنر و کوشش در جهت حفظ آثار باستانی ایران شهرت داشته است ولی باید پذیرفت که قسمت عمده‌ای از اعتقادات مذهبی، اجتماعی و سیاسی اولیه و پایدار

هر انسانی، از جمله دو نفر مذکور، حاصل زندگی خانوادگی آنان و مطالب مکرری است که از پدر و مادر، بستگان، دوستان و آشنایان خانوادگی شنیده‌اند.

علی‌احضرت شهبانو، که در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۱۷ (۱۴ اکتبر ۱۹۳۸) از پدری به نام سهراب دیبا و مادری به نام فریده قطبی تولد یافته‌اند، با سه واسطه به میرزا علی‌اصغر مستوفی، جد اعلای خاندان طباطبائی دیبا میرسند (میرزا علی‌اصغر مستوفی < میرزا محمد رفیع نظام‌العلماء < سیدمهدی شعاع‌الدوله < سهراب دیبا < فرح دیبا).

میرزا علی‌اصغر مستوفی دارای ۴ پسر بوده است، به اسامی: میرزا اسدالله، ناظم‌الدوله (وفات ۱۳۱۹ ق)، حاج‌میرزا رفیع، نظام‌العلماء (تولد ۱۲۵۰ ق)، میرزا محمود، علاءالملک (تولد ۱۲۵۸ ق-وفات ۱۳۴۴ ق)، میرزا فضل‌الله، وکیل‌الملک، که هر چهار نفر از شخصیت‌های محترم، مشهور و ثروتمند در دوران خود بحساب می‌آمده‌اند.

نفر دوم در زمره علمای محترم و متنفذ مذهبی در تبریز محسوب می‌شده و به همین جهت دارای شغل دولتی نبوده است ولی از برادران دیگر که به مقامات عالی دولتی نائل شده‌اند نفرات اول و سوم از رجال مشهور دوران ناصرالدین‌شاه بوده‌اند.

از خصوصیات ویژه اعضای این خاندان بی‌تکبری، حسن سلوک و خوشرفتاری با مردم بوده است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست، بطور نمونه از رفتار علاءالملک، در کرمان که در سالهای ۱۳۱۹/۲۰ ق. مدتی حکمران آن ایالت بوده است، مثالی را ذکر نماید:

... در کرمان آثار نیک گذارد. با اینکه زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء، قسمی سلوک نمود که الی اکنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند. زیرا که در کرمان مرسوم بود، حاکم هرگاه سوار میشد برای دیدن و بازدید هلماء و غیر آن، متجاوز از

صد فراش چوب به دست در جلو اسب حاکم می‌افتادند و مردم را اذیت می‌رسانیدند.

علاءالملک این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ میشد، یک نفر از نوکرهایش هم سوار اسب یا الاغ میشد و با او حرکت میکرد. چنانکه معروف به **حاکم دو خره** شده است (در مقابل دواسبه). در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی مینمود.

(تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی - به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی - بخش اول - صفحه ۴۹۵)
با اینهمه، "... نکته‌ای که زندگی او را از نظر کرمانیان تاریک نموده، دستگیری **مرحوم میرزا آقاخان کرمانی** و **شیخ احمد روحی** در اسلامبول به توسط او و در هنگام مأموریت او در اسلامبول بوده است ... "

(تاریخ کرمان - احمدعلی وزیری - بکوشش دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی - جلد ۲ - صفحه ۸۴۸)
- برادر چهارم، که ظاهراً نام قرآنی و رسمی‌اش **میرزا ابوتراب** بوده ولی **میرزا فضل‌الله** نامیده میشده است، بعدها از جانب **مظفرالدینشاه** به لقب **وکیل‌الملک** ملقب شده و در سالهای آخر زندگی این پادشاه لقب **وزیرخلوت** گرفته است.

این **میرزا فضل‌الله وکیل‌الملک**، همان شخصی است که در چهارمین سفر **مظفرالدین میرزا**، ولیعهد به تهران، به عنوان رئیس خلوت و محرم اسرار، با وی همراه بوده و در این سفر با **نجم‌السلطنه**، مادر **محمد مصدق**، ازدواج کرده است.

بطوری که نگارنده مفصلاً و با ارائه مدارک و اسناد فراوان در کتاب "شناخت **مظفرالدینشاه** و **احمدشاه بر پایه اسناد**" شرح داده است، **مظفرالدینشاه**، نادانترین پادشاه ایران (و شاید جهان) محسوب میشده و

سطح فکر او تا پایان عمر از یک بچه ده، دوازده ساله بالاتر نرفته بوده است.

مهمترین مشغولیت و تفریح وی بعد از بلسوغ جسمی‌اش، در ایام ولایتعهدی در تبریز، عیش و نوش دسته‌جمعی با پسران بوده است.

در این شرایط تعدادی افراد فوق‌العاده فرومایه و پست که موجبات تقرب خود به این مرد ناقص عقل را در فراهم ساختن وسائل عیش و نوش او میدانسته‌اند، به تدریج شرم و حیای موجود بین خود و ولیعهد را از میان برداشته و هر روز در حضور یک دیگر بطور دسته‌جمعی با چند پسر و یا به تنهایی و به نوبت، با یکی دو پسر به انجام این کار میپرداخته‌اند.

حال خوانندگان گرامی میتوانند به خوبی دریابند که، چگونه بین رئیس خلوت و محرم اسرار ولیعهد (که معمولاً این قبیل جلسات را ترتیب میداده است) با ولیعهد پرده‌های شرم و حیا بطور کامل از میان برداشته شده و این شخص بیش از اندازه به ولیعهد نزدیک، و به اصطلاح بی رودربایستی بوده است و با این ترتیب این دو نفر در مدت اقامت در تهران هم بخوبی میتوانند باشند که بدون شرم و خجالت از یکدیگر جهت استفاده مشترک از یک زن جوان و زیبای در دسترس اقدام نمایند.

میرزا فضل‌الله وکیل‌الملک دارای سه پسر بوده است، به اسامی:

۱ - **ابوالفتح دیبا، حشمت‌الدوله** که او نیز به توبه خود، در تبریز در سمت منشی‌باشی و خازن‌مهر، **محمدعلی‌میرزا**، ولیعهد خدمت میکرده و پس از پادشاه شدن او نیز در دربار تهران، باز هم محرم اسرار و به اصطلاح همه‌کاره بوده است.

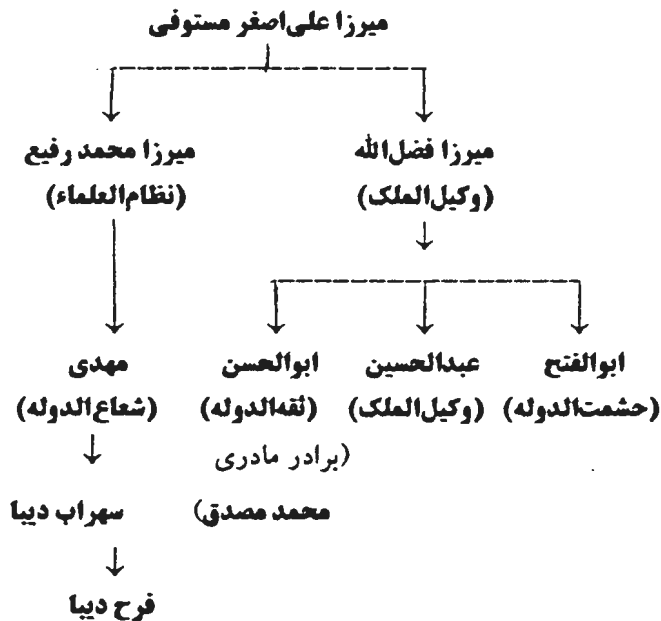
بعد از سه توپ بسته شدن **مجلس شورای ملی** توسط **محمدعلیشاه**، همین شخص به جای آن **مجلس شورای دولتی** را مرکب از تعدادی از علاقمندان به **محمدعلیشاه** و استبداد طلبان سرسخت تشکیل داده که یکی از اعضای آن **محمد مصدق** بوده است.

۲ - **عبدالحسین دیبا**، که بعد از مرگ پدرش در دوران **احمد شاه**، به لقب **وکیل‌الملک** ملقب گردید، در اوائل پادشاهی **رضا شاه پهلوی** (در

ایام وزارت دربار قیّمورتاش (این شخص نیز ریاست حسابداری دربار را به عهده داشته است.

نظر به اینکه این شخص به دلّلی که هنوز به درستی روشن نشده است، مورد غضب رضا شاه قرار گرفته، به زندان افتاده، و ظاهراً در آنجا به قتل رسیده است لذا از بعد از برکناری و تبعید آن پادشاه، همواره گروههای سیاسی چپ و راست، که اکثراً به بیگانگان بستگی داشته و به اینجهت با سیاست ملی گرایانه رضا شاه به شدت مخالفت میورزیده‌اند و نیز نویسندگان و مورخان مخالف با رضا شاه، راجع به نحوه به قتل رسیدن وی (و چند نفر دیگر) داستانهای تخیلی فراوان ساخته و این داستانها را به عنوان اسناد جنایتکاری رضا شاه مورد استفاده قرار داده‌اند.

۳ - ابوالحسن دیبا، ملقب به ثقه‌الدوله، که برادر مادری محمد مصدق بوده است



بطوری که در نمودار صفحه قبل ملاحظه میشود، **عبدالحسین دیا**، که همگان از شایعه قتل وی به دستور **رضا شاه** آگاهی دارند، پسر عموی **پدر سهراب دیا**، **پدر شهبانو فرح پهلوی** میباشد و بنظر میرسد که زندگی دوران کودکی و نوجوانی **شهبانو فرح** در خانواده‌ای که نسبت به **رضاشاه بزرگ** نفرت داشته و او را قاتل یکی از بستگان خود میدانسته‌اند در روحیه ایشان تأثیری عمیق بجا گذاشته باشد.

البته باید این حقیقت را پذیرفت که **شهبانوی گرامی**، دوران کودکی و نوجوانی خود را در خانواده‌ای از **خاندان دیا** گذرانده‌اند که از یک طرف **رضا شاه بزرگ** را، **شاهی ظالم**، **جنایتکار** و قاتل **عبدالحسین دیا** میدانسته و به این علت به سختی با وی مخالف بوده‌اند و از طرف دیگر **محمد مصدق** را (که، از سوی مادر، با **ابوالحسن دیا** برادر بوده و این شخص نیز از سوی پدر با همان **عبدالحسین دیا** برادر محسوب میشده است) وابسته به خاندان خود می‌شمرد، او را میهن پرستی شجاع و ضد انگلیس محسوب داشته و به وجود او افتخار مینموده‌اند و از آن گذشته به طوری که میدانیم، خود **شهبانو** در ایام اقامت و تحصیل در فرانسه نیز دارای عقاید و نظراتی کاملاً چپ‌گرایانه شده بوده‌اند، که مسلماً نسبت به **دو پادشاه پهلوی** به هیچوجه دوستانه نبوده است.

با توجه به این مراتب، شاید جای تعجب نباشد که فرزند ایشان، **شاهزاده رضا پهلوی**، نیز تا کنون در هر جا که سؤال یا اعتراضی نسبت به ادعای ظلم و جور و جنایت و خیانت در مورد پدر و پدر بزرگشان شده است، نه تنها هرگز دفاع نکرده و حمایت شایسته‌ای از آن دو نفر به عمل نیاورده‌اند بلکه همواره رفتار و گفتارشان این تصور را در شنوندگان و بینندگان به وجود آورده، که آن ادعاها همه حقیقت داشته است ولی چون ایشان در انجام آنها دخالتی نداشته‌اند، لذا ناخه است. همه د. آن. معاً، د. نماند از ایشان به عمل بماند!

در حالی که حق این بود که در پاسخ به چنین سئوالات و یادآوری‌ها، اشاره‌ای، ولو بسیار مختصر، به عقیده و نظر کسانی هم که دو پادشاه پهلوی، بالاخص رضا شاه بزرگ، ابرمرد تاریخ ایران، را از خدمتگزاران واقعی این کشور میدانند، به عمل می‌آوردند و داوری بین این دو عقیده و نظر مختلف را به مردم ایران و تاریخ واگذار مینمودند.

البته هرگاه نظر و عقیده‌ای برخلاف واقع راجع به دو شاه پهلوی و نیز راجع به محمد مصدق، در کودکی و نوجوانی بر فکر و خاطر شهبانو و شاهزاده نقش بسته باشد، خطا یا گناهی متوجه آنان نخواهد ولی از خوانندگان گرامی سؤال مینماید که آیا نگارنده وظایف مربوط به یک نوه خلف برای رضا شاه بزرگ را به مرحله اجراء درمی‌آورد یا شاهزاده رضا پهلوی؟

رژیم جمهوری اسلامی که از همان ابتدا با رضا شاه پهلوی مخالف بوده است، اکثر مخالفان این رژیم نیز، از جبهه ملی و پان‌ایرانیست و نهضت آزادی گرفته تا توده‌ای و مجاهد و چریک‌های فدائی و دیگران، از چپ‌گرا و راست‌گرا تقریباً همگی از طرفداران متعصب مصدق بشمار می‌روند و نسبت به آن پادشاه بزرگ به نحوی بی‌منطق و کینه‌توزانه مخالف میباشند حال هرگاه شهبانو و شهزاده نیز نسبت به رضا شاه بزرگ و مصدق با سایر مخالفان رژیم جمهوری اسلامی هم‌فکر و هم‌عقیده باشند، پس در هر رژیمی هم که در آینده در ایران بر سر کار بیاید، نمیتوان امیدوار بود که معرفی آن ابرمرد تاریخ ایران، آنطور که باید و شاید، امکان‌پذیر باشد.

قبل از ختم این بخش لازم میدانم تصریح نماید که علاقه قلبی به مصدق و نفرت از رضا شاه بزرگ، به شرحی که ذکر شد، به هر شدتی که در شهبانو فرح و شاهزاده رضا پهلوی وجود داشته باشد، چون تولیدشان خارج از اختیار آنان بوده است، لذا اولاً نباید به عنوان حربه‌ای علیه آنان مورد استفاده قرار گیرد و ثانیاً نباید آن خصوصیات را غیرقابل علاج تصور نمود، بلکه باید از آنان درخواست کرد که با مطالعه بیشتر در تاریخهای محققانه و مستندی که در سالهای اخیر با بررسیهای دقیق و

عمیق تدوین شده است، از حقایق مربوط به رضا شاه و مصدق، آگاهی‌های بیشتر و صحیح‌تری تحصیل نمایند.

داستان ملاقات نگارنده با شاهزاده رضا پهلوی

در اینجا، بد نیست داستان ملاقات خود با شاهزاده رضا پهلوی را نیز، بعد از آنکه ایشان از اختفاء خارج شده و فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرده بودند، به استحضار خوانندگان گرامی برسانم:

در زمانی که شاهزاده به منظور جمع‌آوری پول برای بنیاد میهن به مدیریت آقای عبدالعجید مجیدی، به دالاس تشریف آورده بودند، نگارنده با کمک سرپرست مشروطه‌خواهان این شهر توفیق شرفیابی! به حضور ایشان و آقای عبدالعجید مجیدی را پیدا کرد و شمه‌ای از تحقیقات تاریخی چهل ساله خود را که در مورد تاریخ دو قرن اخیر ایران، به ویژه فعالیتهای سیاسی خیانت‌آمیز محمد مصدق، که طبعاً متضمن خدمات شاهان پهلوی به ویژه رضا شاه بزرگ میباشند، همراه با دستنویس کتابها، به عرض و رؤیت این دو نفر رساند.

لابد خوانندگان گرامی منتظرند که از نتیجه ملاقات اینجانب با شاهزاده آگاهی یابید؟ بلی ایشان در پایان ملاقات فقط یک جمله بیان فرمودند که مضمون آن این بود:

فعلاً بهتر است شما هم در جهت پیشرفت بنیاد میهن فعالیت کنید! تا تقویت شود! آنوقت شما هم از خدمات فرهنگی این بنیاد برای چاپ کتابهای خود استفاده کنید!

بعد از این مصاحبه سرپرست مشروطه‌خواهان دالاس به نگارنده گفت: اعلیحضرت با چاپ کتابهای شما در حال حاضر موافق نیستند و عقیده دارند که این کار با شعار پیشنهادی ایشان یعنی: "امروز فقط

اتحاد"، مغایرت دارد و ایجاد اختلاف خواهد کرد و ضمناً اعلیحضرت از اینکه شما مصدق را خائن نامیده بودید ناراحت شده بودند!

شاهزاده رضا پهلوی ضمن مصاحبه‌ای که بلافاصله بعد از اینجانب با دو نفر، به عنوان دبیر و خبرنگار هفتگی نامه شهروند در دالاس، داشتند مصدق را فردی وطن پرست دانستند، ایشان هنوز متوجه نیستند که وطن پرست دانستن مصدق مطلبی است که طبق اسناد غیرقابل انکار موجود بر خلاف واقع به حساب می‌آید و بعلاوه قبول این امر، یعنی خیانتکار شناختن پدر و پدر بزرگ خودشان!

نظر احتمالی شاهزاده رضا پهلوی راجع به پدر بزرگ خود و محمد مصدق

حال وقتی که شاهزاده رضا پهلوی از یک طرف کوچکترین دفاعی از پدر و پدر بزرگ خود به عمل نمی‌آورند و از طرف دیگر به طرفداران خود اکیداً دستور می‌دهند تا از کار نگارنده و افرادی امثال نگارنده که می‌خواهند به شرح خدمات این پادشاهان بزرگ بپردازند و یا اسناد خیانت‌های محمد مصدق را منتشر سازند حمایت نکنند و بعلاوه مکرراً محمد مصدق را فردی شجاع و وطن پرست معرفی کرده‌اند، لذا، همانطور که در بالا اشاره شد، به نظر میرسد که ایشان نیز در دوران کودکی و نوجوانی تحت تأثر معتقدات، مادر گرامی خود، علیاحضرت فرح پهلوی، شهبانوی سابق ایران، قرار گرفته و نه تنها به آزادیخواهی و وطن پرستی محمد مصدق اعتقاد و ایمان دارند و او را رهبر مبارزات ضد استعماری مردم ایران علیه انگلیس! بشمار می‌آورند، بلکه بر این اعتقاد هم می‌باشند که، پدر بزرگشان، یعنی رضاشاه بزرگ، همانطور که مصدق و طرفدارانش می‌گویند: دیکتاتوری جنایت‌کار و خیانت‌کاری از ایادی انگلیس بیش نبوده و در تمام مدت زمامداری خود جز جنایت و نیز خدمت به بیگانه و خیانت به کشور کاری انجام نداده است!

حال اگر چنین باشد، و احتمالاً چنین هم هست، آیا میتوان کسی را مظلوم‌تر از رضاشاه بزرگ مثل زد، که حتی نوه‌اش بر مبنای آگاهی‌های کاملاً خلاف واقع و غلط دارای چنین نظری شده باشد؟

شایعه قتل هشت نفر در دوران رضاشاه بهلوی

راجع به شایعه قتل عبدالعسین دیا در زندان نیز بد نیست، توضیح داده شود، که بعد از شهریور شوم ۱۳۲۰ و تبعید رضا شاه بزرگ، ایادی انگلیس و روس، با نسبت دادن انواع خیانتها، دزدی‌ها و جنایت‌های ناکرده به آن ابرمرد تاریخ ایران، افکار عمومی در این کشور را به شدت علیه او تحریک کرده و او را به شدت منفور ساخته بوده‌اند. بطور مثال به متن‌های زیر که توجه فرمائید:

“... واقماً هر دل سخت در مقابل آن فجایع و رسوائی‌ها که به دست رضا خان صورت گرفت به لرزه در می‌آید. افراد را بدون هیچگونه تقصیر، فقط به جرم آزادینخواهی گرفته و در محبس جای داده و اموالشان را تاراج میکرد تا پس از ۵-۱۰-۱۵ سال آنها را مسموم ساخته، نعش مرده و جسد بی‌روحشان را به خانواده بدبخت و بلادیده‌شان تحویل میدادند...”

(سرمقاله روزنامه باختر - مورخ ۲۴ اسفند ۱۳۲۱ - به قلم حسین فاطمی - نقل از کتاب خاطرات و مبارزات دکتر [!]
حسین فاطمی - بهرام افراسیابی - صفحه ۹۸)

“... میگویند در مدت حکومت وحشت و ترور، تلفات زندان قصر بیش از بیست و چهار هزار نفر بوده که تمامی آنها از افراد

پاک و رشید عشایر و ایلات، یا از میان آزادخواهان و نویسندگان و روشنفکران بوده‌اند ...

(روزنامه باختر - به قلم حسین فاطمی - شماره ۲۰۲ مورخ ۱۳۲۲/۱۱/۳ - نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است - پژوهش گروهی، جامی - صفحه ۱۵۵)

... به مناسبت محاکمه او [سرپاس مختاری] و پزشک احمدی جلاد و دیگران، آنچه در دوران اختناق کوشیده شده بود تا پنهان بماند، از پرده برمی‌افتاد. مردم بی‌خبر تازه خبردار می‌شدند که عشقی، اقبال السلطنه ماکوئی، سردار معزز بجنوردی، مدرس، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، سردار اسعد، فرخی یزدی، ارباب کیخسرو، ارانی و هزاران گمنام چگونه کشته شدند. تعداد کشته شدگان بیست ساله، بیست هزار نفر قید میشد. در حالی که هزاران مورد نفی بلد، تجاوز به عنف، مصادره اموال، آتش زدن دهات، ویران کردن شهرکها، تخته قاپو کردن ایلات و ... کارهائی نبود که به شماره درآید ...

(از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود - صفحه ۲۰۲)
... همزمان با تشکیل دادگاه سرپاس مختاری و پزشک احمدی و دیگر عوامل شکنجه و آزار دوران رضا شاه [گزارش بازجویی‌ها] به تشویق دولت [قوام‌السلطنه] در مطبوعات با آب و تاب فراوان چاپ میشد. انتشار این گزارشها، همراه با چاپ نامه‌ها و عریضه‌های مردم ستم‌دیده، پرده از اعمال جنایتکارانه دوران دیکتاتوری برمیداشت. اینها آبرونی برای درباریان، که هنوز مشغول کار بودند، باقی نمیگذاشت ...

خاندان فاطمی نائینی را از ایادی انگلیس دانسته‌اند و در مورد جاسوسی **حسین فاطمی** و وابستگی وی به ایتلیجنت سرویس انگلستان اسناد و مدارک و شواهد کافی وجود دارد، و نگارنده در کتاب دیگری، ضمن بررسی سوابق همکاران **محمد مصدق**، این شخص را مفصلاً معرفی کرده است.

مسعود بهنود نیز، که اخیراً کاندیدای ریاست بخش فارسی بی-بی-سی، بعد از بازنشستگی **باقر معین** بود و هم‌اکنون نیز وی را از همکاران آن رادیو (که پیام‌آور بدبختی در سراسر جهان می‌باشد) میدانند، در نوشته‌های خود تاریخ ایران را تحریف کرده و دروغهائی را که بی-بی-سی مایل بوده، به جای حقیقت به مردم تحویل داده است که نمونه کوچکی از آن دروغهای بزرگ در همین بالا، اعلام خبر بیست هزار کشته در دوره بیست ساله رضا شاه، علاوه بر هزاران مورد جنایات دیگر، می‌باشد.

به نظر نگارنده کتابهای تاریخی او (و افراد دیگری امثال حسین هگزی) را باید در ردیف سموم مهلک اجتماعی بشمار آورد و به هیچوجه کوچکترین اعتباری برای مطالب مندرج در آنها قائل نگردید.

حسین فاطمی فقط "تلفات زندان قصر را بیش از بیست و چهار هزار نفر" اعلام کرده است، که میشود سالی ۱۲۰۰ نفر و هرماه ۱۰۰ نفر؛ یعنی در طول ۲۰ سال بعد از کودتا، بطور متوسط هر روز بیش از ۳ نفر را در زندان قصر، به دستور (سردار سپه و رضا شاه بعدی) به ناحق میکشته‌اند!

حال **مسعود بهنود** تخفیف قائل شده و تعداد کشته شدگان را بیست هزار نفر دانسته ولی اعلام کرده که رضا شاه هزاران مورد نفی بلد و مصادره اموال و تجاوز به عفت و ... داشته است! و کسی هم نمیداند که رضا شاه این هزاران نفی بلد را در مورد چه افرادی انجام داده؟ و یا آنهمه تجاوز به عفت را در کجاها و با چه افرادی مرتکب شده که فقط **مسعود بهنود** آنان را میشناخته است؟

دکتر **جلال عبده**، یکی دیگر از افرادی که خود و پدرش از گوش به فرمان‌های انگلیس بوده‌اند و پدرش، به نام **شیخ محمد**

پروچردی، به فرمان مراکز مخفی زمان مشروطیت، به نحوی فعالانه در بسیاری اقدامات ضد ملی، از جمله توطئه قتل میرزا علی‌اصغر خان اتابک، شرکت داشته است (به کتاب " اسرار قتل میرزا علی‌اصغر خان اتابک " تألیف نگارنده، مراجعه شود).

دکتر جلال عبده که در زمان تجاوز نیروهای انگلیس و روس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، در سمت دادستان دیوان کیفر، به خدمت اشتغال داشته است، در جهت تأمین نظر بیگانگان تجاوزگر و با هدف بدنام‌تر کردن هر چه بیشتر رضا شاه بزرگ در صدد تشکیل دادگاهی برآمده است که مسئولان شهربانی زمان رضا شاه را به اتهام هزاران فقره قتل که به دستور آن پادشاه، در زندان قصر و در سایر نقاط ایران، به انجام رسانده بوده‌اند، به محاکمه بکشد و به مجازات برساند.

خود وی در شرح این اقدام خود چنین نوشته است:

" پس از سوم شهریور، تعدادی از کسانی که خود یا بستگان آنان از رژیم گذشته صدمه دیده بودند، به دادسرای دیوان کیفر شکایت کردند. قتل‌هایی که به دست مأمورین شهربانی در زندان‌ها یا تبعیدگاه‌ها صورت گرفته بود، نیز مطرح گردید.

قتل مرحوم مدوس در شهر کاشمر، سردار اسعد فروخی، نصرت‌الدوله فیروز، دیبا، رئیس حسابداری دربار، تیمورتاش، وزیر دربار، خزعل، زجرکش کردن فروخی رونامه‌نگار معروف مطرح گردید.

توقیف‌های غیرقانونی و شکنجه و آزارهایی که در زندان به عمل می‌آمد، نیز از جمله اموری بود که مورد رسیدگی قرار گرفت. در تعقیب این شکایات به سمت دادستان دیوان کیفر احساس وظیفه میکردم. البته دست زدن به چنین اقدامی خالی از اشکال به نظر نمیرسید ...

نگارنده تصمیم خود را در انجام وظیفه‌ای که قانوناً و وجداناً [۱] بر عهده داشت، گرفته بود. بعلاوه با اندیشه و طرز تفکر سیاسی که داشتم همواره به حکومت دموکراسی پارلمانی علاقمند بودم، همین طرز تفکر انگیزه را برای تعقیب متهمین به این قبیله جرائم تأیید میکرد. موضوع را با مجید آهی، که در کابینه فروغی سمت وزارت دادگستری را داشت، در میان گذاشتم.

مجید آهی که از مردان شریف و آزاده دوران خود به شمار میرفت و مدتی را در زندان رضا شاه گذرانده بود، مرا در اجرای نظری که داشتم ترغیب نمود...

(چهل سال در صحنه - خاطرات دکتر جلال عبده - صفحه ۱۵۶)

در آن زمان از طریق شعب دادگستری و شهربانی در سرتاسر ایران و نیز توسط رادیو و مطبوعات تبلیغات شدیدی به راه انداخته و از تمام مردم که خود یا بستگانشان در دوره رضا شاه صدمه دیده بودند درخواست شده بود، که شکایتهای خود را به دادگستری تسلیم نمایند. اما بطوری که در بالا ملاحظه میشود، تمام آن بیست و چهار هزار نفری، که به قول حسین فاطمی، و یا بیست هزار نفری، که به قول مسعود بهنود، در زمان رضا شاه به قتل رسیده بودند، به هشت نفر! تقلیل یافته‌اند.

برای آقای جلال عبده، مسئله‌ای مهمتر از تقلیل یافتن تعداد قتل‌های دوران رضاشاه از بیست و چهار هزار به هشت نفر، این بوده که هیچگونه سند و دلیل قابل قبول و محکمه‌پسند برای صدور ادعانامه جهت قاتل شناختن متهمانی که بازداشت شده بودند، در مورد همین هشت نفر هم، وجود نداشته است.

به اینجهت وی که مأمور پیدا کردن دلیل برای تأیید جرم و صدور ادعانامه علیه متهمان مذکور بوده، چون در جهت تحقق هدف خود، نشانی از حقیقت ندیده، لذا ره افسانه زده و با دلایلی بسیار

مسخره و خنده‌آور آنان را مجرم شناخته و از دادگاه نیز اشد مجازات برای آنان خواستار شده است!

مثلاً مهمترین دلیل برای وقوع قتل سید حسن مدرس، اظهارات خانمی به نام عشرت اقتداری بوده است.

- توضیح بیشتر اینکه مرحوم مدرس تا اوائل آبان ۱۳۱۶ به صورت تبعید در خواف، در یک خانه اجاره‌ای زیر نظر مأموران ارتش و شهربانی بسر میبرده است.

- در تاریخ ۴ آبان، پاسیار (سرهنگ) معتمد رفیع نوائی، رئیس شهربانی مشهد، تلگرافی به اداره کل شهربانی اطلاع می‌دهد که به موجب نامه ستاد لشکر شرق، حسب الامر اعلیحضرت مقرر شده است که سید حسن مدرس بکلی تحویل مأموران شهربانی باشد و مأموران لشکری مراجعت نمایند.

- اداره کل شهربانی در پاسخ تلگرام مزبور دستور داده است که: کاملاً از مدرس مراقبت شود که با خارج مکاتبه ننموده و هیچکس هم او را ملاقات نکند.

- پاسیار نوائی پس از دریافت آن دستور، طی تلگرامی اطلاع داده است که:

"چون خواف منطقه سرحد افغانستان و محل سکونت نیست و غالباً مورد تاخت و تاز اشرار می‌باشد... ممکن است اشرار افغانی روی سیاست عقیده مذهبی او را برمایند، چنانچه اجازه فرمایند به طبس یا کاشمر اعزام و در آنجا نگهداری بشود..."

- شهربانی کل با انتقال مدرس به کاشمر موافقت کرده و رئیس شهربانی کاشمر به نام رسدبان (ستوان) اقتداری، ملقب به اقتدار نظام (شوهر متوفای خانم عشرت اقتداری)، شخصاً برای تحویل گرفتن مدرس به خواف رفته، او را در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۱۶ به کاشمر برده و در خانه‌ای که برایش اجاره کرده، سکونت داده است.

- ظاهراً چند روزی پس از ورود مدرس به کاشمر، مرحوم
اقتداری، رئیس شهربانی آن شهر درخواست انتقال به مشهد را نموده
است.

- در روز ۳۰ آبان، سرهنگ نوائی، که از ریاست شهربانی مشهد
برکنار شده بوده است، از این شهر به سوی تهران حرکت کرده و پاسیار
(سرهنگ) منصور وقار، در اوائل آذر به جای وی به مشهد وارد شده است.

- پاسیار وقار با درخواست انتقال مرحوم اقتداری از کاشمر
موافقت کرده و رسدبان (ستوان) محمود مستوفیان را به کفالت شهربانی
آن شهر منصوب و مأمور مراقبت از مدرس نموده است.
- محمود مستوفیان در تاریخ ۶ آذر تلگرافی به مشهد گزارش
داده است که: سید حسن مدرس از موقع ورود مختصر کسالت، دو روز است
مرض او شدت.

- ساعت ۱۰ صبح روز ۷ آذر، مرحوم اقتداری از کاشمر به
سوی مشهد حرکت کرده است.

- به موجب صورتمجلسی که در شب ۱۰ آذر به امضای
چهار نفر (رسدبان مستوفیان، کفیل شهربانی و دو نفر پاسبان و یکنفر
سرپاسبان، نگهبانان مدرس) رسیده، هنگامی که سرپاسبان در ساعت
۲۲/۳۰، جهت واریسی به اطاق مدرس ولرد شده او را مرده یافته، در
صورتی که او تا یک ساعت پیش از آن حیات داشته است.

- حال خانم اقتداری ادعا کرده که علت استعفای شوهرش از
ریاست شهربانی کاشمر این بوده که به او دستور قتل مدرس را داده
بوده‌اند و او حاضر به انجام اینکار نبوده است.

قسمتی از دلایلی که آقای دادستان، در ادعای خود، از قول
این خانم، به آنها استناد کرده، به شرح زیر بوده است:

"... بعد از دو روز [از رفتن به مشهد]، گویا روز سوم بود،

که یک روز اقتداری به من گفت: دیدی خدا با ما بود که این

کار را نکردیم. گفتم: چه شده است؟

گفت: همان شب که ما حرکت کردیم [یعنی ۷ آذر] جهانسوزی از مأموریت، به کاشمر برمیگردد با حبیب‌الله خلیج و محمود مستوفیان مشروب زیادی میخورند و میروند با مدرس سماوری آتش میکنند و چای میخورند و در اول چای را خود مدرس میریزد، برای آنها، دفعه دوم محمود مستوفیان میگوید: اجازه میدهید من چای یریزم؟ اجازه میدهند، چای میریزد و دوی سمی را در استکان مدرس میریزد و چای را میخورند. چون مدتی میگذرد و میبینند اثری نخشیده، جهانسوزی برمیخیزد و اشاره به مستوفیان میکند و از اتاق بیرون میرود، مستوفیان هم عمامه سید را که سرش بوده برداشته و میکند توی دهانش تا خفه میشود و همان شبانه هم میبرند، دفن میکنند.

دستوری هم که برای از بین بردن مدرس از تهران آمده بود، تلگراف رمز بوده، به امضای سرهنگ وقار [از تهران؟]، مرحوم مدرس [؟ عیناً نقل از متن] اقتداری آن تلگراف را که رمز بود با کشف آن که در خارج کشف کرده بود، به من نشان داد، نوشته بود: باید بطوری که هیچکس حتی قراول درب اتاق مدرس هم نفهمد با استرکین او را از بین ببرند...

(چهل سال در صحنه - همان - جلد دوم - ضمیمه دوم - صفحات ۱۰۰۷/۰۸)

به احتمال زیاد، آن خواننده گرامی هم داستان قتل سیدحسن مدرس را به همان نحوی که در بالا شرح داده شد، در کتابهای متعدد، خوانده و نیز نقاشیها و کاریکاتورهایی را که مجسم‌کننده صحنه قتل به همان نحو میباشد، مشاهده و آنها را باور نموده است. وقتی که بازپرس و دادستان در اشتیاق پیدا کردن دلیل بوده‌اند، دیگر از این خانم سؤال نکرده‌اند که اگر قرار بوده است که

تی قراول در اتاق مدرس هم از نحوه کشته شدن او آگاهی حاصل نماید، شوهر تو چگونه مانند یک شاهد عینی و کسی که در آنجا حضور داشته، از جزئیات اقدامات قاتلان در مورد قتل مدرس آگاهی یافته بوده است؟

و نیز این آقای باز پرس و دادستان، خودشان هم فکر نکرده‌اند نه آیا امکان مخابره تلگرافی به رمز به آن صورت و با آن متنی که خانم سرخ داده، میتوانسته است، بدون داشتن سابقه‌ای در دفاتر رمز شهرداری‌های تهران و مشهد، میسر باشد؟

حال، شاید خوانندگان گرامی تعجب نمایند که در جو ضد رضا شاهی شدید آن روزگار و در شرایطی که پرونده آن قتلها را جهت رسیدگی به شعبه یک دادگاه دیوان عالی کیفر که اکثر اعضای آن را از بن‌المراسم و احمد قوام، و مظفر فیروز، پسر نصرت‌الدوله فیروز، وکیل مدعیان خصوصی و احمد قوام، قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر مقتدر وقت و دشمن سرسخت پهلوی‌ها، که در زمان رضا شاه به صورت تبعید در خارج از کشور بسر میبرده است، متتهای کوشش و اعمال نفوذ را، به منظور اثبات اینکه هشت نفر مذکور واقعاً به قتل رسیده‌اند، بکار برده‌اند ولى رأى دادگاه مزبور، که در بعد از ظهر ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ صادر شده، متهمان به قتل سید حسن مدرس را از اتهامات وارده تبرئه نموده و نیز بسیاری از اتهامات وارده به سایر متهمان را نادرست خوانده است!

از خوانندگان گرامی اجازه می‌خواهد که قسمت آخر رأی مزبور را از کتاب خود آقای جلال عبده عیناً نقل نماید:

... نظر به اینکه اتهام محمود مستوفیان، پسر مصطفی ۴۷ ساله،

رئیس پیشین شهرداری کاشمر، اهل تهران ساکن مشهد حبیب‌الله

خلجی، پسر عزیزالله، ۶۵ ساله، سرپاسبان یک، مأمور پیشین

شهرداری کاشمر، اهل تهران، ساکن ملایر، به قتل مرحوم سید

حسن مدرس به مرتکب یک دیگر و اتهام رکن‌الدین مختار و

منصور وقار، پسر مصطفی ۴۵ ساله، رئیس پیشین تهرانی
 خراسان، اهل و ساکن تهران و محمد کاظم جهانسوزی به
 معاونت با مستوفیان و حبیب‌الله خلجی در قتل آن مرحوم و
 اتهام فتح‌الله چوبین، پسر اسدالله ۴۲ ساله، پاسبان پیشین شهربانی
 ملایر، اهل و ساکن ملایر به دخالت در قتل عبدالعسین دیبا -
 اتهام عباس جمشیدی پسر جمشید ۳۸ ساله، سرپاسبان پیشین اداره
 شهربانی تهران اهل کاشان، ساکن تهران و عباس مجنون یاوری،
 پسر اصغر، چهل و دو ساله، مأمور پیشین اداره کارآگاهی، اهل و
 ساکن تهران به معاونت در قتل شیخ خزعل با عباس بختیاری و
 حسینقلی فرشچی و همچنین اتهام رکن‌الدین مختار به بزه‌کار
 قلمداد کردن محمد هادی و سلمان اسدی و سهام‌الدین غفاری به
 ایراد و اذیت و آزار بدنی بر محمد هادی و اتهام جعفرقلی
 جوانشیر به ایراد اذیت و آزار بدنی بر پیرعلی قنبری و توقیف
 غیر قانونی امر و به اذیت و آزار بدنی و کاظم عبهدی و به گرفتن
 به هرر ریال رشوه از آیدین‌نیا از جهت عدم کفایت ثابت
 دو هزار ریال رشوه از آیدین‌نیا از جهت عدم کفایت ثابت
 نیست.

بنا بر این تبرئه محمود مستوفیان و حبیب‌الله خلجی و فتح‌الله
 چوبین و منصور وقار و عباس جمشیدی و عباس مجنون یاوری
 مطلقاً و تبرئه رکن‌الدین مختار و کاظم جهانسوزی جعفرقلی
 جوانشیر از اتهامات اخیرالذکر اعلام میشود.

(چهل سال در صحنه - دکتر جلال عبده - جلد ۲ - صفحات

(۱۰۳۶/۳۷)

بعلاوه در جریان این محاکمه، دشمنان خارجی رضا شاه بزرگ و
 ایادی داخلی آنها حد اکثر کوشش خود را به کار بردند که دلیلی ولو

بسیار کوچک در جهت ارتباط رضا شاه بزرگ با آن قتلها پیدا نمایند که در این مورد نیز شکست خوردند.

دکتر جلال عبده داستانی از یک بیمار روانی، کارمند یکی از واحدهای ارتش را شرح میدهد که از تیمارستان فرار کرده و با نشان دادن کارت کارمندی خود وارد کاخ سلطنتی شده بوده است.

رکن الدین مختاری، رئیس وقت شهربانی:

"... گزارشی به شاه داده بود که افسر گارد در جریبان دغول بیمار روانی مسامحه نموده است.

شاه پس از مطالعه دفتر موقوف که [محمود] جم [وزیر دربار] نزد وی برده بود، زیر آن خطاب به جم مینویسد: به مختاری بنویسید بی جهت برای مردم پاپوش نسازد ..."

(چهل سال در صحنه - خاطرات دکتر جلال عبده - جلد اول - صفحات ۱۶۶/۶۷)

ولی آقای عبده همچون زنبوری بوده که در اینجا نیز از راه کین از فرو بردن نیش خودداری نکرده و در ادامه آن داستان چنین اضافه کرده است: "ببینید چه عزائی بوده که مرده شور هم در این مورد به گریه افتاده است."

اما، دشمنان کینه توز رضا شاه از پای ننشسته اند، آقای دکتر جلال عبده از رأی صادره درخواست فرجام نموده و دیوان کشور نیز با نقض رأی صادره، پرونده را جهت رسیدگی مجدد به شعبه دوم دیوان کیفر ارجاع داشته است.

در این مرحله، رئیس شعبه دوم دادگاه دیوان کیفر را که شخصی به نام کاظم شهیدی بوده، همراه با بعضی دیگر از اعضاء آن شعبه، تعویض کرده و شخصی به نام تقی برزین را که در سمت مدعی العموم، یعنی دادستان، در اصفهان به خدمت اشتغال داشته و یکی از بستگان نزدیک خانم احترام العلوک برزین، همسر دوم نصرت الدوله فیروز بوده است، با گرفتن قول محکوم ساختن متهمان

سخیف و مسخره آقای عبده مورد قبول قرار گرفته، یعنی متهمان قتل سیدحسن مدرس، هر یک به چند سال زندان محکومیت یافته‌اند و بر میزان محکومیت هر یک از سایر متهمان نیز چند سالی افزوده شده است.

اطلاعاتی راجع به جرم مدرس

میرزا حسن وثوق‌الدوله در اواخر دوران نخست‌وزیری خود در کابینه خیانت، بخش مهمی از انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی را، به صورت فرمایشی، به انجام رسانده و افرادی را که اکثراً از ابادی انگلیس در شهرستانها و از حامیان قرارداد تحت‌الحمایگی ایران، موسوم به قرارداد ۱۹۱۹، بودند، به عنوان نماینده انتخاب کرده بود تا اینکه پس از افتتاح مجلس آن قرارداد شوم را به تصویب برسانند، که یکی از این افراد، شخصی به نام سید اسمعیل ملایری، مشهور به شیخ الاسلام، از گروس یا ییجار بوده است.

این شخص در دوره‌های پنجم و ششم نیز از همان شهر انتخاب (یا منصوب) شده و با سیدحسن مدرس (که او نیز در این سه دوره مجلس حضور داشته) همکاری میکرده است.

چون، تا اواخر دوره ششم مجلس شورای ملی، روابط رضا شاه بزرگ و سید حسن مدرس به شدت به تیرگی گرائیده و این شخص از انتخاب مجدد خود کاملاً مأیوس بوده است، به اینجهت به تنظیم و اجرای توطئه‌ای جهت قتل رضا شاه و تغییر رژیم پرداخته و یکی از همکاران او در اجرای این توطئه همین شیخ الاسلام ملایری بوده که ظاهراً مسئولیت تماس با دیگران را نیز به عهده داشته است.

تماس و مذاکره این دو نفر با یکدیگر، که هر دو نماینده مجلس بوده‌اند، تا پایان دوره ششم مجلس شورای ملی، به آسانی و

بدون برانگیختن هیچگونه سوءظنی، در محل مجلس انجام می‌شده، اما ضروری بوده است که برای بعد از آن ترتیب مناسبی برای تبادل اطلاعات، به دور از چشمهای تیزبین مأموران شهربانی داده شود. چون دوره ششم مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ (۲۶ صفر ۱۳۴۷) پایان می‌یافته، لذا سیدحسن مدرس، در تاریخ ۲۱ مرداد (۲۵ صفر) طی نامه‌ای در چهار صفحه کوچک که، طبق روش معمول خود با خط بد و درشت، خطاب به شیخ الاسلام ملایری نوشته، به وی دستور داده است که:

“... لازم است دائماً رفقا و غیرهم را بقدر میسر ملاقات فرمائید و آنچه پیدا میکنید از الفاظ و معانی، حکایات و روایات و افکار و وقایع و حوادث و اجتهادات و اسباب کار و لوازم اقدام و غیرذلک مستقیم یا غیرمستقیم به من برسانید و مرا متشکر فرمائید...”

(بازیگران عصر طلایی، سیدحسن مدرس - ا. خواجه‌نوری - بین

صفحات ۱۶۳/۶۴)

مدرس در خاتمه آن نامه راجع به نحوه ارسال مستقیم و غیرمستقیم چیزهایی را که در آن نامه خواسته بوده، دستوراتی بیان کرده است.

ابراهیم خواجه‌نوری، با اطلاعات به دست آمده از همین سیداسماعیل ملایری، داستان توطئه در حال اجرای مدرس برای قتل رضاشاه بزرگ را، به روش خود، چنین شرح داده است:

“... مدرس... فهمید که دیگر هیچ حربه سیاسی به بدن زره پوش سردار سپه کارگر نیست. پیش خود گفت وقتی دواهای مالیدنی عضو جراحات داری را درمان نکنند، باید به عملیات جراحی متوسل شد. جز حضرت عزرائیل هیچکس دیگر فعلاً قادر نیست شر این دیکتاتور قلدر را از سر این ایران بدبخت بکند. پس باید مستمکی به دست ملائکه داد و کار او را تسهیل کرد.

به این خیال از سمت متولی گرایش استفاده کرده و گویا عده‌ای
 عمله برای تعمیر و ساختن موقوفات خیابان برق، از بختیارسان و
 اصفهانیانی که خیال میکرد صادق و مطمئن هستند، گرد آورد.
 روز عمله‌ها به گل و گچ یاختن مشغول بودند و شب به مشق
 تفنگ.

گویا قرار بر این بوده است که در موقع افتتاح دوره هفتم هنگامی
 که شاه به مجلس می‌آید، آن عمله‌جات تفنگدار یکمرتبه به او شلیک کنند و
 به این طریق روزی که مجلس مشروطه باز میشود، کاخ دیکتاتوری و
 استبداد بسته گردد.

مخارج این کار را هم عده‌ای از خان‌ها تأمین کرده و در حدود
 دوازده هزار تومان پول به مدرس رسانیده بودند.

گرچه این عمل به نظر خیلی خام می‌آمد، ولی مملکت ممکن
 بود، اگر خبرچینی یکی از دوستان صمیمی مدرس قضیه را افشا
 نکرده بود، به نتیجه برسد. لکن رفیق حقیقی که خود را از محارم
 مدرس ساخته و ضمناً چشم شهربانی بود، موضوع را مرتباً اطلاع
 میداد (فعلاً این شخص گویا مقام مهمی در دستگاه عدالت این
 کشور دارد و حافظ حقوق من و شماست)...

(همان - صفحات ۱۶۲/۶۳)

در آن زمان که هنوز از رادیو در ایران خبری نبوده و حتی
 مدیران و نویسندگان معدودی روزنامه که برای اندک باسوادان
 روزنامه‌خوان در ایران منتشر میشده است، خودشان هم از بسیاری از
 حوادث و وقایع آگاهی نمی‌یافته‌اند و بعلاوه جز آنچه که دولت می‌خواسته
 چیزی نمی‌نوشته‌اند و در خارج نیز از اینهمه سازمانهای جهانی طرفدار
 حقوق بشر خبری نبوده و اصولاً در کمتر زمانی خبری از داخل ایران در
 یک روزنامه خارجی انتشار می‌یافته است.

رضاشاه بزرگ در اوج قدرت، آگاهی می‌یابد که سیدحسن مدرس، دشمن فعال و خستگی‌ناپذیر او، تعدادی تفنگچی از افراد ایل بختیاری را برای کشتن او تعیین کرده و به تهران آورده و به صورت کارگران بنا در موقوفات تحت تولیت خود در خیابان برق (امیرکبیر بعدی) سکونت داده است.

حال ای خواننده گرامی وجداناً داوری فرما، که هم‌اکنون مجازات چنین فردی طبق قوانین ایران و توراتین بسیاری از کشورهای دیگر جهان چیست؟ آیا تعیین مجازات تبعید برای وی دور از عدل و انصاف به شمار میرفته است؟ و برای کسی که امکان زندگی آرام و به دور از ماجراجوئی و توطئه‌گری، در تبعید، وجود نداشته، آیا صدور دستور منع ملاقات با خارج از محل تبعید، امری ظالمانه بوده است؟

و اگر رضاشاه بزرگ قصد کشتن او را داشت مگر در همین تهران، که کینه‌اش شدید و آتش خشمش تازه شعله‌ور شده بوده و نیز انواع وسائل را در اختیار داشت نمیتوانست آن کار را به انجام برساند؟ و چرا بعد از متجاوز از ۹ سال که هر آتش خشمی فرو مینشیند و سرد میشود، ناگهان به فکر کشتن وی افتاده است؟

نخستین عهد مدرس از قول

یکی از مخالفان رضاشاه بزرگ

روز ۱۴ مهر ۱۳۰۷ (۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۷ - ۶ اکتبر ۱۹۲۸) دوره هفتم مجلس شورای ملی توسط رضاشاه بزرگ (که میبایست طبق توطئه تنظیمی از سوی سیدحسن مدرس در همین روز کشته شود) افتتاح شده است و دو روز بعد از آن، یعنی در روز ۱۶ مهر ۱۳۰۷:

نزدیک به غروب، رئیس نظمیه و سرهنگ راسخ و سرهنگ

ادب‌السلطنه و چند نفر مأمور دیگر وارد خانه مدرس میشوند.

درگاهی کاغذپرائی مدرس را به سردار رشید بهانه کرده و بی مقدمه بنای فحاشی را میگذارد.

سید تو البته نمیدانستی که کاغذت به چنگ شهربانی می افتد و دیگر نخواهی توانست، کردستان و ایلات آن حدود را بر علیه دولت بشورانی، امروز به این بدجنسی های تو خاتمه داده خواهد شد.

مدرس هم که از لحش عقب نمی ماند، تمام تعارفات مودبانۀ رئیس نظمیۀ را مرتباً پیش داده و بعلاوه با عصای خود به او حمله کرد.

فوراً به امر رئیس اداره ای که عهده دار حفاظت جان و مال و مسکن اهالی است، مأمورین ریختند و عبای مدرس را به سرش انداختند و با تومسری و مشت و لگد بدن نحیف و رشید او را کشان کشان بردند تا اتومبیلی که سر کوچه منتظرشان بود. همان شبانه، اتومبیلی به طرف خواب حرکت کرد و دیگر نه ساکنین سرچشمه، نه هیچیک از اهالی تهران صدای تعلین آن مجتهد سحرخیز را نشنیدند و او را در راه مدرسه مهسالار ندیدند ...

(همان - صفحات ۱۶۳/۶۴)

در اینجا بد نیست اضافه شود سیدجلال الدین تهرانی که معتمد رضاشاه پهلوی او را در آخرین روزهای اقامت خود در ایران، پیش از وقوع انقلاب اسلامی، به عنوان رئیس شورای سلطنت تعیین کرده بود، در شب بازداشت سیدحسن مدرس، در خانه او حضور داشته و به همین جهت هم چند روزی را در بازداشت بسر برده است.

هرچند که شایعۀ زهر دادن مدرس، در همان دوران رضاشاه بزرگ در افواه جریان داشته است ولی اولین شخصی که بعد از تبعید آن

مرد بزرگ، خود را، به استناد همان نامه‌ای که در بالا ذکر شد، وصی مدرس معرفی کرده و در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۰ داستان ساخته و پرداخته‌ای را راجع به قتل مدرس در مجلس شورای ملی بیان نموده، همان شیخ الاسلام، سید اسمعیل ملایری بوده است. در حالی که به خود او بیش از هر کس دیگر در مورد به دام انداختن مدرس میتوان ظنین بود زیرا بعد از فاش شدن توطئه مورد بحث، تبعید مدرس و دستگیر شدن تعدادی از شرکای جرم و عاملان اجرای جنایت مورد نظر، نه تنها کوچکترین محدودیتی برای وی فراهم نشده، بلکه علاوه بر دوره چهارم (که انتخابش پیش از کودتای ۱۲۹۹ بوده) و دوره‌های پنجم و ششم (که در ایام سردار سپهری رضاشاه انجام شده) دوره‌های دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، یعنی تا پایان پادشاهی رضاشاه نیز، همراه با تعدادی دیگر از تملق‌گویان این پادشاه، نماینده مجلس بوده و در دوره چهاردهم نیز که انتخاب نمایندگانش پس از تأیید فرماندهان نیروهای متجاوز انگلیس و روس انجام گردیده و همگی از مخالفان رضاشاه و اکثراً از یادی آن دو دولت بوده‌اند، آقای ملایری نیز در زمره نمایندگان انگلوفیل انتخاب شده است.

کناه نامعلوم عبدالحسین دیبا

در بین هشت نفری که میگویند در دوران سلطنت رضاشاه پهلوی به قتل رسیده‌اند، سیدحسن مدرس خوشنامترین و عبدالحسین دیبا بدنام‌ترین آنان بشمار میرفته‌اند.

عبدالحسین دیبا مردی بسیار بدنام بوده و هیچ نکته و مطلبی که قابل تعریف باشد در زندگی وی وجود نداشته است تا اینکه مخالفان رضا شاه بتوانند آن را بزرگ کنند و ملاک قرار دهند و از اینکه آن دیکتاتور بی‌رحم دستور قتل چنین مرد ارزشمندی را صادر کرده است هیاهو راه بیندازند و آن را نمونه دیگری از قتل آزادمردان میهن پرست به دست آن پادشاه بدانند.

همه مورخان وی را مردی عیاش و قمارباز معرفی کرده‌اند که با چشم‌پوشی از ارتباط همسر زیبای خود با عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، به ریاست حسابداری دربار رسیده بوده، در حالی که از فن حسابداری آگاهی چندانی نداشته است.

ویهرت فون بلوش، که در اوائل پادشاهی رضا شاه بزرگ وزیر مختار آلمان در ایران بوده، در خاطرات خود عبدالحسین دیبا را چنین معرفی کرده است:

«... تیمورتاش، دوست عجیب و غریبی داشت، به نام دیبا، دیبا مردی بود بدنام، شایع بود که ثروتش را در باکو با فروش ویزا به روسهای سفید گردآورده و از آن هنگام دیگر بین مال من و تو تفاوتی نمیتواند قائل شود. چنین مردی درست با وساطت و پادرمیانی تیمورتاش به سمت ذیحساب خزانه سلطنتی منصوب شد.

دیبا همسری داشت با قامتی رعنا، صورتی نجیب و اصیل و چشمهایی بادامی و درشت، عاملی سودانی و رؤیایی در وجود این زن بود که خاص خودش بود و او را دلربا تر و جذابتر میکرد. تیمورتاش او را میپرستید و به او بلبل خطاب میکرد و هر روز وی را میدید.

هیئت سیاسی مقیم تهران نیز این مطلب را مورد توجه قرار میداد و در هر ضیافتی که به افتخار تیمورتاش ترتیب می‌یافت، دیبا و زنی را نیز دعوت مینمود...»

(تیمورتاش در صحنه سیاست ایران - دکتر باقر عاقلی - صفحه ۳۷۷)

«... در همین ایام در تهران ماجرای قمار روی داد که رسوایی به بار آورد و به سبب کسانی که در آن مشارکت داشتند، اهمیتی

کسب کرد که از حدود زندگی اجتماعی و معاشرتها سخت فراتر
میرفت. **دبیا** که از دوستان نزدیک **تیمورتاش** بشمار میرفت و به
توصیه او به پیشکاری اداره محاسبات سلطنتی برگزیده شده بود،
یکی از حریصترین و بی همه چیزترین قماربازان تهران بود. البته
هرگاه او در این ماجرا دست رد بر سینه پدر زن شاه زده بود،
امکان داشت که مقام خود را از دست ندهد. این پیرمرد در
جریان بازی با **دبیا** دست کم مبلغ یست و پنج هزار تومان به او باخت.
این مبلغ حتی برای پدر زن شاه چنان قابل ملاحظه بود و وی
چنان از باختن آن به هیجان آمد که به سکنه قلبی دچار شد و
مرد. شاه که باور داشت چاییدن اعضای خاندان سلطنت از جمله
وظایف خاص خزانه دار دربار محسوب نیست، **دبیا** را با تشار
فحش و ناسزا از دربار راند و امر کرد که آن مبلغ را به وراثت آن
مرحوم که خود شاه یکی از آنان بود مسترد دارد ...
(همان - صفحه ۳۸۰)

مخبر السلطنه هدایت نخست وزیر وقت، که شاید بیش از
دیگران از اسرار پشت پرده آگاهی داشته، در خاطرات خود مطلبی
نوشته است که با توجه به دو خصوصیت ویژه عبدالحسین دبیا، یعنی
عیاشی و قماربازی، خواننده را به این فکر می اندازد که این شخص
برنامه ای برای سرقت تاج نادری تنظیم کرده بوده است:

... گفته شد خزانه دست خورده است. **دبیا** مظنون بود. شاه را
خبر کردند و سر به خزانه زدند، سراغ تاج نادری را گرفتند. خالی
از تفری هم نبودند. در صندوق اول نبود. صندوقدار دست و
پایش را گم کرد. چند صندوق واریسی شد. فقدان ثبت و نمره این
عیب را دارد. بالاخره تاج در آمد در قفسه ای که بود نهاده شد.

شاه در قفسه را قفل زد کلید را روی قفسه انداخت در موقع بیرون رفتن به من اشاره فرمودند که تا آخر باش. اسنباط کردم که ستاره تیمورقاش در افول است دیبا چند روز بعد به کرمانشاه تبعید شد و دیگر از او خبری ندارم."

(خاطرات و خطرات - مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه - صفحه ۳۸۹)
بطوری که ملاحظه میشود، تاج نادری در قفسه خود نبوده و بعد از بررسی چند صندوق پیدا شده و در قفسه‌ای که بوده نهاده شده است.

توضیحی معترضه

نگارنده همواره کوشش داشته است که حریم زندگی خصوصی انسانها را محترم بشمارد و در نوشته‌های خود حتی الامکان از پرده‌داری و افشاگری در این محدوده خودداری و پرهیز کند ولی در عین حال بر این اعتقاد میباشد که اگر بعضی افراد منحرف و عیاش از خانواده‌های بسیار متنفع و مشهور و یا در مقامات عالیة کشور با سوءاستفاده از اختیارات قانونی و یا قدرت و نفوذ خانوادگی خود جمعی جوان جویای نام و ثروت و مقام را، چه مستقیماً و چه توسط واسطه‌های محبت به خود جلب کرده و حق الزحمات! آنان و واسطه‌هایشان را، که اکثراً بی‌لیاقت و استعداد هم بوده‌اند، یا به مبلغ بسیار گزاف از جیب ملت و یا با انتصاب به مشاغل عالی و حتی پستهای وکالت و وزارت جبران نموده‌اند، این اقدامات را، چه در مورد عیاشان، چه در مورد جوانان و چه در مورد واسطه‌ها، نباید و نمیتوان به عنوان زندگی خصوصی تلقی نمود و از افشای آنها خودداری ورزید، مخصوصاً اینکه اگر بعضی از بی‌صلاحیت‌ترین آن واسطه‌ها که مادر در مادر و پدر در پدر، در جهت انجام هر اقدامی خارج از روال عادی استعداد و آمادگی کامل داشته‌اند و به پاداش واسطه‌گری و دلالتی محبت و نیز بعد از انواع کثافتکاری‌ها،

حیف و میلها، و سوءاستفاده‌ها که انجام داده‌اند، به ثروتی هنگفت و مقاماتی عالی دست یافته و هم‌اکنون نیز مدعی پیشوائی و رهبری فعالیتها و مبارزات ترقی‌خواهانه ملت ایران هم هستند و حتی طلبکار هم شده‌اند، دیگر چشم‌پوشی و سکوت جایز نمیباشد.

داستان بنیاد مطالعات ایران

بطوری که میدانیم در طول پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی گناهان عظیم و ناکرده بسیاری بطور ناجوانمردانه به وی نسبت داده شده بود که هر یک بناحق در افزایش نارضایتی مردم نسبت به وی، کم یا زیاد، تأثیر داشته است ولی باید انصاف داد و قبول کرد که بعضی از موارد نارضایتی مردم هم به حق بوده و دلائلی صحیح و واقعی داشته‌اند، که از جمله آنها میتوان اقدامات خلاف قانون و دخالت‌های شرم‌آور و الاحضرت اشرف پهلوی را در جهت کسب درآمدهای نامشروع، باخته‌های کلان در کازینوهای خارج از کشور و اعطای مشاغل وکالت، وزارت و نخست‌وزیری به پاداش ارضای تمایلات شخصی نام برد.

نگارنده میتواند به جرأت اعلام نماید که اگر خاندان سلطنتی چنین عضوی نداشت، به طور مسلم چهره‌ای بسیار روشستر و محبوبتر پیدا مینمود.

ولی همین عضو ناراضی تراش خاندان پهلوی تنها فرد از آن خاندان بوده است که بعد از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، مؤسسه‌ای آموزشی و تحقیقاتی، به نام "بنیاد مطالعات ایران" در آمریکا پایه‌گذاری کرده و اولین هدف آن را: - "تشویق، چاپ و انتشار آثار هنرمندان، نویسندگان، شعرا و متفکران ایرانی" قرار داده است

اما، متأسفانه اداره این بنیاد در اختیار خانمی است قاجارزاده، به نام مهناز افخمی (ابراهیمی) که نسبت پدرشان، مرحوم مجیدخان ابراهیمی، با دو پشت فاصله (حسن‌خان مختارالملک و حاجی موسی‌خان) به ابراهیم‌خان ظهیرالدوله میرسد، و شخص اخیر پسرخوانده، پسرعمو و داماد فتح‌ملیشاه قاجار بوده است. ظاهراً مختارالملک، نیز یکی از صدها شاهزده‌خانم خانهمانده قاجار را به زنی داشته است.

خانم افخمی در دوران کودکی، که زمان تأثیرپذیری پردوام از افکار و عقاید خانواده میباشد، یعنی تا پایان کلاس ششم ابتدائی که در

کرمان زندگی میکرده، چیزی جز نفرت نسبت به **خانندان پهلوی** در خاطرش نقش نبسته بوده است و پس از آن هم که از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ میلادی (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶ خورشیدی) یعنی به مدتی در حدود ده سال در آمریکا بسر برده، بطوری که شنیده‌ام، از نظر دشمنی با خاندان پهلوی، با خواهر خود، **خانم فرحناز ابراهیمی**، هم عقیده بوده است.

نکته مهمی که باید در اینجا تذکر داده شود این است که گویا تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، جز افرادی بسیار معدود از بستگان نزدیک **خانم افخمی**، هیچکس، حتی **شاهدخت اشرف پهلوی**، نمیدانسته است که **فرح** یا **فرحناز ابراهیمی** و شوهرش، که از رؤسای یک گروه چریکی مخالف رژیم شاه میباشند، با **خانم افخمی** نسبت خواهری دارد! ولی **شاهدخت اشرف پهلوی** همواره تعجب میکرده است که چگونه دانشجویان مخالف شاه به نحوی بسیار دقیق از آخرین برنامه روزانه وی و از خط سیری که وی به طور بسیار محرمانه قصد عبور از آن را داشته است، و ساعت دقیق عبور وی، آگاهی می‌یابند و پیش از رسیدن وی در آن مسیر آماده تظاهرات میباشند!

فرح ابراهیمی پس از انقلاب به اتفاق شوهر خود به ایران رفت و گویا شوهرش پاداش مبارزات خود علیه رژیم شاه را دریافت کرد، یعنی توسط رژیم جمهوری اسلامی بازداشت شد و با محاکمه و یا بی‌محاکمه اعدام گردید!

داستان احساس یک وظیفه وجدانی

دیگر از سوی نگارنده

قبلاً راجع به **وظیفه وجدانی**، ملی، و اخلاقی که نگارنده در مورد افشای حقایق در مورد **محمد مصدق احساس** مینماید، مختصر شرحی به اطلاع خوانندگان گرامی رسیده است، و در اینجا نگارنده قصد دارد که راجع به احساس دیگری از همان نوع مطلبی معروض بدارد.

نگارنده راجع به این وظیفه و تعهدی که بلافاصله متعاقب احساس آن، در آذر ماه ۱۳۵۰ شخصاً و در حضور تعدادی از کارمندان وقت سازمان زنان ایران و چند نفری از نمایندگان جامعه زنان ایران به عهده گرفته، شرحی نسبتاً مفصل در کتاب دیگری به رشته تحریر در آورده است.

ولی چون هنوز امکان چاپ آن کتاب میسر نشده است و نگارنده نیز به علت سن بالای خود از آن بیم دارد که در ایام باقیمانده از دوران حیاتش نتواند با چاپ آن کتاب به آن وظیفه و تعهد جامعه عمل پیوشاند، لذا هم‌اکنون که راجع به بنیاد مطالعات ایران سخن به میان آمده است و تعهد و وظیفه مزبور نیز در ارتباط با مدیر عامل همین بنیاد می باشد، به اینجهت با پوزشخواهی فراوان از حضور خوانندگان گرامی اجازه می‌خواهد که خلاصه فشرده‌ای از مطالب آن کتاب را، هرچند که شاید طولانی باشد، ذیلاً نقل نماید.

پیشگفتاری راجع به آن داستان

نگارنده تا زمان انتصاب سرکار خانم مهنلز افخمی، در آذرماه ۱۳۵۰، به دبیرکلی سازمان زنان ایران، به مدتی در حدود ۲۰ ماه، به عنوان مأمور از سوی شرکت ملی نفت ایران، در آن سازمان، در سمت "مشاور اداری و هم‌آهنگ‌کننده امور کمیته‌های تحقیقاتی" به خدمت اشتغال داشته است.

تا آن زمان هنوز شاهدخت اشرف پهلوی، که ریاست عالی، یعنی افتخاری، سازمان زنان ایران را به عهده داشته در امور داخلی آن سازمان و نحوه مصرف بودجه آن دخالت چندانی به عمل نمی‌آورده است. در سال ۱۹۴۹ که شاهدخت اشرف پهلوی در سمت ریاست هیئت نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد عازم نیویورک بوده، به پیشنهاد خانم دکتر سیمین رجالی، دبیر کل وقت سازمان زنان ایران، خانم مهنلز افخمی، مدرس زبان انگلیسی دانشگاه ملی ایران را نیز به عنوان مترجم زبان انگلیسی به همراه خود برده و گویا در آنجا متوجه

شده است که این خانم زبان فارسی را فقط در حد گفتگو میدانند و قادر به نوشتن و ترجمه مطالب به این زبان نمیباشد. ولی در همان زمان، از اخبار واصله به سازمان زنان چنین برمی آمد که والا حضرت از خدمات و راهنماییهای ایشان در امور مورد علاقه خود در رشته های دیگری استفاده کرده اند.

با این ترتیب، همینکه والا حضرت در سال ۱۳۵۰ دستور دادند که باز هم نام خانم مهناز افخمی را جزو همراهان ایشان ثبت نمایند، در بین کارمندان سازمان زنان ایران تعجبی ایجاد ننمود، زیرا همگی از علاقه والا حضرت به اموری غیر از اعتلای مقام زنان ایران آگاهی داشتند. اما پیش از مراجعت والا حضرت از این دومین سفر، همگان در سازمان زنان ایران آگاهی یافتند که ایشان سرکار خانم افخمی را برای دبیر کلی این سازمان کاندیدا نموده اند که البته این خبر همگان را به شدت شگفت زده و نگران ساخت. زیرا هیچ خصوصیت، مهارت، معلومات و یا تجربه ای که برای دبیر کلی سازمان زنان ایران ضروری بود در ایشان وجود نداشت، لذا در زمانی که از سوی والا حضرت کاندیدای دبیر کلی سازمان شده بودند، در همه جا چنین شایع بود که ایشان به علت آگاهی که از وجود بعضی سازمانها در آمریکا داشته اند در جهت تأمین بعضی از اعتیادهای والا حضرت خدمات ارزنده ای در آن کشور به انجام رسانده و رضایت خاطر کامل والا حضرت را جلب کرده اند.

بعضی از شرایط احراز عضویت در

شورای مرکزی سازمان زنان ایران

هشت شرط اول از شرایط احراز عضویت در شورای مرکزی

سازمان زنان ایران (که یکی از اعضای آن به دبیر کلی سازمان انتخاب

میشده) به شرح زیر بوده است:

۲ - داشتن سوابق علاقه و فعالیت در امور اجتماعی، مخصوصاً

در امور مربوط به زنان

۳ - داشتن حسن شهرت از نظر خانوادگی

۴ - داشتن سوابق شخصی و اخلاقی به صورتی که اکثریت افراد

ملت، شامل افراد تحصیل کرده و روشنفکر، آنها را مذموم و

ناپسند ندانند.

۵ - داشتن آگاهی‌هایی، کم و بیش، از تاریخ گذشته ایران و از

تحولاتی که در زندگی اجتماعی زنان ایران در طول تاریخ

روی داده است.

۶ - داشتن آگاهی‌هایی، کم و بیش، از شرح حال زنان نامدار

ایران در طول تاریخ هر زمینه و رشته، از جمله شعرا و

نویسندگان زن

۷ - داشتن آگاهی‌هایی، کم و بیش، از اسامی زنان تحصیل کرده و

برجسته معاصر که در دانشگاهها، وزارتخانه‌ها، مجالس

قانونگذاری و غیره دارای مشاغل استادی و یا سمتهای عالی

دیگر می‌باشند.

سرکار خانم دارای هیچ یک از شرایط بالا نبوده است.

ایشان بعد از پایان سال اول دبیرستان به آمریکا رفته و مدت

ده سال در آنجا بسر برده و به قول خودش در این مدت، کمتر با ایرانیان

سر و کار داشته و با کمتر کسی به زبان فارسی صحبت کرده، و نیز کتابی

به فارسی نخوانده و مطلبی به زبان فارسی ننوشته است.

پس از مراجعتش به ایران نیز برای تدریس زبان انگلیسی در

دانشگاه ملی، که در آن زمان دانشجویانش از طبقه بالاتر از متوسط و

نسبتاً مرفه کشور بودند، استخدام شده و باز هم به قول خودش، همواره با دانشجویانش به زبان انگلیسی صحبت کرده است.

حال چنین شخصی با چنین سوابقی که حتی زبان فارسی را جز در حد مکالمه فراموش کرده بوده و قادر به خواندن چند صفحه از یک کتاب فارسی و یا نوشتن یک نامه به این زبان نبوده است با چه حساب و معیاری برای دبیر کلی سازمان زنان ایران انتخاب شده است؟

سرکار خانم افخمی نه تنها از زبان فارسی اطلاع چندانی نداشته‌اند، از تاریخچه مبارزات و فعالیتهای زنان ایران، از وضع زندگی زنان ایرانی در گذشته تا آن زمان، از نقش بسیار مؤثر زنان ایرانی در مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران، از نقش مؤثر زنان ایران در زمینه‌های مختلف اجتماعی، مخصوصاً در آموزش و پرورش که در ترقی و تعالی خود آسان و نیز در پیشرفت و ترقی کشور بسیار مؤثر بوده است، و بطور کلی از تاریخ ایران و از فرهنگ ایران بی‌اطلاع بوده است.

سرکار خانم افخمی در پایان شرح ناهار خوردن خود با اشرف پهلوی در یک رستوران چینی در خیابان دوم نیویورک، چنین نوشته است: "... بعد والا حضرت گفتند که: کاش میشد یک نفر مرد را گذاشت در سازمان زنان، و این مسئله‌ای بود که خیلی روی من اثر گذاشت. چون در طی این مدت من شروع کرده بودم به اینکه با نهضت آزادی زنان بیشتر آشنا بشوم.

تعدادی از کتابها را خوانده بودم. کتاب جدید کیت میل

Kate Millet را خوانده بودم. کتاب سیمون دوبوار

Simon de Beauvoir را خوانده بودم. با بتی فریدن

Betty Friedan آشنا شده بودم و کم‌کم داشتم حالتهای

انقلابی پیدا میکردم [۱۵]. * (همان - صفحه ۴۵)

نگارنده به جرئت میگوید که کم‌اطلاعت‌ترین فرد از زنهای دیلمه

ایران، با همان مختصر آگاهیها، تجربیات و تخصصهایی که در ایران و در

ارتباط با ایران و راجع به زنان ایران دارا بوده، برای عهده‌دار شدن سمت دبیر کلی سازمان زنان ایران صلاحیتی به مراتب بیش از سرکار خانم افخمی داشته که نه تنها فاقد تمام آن آگاهی‌های مربوط به ایران بوده، بلکه در آمریکا نیز در هیچ رشته علمی، فنی یا اجتماعی، تحصیل نکرده و در هیچ رشته‌ای از علوم انسانی اطلاعاتی نداشته و جز ادبیات زبان انگلیسی چیز دیگری نیاموخته بوده است.

اعتیادهای بسیار شدید

شاهدخت اشرف پهلوی

بطوری همگان میدانند شاهدخت اشرف پهلوی دارای دو اعتیاد بسیار شدید، یعنی دو خصوصیت خارج از روال عادی بوده‌اند که یکی از آنها جوان‌مرد دوستی بوده است و ایشان جهت جوان‌مردیابی برای منظوری خاص بسیار حریص بوده‌اند. دوم اینکه به تفریح پول‌بازی، مخصوصاً در کازینوهای جنوب فرانسه علاقه بسیار شدید داشته و در این تفریحات به نحوی بسیار بی‌پروا و جوهی بسیار هنگفت خرج مینموده‌اند. در این نکته نیز نمیتوان تردید نمود که هر فرد انسان که شدیداً به کاری یا چیزی معتاد شده باشد، در لحظات به اصطلاح خُماری، یعنی نیاز به آن، هر پیشنهاد یا تعارف جهت رفع آن را، از سوی هر کسی که باشد، می‌پذیرد و مورد استقبال قرار میدهد.

تحمیل شرم‌آور خانم مهناز افخمی

به جامعه زنان ایران

مجمع عمومی سازمان زنان ایران، برای انتخاب پنج نفر از اعضای شورای مرکزی، در آذر ۱۳۵۰ در محل سازمان تشکیل گردید. نگارنده هم در آن روز به عنوان ناظر در آن جلسه حضور داشت.

قبلاً به خانم دکتر سیمین رجالی، دبیر کل وقت، اطلاع داده شده بود، که چون بنا بر امر مبارک! والا حضرت قرار است شخصی که از نظر شخصیت و نیز سایر شرایط تحصیلی و اجتماعی از ایشان پائینتر میباید به دبیر کلی سازمان زنان ایران منصوب شود، و وجود ایشان در شورای مرکزی آینده آن سازمان که به ریاست دبیر کل جدید تشکیل خواهد شد، در شأن ایشان نمیباشد لذا مصلحت در آن است که در آغاز جلسه، پس از قرائت گزارش کارهای سازمان زنان در یکسال گذشته و اصولاً در دوران مدیر کلی خود، بلافاصله به نحوی قاطع، به بهانه بیماری، و یا هر بهانه دیگر، کاندیدا نبودن خود را برای انتخاب شدن مجدد به عضویت شورای مرکزی اعلام نماید.

خانم دکتر رجالی نیز عیناً همین کار را انجام داد و با سپاسگزاری از همکاری صمیمانه اعضای مجمع عمومی در دوران دبیر کلی خود، کاندیدا نبودن خود را به اطلاع آنان رسانید و جداً درخواست کرد که از دادن رأی به نام وی خودداری نمایند.

اما، اکثریت قریب به اتفاق اعضای حاضر در مجمع عمومی که از جریان واقعی امر آگاهی یافته و از تحمیل فردی کاملاً بی صلاحیت، که تقریباً فاقد تمام شرایط لازم برای احراز پست دبیر کلی سازمان بود و از این جهت، از همه افراد حاضر در مجمع، بدون استثناء، به اصطلاح یک سر و یک گردن پائینتر بود، به شدت ناراحت و ناراضی بودند، لذا پس از رأی گیری و قرائت آراء معلوم شد که خانم دکتر رجالی در رأس متخین جای دارد، یعنی، به استثنای دو، سه نفر، که به سرکار خانم مهناز افخمی رأی داده بودند، و مسلماً یکی از آنها خودش بوده است، سایرین به خانم دکتر رجالی رأی داده بوده‌اند.

در آن زمان، دبیر هر شعبه سازمان زنان در هر شهرستان را به عنوان نماینده زنان آن شهرستان به شمار می‌آوردند و نیز مجمع عمومی سازمان زنان ایران، که با شرکت تمام دبیران شعب سازمان باضافه سرپرستان تمام انجمنهای وقت زنان در سازمانهای دولتی و غیردولتی و ادارات مختلف تشکیل میشده است، به عنوان نماینده کل تمام زنان ایران محسوب میشدند.

با این ترتیب، هرگاه شاهدخت اشرف پهلوی از درایت کافی برخوردار بود، و به افکار عمومی و نظر مردم اهمیت میداد، میبایست، پس از آگاهی از نتیجه رأی گیری در آن جلسه، که بلافاصله، تلفنی، توسط عبدالرضا انصاری، قائم مقام والاحضرت، به اطلاعش رسید، آن رأی را به عنوان رأی عدم اعتماد زنان ایران نسبت به خود تلقی کرده و از ریاست عالی سازمان زنان ایران کناره گیری نماید، اما چون برنامه ایجاد بهشت بسیار پر لذتی که برای روزها و شبهای آینده وی تدارک دیده شده بود، جز با انتصاب خانم مهناز افخمی به دبیرکلی سازمان زنان ایران عملی و میسر نمیگردید، لذا بلافاصله، برای خانم دکتر رجائی پیغام فرستاد که فوراً استعفاء دهد!

در اینجا خانم دکتر رجائی مجبور شد که بار دیگر پشت بلندگو قرار بگیرد و با تشکر از حسن ظن حاضران، از عضویت در شورای مرکزی استعفاء دهد.

احساس وظیفه و تعهد

همینکه جلسه مجمع عمومی رسماً به پایان رسید، جمعی از خانمهای شرکت کننده در جلسه، در حالی که تعدادی از آنها در حال بغض و گریه بوده و اشک میریختند با تعدادی از مردانی که به صورت ناظر در آنجا حضور داشتند، از جمله نگارنده، مدت کوتاهی در محل باقیمانده و در مورد اقدام شرم آور و وقاحت آمیز شاهدخت اشرف پهلوی در تحمیل خانم مهناز افخمی به صحبت پرداختند.

نگارنده که از جریان جلسه مجمع عمومی بسیار ناراحت و به شدت عصبانی شده بود، خطاب به اطرافیان سخنانی تقریباً به مضمون زیر بیان نمود:

" تحمیل خانم مهناز افخمی به زنان ایران، که امروز انجام شد، درست مانند این است که یک چاقوکش گردن کلفت، مستخدم

خوش خدمت ولی کوه‌نبدیده خود را در یک هلیکوپتر جای دهد و او را در جلوی جمعی کوه‌نورد باتجربه، که در یک مسابقه قهرمانی کشوری به زحمت به قله کوهی رسیده‌اند، برساند و با تهدید و ارباب مدال قهرمانی را به عنوان نفر اول بر سینه او نصب کند.

به نظر من وظیفه هر انسان شریف و باوجدان که از چنین تقلبی آگاهی یافته باشد، آن است که در جهت رسوا ساختن آن قهرمان قلای بکوشد و حتی الامکان سعی نماید تا مدال قهرمانی را از سینه او بکند و حق را به صاحب حق برگرداند.

من امروز در این جلسه این وظیفه را برای خود به خوبی احساس کردم و تعهد مینمایم که خصوصیات واقعی خانمی را که فقط از طریق خدمات شخصی و خصوصی می‌خواهد به پیشوانی و رهبری زنان تحصیل کرده و مبارز ایران برسد، فاش سازم او را رسوا نمایم.

متعاقباً، سرکار خانم افخمی، از سوی والا حضرت اشرف، جزو شش نفر از اعضای شورای مرکزی سازمان زنان ایران، که انتخابشان از اختیارات والا حضرت بود، انتخاب و به همه اعضای نیز از سوی والا حضرت ابلاغ گردید که بر خلاف میل خود، آن خانم را به دبیر کلی سازمان زنان ایران انتخاب نمایند.

ابراز ناراحتی و تبریک؟!

نگارنده روز بعد از انتخابات شرم‌آور مورد بحث، طبق معمول، به محل کارش در سازمان زنان ایران رفت و پس از خالی ساختن و تمیز کردن کتوهای میز خود و نیز مرتب کردن پرونده‌هایی که در اختیار

داشت، جهت استعفاء و تعیین تکلیف پرونده‌های مزبور به خانم دکتر رجالی، که هنوز چند روزی از دوران دبیرکلی‌اش باقی بود، مراجعه نمود. منشی وی، خانم نارسین گامرانی، از زیادی تعداد تلفن‌کنندگان در آن روز واقعاً کلافه شده بود و اظهار میداشت که تلفنهای دفتر دبیرکل حتی یک لحظه هم آزاد نبوده‌اند!

در آنجا آگاه شدم که خانم فریده دیبا، مادر شهبانو فرح نیز (که خود نیز سمت معاونت ریاست علیه سازمان زنان ایران را عهده‌دار بوده) تلفنی از سوی خود و شهبانو فرح از کناره‌گیری خانم دکتر رجالی ابراز تأسف نمود است.

پس از رفتن به دفتر دبیرکل نیز خانم منشی، مرتباً، تلفنهای مراجعه‌کنندگان را وصل مینمود و معلوم شد که اغلب تلفن‌کنندگان از واقعه شرم‌آور روز گذشته و اینکه یک نفر (یعنی والا حضرت اشرف) با لجاجتی وقاحت‌آمیز اراده خود را در مورد تحمیل یک نفر بی‌صلاحیت و فاقد تمام شرایط احراز دبیرکلی، بر خلاف میل اکثریت قریب به اتفاق اعضای مجمع عمومی، به مرحله اجراء در آورده است، ابراز انزجار و تنفر مینموده و از خانم دکتر رجالی دلجوئی به عمل می‌آورده‌اند ولی این خانم ضمن تشکر از همگی، مرتباً اظهار میداشت که هیچگونه اجبار و زوری در کار نبوده و خود او به علت خستگی از پذیرفتن عضویت مجدد در شورای مرکزی و دبیرکلی سازمان عذر خواسته است.

اما نکته جالب این بود که تعدادی از زنان سرشناس به خانم دکتر رجالی تبریک میگفتند و نافرمانی و مقاومت شجاعانه و سرسختانه دبیران شعب شهرستانها و رؤسای انجمنها و سازمانهای مختلف پایتخت، در مقابل اوامر صریح والا حضرت اشرف را، به عنوان پیروزی بزرگی برای وی به حساب می‌آورده‌اند.

بعد از ظهر آن روز به منزل خانم دکتر رجالی رفتم، تعدادی سبد گل هم از سوی کسانی که انتخابات دیروز را موفقیت و پیروزی میدانسته‌اند برای خانم دکتر رجالی به منزل ایشان رسیده بود که در

میان آنها سبد گل خانم دکتر فرخرو پارسا، وزیر وقت آموزش و پرورش، از همه بزرگتر و زیباتر بود.

من عین جملات زیبایی را که خانم دکتر فرخرو پارسا بر روی کارت منضم به آن سبد نوشته بود به خاطر ندارم، ولی مضمون آنها چنین بود:

"احساسات بسیار صمیمانه‌ای که نمایندگان زنان سراسر کشور در مجمع عمومی دیروز نسبت به شما ابراز داشته‌اند مرا هم دلگرم کرد زیرا به خویی متوجه شدم که مردم ایران قدر خدمات خدمتگزاران خود را خوب میدانند و ارج مینهند و من این موفقیت بزرگ را به شما تبریک میگویم."

شرح جریان انتخابات مجمع عمومی

از قول خانم افخمی

حال ببینیم که سرکار خانم افخمی، داستان تحمیل بی‌شرمانه خود به سازمان زنان ایران را چگونه شرح داده و توجیه نموده است:

"... بعد از یک جلسه طوفانی مجمع عمومی سازمان زنان، که در آن خانم هاجر قزوینی با هیجان هر چه تمامتر سعی میکرد که جمعیت را کنترل کند و افراد به شدت مشغول ابراز احساسات بودند و نمی‌دانستند که به چه نحو جلسه پیش خواهد رفت، من برای اولین بار شاهد مشکلات کار شدم.

اتفاقی که افتاده بود، این بود که تصمیم گرفته شده بود [۱] کسی تصمیم گرفته بود [۲]، به دلیلی که اصلاً برای من واضح نبود، که اعضاء شورای مرکزی عیناً همان افراد شورای قبلی باشند.

حالا اگر در یک جلسه‌ای به دلیلی که برای من واضح نیست، کسی به **والاحضرت** مثلاً گفته بوده که چطور است که اعضاء شورا همان‌هایی باشند که قبلاً عضو بوده‌اند و **والاحضرت** هم بدون اینکه برایش مطرح باشد که چه شخصی در شورای مرکزی سازمان زنان هست یا نیست، چنین توافقی را کرده باشند این موضوع را من دقیقاً نمی‌دانم، چون واقعاً در آن موقع ایشان یک نقش افتخاری داشت و هیچ علاقه خاصی هم به این برنامه‌ها نداشت[اگر فقط یک نقش افتخاری داشت پس به چه حقی تو را انتخاب کرده بود؟!]. در آن زمان **والاحضرت** بیشتر توجهشان به کارهای بین‌المللی بود و به سازمان ملل، و اصلاً در خط سازمان [اگر در خط سازمان نبودند که هیچکس، حتی یک نفر از زنان در مجمع عمومی به تو رأی نمیداد؟!]. نبودند. در نتیجه این تصمیم همینطوری و بدون اینکه تعصب خاصی نسبت به آن باشد گرفته شده بود.

اما، در آن جلسه نمایندگان شهرستانها به هیچ قیمتی حاضر نبودند که زیر بار بروند[فقط یک حرف راست؟!].

مثلاً آن کسی که دبیرکل سازمان بود، همیشه چهره‌اش شناخته میشد، زیرا او به سفر میرفت و با مردم و دیرهای محلی آشنا میشد.

خانم رجالی، که قبلاً دبیر کل بود، خودش را کاندید کرده بود درست بود که از دبیرکلی میخواست برود کنار، ولی دلش میخواست که در شورای مرکزی بماند [دروغ است، **خانم دکتر رجالی**، مانند دیگر اعضای باسابقه شورا، تنگ داشت در شورائی شرکت کند که **خانم افتخمی** دبیر کلش باشد] و به هر صورت کاندید شده بود[همانطور که گفته شد دروغ است].

زنان [یعنی تقریباً تمام شرکت‌کنندگان در مجمع عمومی، برخلاف تصمیم **والاحضرت اشرف؟!]** میخواستند به او رأی بدهند، چون او

را میشناختند. خانم رجالی یک جهره شناخته شده بود، ولی مخالفت شده بود با اینکه به شورا پیوند [کی مخالفت کرده بود؟ یک نفر، والا حضرت] و تصمیم گرفته شده بود [کی تصمیم گرفته بود؟ یک نفر، والا حضرت] که همان اشخاصی که قبلاً بودند بیایند.

خلاصه یک جلسه پُر سر و صدا و طوفانی بود و من یادم هست که خانم تربیت هر چند یک بار میگفت که: فکر فشار خون مرا هم بکنید. چون سنش بالا بود و مشکل فشار خون داشت.

(جامعه، دولت و جنبش زنان ایران - همان - صفحات ۴۵/۴۶)

سخن سرکار خانم افخمی در بالا، راجع به کاندیدا شدن خانم دکتر رجالی کاملاً خلاف واقع می باشد، و به شهادت تمام کسانی که در آن جلسه شرکت داشتند، خانم دکتر رجالی از همان ابتدا کاندیدا نبودن خود را اعلام کرده بود.

گزارش کامل آن جلسه مجمع عمومی که در زمان دبیرکلی خانم افخمی در نشریه سازمان زنان ایران چاپ شده است و نیز گزارش خبرنگار روزنامه اطلاعات (خانم دبیرآشتیانی) از جلسه مزبور که روز بعد در آن روزنامه به چاپ رسید به خوبی کذب سخنان خانم مهناز افخمی را نشان میدهد.

با این ترتیب، والا حضرت اشرف، به تهائی، در آن روز و در آن جمع، که واقعاً به صورتی کاملاً منفورالقلوب! در آمده بود، بر خلاف میل اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان، فردی را به زور به زنان ایران تحمیل نمود، که برای سمت دبیرکلی سازمان، دارای مقبولیت، صلاحیت و اطلاعاتی به مراتب کمتر از فرد فرد سایر شرکت کنندگان، و حتی میلیونها نفر دیگر زنان ایران بود.

سلب اختیارات اشرف پهلوی

به دستور محمد رضا شاه پهلوی

محمدرضا شاه پهلوی بعد از آگاهی از حق ناحق! اشرف پهلوی، به عنوان ریاست عالی سازمان زنان ایران، در مورد انتصاب بیش از نیمی از اعضای شورای مرکزی سازمان مزبور و نیز استفاده از آن حق؟! در داستان تحمیل مقتضاعانه خانم افخمی، به عنوان دبیر کل، به آن سازمان، ابراز تعجب و ناراحتی نموده و دستور داده است که از آن به بعد حق مزبور، از والاحضرت سلب گردد و بطور کامل در اختیار مجمع عمومی قرار گیرد.

و این امر با تغییر اساسنامه سازمان از دوره بعد عملی شده ولی سرکار خانم افخمی برای جلوگیری از برکناری خود، در سالهای بعد، ترتیب داده است که تمام دبیران شعب سازمان در مراکز استان، که پیش از وی بطور داوطلب خدمت میکردند، سمتی به عنوان مشاور استاندار در امور زنان داشته باشند و به علت دریافت حقوق ماهانه گزافی از بودجه سازمان و در حقیقت از جیب مردم ایران، به اصطلاح نمک گیر شوند و به منظور حق شناسی از برکناری وی خودداری نمایند.

خانواده اشرفی و خاندان پدری و مادری

سرکار خانم افخمی

چون سرکار خانم افخمی پس از آشنائی و جلب حمایت والاحضرت اشرف پهلوی، به ناگهان و برخلاف روال عادی ترقی کرده و به مشاغل و سمتهای، از دبیرکلی سازمان زنان ایران تا وزارت، منصوب شده که استحقاق و شرایط احراز آنها را نداشته است، لذا همواره به

علت احساس حقارت در مقابل خانمهای فهمیده، تحصیل کرده، باشخصیت، و با تجربه در سازمان زنان و نیز در سطح کشور، که اکثراً با فعالیت و ابراز لیاقت به مشاغل عالی در سازمان مربوط به خود رسیده بوده‌اند و نیز به علت بی‌اطلاعی از اصول مدیریت و احساس ضعف و ناتوانی در اداره امور به مطالبی از قبیل خانواده اشراقی خود، یا به روشنفکری و نمایندگی پدر در مجلس شورای ملی و یا به بلندنظری و آزادی‌طلبی زندهای خاندان مادری و شاهزادگی مادر بزرگی خود اشاره و افتخار کرده است تا حتی المقدور با این بزرگنمائیها نواقص و کمبودهای خود را در مقایسه با دیگران جبران نماید.

در حالی که پدر ایشان نیز به نحوی خارج از روال عادی، که خوشبختانه در تاریخ ثبت شده است، و با تضييع حق دیگران، به آن سمت دست یافته است و به اینجهت افشای آن نیز زندگی خصوصی محسوب نمیشود و نیز در مورد زندگی خاندان مادری ایشان ذیلاً به مطالبی که خودشان اعتراف کرده‌اند استناد شده و خوانندگان گرامی تصدیق خواهند فرمود که ذکر آن مطالب به علت تأثیری که به قول خود ایشان در اخلاق و رفتارشان داشته کاملاً ضروری بوده است.

الف - خانه اشراقی

بزرگترین افتخار در زندگی گذشته سرکار خانم **مهناز افخمی** (ابراهیمی) خانه‌ای اشراقی است که خانواده وی در آن سکونت داشته‌اند، به همین جهت اولین کلمات در مصاحبه ایشان شرح همان خانه اشراقی میباشد و راجع به آن چنین گفته‌اند:

«... خانه‌ای که من در آن بزرگ شدم متعلق به پدر بزرگم **مختارالملک** بود که با مادر بزرگم، که ما به او **شاه‌جان** میگفتیم، چون **شاهزاده قاجار** بود[۱۹]، در آنجا زندگی میکردند.

این خانه چند بخش داشت: بخش بیرونی که در انجا پدربزرگم
مهمان میپذیرفت و کارهایش را انجام میداد و بخش‌های دیگر،
که به اصطلاح اندرونی بودند و پسران پدربزرگ و مادربزرگ و
زنان و بچه‌هایشان، که تعداد زیادی میشدند، در قسمت‌های
مختلفش زندگی میکردند.

همه با هم غذا میخوردیم. سر نهار تقریباً هر روز در حدود ۲۰ تا
۳۰ نفر دور سفره می‌نشستند و خوب، البته، کسانی که کار خانه
را انجام میدادند، آنها هم با هم غذا میخوردند ...

(جامعه، دولت و جنبش زنان ایران - همان - صفحه ۳)

در مورد خانه اشرافی بالا لازم به توضیح میداند که پیش از
جنایت وحشتناک آغامحمدخانی در کرمان، حداقل بین سی تا چهل هزار
نفر جمعیت در این شهر زندگی میکردند که مسلماً تعدادی از آنان از
مالکین بزرگ و اشراف ثروتمند بوده‌اند.

اکثر این افراد، هر یک در خانه‌ای بزرگ و عالی زندگی
میکرده‌اند که یا توسط خودشان ساخته شده و یا اینکه از پدر یا
اجدادشان به صورت ارث به آنان رسیده بوده است.

ساختمانهای اغلب این خانه‌های بزرگ و اشرافی، دارای
بیرونی و اندرونی بوده و علاوه بر آن دارای تمام تأسیسات و تجهیزات
بوده‌اند که در آن روزگار برای اینقبیل خانه‌ها ضرورت داشته است، از
قبیل اصطبل برای اسبهای صاحبخانه و احیاناً سواران شخصی وی، چند
خانه کوچک برای زندگی خدمتگزاران و مهترها و باغبانها و ...

معمولاً ساختمان اصلی خانه در وسط باغی پر از گل و میوه
ساخته میشده و در آن حوضها و حوضچه‌های متعدد با فواره‌های زیبا
و مجسمه‌ها کوچک و فراوان وجود داشته است.

صاحبان اینقبیل خانه‌ها همگی در جنایت هولناک مزبور به قتل
رسیده و زنان و دختران و پسران صغیرشان به اسارت برده شده بودند.

ابراهیم ظهیرالدوله پس از ورود به کرمان علاوه بر املاک کشته‌شدگان، تمام این خانه‌های عالی را نیز صاحب شده و در حقیقت آنها را به ناحق دزدیده و غصب کرده است.

امکان فروش اینقبیل خانه‌ها وجود نداشته، زیرا در میان زنده‌ماندگان کرمانی کسی نبوده است که به اندازه خرید یک اتاق از آن خانه‌های باشکوه پولدار بوده و یا اینکه علاقه و نیاز به زندگی در چنان خانه‌ای داشته باشد.

حفظ و نگهداری آن خانه‌های خالی بدون استفاده، از آنها نیز مستلزم صرف مخارج زیاد و ایجاد تشکیلاتی به این منظور بوده است. با این ترتیب، **ابراهیم خان ظهیرالدوله** به خیال خود بهترین راه را برای استفاده از آن خانه‌های غصبی پیدا کرده و آن ازدواجهای پی‌پی یعنی گرفتن همسران متعدد و جا دادن هر یک از آنان با اعضای خانواده‌اش در یکی از آن خانه‌های اشرافی بوده است و نیز در هر زمان که یکی از این همسران دارای فرزندی میشده، بلافاصله سند مالکیت یک خانه اشرافی دیگر نیز، ضمن سایر هدایای تولد، به نام فرزند جدید نوشته میشده و در اختیار مادر وی قرار می‌گرفته است.

(بعد از مرگ **ابراهیم خان** متجاوز از چهل زن، بیست و یک پسر، و بیست و دو دختر از وی باقیمانده بوده است که همه از برکت املاک و خانه‌های کشته‌شدگان کرمانی در ردیف ملاکین بزرگ قرار داشته و نیز جمعا مالکان انحصاری و بی‌رقیب کرمان! محسوب میشده‌اند.)

با این ترتیب، هرگاه سرکار **خسانم ابراهیمی (افخمی)** دارای چشمی حقیقت‌بین بود و میتواندست که در و دیوار و حتی کف اتاقها در ساختمانهای بیرونی و اندرونی در خانه باشکوه مسکونی خود را با دیده عبرت‌بین تماشا کند آنوقت متوجه میشد که از هر نقطه‌ای در آن ساختمانها خون می‌چکد و از هر وجب از کف اتاقهای بسیار زیبا و حیاط سرسبز و پُرگل خانه آنان صدای شیون و ضجه زنان و بچه‌هائی شنیده میشد که آنان را به زور و از کنار اجساد غرقه به خون شوهر، پدر، پسر و برادرشان بر زمین میکشیدند تا به اسیری ببرند.

و نیز ما یقین داریم که تقریباً تمام مواد اولیه برای تهیه غذاهای موجود در سفره‌هایی که برای ناهار یا شام در خانه اشرافی سرکار خانم ابراهیمی (افخمی) پهن میشده است، از آرد و گوشت گرفته تا نخود و لوبیا و انواع سبزیجات، حتی ماست و نظائر آن از املاکی تأمین میشده که صاحبانشان به دستور آغا محمدخان اخته به قتل رسیده بوده‌اند. به اینجهت از هر قاشق غذا نیز که از آن سفره برداشته میشده خونهای به ناحق ریخته شده‌ای میچکیده که جز با یک دیده عبرت‌بین امکان دیدن آنها وجود نداشته است.

ب - خصوصیات اخلاقی مجیدخان ابراهیمی

پدر گرامی سرکار خانم افخمی

اعضای خانواده مرحوم مجیدخان ابراهیمی از خبرسازان دائم کرمان بوده‌اند و نگارنده در مورد اغلب آنان داستانهای متعددی را به یاد دارد ولی چون نقل اکثر داستانهای مزبور، که برایشان حتی در زمان وقوع نیز سند کتبی وجود نداشته است، در حال حاضر آنها هم در آمریکا میسر نمیباشد، لذا ذیلاً فقط به درج چند مورد غیرقابل انکار اکتفاء میگردد:

۱ - فرستادن دام به بازی انتخابات؟

مرحوم مجیدخان ابراهیمی، پدر گرامی سرکار خانم مهناز ابراهیمی (افخمی)، در سال ۱۳۳۵ ش. در دوره نوزدهم مجلس شورای ملی، از شهرستان کرمان، با حمایت جهانشاه صمصام بختیاری، استاندار کرمان، به نمایندگی انتخاب شده است.

ذیلاً مطلبی راجع به نحوه این انتخاب ایشان از کرمان، بدون هیچ توضیح و تفسیری، به نقل از کتاب پیغمبر دزدان، به استحضار

خوانندگان گرامی میرسد و اضافه مینماید که همین مطلب عیناً در کتاب تاریخ کرمان - تألیف احمدعلی وزیری - بکوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی - جلد اول - چاپ سوم - صفحه ۸۵ و کتاب جغرافیای کرمان - احمدعلی خان وزیری کرمانی - به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی - صفحه ۲۱۲ و نیز کتاب تلاش آزادی - نویسندگان باستانی پاریزی - زیرنویس صفحه ۲۰۵، هم درج شده است:

" و این [مجیدخان ابراهیمی] همان کسی است که فروغ رئیس دادگستری کرمان - مرد بزرگواری که بیست سال دادگستری کرمان را مثل دادگستری انگلستان اداره کرد - در باره جای پای زن در کارها [۱۹]، به شوخی گفته بود: مجیدخان در بازی انتخابات با یک دام رفت و گاره آورد."

(پیغمبر دزدان، محیط اجتماعی و آثار او - مقدمه و توضیحات از باستانی پاریزی - چاپ نهم ۱۳۶۴ - انتشارات نگاه - صفحه ۹۸ مقدمه)

ضمناً در تکمیل شرح بالا مطالب زیر را اضافه مینماید:
نوزدهمین دوره قانونگذاری در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۵ ش.
(مطابق با ۳۱ مه ۱۹۵۶) افتتاح شده و بطوری که این نویسنده تحقیق کرده است، آقای مجیدخان ابراهیمی، از چندی پیش از این تاریخ در تهران (در سه راه تخت جمشید) سکونت داشته و بعد از تعطیل مدارس، دختر دیگر و پسر خود به اسامی فرحناز و حمید را نیز به نزد خود آورده است. (گویا همسرشان برای اداره املاک خود و نیز ادامه امور دامداری و گاره‌آوری، در ایامی که هنوز جهان‌شاه مصمصام بختیاری به صورت مجرّدی در کرمان بوده، در آن شهر باقی مانده است.) و نیز گویا محل سکونت پدرشان در تهران در اواخر در سه راه زرگنده بوده است.

یکی از کتابهای چاپ‌نشده نگارنده، که پیش از آمدن به آمریکا، نوشته شده است، راجع به "نقش زنان در انتخابات کرمان" میباشد.

در آن کتاب راجع روشی که در چند دوره متوالی در انتخابات کرمان معمول شده بود و افرادی با پیشکش کردن همسر یا دختر خود به نخست‌وزیر، فرزند نخست‌وزیر، یا استاندار کرمان به عنوان نماینده از این شهر یا بعضی دیگر از شهرهای این استان انتخاب شده‌اند، مفصلاً صحبت شده است.

۲ - ازدواج با همسر سابق پسر برادر!

سخنان خانم مهناز افخمی راجع به پدرشان به شرح زیر بوده است:

... پدرم اهل موسیقی بود. اهل خوشگذرانی بود. اهل دور هم جمع کردن افراد خانواده بود... پدرم یک موقعیت خاصی داشت به خاطر اینکه هم خودش آدم دوست‌داشتنی [!؟] بود و هم به خاطر پدرش و موقعیت خانوادگیش احترام خاصی [!؟] برایش بود... (همان - صفحه ۸)

هر انسان با وجدان و شریف بر این اعتقاد می‌باشد که طمع کردن به یک زن شوهردار و برقراری ارتباط نامشروع با وی کاری است بسیار زشت و ناپسند و بدتر از آن این است که شوهر آن زن از دوستان نزدیک کسی باشد که آن زن را به اصطلاح از راه بیراه برده و با وی ارتباط نامشروع برقرار نموده است.

این نویسنده با تمام وجود بر این اعتقاد می‌باشد که اگر شخصی کوچکترین بونی از شرف و وجدان داشته باشد، هرگز به یکی از بستگان نزدیک خود که در عین حال بهترین دوست وی هم بشمار می‌رود، این خیانت بزرگ را وا نمیدارد و با همسر وی رابطه نامشروع برقرار نمیسازد.

واقعاً چنین شخصی بعد از فاش شدن این خیانت بزرگ چگونه
میتواند به چشمان شوهر آن زن و سایر بستگان خود نگاه کند؟ آیا مرگ
بهتر از تحمل این قبیل نگاهها نیست؟

در هر حال، همانطوری که سرکار خانم افخمی در مصاحبه خود
شرح داده‌اند، خانواده ایشان و خانواده عمویشان، که نامش موسی‌خان
بوده است، در خانه پدر بزرگشان، به نام مختارالملک، زندگی میکردند.
عموی پدر ایشان، به نام مسعودالملک (که خانه‌اش دیوار به
دیوار خانه مختارالملک بوده) دختری داشته است به نام رفعت‌خانم، که با
پسر عموی مهناز خانم، به نام غلامحسین‌خان از دواج کرده بوده است.
اما گویا اتفاقات بسیار ناخوش‌آیندی (که شاید برای بعضی از
قهرمانان داستان خوش‌آیند بوده است) در آن خانه بزرگ و پر قوم و
خویش رخ میدهد که در اثر آنها غلامحسین‌خان به ناچار، رفعت‌خانم،
همسر خود را طلاق میدهد و وی به همسری مجیدخان (پدر مهناز خانم و
عموی غلامحسین‌خان) درمی‌آید.

چون این نویسنده از جزئیات مربوط به اتفاقات مزبور آگاهی
دقیق ندارد، لذا امیدوارم که سرکار خانم افخمی بتوانند در این رابطه
توضیحاتی که نتیجه آن برائت پدرشان باشد اقامه نمایند.

۳ - افسانه تحصیل در فرانسه!

سرکار خانم افخمی راجع به پدرشان گفته‌اند که: "... پدرم در

فرانسه درس خوانده و علاقمند شده بود..." (همان - ص ۷)

سرکار خانم افخمی فرموده‌اند که پدرشان چه درسی را در
فرانسه خوانده بوده است؟ البته پدرایشان به منظور تحصیل به فرانسه
رفته بوده، ولی بطوری که در کرمان شایع بود، به علت اشتغال به امور
دیگر؟ فرصت درس‌خوانی نداشته است.

مطلبی که به رواج این شایعه کمک میکرده، تیر خوردن و کور شدن یک چشم مجیدخان در کشور فرانسه، بوده است که در همان کشور، چشم تیرخورده ایشان را عمل کرده و به جای آن یک چشم مصنوعی گذاشته بودند و ایشان متعاقب آن عمل (و گویا بعد از گذراندن بعضی تحمیلات؟) به ایران مراجعت کرده یا اخراج شده‌اند.

ج - زندگی خارج از روال عادی

خاندان مادری؟!؟

چو دختر ندارد ز مادر نشان

تو بیگانه‌اش خوان و دختر مدان

سرکار خانم افخمی، راجع به خانم والدۀ خود چنین فرموده‌اند:

« [س] - مادر تان چند برادر و خواهر داشت؟

مادر من تنها دختر بود و تنها بچه بود. مادرش طلاق گرفته بود و از شوهرش جدا شده بود. شیوۀ زندگی شوهرش را نمی‌پسندید[۱۹]. برای خودش یک شغل مستقل در نظر گرفته بود و یک خیاطخانه باز کرده بود.

در آن زمان در کرمان، شهری که در آن زندگی می‌کردند و گروهی که با آنها تماس داشتند [چه گروهی؟]، ورود به عالم بیزنس و تجارت [۲۰] برای یک زن، آنهم بیوه و مطلقه تنها، کار جنجالی و مشکلی بود.

[س] - این قبل از کشف حجاب بود؟

بله، این موضوع مربوط به حدود هشتاد سال پیش است. مادرم با او زندگی میکرد و او میخواست که دخترش درس بخواند، تحصیلات عالی داشته باشد و از عهده زندگی خودش بریاید و زنی مستقل باشد. در نتیجه این سابقه برمیگردد به مادر بزرگم و مادر مادر بزرگم، اصولاً ما از طرف مادری از خانواده‌ای هستیم که زن‌هایش به استقلال و تصمیم‌گیری، خارج از روال عادی [۱۱] عادت داشتند و، خوب این در روحیه ما خیلی تأثیر داشت ...

(همان - صفحه ۹)

ایشان مطلب بالا را بعد از معرفی مادر خود به عنوان زنی که دارای "یک استقلال فکری و یک حضور قوی" بوده که "قطعاً روی ما [ایشان و خواهر و برادرش] اثر گذاشته بود"، بیان داشته است.

(همان - صفحه ۹)

نگارنده در ایام کودکی و نوجوانی خود از طوبی خانم خیاط و از زندگی خارج از روال عادی [۱۲] وی و چند نفر دختر و زن جوان که به عنوان شاگرد یا کمک‌خیاط، روزها و گاهی هم شبها، درخانه او کار میکردند، داستانهای فراوان شنیده است. در آن زمان دختر طوبی خانم، به نام فردوس به خانه شوهر، که مجیدخان ابراهیمی باشد، رفته بود و وی با مادر خود که زنی لاغراندام و نسبتاً بلندقد بود بسر میبرد.

طوبی خانم، مذهب بهائی داشت و دارای نام خانوادگی میرعلائی بود و گویا قبلاً شوهری بهائی از فامیل نفیسی داشته است که نگارنده وی را نمیشناخت.

به تدریج که بزرگتر شدم دانستم که برادر طوبی خانم به نام حسین خان میرعلائی نیز در تهران در اداره راه‌آهن آن شهر استخدام شده و به اینجهت دیگر مزاحم یا سرآهونی برای طوبی خانم در کرمان

باقی نمانده است. حسین خان میرعلائی دارای یک پسر و یک دختر به اسامی فرهاد و شیرین میباشد که هم‌اکنون نیز بهائی هستند و گویا، در حال حاضر، دارای زندگی محترمانه‌ای در کانادا میباشند.

راجع به نحوه ازدواج خارج از روال عادی [۱۹] دختر بهائی طوبی خانم خیاط نیز با جوانی شیخی‌مذهب، داستانهای در افواه وجود داشت که، خصوصی محسوب میشوند و، جای نقلشان در این پیشگفتار نیست.

چون خاندان مادری مهناز خانم افخمی همواره عادت به اتخاذ تصمیمهای خارج از روال عادی [۱۹] دارند، لذا مادر ایشان، فردوس خانم نفیسی، نیز که در کرمان با بعضی از مستشاران آمریکائی اداره اصل ۴ ترومن آشنائی یافته بود، پیش از گرفتن طلاق، به تهران رفت و بنا بر سفارش همان مستشاران چندی هم در اداره مرکزی اصل ۴، واقع در خیابان کاخ استخدام شده و به کار پرداخت!

بعداً مجیدخان ابراهیمی، با پادرمیانی بزرگان فامیل و بنا به دستور سرکار آقا، پیشوای شیخیه، به همراه دو نفر شاهد به یک دفترخانه رفته و خانم را بطور غیابی طلاق گفته است تا اینکه وی بتواند با گذرنامه مجردی به آمریکا مسافرت نماید.

سرکار خانم افخمی در مورد تصمیم خارج از روال عادی [۱۹] مادرشان جهت مسافرت به آمریکا و آغاز زندگی ایشان در آن کشور چنین گفته‌اند:

«... او فکر میکنم آن زمان در حدود سی و یکی دو سالی بود، تصمیم گرفت که به آمریکا بیاید. با اینکه زبان بلد نبود و تنها در سال دانشگاه را [در کجا؟] تمام کرده بود. بدون امکانات مالی آمد به آمریکا و در کالیفرنیا به مدرسه رفت و زبان یاد گرفت و آنجا کار کرد و خرج خودش را تأمین کرد. بعد من و برادر و خواهرم را به آمریکا آورد و ما با کمک او مشغول تحصیل شدیم...» (همان - صفحات ۹/۱۰)

لازم به گفتن نیست که ایشان تمام این اقدامات را با اتخاذ تصمیمهائی خارج از روال عادی؟ به انجام رسانده‌اند.

سرکار خانم افخمی مدت ده سال از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ میلادی (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶ خورشیدی) در آمریکا بسر برده‌اند، ازدواج کرده‌اند ولی از عهده ورود به دانشگاه برای دریافت مدرکی در یک رشته دانشگاهی مثلاً فنی، علمی، اجتماعی، اقتصادی، پزشکی و از اینقبیل برنیامده‌اند و بقول خودشان فقط زبان انگلیسی خوانده‌اند؛ زبان انگلیسی که هر فرد بیسواد نیز پس از ده سال زندگی در آمریکا، تا اندازه‌ای آن را فرا میگیرد و کلاسهای آن در سطوح مختلف تا بالاترین سطح در هر کالج دائر است و تحصیل در آنها حتی نیاز به داشتن دیپلم پایان تحصیلات دبیرستانی (که معلوم نیست ایشان داشته‌اند یا خیر) هم ندارد!

از مختصر شرحی که خانم افخمی راجع به زندگی خود در آمریکا داده‌اند چنین برمی‌آید که ایشان نیز همواره تصمیماتی خارج از روال عادی می‌گرفته‌اند.

مثلاً به نحوه مراجعه ایشان به مغازه‌ها برای پیدا کردن کار توجه فرمائید:

“... اولین تابستانی که برگشتم سانفرانسیسکو سعی کردم کار بگیرم و خرج خودم را بدهم. چون تجربه در هیچ کاری نداشتم، فکر کردم فروشنده‌گی آسان‌ترین کار است. بهترین لباس‌هایی را که داشتم پوشیدم، آن زمان دستکش میپوشیدم. دستکش سفید دستم کردم و از اولین مغازه‌ای که اول خیابان سانفرانسیسکو بود شروع کردم و بدون اینکه تبعیضی بین مغازه‌ها قائل شوم به هر کدامشان رفتم و گفتم من دنبال کار میگردم. میرسیدند: تجربه داری یا نه؟ میگفتم: نه، میگفتند: کار نداریم. یادم می‌آید حتی به یک مغازه‌ای که سیکار برگ میفروختند، رفتم و آنها البته فقط تبسم کردند...”

(همان - صفحه ۱۲)

وقتی که ایشان بهترین لباس‌های خود را پوشیده، و دستکش سفید هم به دست کرده بودند (طبیعی است از کسی که همیشه با آرایش میباشد، هفت قلم آرایش هم فراموش نشده بوده است.) حال با آن روال غیر عادی و حتی با رفتن به مغازه سیگار برگ فروشی به دنبال پیدا کردن چه کاری بوده‌اند؟

نمونه‌ای از زندگی خارج از روال عادی یک دختر

در سال ۱۳۳۱ شمسی، دختری دوازده ساله؛ متعلق به یکی از خانه‌های پرجمعیت و اشرافی کرمان، که در کلاس ششم ابتدائی تحصیل میکرده است در راه مدرسه با یک جوان بیست‌ساله تهرانی که تازه از تهران برای خدمت در سازمان پخش شرکت ملی نفت ایران، به کرمان آمده بود آشنا میشود و یک دل نه صد دل عاشق وی میگردد. در آن خانه سگ بزرگ زردرنگی وجود داشته که آن را شیرو (بر وزن نیرو) میگفته‌اند که به زبان کرمانی به معنای شیر کوچک میباشد. آن دخترخانم هر شب، بعد از ساعت ۱۲، طبق قرار قبلی که با آن پسر داشته، بلند میشده و ابتدا سگ را در لاته‌اش محبوس میساخته و بعد با خیال راحت پسر را به خانه می‌آورده و در یکی از اتاقهای خلوت، به روال غیرعادی! به عشق‌بازی میپرداخته است. این امر یک شب با بیدار شدن یکی از کلفتها فاش میشود، پدر و زن‌بابای دختر خبردار میگردند، هیاهو راه می‌افتد و پسر هم فرار میکند.

ظاهراً پسر، بعد از فرار از آنجا از ترس جان، به خانه رئیس شرکت ملی نفت پناه میبرد و در همانجا میماند تا اینکه روز بعد دوستانش از طرف وی، پس از تسویه حساب با صاحبخانه‌اش، مختصر لوازمی را که داشته است جمع‌آوری کرده، به او می‌رسانند و وی شب بعد با گرفتن یک ابلاغ اداری مبنی بر اینکه در اختیار کارگزینی سازمان

پخش نفت در تهران گذاشته شده است با اتومبیل اداره تا رفسنجان برده میشود و از آنجا با اتوبوس مسافربری خود را به تهران میرساند. آن دختر خانم نیز پس از این رسوائی مجبور میشود که به تهران برود و در آپارتمان مادر بزرگ خود سکونت اختیار نماید. وی در همان شهر سال اول متوسطه را به پایان میرساند، اما چون مادرش که در همان زمان عازم مسافرت به آمریکا بوده است به او قول میدهد که پس از رسیدن به آمریکا و درست شدن کار اقامتش در آن کشور ترتیب انتقال او به آمریکا را نیز فراهم سازد، لذا آن دختر ترک تحصیل مینماید و به امید درست شدن کار مادر در آمریکا تا سال ۱۳۳۶ ش. (۱۹۵۷ م)، که دختری ۱۷ ساله بوده، به انتظار میماند.

در سال ۱۳۳۲ ش. (۱۹۵۳ م) مردی به نام اسماعیل خان شاطر، که دقیقاً ۲۰ سال از این دختر خانم بزرگتر بوده، پس از خاتمه تحصیلات خود در انگلستان به ایران برمیگردد و ضمن انجام فعالیتهای دانشگاهی خود، کلاسهای نیز، در خانه خود، برای تدریس زبان انگلیسی باز مینماید.

دختر مورد بحث ما، نیز در آغاز به اتفاق مادرش که هنوز به آمریکا نرفته بوده، در این کلاسها ثبت نام مینماید و بعد از رفتن مادر نیز به آموختن زبان انگلیسی در خانه اسماعیل خان شاطر ادامه میدهد.

تنها بودن اسماعیل خان شاطر و نفوذ نداشتن مادر بزرگ در آن دختر خانم به تدریج موجبات نزدیکی بیشتر آنان را فراهم میسازد، تا جایی که خانم از اوایل سال ۱۳۳۵ تا اواسط سال بعد و زمان مسافرت به آمریکا (در سالهای ۱۶ و ۱۷ سالگی) بطور شبانه روزی و به صورت زن و شوهر با اسماعیل خان شاطر ۳۶ ساله و ۳۷ ساله به زندگی میپردازد!

بابای آن دختر خانم در اواسط بهار سال ۱۳۳۵، که شغلی در میدان بهارستان تهران جایزه گرفته و به این شهر آمده بود، پس از آگاهی از آن زندگی خلاف روال عادی، قصد شکایت از اسماعیل خان به اتهام فریب دادن دختر نابالغ خود را داشت ولی با این اعلام دختر که در صورت انجام شکایت، خود را خواهد کشت و نیز به منظور جلوگیری از افشاح و رسوائی بیشتر از این کار خودداری کرده است.

متعاقب عزیمت دختر خانم به آمریکا، اسماعیل خان شاطر، نیز تاب تحمل دوری از وی را نیاورده و با کوشش زیاد و حمایت جمیت بنایان موفق به دریافت یک بورس مطالعاتی یک ساله در یکی از دانشگاههای آمریکا شده و به آن کشور رفته و دختر را به نزد خود آورده است. تابستان سال دوم که بورس پایان یافته و اسماعیل خان به تهران برگشته، چون دختر خانم امیدی به بازگشت وی نداشته است لذا به ازدواج تن میدهد ولی چند روز بعد آگاهی می‌یابد که اسماعیل خان با کمک حامیان خود، موافقت همان دانشگاه قبلی را جهت تدریس خود جلب نماید که چون دیگر کار از کار گذشته بوده است، اسماعیل خان نیز به ناچار ازدواج میکند و به همراه همسر خود مدتی را در آمریکا میگذراند.

مراجعت سرکار خانم افخمی

و شوهرشان به ایران

پدرم مجلس شورا به يك آنكاره خريد
من خود آنكاره شدم تا به وزارت برسم

سرکار خانم افخمی از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ میلادی در آمریکا بسر برده، در همانجا با آقای غلامرضا افخمی ازدواج کرده، صاحب یک پسر به نام بابک شده و بعد از ده سال به همراه شوهر و فرزند به ایران مراجعت کرده است. این خانم و شوهرشان، پس از ورود به ایران، در دانشگاه ملی ایران، که دست رئیسش برای هرگونه استخدام باز بوده، استخدام شده‌اند.

سرکار خانم افخمی داستان انتخاب خود به عنوان دبیرکل سازمان زنان ایران را، که در جریان دومین سفرشان به همراه شاهدخت

اشرف پهلوی به نیویورک صورت گرفته بوده، به شرح زیر بیان کرده است:

... بعد که آمدم نیویورک، یک روز والا حضرت از من خواست که با ایشان نهار [ناهار] بخورم. یک رستوران چینی بود، در خیابان دوم. نشستیم آنجا و من از بسکه Nervous بودم. برای اولین بار یک مارتینی سفارش دادم.

والا حضرت به من گفت: کله‌پا نمیشوی، با این مارتینی؟ خود والا حضرت مشروب نمی‌خورند. من گفتم که نه. مارتینی را خوردم. والا حضرت به من گفتند که: من می‌خواهم که تو کار دبیرکلی سازمان را قبول کنی... (همان - ص ۴۵)

شاهدخت اشرف پهلوی ظاهراً میبایست ریاست عالییه، یعنی فقط ریاست اسمی و بدون مداخله سازمان زنان ایران را به عهده داشته باشد و چنین قرار بوده است که نمایندگان سازمانهای زنان سراسر کشور و نمایندگان انجمنهای مختلف صنفی زنان در تهران اجتماع کنند و اعضای شورای مرکزی سازمان زنان ایران را انتخاب نمایند و بعد دبیرکل سازمان زنان ایران از بین اعضای آن شورا و توسط خود آن شورا انتخاب گردد. حال سرکار خانم افخمی اعتراف میکنند که انتخابشان توسط یک نفر، که خود غیر انتخابی بوده، و بدون اینکه حتی با یک نفر از زنان ایران در اینمورد مشورت شده باشد، صورت گرفته است.

یک داستان معترضه دیگر

تصادفاً در ایران نیز یک صدراعظم به اعتیادی خارج از روال عادی دچار بوده و آن اینکه ایشان هم علاقه‌ای شدید به جوان‌مرد دوستی منتهی برای منظوری دیگر داشته‌اند.

و در همین سالها جوان‌مردی به نام آقای پ. ر. مورد علاقه شدید و مشترک والا دخت و صدراعظم قرار گرفته بوده و این رقابت

عاشقانه موجبات بروز دشمنی شدید بین آنان دو نفر را فراهم ساخته بوده است.

اما، خوشبختانه! خیلی زود، و گویا با پادرمیانی و اقدامات یک زن و شوهر آمریکادیده نیروی انسانی مورد نیاز آن دو نفر از بین محصلان یک مؤسسه آموزشی تأمین شده و آن دشمنی نیز به صلح و صفا مبدل گردیده است و به این علت چون دیگر نیازی به وجود آقای پ. ر. در ایران وجود نداشته، لذا وی با موافقت طرفین، به خارج از کشور به نزد صاحب اصلی اش فرستاده شده است.

یک حقیقت دیگر

اگر مادر بزرگم در فلان شهر به تنهایی نجابت‌خانه‌ای داشت
من اینجا با نجیبان فراوان نجابت‌خانه‌ها خواهم برافراشت

شاهدخت اشرف پهلوی، بر سه سازمان که در یک ساختمان، در خیابان قوام‌السلطنه، قرار داشته، دارای ریاست عالیّه بوده است:
- سازمان زنان ایران، به دبیرکلی خانم مهناز افخمی، در طبقه اول،

- سازمان پیکار جهانی با یسواد، به دبیرکلی جناب آقای غلامرضا افخمی، شوهر خانم افخمی در طبقه دوم،
- سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، به دبیرکلی جناب آقای عبدالرضا انصاری، قائم مقام والا حضرت در طبقه سوم، و
- دفتر کار والا حضرت در طبقه چهارم!

تمام سازمانهای دولتی یا وابسته به دولت که از بودجه عمومی استفاده میکنند، یا مشمول قانون دیوان محاسبات کشور میباشند و یا اینکه ترتیب ویژه و مؤثری برای حسابرسی سالانه آنها داده شده است.

صاحبان و مدیران شرکتها و سازمانهای خصوصی و غیر دولتی نیز که نسبت به سازمان مربوط به خود دلسوزتر هستند، معمولاً از مؤثرترین کنترلهای حسابرسی به شیوه نوین استفاده میکنند تا علاوه بر حصول اطمینان از اینکه امور مؤسسه متعلق به آنان در جهت هدفها و برنامه‌های مورد نظر در جریان می‌باشد، دارائی و اموال مؤسسه را نیز از گزند سوءاستفاده و دستبرد و عملیات غیر صادقانه، محفوظ نگاه بدارند. وقتی که ما میبینیم افراد بسیاری با وجود برقراری روشهای دقیق و مؤثر حسابرسی و کنترل، باز هم با توسل به انواع جعل و تزویر دست به سوءاستفاده و اختلاس میزنند و نیز به تجربه ثابت شده است که بسیاری از کارکنان تا زمانی که از وجود سیستمهای دقیق کنترل آگاهی و وحشت دارند، افرادی درستکار و قابل اعتماد! میباشند ولی همینکه راهی نسبتاً بی‌خطر برای دزدی و سوءاستفاده بیابند و یا با وجوه و اموالی بی‌حساب و کتاب رو به رو گردند، وسوسه میشوند و به هر میزان که برایشان امکان داشته باشد، به اختلاس و دزدی مبادرت مینمایند، با این ترتیب در آن زمان کسی نمیتوانست قبول نماید که در وجوه بی‌حساب و کتابی که به عنوان بودجه در سه سازمان مزبور و در اختیار **شاهدخت اشرف پهلوی** و سه نفر افراد محرم به او قرار داشته هیچ‌گونه حیف و میل و سوءاستفاده‌ای صورت نگرفته است؟

سازمان زنان ایران و سازمان پیکار جهانی با بیسوادی وضعی کاملاً شتر، گاو، پلنگ‌وار داشته‌اند، یعنی با اینکه صد در صد بودجه و درآمدش از پول مردم تأمین میشده ولی هیچ مقام و مرکزی، خارج از این سازمان‌ها برای کنترل یا نظارت بر ولخرجی‌های رؤسای آنها موجود نبوده است.

در دوران دبیران کل پیشین **سازمان زنان ایران**، که اهل قمار و مشروب نبوده و به درستکاری نیز شهرت داشته‌اند و بعلاوه هنوز رویشان با **والاحضرت اشرف پهلوی و عبدالرضا انصاری** نسبت به هم، به اصطلاح باز نشده بوده است و هیچکدامشان حتی افتخار صرف ناهار به تنهایی با **والاحضرت** را نداشته‌اند تا چه برسد به **مارتینی خوری** در حضور ایشان و از آن بالاتر رفتن به زندگی خصوصی **والاحضرت** حتی ویلای

ایشان در جنوب فرانسه، بعد هم سایر قضایا؟!، طبعاً رودریاستی و
ظاهرسازی به والاحضرت و قائم مقام ایشان اجازه انجام بعضی قضایا را
نمیداده است.

اما، بعد از تحمیل شرم آور سرکار خانم افخمی به سازمان زنان
ایران، مخصوصاً پس از آنکه شوهر ایشان، جناب آقای غلامرضا افخمی،
نیز به دبیرکلی پیکار جهانی با بیسوادی منصوب گردیده و هر طبقه از
ساختمان واقع در خیابان قوام السلطنه در اختیار یکی از این چهار نفر، که
همگی خودی بوده اند، قرار گرفته است، آیا میتوان پذیرفت که حسن
جریان امور و خودداری از دزدی و سوءاستفاده به همان روال و صورت
سابق ادامه یافته باشد؟

تقلیدی ناشیانه توسط معدی شیرازی

از سعدی شیرازی

والامرغ پیری را حکایت کنند که از دوران جوانی به جوجه خروس
اشتیاق وافر داشته و تا رسیدن به پیری هیچ فرصتی را در استفاده از جوجه
خروس فرو نمی گذاشته است.

تا زمانی که هنوز این مرغ پیر به دوران گرچی نرسیده بوده، در راه
استفاده از جوجه خروس های انتخابی اش مشکل مهمی وجود نداشته، اما کم کم
به علت افزایش فاصله سنی او با جوجه خروس ها، بر مشکلات او هم اضافه
شده است.

زیرا تعدادی از جوجه خروس ها، با وجود امتیازات گزاف و جوائز
فراوان از اجابت درخواست آن پیر مرغ سر باز میزدند و تعدادی دیگر هم که
آن درخواست را اجابت میکردند، پس از حضور در خلوت وی و مشاهده آن
جسم فرتوت موقتاً به ناتوانی جسمی دچار میشدند و از انجام وظایف مورد نظر
باز میماندند.

شنیده ام که ز پا اوفتاده مرغی پیر
خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت

گرفت جوجه خروسی قشنگ و خوب و جوان
 ز چشم سایر مرغان شهر خود به نهفت
 چنانکه رسم عروسان بؤذ مهیا گشت
 ولی به حمله اول عصای جوجه به خفت
 میان جوجه و آن مرغ پیر دعوا شد
 ولیک معدی شیراز بهر آنان گفت:
 گنه ز جوجه خروس جوان و رعنا نیست
 عصای او نشود بهر مرغ پیر کلفت!

در این زمان از مرغی مکار و بدکردار که در یک مرغزار
 صاحب اختیار بود، ابتکاری پریار پدیدار آمد. وی هر شب چند جوجه خروس
 آماده به کار را همراه با جمعی مرغ خوش رفتار به خلوت اسرار آن پیر دل آزار
 می برد و راه بوس و کنار را هموار می ساخت.
 آن زیباییان تاپ بس، ساقیان مجلس بودند و با ناز و عشوه
 مسئله آموز صد مدرس. جوجه خروسان بی رخار و حس را اتیس و مونس
 میشدند و آنان را با ملامسه و غمزه های چشم نرگس، برای گناه مورد نظر
 آماده و مؤسوس میگشتند.
 و نیز راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار
 چنین حکایت کنند که چند خروس نامدار از عالی مقامان پراشتهار، از یمین و
 یسار، آشکار، و با وقوف از اسرار، وارد آن بازار شدند و اکثرشان مرغان و
 بعضی هم خروسان را خریدار گشتند و از وصل و کنارشان کامکار و برخوردار و
 دو نفر از آن خروسان کشوردار، چون هویدا و آموزگار پیر مرغ والاتبار را
 فرمانبردار شدند و آن سرمرغدار را به عنوان وزیر قرین افتخار ساختند.

شایعه اختلاس و حیف و میل در

اعتبارات مراکز رفاهی

همانطور که میدانیم، دهها داستان از سوءاستفاده های شرم آور
 و غیرقانونی در سازمانهای زیر نظر والاحضرت اشرف در افواه وجود
 داشته، که امکاناً بعضی از آنها شایعه و غیرواقعی بوده است.

یکی از این داستانها، شایعه سوءاستفاده از بودجه و اعتباراتی بوده که توسط سازمان برنامه و بودجه برای تأسیس مراکز رفاه در شعب سازمان زنان در نقاط مختلف ایران، بدون برقراری کنترل‌های دولتی، در اختیار سازمان زنان ایران قرار میگرفته است.

چون مقامات دولتی و دیوان محاسبات کشوری هیچگونه نظارتی بر مصرف این اعتبارات نداشته و تمام اختیارات و مسئولیتهای مربوط به حسن جریان امور و مصرف صحیح بودجه‌های مصوبه به عهده سازمان زنان ایران در دست دو نفر، قائممقام ریاست عالی و دبیرکل سازمان، بدون آقابالاسرا! بوده است، لذا با وجود در دست نبودن سند و مدرک، چگونه میتوان راجع به درستی یا نادرستی آن شایعه داوری نمود؟

در آن زمان هر شعبه‌ای از سازمان زنان در شهرستانها که علاقمند به تأسیس یک مرکز رفاه خانواده در شهر خود بوده است، میبایست نیمی از بودجه لازم برای تأسیس آن مرکز را از کمکهای مردمی، در محل تأمین نماید و نیم دیگر را سازمان برنامه و بودجه، بطور بلاعوض از بودجه کشور تأمین میکرد است.

شایعه مزبور این بوده است که در دوران دبیرکلی سرکار خانم افخمی، از بودجه شخصی والا حضرت اشرف، وجوهی به نام تعدادی از شهرهای دورافتاده و کوچک ایران، که در فکر تأسیس مراکز رفاه نبوده‌اند به عنوان تأمین نیمی از هزینه تأسیس یک مرکز رفاهی، به یک حساب بانکی قلابی، که از سوی سازمان زنان ایران، به نام آن شهر افتتاح شده بوده است، واریز میشده و بعد از آنکه سازمان برنامه نیم دیگر هزینه مربوط به آن را تأمین مینموده است، تمام موجودی آن حسابهای قلابی با امضاهای مجاز قائممقام و دبیرکل تصاحب و بین آنان که بایست تقسیم میشده است.

نگارنده امیدوار است روزی امکان بررسی به سوابق سازمان برنامه و بودجه میسر شود و بتوان تعداد دقیق مواردی را که برای تأسیس مراکز رفاه تأمین اعتبار شده بوده است، دقیقاً مشخص ساخت و آنها را با مراکزی که واقعاً افتتاح شده بودند، مقایسه نمود تا بتوان در

مورد درستکاری یا میزان نادرستی ریاست عالیه و دبیرکل سازمان زنان ایران، حداقل در این رابطه قضاوت کرد.

سخن پایانی در این بخش

بطوری که میدانیم سرکار خانم مهنلز افخمی، با حمایت کامل والا حضرت اشرف و با موافقت امیر عباس هویدا، در کابینه جدیدی که این شخص در تاریخ اول مهر ۱۳۵۴ تشکیل داده بود، به پاداش خدمات بسیار ارزنده‌ای که انجام داده بوده است، به عنوان وزیر مشاور در امور زنان تحمیل گردید و در کابینه بعدی، یعنی جمشید آموزگار، نیز که به قول مسعود بهنود:

"... دولت اشرف پهلوی بود... و جز چند نفری که برای

ظاهر سازی و یا به اشاره شاه برگزیده شدند، بقیه اعضای دولت را

از میان پیروان و مریدان والا حضرت [اشرف] برگزید...

(از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود - صفحه ۷۲۰)

که یکی از آنان سرکار خانم افخمی در همان سمت وزیر مشاور در امور زنان بوده است.

اما، گویا سرکار خانم افخمی، که از تاریخ دبیرکلی در سازمان زنان ایران، از حقوق دانشگاه ملی نیز کماکان استفاده میکرده است، از آغاز انتصاب به وزارت، حقوق این پست را نیز بر آن دو حقوق افزوده، ولی خود او دائماً در خارج از کشور، همراه با والا حضرت اشرف، به اتلاف وجوه متعلق به ملت ایران مشغول بوده است.

بطور مثال:

سال ۱۹۷۵ پیشاپیش از سوی سازمان ملل متحد به عنوان

"سال زن" تعیین شده بود و این امر برای والا حضرت اشرف، که ریاست

هیئت نمایندگی ایران در مجمع عمومی آن سال را نیز به عهده داشته، و

نیز برای دولت ایران موقعیت ویژه‌ای پیش آورده بوده است که با اتلاف

مبلغ قابل توجهی از بودجه کشور، طرحی را تهیه نمایند که ظاهراً انجام اقداماتی را برای بهبود وضع زنان در کشورهای جهان پیشنهاد میکرده ولی هدف اصلی و نهانی اش افزایش پرستیژ و شهرت برای والا حضرت اشرف در سطح جهانی بوده است.

این طرح که متخصصان وزارت امور خارجه در ایران و نیز در نیویورک برای تدوین و تنظیم آن زحمت زیادی کشیده بوده اند، در سال ۱۹۷۵، از سوی والا حضرت اشرف به مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیشنهاد شده است. و چون بررسی طرح مزبور نیاز به تخصصهای ویژه ای داشته، لذا مجمع عمومی، کمیته ای را مرکب از نمایندگان شانزده کشور، که ایران نیز در زمره آنها بوده، برای بررسی و اظهار نظر راجع به آن تعیین نموده است.

نظر به اینکه طرح مورد بحث، متضمن پیشنهادات و انجام اقدامات جدیدی در زمینه بهبود وضع زنان در سطح جهانی بوده، لذا ضرورت داشته است که دولتهای منتخب، حتی المقدور، از میان زنان مشخص و برجسته ای که در کشور خود داشته اند، افرادی را نیز به عنوان نمایندگان خود جهت شرکت در آن کمیته تعیین و اعزام دارند و این امر هزینه های جدیدی برای دولتهای منتخب و سازمان ملل متحد به وجود می آورده است.

در این شرایط، والا حضرت اشرف، از سوی دولت ایران هزینه های مربوط به این طرح را تقبل کرده و مقدماً چکی از بودجه کشور ایران، به مبلغ دو میلیون دلار، به نام اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی، به منظور تأمین مخارج اولیه این طرح به گورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل متحد تسلیم نموده است.

اعضای این کمیته، که علاوه بر دریافت مخارج سفر و هزینه ایاب و ذهاب، هدایای ارزنده ای نیز از بودجه سازمان زنان ایران دریافت کرده و به اصطلاح کاملاً نمک گیر! شده بودند، والا حضرت اشرف را به ریاست انتخاب کرده و نهایتاً طرح پیشنهادی را، البته با تغییراتی، مورد تصویب قرار داده اند.

این مصوبه در همان سال، ضمن پیشنهادات دیگر، در کنفرانس جهانی زن که در مکزیک تشکیل شده بوده، مطرح شده و با کوشش و فعالیت هیئت نمایندگی ایران، مطالبی از آن در "برنامه جهانی کار" (World Plan of Action) که در آن کنفرانس تصویب شده بود، گنجانده شده است. هر چند که برنامه مزبور بعداً توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب و جهت اجراء به دولتها ابلاغ شده ولی به علت قابل اجرا نبودن به فراموشی سپرده شده است.

سرکار خانم افخمی در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس جهانی زن در مکزیک با رئیس هیئت نمایندگی استرالیا به نام الیزابت رید، که مشاور نخست‌وزیر استرالیا نیز بوده، آشنا شده و آگاهی یافته است که طرحی در استرالیا زیر نظر این خانم جهت تأسیس یک مرکز منطقه‌ای برای تحقیق و بهبود وضع زنان در آسیای شرقی و جزائر اقیانوس آرام تهیه شده که نه دولت استرالیا و نه سازمان ملل متحد بودجه‌ای برای اجرای آن ندارند.

چون سازمان زنان ایران وضع زنان ایران را کاملاً بهبود بخشیده بوده و پول بسیار زیادی هم در اختیار داشته لذا سرکار خانم افخمی مخارج تأسیس مرکز آن سازمان به نام ESCAP را در تهران (از جیب باباشون!) تقبل میفرمایند و نیز ترتیب میدهند که همان خانم، اسماً به عنوان مشاور سازمان زنان ایران حقوق بسیار گزافی دریافت نماید و در حقیقت ریاست آن مرکز را در تهران به عهده داشته باشد. از میزان مخارج پرداختی بابت مخارج مرکز ESCAP اطلاعی در دست نیست ولی میدانیم که خود آن خانم به مدتی در حدود سه سال از بودجه سازمان زنان ایران حقوق دریافت داشته است.

پس از ائتلاف آنهمه پول، سرکار خانم افخمی به فکر افتاده است که با سوءاستفاده از نفوذ والا حضرت اشرف ترتیب تأسیس مرکز دیگری را به نمایندگی از سوی سازمان ملل متحد در تهران بدهد و کلیه مخارج تأسیس و اداره آن را نیز از بودجه دولت ایران، یعنی در حقیقت از جیب ملت ایران پرداخت نماید و در عوض خودش از سوی آن سازمان به ریاست آن مرکز انتخاب گردد.

خود ایشان در این رابطه چنین گفته است:

"... یکی دیگر از کارهای عمده، ایجاد یک مرکز تحقیق بین‌المللی در مورد وضع زن بود. مؤسسه‌ای در سطح منطقه‌ای برای تحقیق در باره وضع زن وجود داشت، در آفریقا و آمریکای لاتین. ما فکر کردیم با کمک مالی ایران، که قابل توجه بود، کشورهای دیگر و سازمان ملل را تشویق کنیم که سازمان منطقه‌ای برای تحقیق در باره وضع زن در آسیا و اقیانوس آرام (ESCAP) تأسیس شود و سپس مؤسسه بین‌المللی برای تحقیق و آموزش زنان در سطح جهانی (INSTRAW) نیز به وجود آید که کار هم‌آهنگی بین مراکز منطقه‌ای را زیر نظر گیرد. دولت ایران دو میلیون دلار اختصاص داد به این مراکز تحقیقاتی که بسیار مفید بود..."

(جامعه، دولت و جنبش زنان ایران - همان - صفحه ۱۲۸)
به نظر می‌رسد، این دو میلیون دلار که از سوی دولت ایران جهت تأسیس INSTRAW اختصاص داده شده، غیر از دومیلیون دلاری بوده که دولت ایران قبلاً برای بررسی پیشنهاد والا حضرت اشرف و تشکیل کمیته‌ای مرکب از نمایندگان ۱۶ کشور پرداخته بوده است. خود ایشان در این مورد چنین فرمودند:

"... چندی بعد من برای انجام آخرین مذاکرات برای تکمیل قرارداد مابین دولت ایران و سازمان ملل متحد برای ایجاد مؤسسه بین‌المللی تحقیقات و آموزش زنان (INSTRAW) که قرار بود در ایران مستقر شود، به نیویورک رفتم. در جلسات اولی علاوه بر مهدی احساسی که نفر دوم سفارت ایران در سازمان ملل بود، همواره چند نفر دیگر در سطح سفیر و یا کاردار در هیئت ما شرکت میکردند.

وقتی قرارداد بالاخره کامل شد و آن را امضاء کردیم، روزی بود که تظاهرات در ایران بزرگتر و خشن‌تر از همیشه بود. ما بعد از مشورت با فریدون هویدا و اردشیر زاهدی به نمایندگان سازمان ملل گفتیم که: ایران تعهدش را اجراء خواهد کرد ولی برای مرحله اول مصلحت میدانیم که مقدمات کار تشکیل انستیتو در نیویورک انجام شود.

آنها بعد از چندی آمدند و از طرف دبیر کل پیشنهاد کردند که: من در این دوران عهده‌دار ریاست این مؤسسه بشوم. به نظر من پیشنهاد بسیار خوبی بود... بایستی در نظر داشت که اگر من پس از احراز پست به ایران سفر کنم امکان بازداشت من نخواهد بود چون آنوقت کارمند سازمان ملل متحد خواهم بود و مصونیت دیپلماتیک خواهم داشت...

(همان - ۱۹۴/۹۵)

اگر انقلاب اسلامی هزاران عیب به همراه خود به ایران آورده، محاسنی هم در بر داشته است، که از جمله آنها کوتاه شدن سر بعضی افراد بی‌وجدان سابق بود که ده‌ها ملیون تومان پول ملت ایران را به بهانه بهبود وضع زنان در کشورهای آسیای شرقی و حدود اقیانوس آرام به هدر میدادند تا اینکه مصونیت دیپلماتیک پیدا کنند و دولت ایران نتواند آنان را برای سوءاستفاده‌هایی که کرده‌اند به محاکمه بکشد.

بررسی اقدامات خانم افخمی

در سمت دبیر کلی بنیاد مطالعات ایران

بررسی شرح زندگی سرکار خانم افخمی نشان میدهد که ایشان به سه چیز فوق‌العاده علاقمند میباشند ۱ - گردش، مسافرت و تماشای

نقاط و مناظر دیدنی سایر شهرها ۲ - شرکت در مهمانی‌ها و پذیرائی‌ها
۳ - دریافت هدیه و پاداش علاوه بر حقوق.

خود ایشان راجع به زمانی که به سمت دبیر کلی سازمان زنان ایران منصوب شده بودند، چنین گفته‌اند:

“ در شش ماه اولی که من دبیر کل سازمان زنان بودم، سه چهارم
وقتم به سفر به قسمت‌های مختلف ایران گذشت. سال اولی که
دبیر کل بودم، به تمام استانها، در حقیقت تمام استانها غیر از یک
استان، سفر کردم، به چهل شهر و تعداد زیادی روستا . . .
(جامعه، دولت و جنبش زنان ایران - همان - صفحه ۵۳)

در بنیاد مطالعات ایران نیز ایشان اشتیاق خود به جهانگردی و
تفریح را به عنوان مأموریت و انجام وظیفه، یعنی با بودجه بنیاد برآورده
ساخته‌اند و در مقابل رسیدن به این تفریح و شادمانی بزرگ پاداش‌های
کلانی هم دریافت نموده‌اند!

ظاهراً بنیاد مطالعات ایران با خرج بودجه‌ای گزاف، تعدادی
افراد را که اکثراً دارای مدرک دکتر در یکی از رشته‌های علوم انسانی و
اجتماعی بوده‌اند، انتخاب نموده و آنان را پس از گذراندن یک دوره
آموزشی فشرده در مورد نحوه انجام مصاحبه، برای انجام مصاحبه‌های
مورد نظر تربیت و آماده کرده بوده است.

اما سرکار خانم افخمی که فقط ادعای تحصیل در رشته زبان
انگلیسی، آنهم تا سطح فوق لیسانس را دارد، بدون گذراندن دوره
آموزشی مزبور، عملاً در بسیاری موارد وجوه مصرفی برای آموزش
مصاحبه‌کنندگان را بی‌فایده ساخته است یعنی به جای استفاده از
خدمات مصاحبه‌کنندگان آموزش‌دیده، قسمت عمده‌ای از مصاحبه‌های
مهمانی‌دار! را خودشان به انجام رسانده‌اند:

چه خوش بود که برآید به يك کرشمه سه کار

به موجب مندرجات کتاب مورد بحث در طول سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰، از ایرانیان برون مرز جمعاً ۱۷۵ مصاحبه توسط ۲۶ نفر مصاحبه‌کننده به انجام رسیده است و ظاهراً حداقل دو نفر از این مصاحبه‌کنندگان (یعنی سرکار خانم افخمی و شوهرشان جناب آقای غلامرضا افخمی) در زمره افرادی که دوره آموزشی ویژه برای انجام مصاحبه را گذرانده بودند، نبوده‌اند.

حال هرگاه ۱۷۵ مصاحبه انجام‌شده را بر ۲۶ نفر مصاحبه‌کننده تقسیم نمائیم سهم هر نفر $۶/۷۳$ نفر یعنی کمتر از ۷ نفر میشود. اما با کمال تعجب میبینیم که سرکار خانم افخمی به تنهایی ۴۱ مصاحبه! و شوهرشان نیز ۱۱ مصاحبه! به انجام رسانده‌اند، یعنی این دو نفر به تنهایی ۵۲ مصاحبه را (که نزدیک به ۳۰ درصد کل مصاحبه‌ها میشود!) انجام داده‌اند.

حال در مورد اینکه این خانم با خودداری از استفاده از خدمات مصاحبه‌کنندگان آموزش‌دیده و محلی در اروپا و چند شهر آمریکا و مسافرت خود به آن نقاط چه ضرری به بنیاد وارد ساخته‌اند، باید به دفاتر آن سازمان مراجعه نمود.

الف - بعضی از مسافرت‌های سرکار خانم افخمی

از مصاحبه‌های سرکار خانم افخمی (فقط در طول سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱) در خارج از آمریکا، ۵ یا ۶ مرتبه مسافرت به اروپا و نیوزیلند بوده است، به شرح زیر:

۱ - مسافرت سرکار خانم افخمی و شوهرشان.

متفقاً به اروپا، به بهانه مصاحبه از دو نفر!

با اینکه فرد (یا افرادی) از شرکت‌کنندگان در اولین دوره آموزش نحوه صحیح مصاحبه، از میان ایرانیان مقیم پاریس انتخاب شده بودند، ولی سرکار خانم افخمی و شوهرشان (جناب آقای غلامرضا

افخمی) در تابستان ۱۳۶۹ ش. (۱۹۹۰ م.) از واشنگتن دی_سی به اروپا عزیمت فرموده‌اند و آقای افخمی ضمن این مسافرت، در تاریخهای پانزدهم و هفدهم ژوئیه با آقای مصطفی مصباحزاده، و سرکار خانم افخمی در تاریخهای پانزدهم و شانزدهم همان ماه، با خانم هما ناطق مصاحبه کرده‌اند!

۲ - عزیمت به نیوزیلند

به منظور مصاحبه با الیزابت آن رید

سرکار خانم افخمی در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ در آکلند (که یکی از شهرهای مهم نیوزیلند میباشد) با زنی به نام الیزابت آن رید (که بعداً شرح جریان سه سال حقوق‌گیری وی از سازمان داده خواهد شد) مصاحبه‌ای انجام داده‌اند.

اما آنچه که بر مبنای ظواهر امر میتوان قضاوت نمود این است که این مصاحبه از نظر هدف اصلی بنیاد یکی از بی‌ارزش‌ترین مصاحبه‌ها محسوب میشود و مسافرت پُر هزینه خانم افخمی به نیوزیلند به منظور انجام این مصاحبه را باید یکی از مصادیق واقعی اتلاف وجوه بنیاد به شمار آورد.

ب - مأموریت سرکار خانم عزت آقااولی

به پاریس جهت مصاحبه شدن؟

خانمی به نام عزت آقااولی، در دفتر مرکزی بنیاد مطالعات ایران (نزدیک به واشنگتن دی_سی، یعنی تشکیل کلاسهای آموزش نحوه انجام مصاحبه و بغل دست خانم افخمی) به خدمت اشغال داشته و دارد و در هر حال قاعدتاً افراد آموزش دیده برای مصاحبه، در آن ایالت، بیش

از سایر نقاط جهان میباشند و حتی شوهر همین خانم (به نام اردشیر آقاولی) نیز در زمره مصاحبه‌کنندگان قرار داشته است. اما، سرکار خانم افخمی به خانم عزت آقاولی، کارمند بغل دست خودشان!، مأموریت داده‌اند که برای مصاحبه شدن! به پاریس مسافرت نماید و مدتی در آن شهر اقامت کند و ضمن آن مدت دو مرتبه در آن شهر در تاریخهای ۲۱ اکتبر و ۳ نوامبر ۱۹۸۳ توسط خانم شیرین سمیعی مصاحبه شود! آفرین بر این صرفه‌جویی در مخارج؟!

ج - مسافرت خانم شیرین سمیعی از فرانسه به

آمریکا جهت دیدار و مصاحبه با یکی از بستگان

ما نمیدانیم که آیا خانم شیرین سمیعی اصولاً در کلاس‌هائی که زیر نظر دانشگاه کلمبیا جهت آموزش نحوه انجام مصاحبه، به تعدادی از ایرانیان، تشکیل شده بود، شرکت داشته است یا خیر؟ ولی آنچه شنیده‌ایم این است که گویا این خانم از بستگان نزدیک عروس سرکار خانم مهناز افخمی (همسر پسرشان) میباشد و با این ترتیب ضروری بوده است که از محل نمد بنیاد مطالعات ایران کلاه ارزنده‌ای هم نصیب ایشان گردد.

ظاهراً ایشان در فرانسه اقامت دارند زیرا ۱۷ مصاحبه در پاریس و دو شهر دیگر در آن کشور و نیز سه مصاحبه در کشور سوئیس به انجام رسانده‌اند.

اما بناگاه هوس مسافرت به آمریکا و دیدار بستگان به سرشان زده است و در بهار سال ۱۹۸۴، به بهانه مصاحبه با سرکار خانم نیره ابتهاج سمیعی، از فرانسه به ماساچوست پرواز کرده است تا با خانم نیره ابتهاج سمیعی مصاحبه نماید.

بدیهی است در هر زمان که یک نفر مصاحبه‌کننده با تعیین وقت قبلی، به منظور انجام مصاحبه، با فردی دیگر به خانه وی میرفته،

پس از انجام مصاحبه خانه او را ترک میکرده است به اینجهت اکثریت قریب به اتفاق مصاحبه‌ها دارای تاریخ انجام میباشند. اما برای معدودی از مصاحبه‌ها، مانند همین مصاحبه، بجای تاریخ یک یا چند روز معین، تاریخ یک ماه را ذکر کرده‌اند و (در اینجا) این امر به این علت بوده است که مصاحبه‌کننده در طول آن ماه در خانه مصاحبه‌شونده اقامت داشته و در هر زمان که فرصتی پیدا میشده، چند دقیقه‌ای از مصاحبه مورد نظر را ضبط میکرده است.

د - مسافرت آقای هرمز حکمت به پاریس

جهت انجام یک جلسه مصاحبه

آقای هرمز حکمت ظاهراً در واشنگتن ساکن هستند و در حال حاضر مسئولیت انتشار مجله ایران‌نامه را، از سوی بنیاد مطالعات ایران، به عهده دارند و با این ترتیب میتوان گفت که از نظر مسئولان بنیاد، در زمره خودی‌ها محسوب میشوند.

در هر حال، با اینکه ظاهراً حداقل سه نفر مصاحبه‌کننده آموزش‌دیده در پاریس بوده است ولی ایشان در سال به پاریس اعزام شده‌اند تا اینکه در تاریخ یک جلسه مصاحبه با آقای دکتر علی‌امینی به عمل بیاورند.

ه - مسافرت آقای بهروز نیکذات به لندن

جهت انجام یک جلسه مصاحبه

ظاهراً خانم شوشا عصار، که دوره آموزشی برای انجام مصاحبه را دیده بوده در انگلستان سکونت داشته، زیرا شش مورد مصاحبه توسط ایشان در لندن و شهرهای دیگر آن کشور به انجام رسیده است. اما سرکار خانم افخمی در سال ۱۹۸۴ مصلحت دیده‌اند که آقای بهروز

فیکذات سفری به لندن داشته باشند تا اینکه در تاریخ ۹ سپتامبر در آنجا با اسقف حسن دهقانی تفتی یک جلسه مصاحبه انجام دهند.

و - مسافرت آقای سپهر ذبیح از پاریس به کالیفرنیا جهت انجام سه مصاحبه

به نظر میرسد که آقای سپهر ذبیح نیز در فرانسه اقامت داشته، زیرا از تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۸۲ تا سپتامبر ۱۹۸۶ - هفت فقره مصاحبه در پاریس و یک مصاحبه در نیس به انجام رسانده است ولی در این فاصله در آوریل ۱۹۸۳ هم مسافرتی به کالیفرنیا کرده و در دو شهر موراگا و اوپکلند با سه نفر مصاحبه نموده است. جالب توجه این است که مصاحبه یکی از این سه نفر، به نام پرویز شوکت (که در روزهای نامعینی در طول ماه آوریل ۱۹۸۳ به انجام رسیده بوده) ظاهراً حتی لایق پیاده شدن هم تشخیص داده نشده و همانطور روی نوار باقی مانده است!

ز - مسافرت آقای اکبر اعتماد، از لندن به پاریس برای انجام ده مصاحبه

آقای اکبر اعتماد، عضو هیئت امنای بنیاد مطالعات ایران میباشند و به موجب مندرجات فرم شماره PF 990 که توسط بنیاد مزبور به I.R.S. ارسال شده، آدرس زیر به عنوان محل اقامت وی ذکر گردیده است: London W6 91Z England
اما ایشان در فاصله اکتبر ۱۹۸۲ دسامبر ۱۹۸۹ مسافرتهاى متعددی به فرانسه داشته و ده مصاحبه در پاریس به انجام رسانده است.

تصمیم نگارنده جهت مراجعت به ایران

پس از تجربه ناموفق انتشار نشریه "راه رضا شاه بزرگ" راهی بهتر از مراجعت به ایران در مقابل خود نیافتیم. زیرا از یک طرف با گذشت هر ماه، مبلغی از پولی را که در بانک به امانت گذاشته بودم، مصرف میشد و ادامه این وضع نمیتوانست تا مدتی طولانی امکان داشته باشد و از طرف دیگر با ادامه اقامت در آمریکا کاری مثبت از من ساخته نبود.

پیش از آمدن به آمریکا، ساده لوحانه بر این تصور بودم که با حمایت حقیقت جویان و ایران دوستانی که مایل به آگاهی از حقایق مربوط به تاریخ اخیر ایران، در دوران قاجاریه و پهلوی هستند (مخصوصاً اعضای خانان پهلوی و علاقمندان به این خاندان) خیلی زود در این کشور موفق به چاپ و فروش کتابهای خود خواهم شد، اما پس از آمدن به آمریکا متوجه شدم که در اینجا نه تنها کوچکترین امیدی به هیچ یک از آن افراد، مخصوصاً پهلوی ها، نیست بلکه باید از بعضی از آنان درخواست کرد: که مرا به خیر تو امید نیست شمرسان! و بعلاوه در این کشور نوشتن و انتشار هر نوع مطلب به فارسی، در هر زمینه، حتی علیه خدا و پیغمبر و اسلام و اهلان به مراتب آسانتر است از نوشتن مطالبی کاملاً مستند، ولی انتقادآمیز، راجع به مصدق!

البته نگارنده تاکنون از هیچکس رسماً درخواست کمک نکرده است، ولی با انتشار نشریه "راه رضا شاه بزرگ" و ارسال آن برای علاقمندان به این ابرمرد تاریخ ایران، انتظار داشت که افرادی حقیقت دوست برای کمک به ادامه انتشار آن و یا سایر کتابهای نگارنده پیشقدم شوند که این انتظاری بیهوده بود.

خلاصه اینکه، نگارنده در این زمان بناچار از ادامه کوشش برای چاپ و انتشار کتابهایی که حاصل چهل سال تحقیق و فعالیت در جهت کشف حقایق تاریخی بود منصرف شد و چون هنوز پلهای پشت سر خود، در راه برگشت به ایران، را کاملاً خراب نکرده بود و مخصوصاً با وجود افزایش سرسام‌آور قیمت مسکن در ایران هنوز امکان خرید آپارتمانی کوچک در تهران برایش وجود داشت، در صدد برآمد که آزادی در آمریکا را به لقایش ببخشد و به ایران مراجعت نماید و در این سالهای پایان عمر در آنجا بدون کوچکترین تظاهر ضد حکومتی و یا مبادرت به فعالیت سیاسی و به نحوی کاملاً مخفی و محرمانه، با استفاده از کامپیوتر و چاپگر کامپیوتری به تنظیم و ویراستاری کتابهای خود و تهیه فهرستهای لازم برای آنها بپردازد و از هر یک چند جلد را بطور کامل به چاپ برساند و آنها را نزد افراد قابل اعتماد به امانت بگذارد و نیز تعدادی را از طریق فکس برای بستگان و دوستان مطمئن به خارج از کشور ارسال دارد و از هر یک از این امانت‌داران درخواست کند که بعد از مرگ نگارنده در هر زمان که فرصت را برای چاپ و انتشار هر یک از آن کتابها مناسب دیدند ترتیب لازم را در این مورد بدهند، مشروط بر اینکه در متن و مطالب کتاب کوچکترین تغییری داده نشود.

اما وقوع فاجعه نهم سپتامبر به شرحی ذیلاً بیان خواهد گردید، موجبات تغییر تصمیم نگارنده جهت مراجعت به ایران و ادامه اقامت در آمریکا را فراهم ساخت.

تأثیر فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

بر زندگی نگارنده

فاجعه تأسف‌آور و تأثرانگیز نهم سپتامبر ۲۰۰۱ دنیا را به شدت تکان داد و موجبات تغییر قیافه جهان در مدتی نسبتاً کوتاه فراهم ساخت.

متعاقب این حادثه تأثرانگیز اقدامات امنیتی شدید و مؤثری در سراسر جهان و شدیدتر از همه جا در کشور آمریکا برقرار شد و، حد اقل در این کشور، اوضاعی بسیار امن‌تر و با آسایش خیال بیشتر برای ساکنان آن فراهم گردید.

این پیش‌بینی‌های شدید و غیرمنتظره امنیتی، برای نگارنده در حکم موهبتی بسیار بزرگ به حساب آمد، زیرا ناگهان، به خوبی متوجه شد و دقیقاً احساس کرد که، مانند هر یک از دیگر ساکنان آمریکا، در حلقه محافظت سرویس‌های امنیتی این کشور قرار دارد و با این ترتیب در صورت ادامه اقامت در آمریکا میتواند از جلد اسامی مستعار و فعالیت پنهانی خارج گردد و علناً با نام حقیقی خود به انتشار کتاب بپردازد و حتی بطور علنی و بدون ترس از دچار شدن به سرنوشت غم‌آور بسیاری از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور به انتشار مطالب و

تحقیقاتی اقدام نماید که از سالها پیش راجع به بعضی از پیشوایان انقلاب و رجال آن جمهوری آماده کرده بوده است. اولین کتابی که نگارنده با نام حقیقی خود منتشر ساخت، در حقیقت جزوه‌ای نزدیک به ۱۵۰ صفحه به نام "خاندان امام جمعه"، در پانصد نسخه بود.

انتشار این کتاب به دو دلیل انجام گردید، اول اینکه چون قسمت مهمی از تحقیقات تاریخی نگارنده به بررسی زندگی سیاسی محمد مصدق و شرح اقدامات انتقاداتآمیز وی اختصاص یافته است و انتشار اولین بخش از این تحقیقات در کتاب "نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق" موجب اتهام انتساب به پهلوی و شمس!، نویسنده و ناشر اسمی آن کتاب به جمهوری اسلامی را فراهم ساخته بود، لذا نگارنده در صدد برآمد که پیش از چاپ و انتشار بخش‌های دیگری از آن تحقیقات، به نام خود، موضع صریح خود را در مقابل رژیم جمهوری اسلامی اعلام نماید تا اینکه پیشاپیش از اتهام مزدوری آن رژیم مبرا شده باشد.

دوم اینکه چون گمان میرفت که کتاب مزبور علاقمندان و خریداران نسبتاً زیادی در میان ایرانیان خارج از کشور داشته باشد لذا نگارنده تصور میکرد که با درآمد حاصل از فروش آن خواهد توانست در انتشار بخش‌های بعدی تحقیقات تاریخی مزبور تسریع به عمل آورد.

خوشبختانه چند کتابفروشی ایرانی، در آمریکا، انگلستان و آلمان نیز تعدادی نسخه از این کتاب (و کتاب دوم را که شرح آن داده خواهد شد)، با حق الزحمه ۴۰ درصد، برای فروش پذیرفتند و چندی بعد دو قطعه چک، از کالیفرنیا از شرکت کتاب و از کتابسرا، بابت فروش کتابهای ارسالی، واصل شد و نگارنده، با خوشحالی چاپ دوم کتاب اول را با سیصد نسخه دیگر سفارش داد و بنا به درخواست آن دو کتابفروشی تعداد بیشتری از آن و نیز تعدادی از سایر کتابهایی که ذیلاً راجع به چاپ و انتشارشان توضیح داده خواهد شد، ارسال نمود که، شاید به علت به فروش نرفتن تمام نسخه‌های ارسالی، هنوز تسویه حساب به عمل نیامده است. البته با توجه به حسن شهرت مدیران این دو شرکت، در مورد

مختصر طلب مزبور جای نگرانی وجود ندارد. اما در مورد سایر کتابفروشیها چه؟

در هر حال، هرچند که نگارنده با انتشار کتاب "خاندان امام جمعه"، از یک سو امکان مراجعت خود ایران، در دوران رژیم جمهوری اسلامی را از بین برده بود ولی از سوی دیگر به این نتیجه مطلوب دست یافته بود و آن اینکه از آن به بعد در صورت انتشار تحقیقات مربوط به مصدق، کسی نگارنده را مزدور و مأمور آن رژیم به حساب نمی آورد.

به این جهت نگارنده با سرعت، آخرین ویراستاری در مورد چاپ و انتشار دو کتاب به نامهای: "راه رضاشاه بزرگ" (که مجموعه کاملی از تمام شماره‌های نشریه‌ای بود که در بالا شرح آن داده شد) و "زندگی‌نامه محمد مصدق، از تولد تا پایان تحصیلات و اخذ تابعیت سوئیس" را به انجام رسانید، فهرستهای لازم مربوط به مطالب و اسامی اعلام را در مورد آنها تنظیم کرد، حتی طرح پشت جلد‌های آنها را نیز تهیه نمود و یک جلد کامل از هر یک را، طبق معمول، با چاپگر کامپیوتری، به چاپ رساند به امید وصول چک‌های مربوط به فروش کتاب "خاندان امام جمعه" به انتظار نشست تا اینکه آنها را جهت تکثیر و جلدبندی به چاپخانه ارسال نماید، انتظاری که متأسفانه برآورده نشد!

دو فقره چک واصله از دو کتابفروشی، که قبلاً به آنها اشاره شد، همراه با وجوه مختصر دیگری که از تکفروشی کتاب به دوستان و یا از طریق سفارش پستی کتاب به دست آمده بود، بخشی از هزینه چاپ دوم کتاب "خاندان امام جمعه" را تشکیل داده بود و به این جهت نگارنده برای چاپ این کتابها وجوهی در دسترس نداشت.

خوشبختانه در همین ایام مردی حقیقت‌جو، به نام آقای علی صالحی، که از طریق یکی از دوستان صمیمی نگارنده و به نحوی خیلی کلی، از تحقیقات تاریخی نگارنده و نیز از محدودیت امکانات موجود مادی جهت چاپ و انتشار آنها آگاهی یافته بود، به نگارنده مراجعه کرد و پرداخت مبلغ ۱۵۰۰ دلار از هزینه چاپ و انتشار اولین کتاب از تحقیقات مزبور را تقبل نمود.

هرچند بطور کتبی قرار شده است که از درآمد خالص فروش، حداکثر تا مبلغ مزبور به آقای صالحی مسترد شود، ولی ایشان بطور شفاهی موافقت کرده‌اند که درآمد مزبور، پس از تحویل، برای چاپ کتابهای بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

نگارنده با استفاده از وجوه مزبور بخش مهمی از هزینه چاپ ۵۰۰ نسخه کتاب "زندگی‌نامه محمد مصدق، از تولد تا پایان تحصیلات و اخذ تابعیت سوئیس" را تأمین کرد و به منظور تشکر از آقای صالحی نیز در پشت جلد، عبارت "با کوشش: علی صالحی" را درج نمود و همزمان با انتشار آن کتاب موفق شد که کتاب "راه رضا شاه بزرگ" را نیز فقط در ۲۰۰ نسخه به چاپ برساند.

از این کتابها نیز تعدادی برای کتابفروشیهای ایرانی در آمریکا و اروپا ارسال گردید که باز هم متأسفانه تاکنون بابت آنها از سوی هیچ یک از آنان وجهی برای نگارنده فرستاده نشده است.

از آن به بعد، تا زمستان سال ۱۳۸۲ ش. با دست خالی به چاپ چند کتاب که اسامی آنها ذیلاً درج میشود (هر کدام به تعداد ۱۰۰ یا ۲۰۰ نسخه) مبادرت شده است، صرفاً با این هدف که آنها از کامپیوتر بیرون بیایند و به صورت کتاب در دسترس تعدادی از دوستان و علاقمندان قرار گیرند زیرا با توجه به سن نگارنده (۷۳ سال) و ابتدائی بودن Software فارسی که بسیاری از کتابهای نگارنده با آن در یک کامپیوتر قدیمی ضبط شده است و قابل انتقال نبودن آن به سیستم‌های Windows و نیز امکان چاپ نداشتن آن 'جز با چند نوع از همان چاپگرهای قدیمی (که سالهاست در بازار وجود ندارند) - گمان نمی‌رود که بعد از من کسی بتواند یا بخواهد آنها را از کامپیوتر خارج ساخته و به چاپ برساند.

اسامی کتابهای چاپ شده به شرح زیر است:

- اسرار قتل میرزا علی اصغر خان اتابک، امین السلطان، معرفی

قاتلان واقعی و آمران و شرکای جنایت

- گفته نشده‌ها

— بلای سلمان رشدی و آیات شیطانی در ایران
— شناخت مظفرالدینشاه و احمدشاه بر پایه اسناد
— قرارداد بسیار زبانبخشی آرمیتاژ سمیت، از مقدمات تا اجراء

اکنون که از تاریخ چاپ و ارسال اولین و آخرین کتابهای بالا و ارسال تعدادی از هر جلد به تعدادی از کتابفروشیهای ایرانی در آمریکا، کانادا، انگلستان، و آلمان به ترتیب مدت چهار سال و دو سال سپری شده است، هنوز نگارنده به امید وصول سهمیه خود بابت کتابهای فروشی رفته از آن کتابفروشیها به انتظار نشسته است تا اینکه با وجوه دریافتی، بتواند مخارج چاپ و انتشار کتابهای بعدی خود را تأمین نماید ولی متأسفانه هنوز وجهی (جز از آن دو کتابفروشی که شرح آن قبلاً داده شد) وجهی از این بابت دریافت نکرده است.

در دو سال اخیر، که نگارنده هیچگونه فعالیت انتشاراتی نداشته است، تعداد زیادی از ایرانیانی که بعضی از کتابهای نگارنده را خوانده و به آگاهی بیشتر از حقایق تاریخی علاقمند شده بودند، ولی یا اینکه از محدودیت امکانات نگارنده آگاهی نداشتند و یا اینکه خود نیز در ردیف "گرم‌داران بی ذرم" محسوب میشدند، با توجه به سن بالای نگارنده، مرتباً، چه با صراحت و چه در پرده، مطالبی را تذکر میدادند که یادآور این دوبیت سعدی بود:

کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر به لطف و خوشی

که فردا چو یک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان درکشی
و نگارنده را به ادامه چاپ و انتشار کتابهای منتشر نشده خود تشویق میکردند.

در این شرایط نگارنده تصمیم گرفته است که گاهیگاهی متناسب با امکانات محدود خود یک مطلب معین از یکی از آن کتابها را اقتباس و به صورت جزوه یا کتابی کوچک در تیراژی بسیار محدود منتشر نماید و چاپ و انتشار آن را آزاد اعلام کند تا اینکه مانعی برای چاپهای بعدی آن توسط دیگران وجود نداشته باشد.

کتاب حاضر که اولین نمونه در اجرای این تصمیم بشمار میرود ، از جلد هفتم کتابهای تحقیقاتی مورد بحث اقتباس شده است و بخش کوچکی از آن کتاب دو جلدی و مفصل میباشد که قبلاً با حروف فارسی قدیمی در کامپیوتر ضبط شده بوده است.

حسن تصادف - رسیدن شاهد از غیب (دو مقاله جالب در فصلنامه ایرانشناسی)

از حسن تصادف، در ایام اقامت در آمریکا، در ارتباط و تأیید مطالب مزبور، به دو اثر بسیار ارزنده به قلم محقق دانشمند جناب آقای دکتر جلال متینی در دو شماره از فصلنامه پُر بار ایرانشناسی دست یافت (شماره‌های ۱ بهار ۱۳۷۸ و ۳ پائیز ۱۳۸۱).

در اثر مندرج در فصلنامه اول، آقای متینی با روشی جالب مشاهدات و خاطراتی را که خود از فعالیتها، سخنرانیها و بطور کلی از نقش محمد مصدق در ارتباط با احداث راه آهن سراسری در ایران و مسیر مطلوب آن داشته‌اند، بهانه قرار داده و درحقیقت تاریخچه‌ای مختصر و نسبتاً جامع از این امر را بیان نموده‌اند و در فصلنامه دوم نیز اسنادی کاملاً موثق و ارزنده در این رابطه از وزارت خارجه انگلستان به چاپ رسانده و نیز از تجزیه و تحلیل مطالب مندرج در آنها، به نتایج صحیح و جالبی دست یافته‌اند.

نگارنده با کسب اجازه از ایشان تصمیم گرفت که با قسمتهائی از مقاله اول دیباچه این کتاب را زینت دهد و نیز از اسناد و مطالب مندرج در فصلنامه دوم، در آخر کتاب، به عنوان مُهر تأیید بر مطالب مندرج در آن، حسن استفاده را به عمل آورد.

و از ایشان در مورد اجازه‌ای که جهت استفاده از مطالب ارزنده مزبور به نگارنده مرحمت فرموده‌اند سپاسگزاری مینماید.

اینک قسمتهائی منتخب از فصلنامه اول:

... تشکیل مجلس چهاردهم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۲ نقطه عطفی بود در حوادث پس از سوم شهریور.

چون گفته میشد که با رفتن دیکتاتور، مردم نمایندگان حقیقی خود را به مجلس فرستاده‌اند. عده‌ای را عقیده بر این بود که با وجود اشغال ایران از سوی متفقین و دخالت آنان در تمام امور ایران و از جمله در انتخابات، تنی چند با رأی آزاد مردم به مجلس راه یافته‌اند، ولی همین چند تن، بر بقیه انتخاب‌شدگان می‌تاختند و آنان را مبعوث دولت و دست‌نشانده نیروهای اشغالگر روس و انگلیس می‌خواندند.

دسته اول را خادمان ملت تشکیل می‌دادند و دسته دوم را خائنان به ملت.

دو چهره بسیار شاخص و بارز این مجلس - برای ما بچه‌های دوران رضاشاهی - یکی دکتر محمد مصدق بود و دیگری سید ضیاءالدین طباطبائی، نخستین نماینده اول تهران بود و دیگری نماینده یزد که مابچه‌ها از پیشینه هیچ یک از آن دو چیزی نمی‌دانستیم ...

هنگامی که در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ جلسه علنی مجلس شورای ملی رسمیت یافت و رئیس اعلام کرد: اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین مطرح است، مصدق به عنوان مخالف اعتبارنامه سید به پا خاست و علیه سید ضیاءالدین سخن گفت ...

مصدق در سخنانش تأکید میکرد که سید با همکاری رضاخان و به دستور انگلیسی‌ها، در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد و دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه محصول آن کودتاست. بعلاوه در دوران رضا شاه هر کاری که انجام شده، همه برای حفظ منافع انگلستان بوده است. البته سید هم بیدی نبود که از این بادها بلرزد. پس در دفاع از خود و کودتا به سخنان مصدق پاسخ میداد ... در نظر ما بچه‌های همه‌چیزدان آن روزگار، مصدق مظهر خیر و اهورامزدا بود و سید مظهر شر و اهریمن.

ما که در میدان مغناطیسی مصدق قرار گرفته بودیم، چشمانمان به دهان او دوخته شده بود. تاریخ مشروطیت

ایران و سلطنت قاجاریه و رضاشاه را فقط و فقط به روایت مصدق قبول داشتیم و نیز مصدق را فقط به روایت خود وی میشناختیم.

خلاصه آن که سخن مصدق در هر باب برای ما حجت بود و آن را بیچون و چرا، چون وحی منزل می‌پذیرفتیم و با مخالفین وی به بحث و جدل می‌پرداختیم و بر اساس آنچه از وی آموخته بودم، حتی در سالهای بعد، هر کس با مصدق مخالفت میکرد - گر چه تا دیروز از یاران نزدیک وی بود - او را خائن می‌شمردیم زیرا مصدق در باره کسانی که رائی بر خلاف وی اظهار میکردند بارها این لفظ را به کار برده بود.

به علاوه، ما از آن تاریخ به بعد به نوکران انگلستان نیز حساسیت شدیدی پیدا کردیم و چون سید و رضا خان را انگلیسیها آورده بودند، با خود می‌گفتیم لابد پیش از کودتای ۱۲۹۹، انگلستان در ایران و در دربار قاجاریه جرئت اعمال نفوذی نداشته است و در نتیجه استقلال ایران را همین دو تن بر باد داده‌اند...

مصدق در نخستین سخنرانی خود در مجلس چهاردهم، ضمن حمله به سید ضیاءالدین و رضا شاه و طرفداری از سلطان احمد شاه به موضوع راه آهن نیز اشاره کرد:

دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دیدن عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد. املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد. برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیت اهمیت میداد بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت. سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد.

اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج میشدند حجاب رفع میشد، چه میشد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟

اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه میشد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود، به کجا ضرر میرسید؟ من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نیستم.

به علاوه وی به شرح، به دفاع از احمد شاه نیز پرداخت که چگونه آن پادشاه جوانبخت به قرارداد ۱۹۱۹ تسلیم نشد و با این کار موجبات خلع خود را از سلطنت فراهم ساخت ...

آنچه مصدق میگفت بر دل ما مینشست، در نتیجه ما بی چون و چرا پذیرفتیم که پیش از رضا شاه در مملکت آزادی بوده است، استقلال قضات مراعات میگردیده است. حکومت قاجار مروج فساد اخلاق نبوده است. در آن عصر بر خلاف دوره رضا شاه مدارس ایران از کیفیت بالائی برخوردار بوده است، زیرا قاجاریه برخلاف رضا شاه به کیفیت تحصیلات توجه داشتند نه به کمیت آن. و اینکه شنیده بودیم رضا شاه هر سال صد تن را برای تحصیلات عالی به اروپا میفرستاده است، کاری بی ثمر بوده است، زیرا دیکتاتور پس از بازگشت این محصلین بیچاره، نخبه آنها را ناتوان و معدوم میکرده است. و از همه اینها ناراحت کننده تر این بود که: دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید.

با خود می گفتیم اگر او این کار را نکرده بود، حالا مملکت در دست متفقین از خدا بیخبر نبود که ما را مجبور به خوردن نان سیلو بکنند.

ناگفته نماند که در همان عالم بچگی، سخنان مصدق ما را متوجه قدرت بی‌چون و چرای انگلیسیها و هوشمندی و آینده‌نگری آنها نیز کرد و ترس از دولت فخریه انگلستان را ناخودآگاه در دل ما کاشت و فهمیدیم که در هرکاری دست انگلیسیها در کار است. ملاحظه بفرمائید ما تقصیری نداشتیم. انگلستان فاتح جنگ اول جهانی، نه فقط رضا خان و سید ضیاءالدین را برای اجرای منویات خود مأمور کودتا کرده و رضا خان را به پادشاهی رسانیده بود، بلکه از همان زمان میدانسته است که در سالهای بعد، جنگی در خواهد گرفت و انگلستان در آن جنگ به راه آهن جنوب به شمال ایران احتیاج خواهد داشت، پس رضا شاه را مأمور ساختن آن میکند و شاه هم منت این کار را ابواب جمع ملت ایران مینماید که برای شما راه آهن ساخته‌ام.

از طرف دیگر خریدهای تسلیحاتی آن دوره هم فقط برای مدرسانی به متفقین امروزی ما بوده است. در ضمن اینکه به سیاست و تدبیر انگلیسیها با نظر اعجاب‌مینگریستیم که همه چیز را میدانند و حوادث آینده جهان را پیش‌بینی میکنند، از اینکه مصدق هم تنها کسی بوده است که از روز اول دست انگلیسیها را خوانده، وی را ستایش میکردیم و بدین جهت بر احترامان نسبت به وی افزوده میشد...

(از اینجا به بعد آقای متینی در ۸ صفحه بطور مفصل به شرح نظرات محمد مصدق راجع به راه‌آهن سراسری در فاصله سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۰ پرداخته و نیز خلاصه‌ای از نظرات مزبور را در پایان مقاله درج نموده است. ما در اینجا به علت طولانی شدن این پیشگفتار به همان خلاصه، که در آنها با وجود فشردگی، به خوبی حق مطلب ادا شده است، بسنده مینمائیم):

مروری اجمالی به نظریات مصدق در باره راه آهن سراسری از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰.

مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در تهران درگذشت و گمان نمیکنم که وی در فاصله دی ماه ۱۳۴۰ که خاطرات خود را نوشته است (خاطرات و تألمات مصدق) تا اسفند ۱۳۴۵ مطلب دیگری در باره راه آهن سراسری ایران نوشته باشد.

بدین جهت بد نیست به مطالبی که وی در باره راه آهن سراسری ایران از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰ خورشیدی گفته و نوشته است نظری اجمالی بیافکنیم:

۱ - در سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی در زمان رضا شاه که در مجلس بوده است: ایجاد راه آهن خوب است ولی در راه دارد، اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد میشویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم میشویم.

به نظر وی راهی که ما را به بهشت میبرد، مسیر راه آهن شمال غرب ایران به شرق است که جنبه ترازیتی دارد و اروپا را با آسیا متصل میکند. و ساختن راه آهن در مسیر محمّره - بندر جز که از نظر اقتصادی مطلقاً مقرون به صرفه نیست، خیانت است و آن را برخلاف مصالح مملکت میداند.

۲ - در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۲ در دوران محمد رضا شاه پهلوی:

دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید.

۳ - محمد رضا شاه پهلوی در مأموریت برای وطنم به نقل از مصدق و در حوادث مربوط به یکی از سالهای دهه ۱۳۲۰ می نویسد:

... به خاطر دارم روزی مصدق با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت: پدر من راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که میخواستند به روسیه حمله کنند ساخته است ...

۴- به والا حضرت اشرف پهلوی (پس از تشکیل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۲۶):

پدر شما اشتباه بزرگی کرد که راه آهن سراسری ایران را ساخت. اگر او این کار را نکرده بود ایران طی جنگ جهانی اشغال نمیشد. بخشی از پاسخ مصدق در سال ۱۳۴۰ به نوشته شاه این است: در سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت در مجلس راجع به راه آهن صحبت میشد با آن مخالفت میکردم چون که خط خرمشهر -

بندر شاه (بندرگز/بندرجز) خطی است کاملاً سوق الجیشی ...

در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم: برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت میرد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم. و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند...

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میرد وارد انگلیس کند ...

در آن روزهایی که لایحه راه آهن تقدیم مجلس شده بود من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه قند بکنند و از عواید

کارخانه‌های قند هم می‌توانستند خط راه آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

مصدق به عنوان یک سیاستمدار کارگشته و موفق ایرانی که میدانسته است حتی در باره موضوعی واحد، چگونه و به چه صورتی در هر دوره، میتوان مردم را به سوی خود جلب کرد، در فاصله ۳۵ یا ۳۶ سال به مقتضای سیاست روز، آرائی کاملاً متفاوت در باره راه آهن سراسری ایران اظهار داشته است. وی از اسفند ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۴۰، که خاطرات خود را نوشته است، مطلقاً به غیر اقتصادی بودن راه آهن اشاره‌ای هم نکرده است. چرا؟

چون مقتضیات روزگار فرق کرده بوده است. اما در سال ۱۳۴۰ که خاطرات خود را مینویسد و گذشته‌ها و از جمله سخنرانیهای خود را در دوره‌های پنجم و ششم و چهاردهم مجلس به یاد می‌آورد، مطلب را به صورتی دیگر مطرح می‌سازد و هوشمندانه میکوشد بین سخنان خود در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۶ از یک طرف، و آنچه از ۱۳۲۲ به بعد گفته بوده است، پلی برقرار سازد. پس میگوید در دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی گفتم که مسیر خرمشهر-بندر گز خطی است کاملاً سوق الجیشی و گفتم که: برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست، آنکه ترنزیت بین‌المللی دارد ما را به بهشت می‌برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بدبختیهای ما در جنگ بین‌الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

میخواستند از آن مسیر خرمشهر-بندر گز استفاده‌ای
سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی
آهن به ایران بفروشد.

مصدق در هنگام نگارش عرض جواب‌ها به کتاب مأموریت
برای وطنم، به یقین متن سخنان خود را در سه دوره مجلس
شورای ملی که بطور مستقل در دو کتاب چاپ شده بوده است،
پیش چشم داشته و عباراتی را از آن دو کتاب - نه از حافظه -
نقل کرده است اما با توجه به آنچه در مجلس چهاردهم در
اسفند ۱۳۲۲ در باره راه آهن سراسری گفته بوده است، در
عرض جواب در چند جا عبارت سوق الجیشی را که مطلقاً در
مجلس پنجم و ششم به زبان نیاورده بوده است، به گفته‌های
خود افزوده، تا به خوانندگان ثابت کند وی در همان سالهای
۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ نیز متوجه این بوده است که این راه آهن برای
جلب رضایت انگلیسها که میخواستند به روسیه حمله کنند، یا
برای رساندن کمکهای نظامی متفقین به روسیه یا برای خرید
آهن از انگلستان ساخته شده بوده است.

بدیهی است خوانندگان عرض جواب بی توجه به سوابق امر، بر
قدرت پیش‌بینی مصدق آفرینها کرده‌اند و میکنند ... " پایان

اندکی بیش نگفتم غم دل میترسم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

مصدق و دولت انگلیس و مسئله راه آهن

سرتاسری در ایران

قبل از آنکه رضا شاه به ایجاد خط آهن سرتاسری در ایران مبادرت نماید، همواره دو مانع مهم و اساسی در این راه وجود داشته است:

- ۱ - عدم توانائی مالی و فنی
- ۲ - رقابتها و مخالفت‌های علنی و مخفی دولتهای روسیه و انگلیس

نداشتن توانائی مالی و فنی موجب شده بود که ایران برای کشیدن راه آهن محتاج به کشورهای خارجی باشد و نفوذ و سیاست دولتهای روسیه و انگلیس نیز از یکطرف به ایران اجازه نمیداد که این کشور از کمکهای کشور ثالثی در این مورد استفاده نماید و از طرف دیگر دو دولت مزبور نیز خودشان با کشیدن یا کشیده شدن هر نوع خط آهنی در ایران مخالف بودند. گاهیگاهی هم که این دو دولت به اقتضای موقعیت سیاسی خاص زمان با کشیدن خط آهن در ایران موافقت کرده‌اند هر کشور منحصرًا "طالب خطوطی بوده که منافع تجارتی و استراتژیکی آن کشور را در بر داشته باشد.

بقول شوستر:

"... مسئله امتداد و پیشرفت خط آهن در ایران مسئله بسیار غامض و پیچیده‌ای است. روس و انگلیس خطوطی را طالب میباشند که مناسب با

صرفه جنگی و اغراض نظامی‌شان بوده یا باعث تسهیل تجارت مخصوص خودشان باشد، بدون تصور ترقی منافع اقتصادی ایران یا توجه به هیئت جامعه آن.

عقیده اشخاص بیطرف درباره ایجاد خطوط ابتدائیه مهمه این است که باید خطی تقریباً " از جلغای روسیه شروع شده و از تبریز و زنجان و قزوین و همدان و خرم‌آباد گذشته به محمره که در ساحل خلیج فارس است منتهی شود.

این بزرگترین راهی بود که از شمال به جنوب که از نقاط پر حاصل و زرخیز مملکت عبور مینماید و باعث ازدیاد منافع اقتصادی فردی تواند شد و ممکن است شعبه‌های کوچک مثل از قزوین به طهران و غیره به آن اتصال داد ... " (۱)

بعد از انعقاد معاهدهء سی و یکم اوت ۱۹۰۷ (۸ شهریور ۱۲۸۶ و ۲۱ رجب ۱۳۲۵) بین روسیهء تزاری و انگلیس در پترزبورگ و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ میتوان گفت که تقریباً " مسئله بین آن دو دولت حل گردیده و هر یک از آن دو در گرفتن هر نوع امتیاز: " چه پلیتیکی باشد و چه تجارتی، مانند امتیاز راه آهن و بانک و تلگراف و شوارع حمل و نقل و بیمه و غیره ... " در منطقه نفوذ خود، از نظر دولت دیگر آزاد شناخته شده بود.

در پائیز ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۸۹ شمسی و ۱۳۲۸ قمری) معاهدهء پوتسدام بین امپراطور روسیه و امپراطور آلمان منعقد و بموجب آن بین دو دولت موافقت گردید که خط آهنی با سرمایه آلمان از بغداد به خانیقین در مرز ایران و عراق، و خط یا خطوط آهن دیگر با اختیار و با سرمایه دولت روسیه از مرز روسیه به تهران کشیده شود و این خطوط با خط آهن دیگری که با سرمایه مشترک روسیه و آلمان بین خانیقین و تهران کشیده میشود، بهم وصل گردد. آن قسمت از این خطوط که در داخل خاک ایران قرار می-

گرفت، به موجب قرارداد ۱۹۰۷ در منطقه نفوذ روسیه قرار داشت و چنین به نظر میرسیده است که دولت انگلستان دلیلی جهت اعتراض به آن نداشته باشد.

اما دولت انگلستان به منظور جلوگیری از احداث هر نوع راه آهن با مشارکت روسیه و آلمان در ایران، طبق روش معمول خود راه خدعه و نیرنگ در پیش گرفت و موفق گردیده است که دولت روسیه را بسوی خود کشانده و آن دولت را از احداث راه آهنهای- که راجع به آنها بموجب قرارداد پوتسدام با آلمان بتوافق رسیده بود، منصرف سازد.

دولت انگلستان برای رسیدن به این هدف خدعه گرانه خود، به صورت ظاهر موافقت خود را جهت کشیدن خط آهنی از مرزهای روسیه به مرزهای هندوستان (که همواره مورد آرزوی دولت روسیه بوده) اعلام داشته و در میان تعجب شدید محافل سیاسی و مطلع آن زمان، جهت کشیدن چنین خط آهنی در ایران با سرمایه گذاری مشترک، به توافق رسیده است!!

مورگان شوستر مستشار مالی آمریکایی که ورودش به ایران در مه ۱۹۱۱ (اردیبهشت/خرداد ۱۲۹۰ - جمادی الاول ۱۳۲۹) صورت گرفته و توافقاتی مربوط به احداث خط مشترک مزبور در ایام اقامت وی در ایران بعمل آمده است در اینمورد چنین مینویسد:

" ... چندی بعد از واقعه انفصال و انهدام مجلس،

روسها مسئله تعمیر [احداث] راه آهن [ترانس-

یرشیا] سرتاسری ایران را که از چندی قبل محل

بحث و مذاکره بوده، دوباره پیش کشیدند.

این خیال و اقدام از طرف روسها چندان محل تعجب

نمبود. ولی همراهی دولت انگلیس با آن نقشه اگر

چه بقدر یک طرفه العین هم باشد، بسیار مورد تعجب

تعجب است!!!]

با این حال جمعی از متمولین انگلستان شخصا به

پترسبورگ رفته که در ضمن مذاکرات منافع و

اغراض دیگر خود، مسئله راه آهن و طریقه سرمایه فراهم نمودن و چگونگی خطوط آن را مذاکره نمایند. وزارت خارجه انگلستان هم به حمایت‌های پسندیده خود، از ایشان تقویت و نقشه آن خط را برای آنها کشید[!!].

از شمال غربی ایران تا جنوب شرقی، یعنی از یکطرف به خطوط آهن روس در جلفا متصل شود و از طرف دیگر به سرحد هندوستان.

الحق برای دولت انگلیس نقشه بسیار منحوس خطر-ناکی بود[!!]...

... از امور مذکوره معلوم میشود که دولت انگلیس از هر تدبیر و اقدام بکلی مایوس گشته و تن در داده است که همچو خط آهنی از اردوگاه و سرباز-خانه و مخزن و قورخانه (بستیون) های روسی یک-سره به سرحد مملکت هندوستان امتداد یافته و متصل شود.

دولت هند برای امضاء و تصویب نقشه این خط اظهار رائی که نمود فقط این بود که با کمال متانت و مالاندیشی خواهش نمود که مقدار عرض این خط در سرحد ایران با راه آهنهای هندوستان اختلاف داشته باشد ولی غافل از این که فنون جنگی و قواعد نظامی امروزه به درجه تکمیل یافته که ممکن است قشون و قورخانه و سایر لوازم عسکری را به کمال سهولت و آسانی به سرعت هر چه تمامتر از قطاری به قطار دیگر حمل و نقل نمود و همینکه افواج روسی به خیال جنگ یک مرتبه به سرحد هند برسند شاید اختلاف عرض راه باعث جلوگیری از پیشرفتشان نشود.

یکی از اغراض دولتین روس و انگلیس که علیالظاهر از این نقشه مستنبط میشود مفلوج ساختن ابدی ایران

و به گرو گرفتن تمام منابع مالیاتی آن بود.
 ...به هر حال، اگر خط مزبور فقط تا نقطه آخری یعنی
 اصلهان [که قسمت شمالی و جنوبی خط مورد نظر
 بود] منتهی و ختم شود فواید صرف نفوذی و اغراض
 دل بخواهانه بسیار برای روس حاصل خواهد شد و
چنانچه تا سرحد هندوستان امتداد یابد [یعنی
 قسمت شرقی و غربی خط هم کشیده شود] فواید نظامی
 و نتایج جنگیاش نیز برای دولت روس از حد حصر
 خارج خواهد بود [زیرا مبداء آن جلغا و به راهنمای
 روسیه متصل بود].

در همچو راه آهن سرتاسر ایران [که از اصلهان
 تا مرز هندوستان از بیابان و نقاط کم جمعیت می-
 گذشت] تا چند نسل بعد فواید تجارتی متصور نمی-
 باشد بلکه فقط نقطه نظری بمنافع بلتیک و اغراض
سیاسی خواهد بود و هیچ گونه صرفه اقتصادی که
تناسب با خرج باشد برای دولت ایران نخواهد
داشت ... " (۲)

بعد از جنگ بین الملل اول و تجزیه امپراطوری عثمانی که
 قسمتی از آن، از جمله بین النهرین (عراق) در غرب ایران، جزو
 کشورهای تحت الحمایه انگلیس شناخته شد منافع سیاسی و تجاری
انگلیس همواره ایجاب میکرده است که خط آهن در ایران از شرق
به غرب کشیده شود یعنی از روی همان اصلهان عبور کرده و از
بیابانها و مناطق بسیار کم جمعیت به مرز هندوستان برسد تا
میادلات تجاری و حمل و نقل مافرو و سرباز و تجهیزات نظامی
بین مستعمرات شرقی آن دولت (از استرالیا تا هندوستان) با
مستعمرات جدید در آسیا و آفریقا و نیز با جزائر بریتانیا
تسهیل گردد.

ژنرال سر پرسی سایکس مؤسس و اولین فرمانده پلیس
 جنوب در کتاب تاریخ ایران در فصل " ایران پس از جنگ

جهانی بزرگ ۱۹۱۴ " چنین مینویسد :

" ... من نمیدانم چگونه بدون کمک مادی یا امتیاز ممکن است راه آهن ساخته شود و همین مسئله در طرحهای اولیه محققا" مورد دقت قرار گرفته بود.

دوستان ایران [یعنی دولت انگلستان !!!] با کمال صداقت گمان دارند که تا ده سال دیگر ایران دارای خط آهنی بشود که از طرفی با هندوستان و از طرف دیگر با اروپا اتصال پیدا کند، زیرا اغراق نیست اگر بگوئیم تا مسئله حمل و نقل یا ساختن راه آهن حل نشود امید پیشرفت و ترقی اساسی نخواهد بود. " (۳)

در هر حال، با توجه به واقعیاتی که در بالا ذکر شد و اسناد و واقعیاتی که متعاقبا" ذکر خواهد گردید متوجه میشویم که خط آهن در مسیری که در زمان رضا شاه کشیده شد بطور مسلم منطبق با نظر دولت انگلیس نبوده و شرکت آمریکائی پولند هم که نقشه آن خط آهن را تنظیم کرده بود خارج از نفوذ آن دولت بشمار میرفته است.

ضمنا" بیمناسبت نیست ذکر شود که قبل از این تاریخ یکبار دیگر رضا شاه نقشه کشیدن راه آهن را توسط یک شرکت آمریکائی دیگر بمرحله عمل نزدیک کرده بود ولی واقعه معجزه سقاخانه چهار راه شیخ هادی!! و قتل ماژور ایمبری که به موجب شواهد موجود، نصرت الدوله فیروز، پسر داهی و شوهر خواهر مصدق، در آن دست داشته، بنا به میل دولت انگلیس، آن را متوقف نموده است.

خاطرات معتصم السلطنه فرخ در این مورد به شرح زیر

میباشد :

" ... مجلس چهارم امتیاز نفت شمال را به کمپانی های آمریکائی واگذار کرده بود و عده زیادی از کارمندان عالیرتبه کمپانی [سینکلی] به تهران آمده

بودند تا درباره شرایط امتیازنامه مذاکره کنند و داشت کار تمام میشد و حتی کمپانی سینکлер آماده برای حفاریات شده بود که ماجرای قتل ماژور ایمری پیش آمد و آن مأمورین ناچار به عنوان عدم امنیت جانی در ایران یکی پس از دیگری تهران را ترک گفتند.

دیگر آنکه مأمورین کمپانیهای دیگر آمریکا نیز در تهران بودند و سردار سپه [رضا خان] رئیس الوزراء وقت با آنان مشغول مذاکره بود تا اولین کار بزرگ و اصلاحیاش را با کمک مهندسین کمپانی مزبور شروع کند و آن کار بزرگ ایجاد راه آهن سر-تاسری ایران بود.

اما مهندسین کمپانی بولن آمریکا در یکی از جلسات به سردار سپه اظهار کرده بودند که کشیدن خط آهن سرتاسری ایران بودجه زیادی لازم دارد و بهتر است بجای آن راههای خوب شوسه ساخته شود. اما سردار سپه از جایش بلند شده و پای نقشه ایران ایستاده و گفته بود:

ما خودمان هم میتوانیم با بیل و کلنگ راه بسازیم. آنهم راههای خیلی خوب. شماها اگر مرد میدان هستید بیایید به من کمک کنید تا راه آهن در این کشور ایجاد کنیم و این را هم بدانید که اگر به من کمک نکنید من این کار را خواهم کرد و مطمئن باشید که اگر هم قرار باشد زنان ایرانی گوشواره های گوششان را بخواهند فروخت تا در این مملکت راه آهن بوجود آید.

آن روز سردار سپه چنان مصمم و قاطع در این مورد سخن گفته بود که مستر نیت نایب کمپانی بولن آمریکا بلافاصله تصمیم گرفت وسائل کار را برای

ایجاد راه آهن سرتاسری ایران آماده کند. او نیز مشغول تدارک کار بود که قتل ماژور ایمری پیش آمد و آنان نیز از این کشور بدر رفتند ... " (۲)

راه آهن ایران را که در مسیر خود از شمال به جنوب بر مشکلات بزرگ و مختلف طبیعی و جغرافیائی فائق آمده و از روی پل‌های عظیم و از فراز دره‌ها و رودخانه‌ها و از داخل تونل‌های طولانی، از زیر کوه‌ها عبور کرده است یکی از شاهکارهای مسلم صنعت به شمار می‌آوردند ولی متأسفانه هیچ کس در اینجا متوجه شاهکار بسیار بسیار بزرگتری که توسط رضا شاه پهلوی انجام شده است نمی‌باشد و آن اینکه این پروژه عظیم علیرغم مخالفت‌ها، تحریکات، کارشکنی‌ها و خرابکاری‌های شدید و متعدد دولت انگلیس یعنی بزرگترین دولت استعماری آن زمان و ایادی خیانتکار او در ایران که بنوبه خود براتب بزرگتر و مهمتر از موانع و مشکلات جغرافیائی و طبیعی به شمار می‌آمده‌اند، بوجود آمده است.

از چند سال بعد از آنکه اراده نستوه رضا شاه پهلوی بر آن همه مشکلات طبیعی و کارشکنی‌های سیاسی فائق آمده و کار ساختمان راه آهن ایران در میان ناباوری جهانیان به پایان رسیده به تدریج کارشناسان عالیمقام فنی و سیاسی در کشورهای غرب و مطبوعات آن کشورها به عظمت کاری که انجام شده بود اعتراف کرده و در مقابل اراده بی‌همتای کسی که خالق منحصر به فرد آن به شمار میرفته است سر تعظیم فرود آورده‌اند.

مجله اوری بودیس ویکلی در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۴۱ (۲۱ دیماه ۱۳۱۹ - ۱۳ ذیحجه ۱۳۵۹) یعنی متجاوز از دو سال بعد از افتتاح راه آهن و در حدود ۸ ماه قبل از برکناری رضا شاه از سلطنت، چنین نوشته است:

" ... با آنکه راه آهن ایران یکی از بزرگترین ساختمانهای مهندسی جهان است ولی تالیفات زیادی در باره آن نشده است.

پنجاه هزار نفر مهندس و کارگر در مدت قریب سیزده سال شبانه روز کار میکردند. نورافکنهای قوی شب هنگام مسیر راه را روشن میکرد. درجه حرارت باختلاف محل از سی درجه زیر صفر در کوهستانها تا یک صد و چهار درجه گرمای سوزان در سایه دره ها، پاشین و بالا میرفت.

نامهای پر از تاریخ و سرگذشت - کارگران در

زمستان مجبور بودند تونلهائی به طول یک میل در وسط برف حفر و ریلگذاری کنند و در هر ماه بیش از ده هزار تن سیمن با بیست و پنجهزار کیلو مواد منفجره به مصرف میرسید و در برخی نقاط به ارتفاع هفت هزار پا از سطح دریا بالا میرفت.

مراسم رسمی افتتاح راه آهن در ماه اوت ۱۹۳۸ [مرداد/ شهریور ۱۳۱۷ - جمادی الثانی ۱۳۵۷] برگزار شد ... " (۵)

ماهنامه رویال ایشین سوسائیتی مربوط به تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ (مهر/ آبان ۱۳۲۰ - رمضان/ شوال ۱۳۶۰) یعنی در اولین ماه بعد از برکناری رضا شاه از سلطنت، نیز به خدمت بزرگ رضا شاه در کشیدن راه آهن و عظمت این عمل به شرح زیر معترف گردیده و در عین حال از فرو بردن نیش زهرآکین خود هم غفلت نورزیده است:

" ... در دوره سلطنت شاه سابق وسائل ارتباطیه و راههای ایران بسیار توسعه یافت زیرا تا پیش از سلطنت او غیر از راه شوه انزلی - تهران که روسها ساخته و چند راه دیگر [!؟] که بوسیله قوای نظامی انگلیس احداث شده بود راه دیگری در ایران وجود نداشت و برنامه وسیع راهسازی سراسر کشور در زمان سلطنت او بموقع اجرا در آمد.

یک خدمت بزرگ دیگر رضا شاه کشیدن راه آهن سرتاسری از بندر جدید شاهپور در نزدیکی راس-الخلیج تا بندر شاه در جنوب شرقی بحر خزر بود. طول این خط آهن ۷۶۵ میل و ساختمان آن به قیمت سی میلیون پوند به سرمایه خود ایرانیان توسط یک شرکت بین‌الملل پایان یافت و جمع‌آوری این مبلغ هنگفت در داخل کشور تا حدی موجب فقر کشاورزان و روستاییان ایران گردید [!].

چون راه آهن ایران از میان دو رشته کوه‌های عظیم می‌گذرد از اینجهت ساختمان آن از نظر فنی و مهندسی یکی از شاهکارهای عجیب دنیا به شمار می‌رود ... به گفته سر دنیس راس [مدیر مؤسسه آموزشی مطالعات شرقی در لندن]:

راه آهن مخلوق اراده آهنین و خواسته یک مرد یعنی
رضاشاه پهلوی است. " (۶)

اکنون چقدر جای تأسف و تاءثر است که میلیون‌ها نفر افراد بی‌اطلاع تحت تبلیغات فراماسونرها و انگلو-اسلامیستها و یا سایر ایادی کذاب و مفروض انگلیس قرار گرفته و قیحانه افتخار میکنند که مصدق با ایجاد راه آهن سرتاسری ایران مخالفت کرده است!!

(۱) - اختناق ایران - مورگان شوستر - ترجمه ابوالحسن

موسوی شوشتری - صفحه ۳۵۲

(۲) - همان - صفحات ۳۵۸/۶۱

(۳) - تاریخ ایران - سر پرسی سایکس - ترجمه سید محمد

تقی فخر داعی گیلانی - صفحات ۷۳۶/۷

(۴) - خاطرات نیاسی فرخ - تقریر سید مهدی فرخ، معتمد-

السلطنه - باهتمام و تحریر پرویز نوشانی - صفحات

(۵) و (۶) - رستاخیز ایران - فتح‌الله نوری اسفندیاری - به
ترتیب صفحات ۷۸۰ و ۸۰۶

اول - دولت استعماری انگلیس و راه آهن سرتاسری

(از شمال بجنوب) ایران

مقدمه اول - راههای ورود به خوزستان و لرستان

از داخل ایران قبل از رضا شاه پهلوی

فرض کنید خانه‌ای که محل سکونت و متعلق به شما است از یکطرف بشارع عام و از سه طرف دیگر بخانه‌های همسایگان محدود باشد و در داخل این خانه در یکی از گوشه‌هایی که دیوار طرف خیابان با دیوار خانه همسایه تلافی کرده اطاقی متعلق به شما وجود داشته باشد که افراد خانواده همسایه با استفاده از بی-علاقگی و یا بیمرضگی پدر شما آن را تصرف و به مرور ایام راه ورود آن را به خانه شما مسدود کرده و در عوض راهی بخانه خود گشوده باشند. با این ترتیب شما یا باید از طرف کوچ و از در خانه همسایه به آن اطاق متعلق به خود بروید و یا اینکه بزحمت از خانه خودتان به پشت بام رفته و از آنجا از سوراخی که مثلاً "برای منظور دیگری تعبیه شده است به زحمت خود را به آن اطاق برسانید.

در گذشته‌ای نه چندان دور یعنی تا چند سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ وضع خوزستان و لرستان نسبت به ایران مانند همین اطاق مورد مثل در خانه فرضی متعلق به شما بوده است.

هر چند ممکن است مثل مزبور برای بسیاری از خوانندگان عزیز مخصوصاً جوانان، تا اندازه‌ای عجیب و باور نکردنی بنظر برسد و این سؤال برایشان پیش آید که چگونه ممکن است این ایالات بزرگ و زرخیز که در تمام طول تاریخ جزو ایران محسوب می‌شده‌اند دارای راه ورود به ایران نبوده باشند؟! ولی متأسفانه مطلب مزبور عین واقعیت می‌باشد. زیرا کوه‌های به هم پیوسته و بلندی که گرداگرد دو استان لرستان و خوزستان را فرا گرفته است بین استانهای مزبور با سایر نقاط ایران جدائی افکنده و اهالی ایران را از احوال ساکنین داشمی آن سوی این کوهها بی‌اطلاع و نسبت به آنان بیگانه ساخته بوده است.

البته عشایر بختیاری در ماههای گرم سال که برف و یخبندان از راههای صعب‌العبور و گردنه‌های خطرناک کوهها بر طرف می‌گذریده است با وسائلی از قبیل اسب و قاطر از همین راهها به مسافرت و بیلاق و قشلاق می‌پرداخته‌اند اما مردم عادی علاوه بر این که از چابکی و مهارت افراد عشایر در مسافرت‌های کوهستانی برخوردار نبوده و مشابه وسایل حمل و نقل آنان را در اختیار نداشته‌اند، بعلت ترس از همین افراد حتی در ماههای گرم سال جرئت مسافرت از همان راههای سخت و خطرناک را نیز در خود نمیدیده‌اند. با این ترتیب هیچ گونه دلیل و انگیزه‌ای وجود نداشته است که اهالی و ساکنین هر یک از این دو قسمت را جهت مسافرت به قسمت دیگر علاقمند نماید.

برای اینکه خوانندگان گرامی به نحوی روشنتر از وضع راههای ورود به دو استان لرستان و خوزستان آگاهی یابند سی- مناسبت نمیداند به شرح مشاهدات عینی حاج عبدالغفار نجم- الملک (یکی از منجمین و ریاضیدانان معاصر با ناصرالدین- شاه) در اینمورد، که مربوط به پایان قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم هجری قمری می‌باشد، بپردازد.

نجم‌الملک در آخرین روزهای سال ۱۲۹۸ هجری قمری ماء‌مور- یت یافته است که پس از مسافرت به اصفهان و اخذ دستورات

از ظلال السلطان به خوزستان رفته و در مورد اوضاع طبیعی خوزستان، مخصوصاً "احداث یا تعمیر سد اهواز بر روی رودخانه، کارون و میزان مخارج آن بررسیهای لازم را به عمل آورد.

این شخص شرح مسافرت و اقدامات و بررسیهای خود را از روز ۲۲ ذیحجه ۱۲۹۸ (۲۴ آبان ۱۲۶۰ - ۱۷ اکتبر ۱۸۸۱) که از تهران حرکت کرده تا روز چهاردهم رمضان ۱۲۹۹ (۸ مرداد ۱۲۶۱ - ۳۰ ژوشیه ۱۸۸۱) که روز مراجعت وی باین شهر بوده طی گزارشی برای ناصرالدینشاه تنظیم کرده است.

این گزارش تاثرآور که حاوی مشاهدات عینی نجمالملک از محیط طبیعی و جغرافیایی و وضع اجتماعی و اقتصادی مردم در نقاط مورد بازدید و نتیجه بررسیها و مطالعات خود او میباشد و مسلماً "دقیقترین سند قابل اطمینان راجع به وضع خوزستان در زمان ناصرالدینشاه محسوب میگردد، وضع یک کشور رو بزوال را به خوبی مجسم میسازد.

در این گزارش از شهرها، روستاها، ساختمانها، کاروان-سراها، مدارس، پلها، سدها، و راههای ویران یا نیمه ویرانی نام برده شده که همگی در گذشتهای دور یا نزدیک دایر و آباد بوده اند.

نجمالملک مشاهدات خود را از آثار کاخهای با عظمت دوران ساسانیان و قنوات بسیار یا نهروهای فراوان منشعب از رود کارون که در گذشته نسبتاً "دور به علت وجود سدهای متعدد همگی پر از آب و موجب آبادانی خوزستان بوده و یا از ابنیهء سابقاً "آباد بسیاری که غالباً" در عهد سلطنت قاجاریه روبروخرابی گذاشته تا موارد متعددی که خرابی آنها در زمان مسافرت وی تازه آغاز شده و یا در شرف خرابی بوده، در این گزارش به اطلاع ناصرالدینشاه رسانده است.

ما در اینجا از اطلاعات دیگر که حتی دل هر انسان بی-احساسی را به درد خواهد آورد، صرفنظر کرده و صرفاً" به نقل مطالبی در ارتباط با راههای ورود بخوزستان و لرستان میپردازیم:

" ... راه الوار و بختیاری هر دو خراب است. نه آبادی دارد و نه مسکونیت ثابت و نه از مایحتاج زندگانی و سفر چیزی بدست میاید و نه جاده درستی دارد. همه جا خراب و غیر مسکون و مادام که این دو راه ساخته و آبادی نشده باشد خوزستان را نمی-توان جزو ایران شمرد. ملکی است جدا و اسما" متعلق به ایران ... " (۱)

" ... در چنین ملک خوزستان که به دو سد عظیم: وحوش لرستان و بختیاری از ایران جدا شده و در مقابل استعدادات بحریه و نظامیه انگلیس و عثمانی واقع. " (۲)

" ... اعراب خاک خوزستان که به همه جهت از روی تحقیق زیاده از بیست هزار خانوار نمیشوند باطناً" راضی نیستند به ساختن سد اهواز و به آبادی آن مملکت و ظاهراً "عدم رضایت آنها به این نکات است که البته آن وقت عجم [!!] در آنها رخنه میکند و تسلط مییابد و تعدادشان زیاد میشود [!!]، اقتدارشان میافزاید [!!] و اینهمه منافعی طبع آنهاست خاصه اینکه اطفال خود را از ابتدا به عجم میترسانند [!!] ... " (۳)

" ... معلوم است میل آنها به زمین نیست که ملک آباد شود و عجم (غیر خوزستانی) آنجا رخنه کند و دولت استیلای درست بر آنها بیاید. هیچ وقت در حویزه یک نفر عجم غیر خوزستانی سکنی ندارد، ماءموری از دیوان نیست ... " (۴)

" ... هنوز دولت را به خوزستان چندان تسلط و اقتداری نیست ... " (۵)

"... ملک خوزستان کلیتا" و فلاحیه مخصوصا"
اسما" جزو ایران است. از فرط بیاعتناشی خودمان
 ، و بطوری ما را بیگانه میدانند که بدیدن یکنفر
 کلاه سیاه استعجاب میکنند. زنهایشان حجابی ندارند
جز از عجم که گریزانند و متعذر. این هم از عدم
 معاشرت است. واجب است که از هر طبقه عجم،
 کسبه و اهل صنعت و فلاح و ملا و نظام و تجار و
 غیره آنقدر آنجا پراکنده شده باشند که تعداد آنها
 بر اعراب غلبه نماید ... " (۶)

"... راه بختیاری خراب است. اولاً" از چند رودخانه
 باید گذشت که نه پل دارند و نه گذار خوبی ثانیاً"
کتهای بعضی پیرنگاهها دارد خطرناک. سابق در
عصر اتابکیان همه را ساخته بودند [!!] به مرور
خراب شده. سیم آنکه منازل راه، رباط و عمارتی
 عمارتی ندارد برای سکونت مردم و اگر خوانین
 بختیاری در سیاه چادر خود راه ندهند شخص سرگردان
 و متحیرست. و راه ما به خوزستان منحصرست در
 دو: کیلان و بختیاری.

راه لرستان دور است و خراب و بیاعتبار اما راه
بختیاری اگر ساخته شود اقصر فاصله است آن وقت
 میتوان از اصفهان به شوشتر رفت، هفت الی ده
 روز. منتهی چنانچه باید خوزستان را داشت ناچار
باید راه بختیاری را تعمیر نموده پلها ساخت،
رباطها بنا کرد تا معبر تجارتی دایم و مفتوح شود
آنوقت از طرفی تسلط و قوت دولت بر بختیاری زیاد
میشود و از طرفی خوزستان درست ملحق میشود به
ایران ... " (۷)

بطوریکه شواهد و قرائن تاریخی نشان میدهد، همیشه وضع
 راههای ورود بخوزستان و لرستان بصورتی که در بالا شرح داده شد

نبوده و در گذشته‌ای نه چندان دور یعنی تا حدود دو یا سه قرن پیش بین این دو استان و سایر نقاط ایران راههای کوهستانی متعددی وجود داشته که قبایل و طوایف غیر ایرانی پس از ورود به آن خطه به منظور جلوگیری از ورود ایرانیان بتدریج آن راهها را عمداً "خراب و مسدود کرده‌اند."

ویلمن که از طرف دولت انگلیس مأمور نقشه‌برداری و بررسی اوضاع جغرافیایی خوزستان بوده، در خاطرات خود مربوط به دسامبر ۱۹۰۸ (آذر/دی ۱۲۸۷ - شوال/ذیقعدة ۱۳۲۶) چنین نوشته است:

"... کوههای این حدود از اوایل دسامبر از برف مستور و بتدریج عبور و مرور از راههای این حوالی که تا حال شوسه نشده و حکم کوره راه را دارد مشکل میشود.

به قراریکه شنیده میشود شصت سال پیش، دزفول با همدان و شهرهای مرکزی ایران ارتباط داشته ولی فعلاً" رؤسای ایلات و عشایر چون از حکومت تهران تبعیت کامل نمیکند راههای مزبور را مسدود نموده و اموال و اثاثیه مسافران را به یغما میبرند و بازرگانان اجباراً" امتعه و کالاهای تجارتی خود را تحت شرایط سنگینی یا از راه بختیاری و یا از راه بغداد و کرمانشاه به اصفهان میفرستند و از همین نقطه نظر اجناس انگلیسی و هندی دیرتر و گرانتر به دست خریداران میرسد و تجار روسی از این جریان استفاده کامل میکنند ..." (۸)

در زمان کودتای ۱۲۹۹ وضع راههای ورود به خوزستان و لرستان از سایر نقاط ایران تقریباً "بهمان صورتی که در بالا شرح داده شد باقیمانده بوده و تنها تفاوت موجود این بوده است که بازرگانان میتوانند از محمره (خرمشهر) از راهیکه برادر-ان لینچ با تحصیل امتیاز از ناصرالدینشاه با آماده کردن

کتابخانه

رود کارون تا اهواز و از آن جا با تسطیح جاده، کوهستانی تا اصفهان احداث کرده بودند، گالاهای تجارتی را تا ناصری (اهواز) با کشتی و از آنجا با قاطر و الاغ و شتر به اصفهان برسانند و این راه نیز به موجب نقشه‌هایی که توسط شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد شده و به تصویب دولت انگلیس و حکومت هندوستان رسیده بود قرار بوده است، که به تدریج تعطیل و نابود گردد.

بطور کلی خوزستان و لرستان در هنگام کودتا فقط یک راه ورود ساده و آسان داشته‌اند که آنهم محمره (خرمشهر) بوده است و هر ایرانی برای رفتن آسان به این دو استان مجبور بوده است که در هر حال از عراق یعنی کشور تحت‌الحمايه انگلیس عبور نماید به این ترتیب که یا از طریق کرمانشاه و راه آهن بغداد و بصره و یا از طریق بوشهر و خلیج فارس و شطالعرب به محمره رفته و از آنجا به خوزستان وارد گردد و از اینجهت در صورت مخالفت ماء‌موران انگلیسی، امکان ورود هیچ ایرانی به بصره یا شطالعرب (یعنی کشور عراق) وجود نداشته است تا بتواند به آسانی به خوزستان یعنی خطه‌ای از کشور خود وارد گردد!!

از آنجا که موضوع اصلی این قسمت از کتاب حاضر به تشریح نقش محمد مصدق در مسئله راه آهن سرتاسری ایران اختصاص دارد و نیز در این بخش از قسمت مزبور وضع راههای لرستان و خوزستان قبل از رضا شاه پهلوی شرح داده شده است لذا بهتر آن میدانم که از درج شواهد بسیار از کتب مختلف در مورد مطالب بالا صرفنظر کرده و تنها به نقل مطلبی از قول خود محمد مصدق که دقیقاً مربوط به همان سال کودتا میباشد اکتفاء نمایم.

در مهر ماه ۱۲۹۹ (اوائل سال ۱۳۳۹ قمری و سپتامبر یا اکتبر ۱۹۲۰) که بیرفهای زمستانی سال قبل کاملاً آب شده و از اینجهت برای مسافرت در راههای کوهستانی خوزستان مانعی وجود

نداشته است، مصدق از سفر خود به اروپا مراجعت میکرده است. وی اعتراف میکند که چون وسیله‌ای جز اسب برای عبور از راههای کوهستانی به داخل ایران وجود نداشته لذا از ورود به ایران از طریق محمده منصرف شده است.

مین تقریرات مصدق در این مورد بدین قرار میباشد:
 "... چون مسافرت از بندر بصره [و از طریق خط -آهن بغداد به مرز ایران به علت شورش اعراب ضد انگلیسی و خرابکاری که توسط شورشیان در این خط به عمل آمده بود] عملی نبود، دو راه دیگر در نظرم بود:

یکی راه بندر محمده بود که مرحوم نظام‌السلطنه (اگر فراموش نکرده باشم) در پاریس به من تذکر داده بود، گفته بود: شیخ خزعل مرد مهمان‌دوستی است و همه جور از شما پذیرائی میکند، آن قدر که ممکن است تعارف بزرگی هم به شما بدهد. دیگر راه بوشهر بود.

من از دو جهت راه بوشهر را انتخاب کردم. یکی محض آن که گرفتار پذیرائی سردار اقدس (شیخ خزعل) نشوم. دیگر اینکه راه محمده راهی بود که فقط با اسب [فقط با اسب] میشد [به داخل ایران] سفر کرد و با همراه بودن فرزندان و نداشتن لوازم، مسافرت مشکل بود و از هر حیث اسباب زحمت سردار اقدس فراهم میشد ... " (۹)

(۱) تا (۷) - سفرنامه خوزستان - حاج عبدالغفار نجم‌الملک -

به کوشش: محمد دبیرسیاقی - به ترتیب صفحات ۱۸ و

۲۵ و ۳۸ و ۶۵ و ۷۳ و ۱۰۷ و ۱۵۵.

(۸) - سفرنامه ویلین - ترجمه: حسین سعادت نوری - صفحه ۴۶

(۹) - تقریرات مصدق در زندان - همان - صفحات ۵۷/۸

مقدمه دوم - پیدایش نفت در خوزستان و

سیاست شوم جدید انگلیس در این رابطه

در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ (۲۶ مه ۱۹۰۸ - ۲۵ ربیع‌الثانی) اولین چاه و ۱۰ روز بعد چاه دوم در محلی به نام میدان نفتون در خوزستان به نفت رسیده است.

این واقعه در مدتی کوتاه خوزستان را به صورت منطقه‌ای که انگلستان دارای منافع حیاتی و غیر قابل گذشت در آن می‌باشد در آورده است.

از آن تاریخ به بعد هر روز که میگذشته ارزش عظیم نفت در پیشرفت صنایع مختلف بنحوی روشنتر آشکار میگردیده و دولت انگلستان با تحقیقات، کشفیات و آزمایشهای بیشتر، از وجود دغائر سرشار نفت در زیر زمینهای خوزستان اطمینان بیشتری می‌یافته و با اتکاء به این منابع هنگفت و ارزان بیش از پیش به نفت وابسته میگردیده است.

با گذشت زمان نه تنها چرخهای بیشتر صنایع جدید در انگلیس و سایر کشورهای اروپائی و آمریکا با استفاده از نفت حرکت در می‌آمده بلکه در هر جای دیگر هم که امکان پذیر بوده، از جمله در منازل، صنایع قدیمی کشوری و نظامی و حتی ناوگانهای جنگی نیروی دریائی انگلیس بجای زغال سنگ، که تا آن زمان برای سوخت بکار میرفته، نفت بکار گرفته شده است.

بطور خلاصه، همین که ارزش و اهمیت فوق‌العاده نفت خوزستان برای دولت انگلیس در ایام صلح و جنگ تا اندازه‌ای زیادی مشخص گردیده و بر خلاف گذشته، این قسمت از خاک ایران در حوزه منافع غیر قابل گذشت انگلیس قرار گرفته، طبعاً به اقتضای وضع جدید و متناسب با آن و بمنظور حفظ آن ثروت سرشار

و حیاتی، نقشه‌های جدیدی تنظیم و تدابیر بسیار مؤثر تازه‌ای اتخاذ شده است.

شواهد موجود نشان می‌دهد که کوههای سر بلنگ کشیده در کرداگرد استانهای خوزستان و لرستان در این نقشه‌های دفاعی و تدابیر حفاظتی و امنیتی از نهایت اهمیت برخوردار بوده‌اند و دولت انگلیس تقریباً "اطمینان داشته است که با وجود آنها برای هیچ نیروی مهاجمی حتی ارتش مجهز و قدرتمند روسیه، تزاری یعنی بزرگترین رقیب آن زمان انگلیس در ایران، امکان نفوذ به آن مناطق وجود نخواهد داشت زیرا راههای صعب‌العبوری که در این کوهها وجود داشت در نیمی از سال پوشیده از یخ و برف بودند و در نیمی دیگر از سال نیز امکان حمل تجهیزات نظامی از آنها به آسانی میسر نبود و از آن گذشته هر یک از سواران مسلح بختیاری که به استخدام شرکت نفت در آمده بودند می‌توانستند با کمین کردن در پشت هر سنگ، در هر دره، راه ورود تعداد زیادی از سربازان مهاجم را سد نمایند. و آنان را نابود سازند.

نبودن راههای سهل‌الوصول از داخل ایران به استانهای لرستان و خوزستان نه تنها مستحکمترین سد دفاعی طبیعی در مقابل روسیه تزاری بشمار میرفته بلکه امکان استقرار نفوذ دولت مرکزی ایران را نیز در این دو استان عملاً "متعذر ساخته بوده و به همین جهت اصول اساسی سیاست جدید انگلیس بر این پایه و مبنا قرار داشته است که بمنظور حفظ منافع حیاتی خود در خوزستان در مقابل هر هجوم احتمالی در آینده، مخصوصاً از جانب روسیه تزاری، و نیز جلوگیری از نفوذ دولت مرکزی ایران در آن استان و استان لرستان از احداث هر گونه راه ارتباطی که استانهای مزبور را به سایر نقاط ایران متصل سازد و راهی در پیش پای روسیه یا دولت ایران بگشاید با تمام قوا و با هر وسیله ممکن جلوگیری به عمل آورد و تدریجاً "ترتیبی بدهد که این دو ایالت عملاً" به یک مستعمره نقلی و کوچک انگلستان تبدیل گردد و زبان انگلیسی نیز زبان رسمی و مکاتباتی آن باشد.

دولت انگلیس در اجرای این نقشه و سیاست شوم خود با خوانین بختیاری و شیخ خزعل قراردادهای جداگانه‌ای منعقد ساخته و تسویحا و عملاً آنان را به عنوان صاحبان و حکام اصلی و واقعی آن ایالات برسمیت شناخته بوده و بعد از تاسیس شرکت نفت انگلیس و ایران نیز با سوءاستفاده از همین موقعیت طبیعی و صعب‌النفوذ استانهای لرستان و خوزستان به انواع چپاولگری‌های باورنکردنی و فوق‌العاده هنگفت مبادرت ورزیده است.

تا قبل از کشیده شدن راه آهن به خوزستان، اهالی بایر نقاط ایران برای ورود به خوزستان مجبور به عبور از کشور عراق بوده‌اند و چون این امر جز با دریافت گذرنامه و گرفتن ویزا از مأموران انگلیسی امکان‌پذیر نبوده، از اینجهت برای شرکت نفت به آسانی این امکان فراهم شده بوده است که از ورود ایرانیان غیر خوزستانی به حوزه عملیات آن شرکت و استخدام آنان جلوگیری به عمل آورد و ایرانیان خوزستانی را نیز بتعداد بسیار کم و فقط در مشاغل کارگری جزء و غیر ماهر به استخدام درآورد.

در آن زمان مشاغل بالای کارگری اکثراً اختصاص به اعراب خوزستانی و یا عربهای داشته که از شیخ‌نشینها و یا سایر کشورهای عربی به خوزستان می‌آمده‌اند و به منظور اشتغال به مشاغل فنی کارگری و ستمهای پائین کارمندی نیز از اتباع هندوستان استفاده میشده است.

تمدی تمام مشاغل فنی و تخصصی در سطح بالا و مشاغل سرپرستی و مدیریت منحصر^۱ به عهده انگلیسی‌ها بوده است.

دولت انگلیس حتی از نظارت کمیسر دولت ایران که به موجب فصل یازدهم قرارداد داری از طرف دولت ایران انتخاب میشده، جلوگیری به عمل می‌آورده است!!

بطوریکه گفته شد، زبان انگلیسی به صورت زبان رسمی و رایج مناطق نفت‌خیز و حوزه‌های عملیات شرکت نفت در آمده بوده یعنی علاوه بر مکاتبات رسمی اداری که به انگلیسی انجام میشده است، بتدریج در تمام آن خطه علاوه بر تمام کارگران و کارمندان،

اغلب کسبه و مردم عادی نیز به قدر رفع حاجت آن را فرا گرفته بوده‌اند.

کلیه اجناس انگلیسی و هندی توسط شرکت نفت بدون پرداخت گمرک به ایران وارد میشده و در فروشگاههای متعدد آن شرکت به قیمت ارزان بفروش میرسیده و یا بعنوان قسمتی از حقوق به کارکنان مذکور تحویل میگرفته است.

هر یک از کارکنان شرکت نفت خواه ناخواه واسطه خرید بسیاری از کالاهای ارزان قیمت از فروشگاههای شرکت برای بستگان، دوستان و آشنایان خود بوده و همگی بیش از وجوه ریالی که از شرکت دریافت میداشته‌اند از آن فروشگاهها خرید مینموده‌اند.

در هر حال با این طریق و یا با تسهیلات محرمانه و تعمدی خود شرکت، تمام کالاهای موجود در فروشگاههای شرکت، در بازارهای تمام شهرستانهای خوزستان و لرستان (و از طریق عشایر بختیاری به بازارهای سایر شهرستانهای ایران) به قیمتی گرانتر به فروش میرسیده و وجوه ریالی مورد نیاز شرکت نفت و دولت انگلیس جهت خرج در ایران تاءمین میشده است.

شرکت نفت انگلیس و ایران با اتخاذ روش مزبور علاوه بر پیشبرد هدف اصلی استعماری خود در تجزیه خوزستان و لرستان از ایران، کالاهای تولیدکنندگان انگلیسی یا هندی را میفروخته و به آنان سود میرسانده است و تنها کسانی که در این میان زیان میدیده‌اند دولت ایران و بازرگانان و واسطه‌های این کشور بوده‌اند که میبایست بابت آن کالاها گمرک دریافت دارند و یا از طریق وارد کردن و فروش آنها در ایران سود ببرند.

محققان متعدد با بررسیهای خود به این نتیجه رسیده‌اند که اگر شرکت نفت تن فقط طبق مفاد مقررات قرارداد داری بابت کالاهای غیر فنی وارداتی خود گمرک پرداخته بود، وجوه پرداختی آن شرکت در هر زمان بیش از وجوهی میشده که بعنوان حق الامتياز به دولت ایران میپرداخته است.

در هر حال تردیدی نیست که منظور دولت انگلیس و شرکت

نفت انگلیس و ایران از تمام اقداماتی که قسمتی از آنها در بالا شرح داده شد، این بوده است که منافع کشور خود را تأمین نماید و از اینجهت سوءاستفاده‌های مادی کلانی که آن دولت از طریق حسابازیه‌ها و چپاولگری‌های بی‌حساب و کتاب بدست آورده، بقدری متنوع و زیاد میباشد که تمام محققان و مورخان را به تعجب واداشته است و بطور نمونه میتوان از موارد زیر نام برد:

۱ - تحویل نفت با قیمت تمام شده به نیروی دریایی انگلیس.

۲ - تحویل نفت به قیمت بسیار ارزان به سازمانهای دیگر دولتی انگلیس.

۳ - تحویل درآمد حاصله از فروش مقدار دیگری نفت (تفاوت جمع دو مقدار بالا تا نصف مقدار تولید) به نیروی دریایی انگلیس.

۴ - دزدی مقدار کلان از نفت تولیدی بدون ثبت در دفاتر و اسناد.

۵ - حسابازیه‌های دروغی در مورد همان میزان قلیل نفت که شرکت نفت به استخراج و فروش آن اعتراف داشته است.

مقدمه سوم - نظر انگلیس راجع به کشیده شدن

راه آهن جهت اتصال استانهای گیلان و

مازندران به سایر نقاط ایران

(الف) - وضع راهها و بازرگانی در استانهای

گیلان و مازندران

در آن زمان راه انزلی (بیلوی) به تهران به طول ۶۴ فرسنگ (۳۸۲ کیلومتر) تنها راه شوسه‌ای بوده که استانهای شمال ایران را به تهران متصل میساخته است. این راه که کالسکه و اتومبیل هم میتوانند از آن عبور نمایند توسط یک شرکت روسی ساخته شده بوده و این شرکت از هر درشکه و کالسکه یا هر شتر و اسب و قاطر و الاغ که از این راه عبور میکرده مبلغی به عنوان راهداری دریافت می نموده است.

تجارت اصلی و کلی استانهای شمالی ایران از طریق بنادر دریای خزر با دولت و مردم روسیه انجام میگرفته و هرگاه بعللی امکان صدور محصولات این استانها به روسیه فراهم نمیکردیده است صاحبان آنها وسائل و راههای دیگری برای حمل کالاهای خود به سایر نقاط ایران نداشته‌اند و برای آنان جز این که ناظر نابودی این کالاها باشند چاره‌ای وجود نداشته است.

با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه که مدتی ارتباط

تجاری آن کشور با خارج قطع گردید، چنین وضعی برای مالکان و کشاورزان شمال ایران به وجود آمد ولی چون مقارن با همان واقعه قحطی عظیم و وحشتناک سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ شمسی در سایر نقاط کشور پدید آمده بود، دولت ایران با کوشش و وسائل فوق‌العاده موفق گردید که قسمتی از برنج بی‌مشتی استانهای شمالی را از همان راه منحصر به فرد به تهران حمل کرده و بصرف تغذیه مردم برساند و با این عمل مختصری از رنج و ناراحتی برنجکاران و قحطزدگان را کاهش دهد.

(ب) - سوءاستفاده سیاسی دولت روسیه از اندام

طبیعی تجارت با شمال ایران

چه روسیه تزاری و چه روسیه شوروی در هر زمان که مایل به وارد ساختن فشار سیاسی و تجاری به دولت ایران و یا کشاورزان کیلان و مازندران بودند با خودداری موقت یا طولانی از خرید محصولات آن استانها کشاورزان را به بدبختی می‌گشاندند و تا زمانی که منظور خود را عملی نکرده و حرف خود را بر کرسی ننشاندند دست از این رویه، غیرانسانی خود برنمی‌داشتند. بطور مثال مطالبی که دقیقاً "مربوط بهمین ایام مورد نظر یعنی مقارن با زمان کشیده شدن راه آهن سرتاسری ایران میباشد از مطبوعات انگلیسی در زیر نقل مینماید:

تایمس ۸ ژوئن ۱۹۲۶ (۱۷ خرداد ۱۳۰۵)

" ... دولت روسیه با جلوگیری از ورود برنج شهرستانهای شمالی ایران واقع در کنار دریای خزر، لطمهء شدید دیگری به مصالح کشاورزی مردم آن سامان وارد نموده است و اکنون خسارت بازرگانی، استانهای گیلان و مازندران را به تباهی و ویرانی تهدید میکند ... " (۱)

مورنینگ پست ۱۱ ژوئن ۱۹۲۶ (۲۰ خرداد ۱۳۰۵)

" ... استعمار سرخ ... روسها به بهانهء موازنهء تجارت خارجی خود واردات از ایران به استثنای پنبه را قذف کرده اند و این جنگ بازرگانی آسیب فراوانی به بازرگانان و تولیدکنندگان و توده های وسیع ایرانی وارد ساخت و این روش غیردوستانه دولت شوروی شکوه و شکایت عمومی را فراهم داشته است و ایرانیان از این مقاطعه و تحریم بازرگانی و همچنین عمل شوروی در مورد شیلات دریای خزر باین نتیجه رسیده اند که پایه و اساس سیاست روسیه در ایران قدرت و خشونت است ... " (۲)

مورنینگ پست - ۳ اوت ۱۹۲۶ (۱ مرداد ۱۳۰۵)

" تهدید شوروی به ایران - نتایج وخیم فشار اقتصادی - تصمیم روسیه شوروی از ماه فوریه گذشت

برای جلوگیری از ورود کالاهای ایرانی به ایالات
قفقاز ... نتایج شوم و وخیمی برای ایران تولید
نموده است. سیاست فشار بر ایران در حقیقت پس
از رد قرارداد شیلات در مجلس شورای ملی از طرف
روسها بموقع اجرا در آمده زیرا اگر قرارداد مزبور
به تصویب میرسید سهم مهمی از شیلات پر ارزش
کرانه‌های ایران در دریای خزر نصیب شوروی میگردد
...

دولت در قبال عمل شرم‌آورد روسها راجع به شیلات،
اکنون هیئت مخصوصی به مسکو میفرستد و در نتیجه
اینطور بنظر میرسد که توپ و تشر روسها تا اندازه -
ای به نتیجه رسیده است. " (۳)

منچستر گاردین - ۵ مه ۱۹۲۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶)

" بازرگانی ایران - راه آهن ایران محدودیتهای
روسیه را از بین میبرد - ...
استانهای شمالی ایران پر ثروتمندترین نقاط ایران
است و در حال حاضر بواسطه مشکلات حمل و نقل،
بازار روسیه یگانه محل مصرف محصول شمال ایران
میشود و اثر اقدامات روسیه در وضع بازرگانی
کشور و همچنین در تجارت هندوستان با ایران بخوبی
مشهود است ...

دولت ایران به خوبی تشخیص داده که برای تضمین
استقلال کشور بجز ارتباط استانهای شمالی ایران با
خلیج فارس بوسیله راه آهن چاره دیگری ندارد و
از این رو در اجرای این نقشه سعی و کوشش میکند

یورکشایر پست - ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷ (۲۶ مهرماه ۱۳۰۶)

"راه آهن سرتاسری ایران - ... پس از آنکه اولیای مسکو در بهار ۱۹۲۶ تجارت ایران را با روسیه شوروی منع نمودند ایران با شتاب هر چه تمامتر وسائل شروع بکار را تدارک نمود. در نتیجه این منع داد و ستد شهرهای شمال ایران به بحران اقتصادی شدید گرفتار شد و از جمله چندین فقره ورشکستگی روی داد و اگر تجارت با شوروی تجدید نمیشد مملکت دچار بدبختی عظیمی میگشت. در آن موقع بود که تصمیم ساختمان راه آهن به خلیج فارس در اولین فرصت اتخاذ شد تا بازرگانان شمال بتوانند کالاهای خود را از راه دریای جنوب بخارج حمل نمایند. شاید کوشش فوق العاده و نیروی عظیمی که در راه انجام این کار به مصرف میرسد و یا بر طرف شدن سدی روابط ایران و شوروی بالاخره زمامداران شوروی مجبور شوند که در شرایط و مقررات پیمان بازرگانی روس و ایران که اخیراً بسته شده است تجدید نظر بنمایند ... " (۵)

(۱) تا (۵) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات ۳۰۲

و ۳۰۴ و ۳۳۸/۹ و ۳۵۶ و ۳۸۹

(ج) - نظر انگلیس قبل از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹

همانطور که گفته شد، دولت انگلیس در تمام دوران نفوذ و تسلط شوم و استعماری خود در ایران همواره با تمام قدرت از احداث راه آهن در این کشور جلوگیری به عمل آورده است. جمعی از محققان عقیده دارند که دولت انگلیس از آن وحشت داشته است که دسترسی روسیه به هندوستان با استفاده از امکانات خط -آهن تسهیل گردد. از جمله سعید نفیسی ادیب، محقق و مورخ مشهور در این مورد چنین نوشته است:

"... بزرگترین مانع راه آهن در ایران این بود که هندوستان مستعمره انگلستان بود و همه کشورهای بزرگ از آن جمله روسیه تساری چشم بدان دوخته بودند و روسها تدریجا "به مرزهای هندوستان نزدیک میشدند و انگلستان نخست چاره‌ای که در برابر ایشان اندیشید این بود که افغانستان مستقلی که دست -نشانده آن دولت باشد در میان متصرفات روسیه و انگلستان حائل باشد.

پس از آنکه راه آهن در جهان توسعه یافت و ایران -یان هم به اهمیت آن پی‌بردند، دولت انگلستان همیشه کوشید راه آهنی در ایران نباشد که روسها را زودتر بمرزهای غربی هندوستان از راه ایران برساند و به همین جهت راه آهن ایران موضوع سیاسی بسیار پیچیده‌ای شده بود که قاجارها هرگز نتوانستند آنرا حل کنند ... " (۱)

با این ترتیب طبیعی است که دولت انگلستان با کشیده شدن راه آهن در استانهای شمالی ایران نیز (با وجود اینکه بموجب قرارداد ۱۹۰۷ در منطقه نفوذ روسیه قرار داشتند) بسختی

و حتی شاید بیش از سایر نقاط ایران مخالف بوده است.

(۱) - تاریخ معاصر ایران - از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا
بسیط و چهارم شهریور ۱۳۲۰ - سعید نفیسی - صفحه ۱۶۸

(د) - نظر انگلیس در جریان انعقاد و اجرای

قرارداد ۱۹۱۹ و بعد از آن

به موجب دلائل فراوان، از جمله اسناد سیاسی وزارت امور خارجه انگلیس، طراحان سیاست آن کشور در جریان انعقاد و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ از نظر کشیدن راه آهن به استانهای شمالی ایران دو تصمیم متفاوت اتخاذ نموده‌اند. در آغاز، به علت از بین رفتن دولت روسیه تزاری، تا مدت کوتاهی بر این تصمیم بوده‌اند که پس از احداث خط آهن از مرز عراق به تهران، یک رشته از آن را تا بندر انزلی امتداد دهند و با این ترتیب و نیز با احداث راههای شوسه متعدد از ساحل خلیج فارس به تهران زمینه ورود کالاهای انگلیسی و هندی به شمال ایران و حتی به روسیه را فراهم سازند.

اما همینکه دولت انقلابی جدید روسیه بر خلاف پیش‌بینی و تصور دولت انگلیس بر ضد انقلابیون مورد حمایت این دولت فائق آمده و بتدریج علائمی از احتمال اقتدار و تسلط آینده دولت جدید به منصفه ظهور رسیده است، طراحان سیاست خارجی انگلیس نیز از ترس اینکه مبادا خط آهن مورد نظر (انزلی - تهران) در آینده از طرف بازرگانان و دولت روسیه برای ارسال کالا به

سایر نقاط ایران و یا هجوم به هندوستان مورد استفاده قرار گیرد از احداث خط مزبور انصراف حاصل نموده و مجدداً به تصمیم سابق خود (که از ایجاد هر گونه راه آهن در شمال ایران جلوگیری بعمل آورند) رجعت کرده اند و بعد از لغو قرارداد ۱۹۱۹ نیز بر همین تصمیم باقی بوده اند.

در این رابطه به نقل دو تلگرام از اسناد سیاسی وزارت امور خارجه اکتفاء میگردد:

(۱) - پیشنهادات وزیر مختار انگلیس در ایران

شماره ۳۸۳ (۱)

از : سرپرستی کاکس (تهران) به : اول کروزن

(دریافت ساعت ۸ و ۴۵ دقیقه صبح ۱۲ مارس)

شماره تلگرافی ۱۱۵ - (۳۴ / ۸۴۲ / ۱۸۴۷۷۴)

خیلی فوری تهران ۱۱ مارس [۱۹۳۰ - ۲۱ اسفند ۱۳۹۸ -

۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۸] ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه صبح

با آگاهی از اینکه تمام مسائل مربوط به کشیدن خط آهن

در ایران از نقطه نظرهای استراتژیکی و تجاری تحت بررسی

متخصصین در لندن قرار داشت، خود را اخیراً" مقید به ارسال

تلگرامها و اطلاعاتی راجع به توسعه مواردی خاص کرده ام که

احتمالاً" به نظر میرسد در بررسیهای دقیق آنان مؤثر باشد.

اکنون تقاضا دارد در صورت امکان از نتایج کلی که

توسط متخصصین به دست آمده است اینجانب را مطلع و نیز

ملاحظات زیر را که در حال حاضر مورد نظر اینجانب قرار گرفته

است، پیشنهاد فرمایند.

این نکته بدیهی است که علائق تجاری و استراتژیکی بریتا-

نیا در ایجاد خطوطی از بنادر خلیج فارس به داخل و بیابان قلب و مرکز ایران قرار دارد. مانند: خط بندرعباس، کرمان - خط بوشهر، شیراز - خط محمره، همدان - خط بغداد، همدان. برای خط بغداد، تهران فعلاً ترتیب داده شده است.

اما تا زمانی که این خط احتمالاً به تهران برسد میتوان فرض کرد که شورویها تجدید قوا خواهند کرد و با ادامه آن خط به دریای خزر ممکن است خط مزبور برای توزیع کالاهای روسی مورد استفاده قرار گیرد و اگر ما در آن هنگام کانالهای دیگری برای تجارت بریتانیا از خلیج فارس ایجاد نکرده باشیم بنظر میرسد که تجارت ما لطمه عظیمی خواهد دید.

بنا بر این بنظر میرسد که بهترین راه برای ما شروع چند پروژه همزمان از خلیج فارس و رساندن آنها به نقاط مناسب برای توسعه تجارت ما باشد تا این که بخواهیم این کار را از طریق راههای کامیون رو در خارج از نقاطی که برای تجارت روسیه بیش از تجارت ما مساعد است، پیش ببریم.

به خط بوشهر، برازجان به عنوان یک مورد مناسب در تلگرافی که بلافاصله بعد مخابره خواهد شد اشاره شده است.

(۲) - نظر دولت انگلیس

شماره ۳۹۰ (۱)

از: ارل کرزن به: سر پرسی کاکس (تهران)

شماره تلگرافی ۱۳۷ (۳۴ / ۸۴۳ / ۱۸۴۷۷۴)

فوری وزارت امور خارجه [انگلیس] ۱۶ مارس ۱۹۳۰ [۲۶ اسفند ۱۳۹۸ - ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸] ۴ بعد از ظهر
عطف به تلگرام شماره ۱۱۵ شما (مورخ ۱۱ مارس راجع به خط
-آهن در ایران)
این مسئله کلی به طور کامل مورد بررسی قرار گرفته
است.

همانطور که در تلگرام شماره ۴۲ (۲) من ذکر شده بود. از احداث
رشته‌ای از خط آهن به انزلی انصراف حاصل شده است. نسبت
به ایجاد سایر خطوطی که ذکر کرده بودید ممکن است بعداً در
صورت پیدا شدن پول اقدام گردد. بنظر میرسد که این امر بعید
زیاد بستگی به نتایج حاصله از اقدامات هیئت مشاوران مالی
دارد.

(۱) - ترجمه از نویسنده است.

(۲) - [ترجمهء عین زیرنویس از اصل سند] - در تلگرام شماره ۴۲ مورخ ۲۵ ژانویه، که چاپ نشده است، این مطلب به
سر پرسی کاکس اطلاع داده شده بود که وزیر امور خارجهء
ایران [نصرت‌الدوله] به سندیکای [انگلیسی] راه آهن
مرکب از پیرسون - ویکرز و آرمسترانگ اختیار داده
بود که ممیزی کشیدن راه آهن را از قریطه [انتهای

خط آهن بغداد به مرز ایران [تا کرمانشاه - همدان و تهران از طریق قزوین، یا هر راه دیگر، با رشته‌ای به انزلی انجام دهند.

لرد کرزن اضافه کرده بود که وزارت خارجه انگلیس طرفدار کشیده شدن خط مستقیمی از همدان به تهران از طریق نوبران [بدون عبور از قزوین که نصرت‌الدوله پیشنهاد کرده بود.] میباشد.

مقدمه چهارم - آخرین نظر و اقدامات دولت انگلیس

راجع به مسیر خط آهن مورد نظر آن دولت

دولت انگلیس که بزرگترین و بیشترین مسئولیت و گناه را در جلوگیری از ترقی و پیشرفت مردم ایران بر گردن دارد تقریباً در تمام دوران تسلط خود بر این کشور با احداث راه آهن مخالفت ورزیده است و در تمام این دوران تنها بمنظور تأمین و حفظ منافع جنگی و تجاری خود، راه آهن کوتاهی از بوشهر در جهت شیراز (ظاهراً تا دالکی) و چند کیلومتر راه آهن در امتداد خطوط هندوستان آن روز تا نزدیکی زاهدان ایجاد کرده بود و بطوری که خواهیم دید خط آهن بوشهر نیز پس از کودتا به هندیان فروخته شد که تمام ریلها و چوبهای زیر آنها حتی تمام مصالح ساختمانی ایستگاههای مسیر آن را یا نابود کرده و یا به هندوستان حمل نمودند.

بطوریکه شواهد نشان میدهد، در زمانی هم که دولت ایران در صدد احداث راه آهن در این کشور بر آمده بود باز هم دولت

انگلستان با تمام قوا از ترقی ایران جلوگیری میکرده است زیرا علاوه بر سیاست تضعیف همیشگی، ایران را خارج از جرگه مستعمرات و کشورهای تحت‌الحمايه و گوش به فرمان خود میدانسته و نمیخواسته است که این کشور از طریق ملی‌گراشی و استقلال به ترقیات شگرفی نائل شده و سر مشق و مشوق مستعمرات انگلستان برای کسب استقلال گردد. از اینجهت انگلستان در این زمان هم حتی بیش از سایر اوقات نه تنها مایل به پیشرفت ایران نبوده بلکه با تمام قوا از آن جلوگیری میکرده و در مورد راه آهن نیز که مسلماً به عنوان یکی از عوامل ترقی میتوانسته است مورد استفاده قرار گیرد از هر گونه کارشکنی ممکن فروگذار نمیکرده و در درجه اول مایل نبوده است که هیچ گونه راه‌آهنی در ایران احداث شود.

اما بطوری که میدانیم دولت انگلستان مدت کوتاهی قبل از وقوع کودتای ۱۳۹۹، به موجب قرارداد ۱۹۱۹ (که پس از کودتا منفی اعلام گردید) در صدد بر آمده بود که ایران را عملاً به صورت یکی از کشورهای تحت‌الحمايه خود در آورد و فقط در ایامی که اجرای این قرارداد توسط دولت و ثوق‌الدوله آغاز شده بود روش انگلستان نسبت به ایران تغییر یافته و در جهت ترقی و پیشرفت محدود این کشور طرحها و نقشه‌های تدوین کرده و در بعضی موارد مقدمات اجرای آنها را نیز فراهم ساخته بوده است که از جمله آنها میتوان تدوین نقشه‌های مربوط به احداث راه آهن در ایران را نام برد. این نقشه‌ها که پس از مطالعات و بررسیهای متخصصان فن و با در نظر گرفتن حداکثر منافع تجاری و سیاسی برای انگلیس در لندن طرح‌ریزی شده بود، آخرین نظر رسمی و نهایی دولت انگلیس در مورد مسیر راه آهن در ایران را در بر دارد که به موجب اسناد سیاسی وزارت امور خارجه انگلیس بشرح زیر میباشد:

مسیر راه آهن مطلوب انگلیس

(۱) - سر پرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس در ایران ، که قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت وشوق الدوله امضاء کرده بود ، ضمن تلگرام مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۱۹ (۱۳ شهریور ۱۲۹۸ - ۹ ذیحجه ۱۳۳۷) خود به لرد کوزن وزیر امور خارجه وقت انگلیس چنین اظهار نظر نموده است:

"... از نقطه نظر ایرانیان، خط آهنی که از خرمشهر و خرم آباد به تهران کشیده شود [یعنی همین خط آهنی که توسط رضا شاه احداث گردید] از تمام خطوط دیگر مناسبتر است زیرا مسیر چنین راهی از هیچ نقطه‌ای که در محدوده حاکمیت ارضی ایران نباشد نمیگذرد. از آن گذشته این فایده را نیز دارد که به عمران و ترقی خوزستان کمک میکند.

اما از نقطه نظر ما، خط آهن خانقین، همدان، تهران طبعاً مناسبتر و به مصلحت کلی انگلستان نزدیکتر است به شرطی که کاملاً مطمئن باشیم ایالت کرمان شاه در آتی به دیگر به منطقه نفوذ روسها بر-

نخواهد گشت ... " (۱)

حال بر خوانندگان گرامی است که خود قضاوت فرمایند از دو مسیر مورد نظر برای راه آهن (یعنی مسیری که رضا شاه در آن راه آهن را احداث کرد و یا مسیری که مصدق پیشنهاد می نمود) کدام یک از نقطه نظر ایرانیان مصلحت داشته و کدام یک از نقطه نظر انگلیسیها " مناسبتر و به مصلحت کلی انگلستان نزدیکتر " بوده است.

(۲) - لرد کوزن وزیر امور خارجه انگلیس ضمن تلگرام مورخ بیست و یکم اکتبر ۱۹۱۹ [۲۵ محرم ۱۳۳۸ - ۲۸ مهر ۱۳۹۸] (بشماره ۸۲۳ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا) آخرین تصمیم

مقامات صلاحیتدار و صاحب‌نظر انگلیس در مورد مسیرهای راه آهن و راه‌های شوسه در ایران را به ترتیبی که متضمن منافع سیاسی و تجاری انگلیس بوده باطلاع سریرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران رسانده است.

متن کامل تلگرام مزبور به شرح زیر می‌باشد:

"عطف به تلگراف شماره ۵۲۴ (مورخ ششم اکتبر) من مربوط به ساختمان راه آهن و جاده شوسه در ایران. در جلسه‌ایکه روز نهم اکتبر با حضور نمایندگان وزارت خارجه، وزارت امور هندوستان و وزارت بازرگانی خارجی تشکیل شد، شرکت‌کنندگان چنین مملحت دیدند که استفاده از وسائل نقلیه موتوری در جاده‌های موجود تشویق شود و فهرست اولویتها به قرار زیر باشد:

- ۱ - جاده شوسه از منتهی‌الیه خط آهن منتهی به کرمانشاه (در امتداد کرمانشاه - همدان - تهران)
- ۲ - جاده شوسه از بندرعباس به سعیدآباد و از آنجا به شیراز و کرمان
- ۳ - جاده شوسه از منتهی‌الیه خط آهن سیستان تا مشهد.

کمیسیون مختلط برای خط آهنی که مسیرش جاده شماره ۱ [یعنی از انتهای خط آهن عراق تا تهران] باشد اولویت خاص [؟] قائل است و آن را مطلوبتر تشخیص می‌دهد [!] وزیر خارجه ایران [نصرت‌الدوله] که نظرش در پانزدهم اکتبر استعلام شده بود جدا" بر این عقیده است که ساختمان خط شماره ۱ باید بدون ذره‌ای تأخیر آغاز گردد و مسیرش بطور مستقیم از همدان به تهران (از راه نوبران) باشد. او تأکید داشت که دنباله این خط از تهران به مشهد و شاخه دیگرش بعدها از مشهد به لطف‌آباد

حضرت والا بر این عقیده بود که از هر کدام از شهرهای بزرگ ایران که در مسیر راه آهن قرار گرفته جادهء شوسه‌ای از منتهی‌الیه خط آهن به سوی تهران کشیده شود. خط آهن دیگری که ساخته شدنش بنظر او خیلی لازم است خط محمره [خرمشهر] به خرم‌آباد است. فیروز میرزا [نصرت‌الدوله] البته اصرار نداشت که این خط بی‌درنگ کشیده شود و آن را به عنوان یک طرح ثانوی که بعداً "سر فرصت ممکن است احداث گردد پیشنهاد میکرد.

نصرت‌الدوله قبول کرد که جادهء مهم شوسه همان مسیری خواهد بود که در پیشنهاد کمیسیون بررسی به عنوان طرح شماره ۲ ذکر شده است و نسبت به شماره ۳ هم که شما در تلگراف شماره ۶۵۷ مورخ بیست و نهم اکتبرتان به آن اشاره کرده‌اید هیچ‌گونه نظر مخالف ابراز نکرد. خود من بطور کلی نظرات نصرت‌الدوله را قبول دارم و با عقیدهء او که خط شماره ۱ [از انتهای خط آهن بغداد به مرز ایران، "در امتداد کرمانشاه - همدان - تهران"] بطور حتم [!!] باید قبل از خطوط دیگر ساخته شود موافقم.

اما آن خط شمالی که منتهی‌الیهش مشهد است و بقصد حفاظت از مرز شمالی ایران طرح‌ریزی شده، ساختنش قاعدتاً نباید زیاد دشوار باشد زیرا قسمتی از خاک ایران که مسیر این خط خواهد بود مسطح است. گرچه احداثش (از نظرگاه تجارتي) ممکن است چندان سود -آور نباشد.

در حال حاضر مشغول مشاوره با وزارتخانه‌ها و دوایر صلاحیتدار هستم که ببینم بهترین راه عملی کردن

پیشنهادهای حضرت والا نسبت به جاده شماره ۱
 چیست و نتایج این مشاوره را بعداً" برای اطلاعتان
 مخایره خواهم کرد. کرزن. " (۲)
کلارمونت اسکریین که بعداً" در خدمت به دولت خود ترقی
 کرده و به لقب "سر" نیز نائل گردیده، در هنگام انعقاد
 قرارداد ۱۹۱۹ بعنوان کنسولیارد در کرمان خدمت مینموده است.
 وی در خاطرات خود ضمن شرح مفاد قرارداد مزبور چنین
 نوشته است:

"... همچنین قرار بود که در تعرفه‌های گمرکی این
 کشور تجدید نظر شود... و با استفاده از عایدات
 بیشتر گمرکی به اجرای طرحهای تاءسیس و احداث
 خطوط راه آهن و شاهراههای جدید کمک به عمل آید.
اینهم وعده مبهم و خطرناک دیگری بود، چه هر کس
میدانست ایران احتیاج به خط آهنی دارد که تهران
را به خلیج فارس و بحر خزر مربوط سازد [!!]
در حالیکه ما [یعنی دولت انگلیس] میخواستیم خط
آهن عراق، از طریق همدان و قزوین به تهران ارتباط
پیدا کند [!!]... " (۳)

- (۱) و (۲) - اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره
 قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس - جلد اول - ترجمه دکتر
 جواد شیخ‌الاسلامی - به ترتیب صفحات ۸۲ و ۱۸۱/۲
 (۳) - خاطرات سر کلارمونت اسکریین - مردی که رضا شاه
 را برد - ترجمه غلامحسین صالحیار - صفحه ۱۳۲

مقدمه پنجم - نمونه‌هایی از انعکاس حسرت و

ناراحتی انگلیسی‌ها در مطبوعات انگلیسی

در مورد راه آهن ایران

ناراحتی و خشم دولت انگلیس از کشیده شدن خط آهن در مسیر شمال به جنوب تنها به این علل نبود که چرا آن دولت و ایادی خیانتکارش نتوانسته‌اند که :

- در درجه اول از کشیده شدن خط آهن در ایران جلوگیری

به عمل آورند،

- در درجه دوم دولت ایران را به احداث خط آهنی وادار

سازند که مستعمرات قدیم و جدید انگلیس را به یکدیگر متصل

سازد،

و از همه بالاتر دولت ایران را از کشیدن خط آهن به

خوزستان یعنی دژ مستحکم حریم منافع عظیم اقتصادی دولت

انگلیس منصرف نمایند.

انگلیسی‌ها یک ناراحتی دیگر هم داشتند و آن اینکه :

- چرا کارشناسان و مقاطعه‌کاران فنی انگلیسی نیز در طرح

و اجرای پروژه عظیم خط آهن ایران دخالت داده نشده‌اند و از

این راه نفعی به آنان نرسیده است.

هر چند همانطور که در جریان احداث قسمتهایی از نیمه

جنوبی خط آهن سرتاسری به اثبات رسید، مقاطعه‌کاران فنی

انگلیسی بیش از انجام وظیفه و خدمت، بقصد کارشکنی و خیانت

به ایران آمده بودند.

اینک به نقل نمونه‌هایی از انعکاس نظرات و ناراحتی-

های مزبور در مطبوعات انگلیسی مبادرت مینماید تا خوانندگان

گرامی از روی این مشت مختصر، خود به کیفیت خروارها پی‌ببرند
و طرز تلقی دولت، رجال و کارشناسان انگلیسی را در مورد راه-
آهنی که در ایران احداث گردید بخوبی دریابند:

"تایم - ۵ آوریل ۱۹۲۶ (۱۵ فروردین ۱۳۰۵)

[۲۱ رمضان ۱۳۴۴]

... برنامه وسیعی تهیه شده که طبق آن دولت
[ایران] میتواند برای ساختمان راه آهن طرح‌ریزی و
نقشه برداری کند و بدین منظور کارشناسان فنی
آمریکایی و آلمانی استخدام نموده است ... " (۱)

"نیر ایست اند ایندیا - ۲۹ آوریل ۱۹۲۶

(۸ اردیبهشت ۱۳۰۵) [۱۶ شوال ۱۳۴۴]

... شکر و قند و چای در انحصار دولت [ایران] است
و یک میلیون لیره عوارضی که از این راه به دست
می‌آید صرف ساختمان راه آهن خواهد شد.
در عین حال فوائد و اهمیت حمل و نقل موتوری جدید
در جاده‌های شوسه [!؟] (۲) عملاً" به ایرانیان ثابت
گردیده و امید است [!!] پیش از صرف عوارض
مزبور در ساختمان راه آهن نسبت به تمام ضروریات
[!؟] (۳) و احتیاجات کشور [!؟] (۴) و قدرت مالی
آن بررسی دقیق بعمل آید و در نتیجه ایران که مرز-

هایش [!؟] (۵) به خوبی مشخص است بتواند بهترین
وسائل ارتباطیه را در آیندهء نزدیکی برای خود تهیه
نماید ... " (۶)

" دلی تلگراف - ۱۱ اوت ۱۹۲۶ (۱۹ مرداد ۱۳۰۵)

[۲ صفر ۱۳۴۵]

... چندی پیش برنامهء وسیعی را که شاه جدید
[رضا شاه] و مستشارانش برای تسریع ساختمان
جاده‌های موتور رو، راه آهن، احداث قنات از
شمال به جنوب و از شرق بغرب کشور تهیه نموده‌اند
در این روزنامه مورد بحث قرار دادم و اکنون معلوم
میشود در صورت اجرای این برنامه از اطلاعات
کارشناسان و مقاطعه‌کاران انگلیسی خیلی کم و یا
هیچ استفاده نخواهد شد ... " (۷)

" دی ویفری - ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ (۱۱ تیر ۱۳۰۶)

[۳ محرم ۱۳۴۶]

" ... انگلستان اکنون جانشین آلمان در عراق گردیده

"... انگلستان اکنون جانشین آلمان در عراق گردیده و راه آهن آنجا را تا مرز ترکیه زیر نظر خود اداره میکند.

ترکها نیز برای تکمیل خط آهن بزرگ بغداد که برای عبور از کوههای طورس که بتونل آن در زمان جنگ توسط آلمانها کنده شده بود آماده میباشند و اکنون که روابط ما با ترکیه بهبود یافته دلیلی ندارد که این خط ناتمام بماند. همچنین برای اتصال بغداد به تهران بوسیلهء راه آهن مانعی در کار نیست[؟] حتی موضوعی که از نظر ما شایان اهمیت است اینکه چرا راه آهن عراق از ایران نباید به خط آهن هند در دزدآب (زاهدان) متصل گردد[!!]...

در صورت اتصال هند به خط ایران و ترکیه و خطوط مهم اروپا منافع سرشاری نصیب هندوستان [مستعمره انگلیس] شده میان کاله [شهر ساحلی فرانسه و یکی از نزدیکترین نقاط به ساحل انگلستان] و کلکت [مرکز حکومت انگلیس در مستعمره هندوستان] ارتباط مستقیم برقرار میگردد.

راه آهن ایران تا سالیان دراز جبران هزینهء خود را نخواهد نمود[!!] (۸) ولی در هر حال دولت ایران مصمم است با کمکهای مالی ساختمان آن را بتدریج ادامه دهد و هر چند راجع به نقشهء این خطوط تصمیمی گرفته نشده ولی همچنان آهسته آهسته پیش میرود.

اگر خط آهن سرتاسری ایران به یکی از خطوط بزرگ دنیا وصل شود و هند را به اروپا متصل سازد ایران نیز بهره زیادی خواهد برد ... (۹)

... ما باید از حقوق کاپیتولاسیون که دیگر وجود آن ضرورتی ندارد صرفنظر نمائیم و در مقابل پیمان

تازه‌ای با ایران منعقد سازیم و به موجب آن در
ساختمان راه آهنی که هندوستان را با عراق و اروپا
متصل سازد با دولت ایران تشریک مساعی کنیم [!!]
 "... (۱۰)

« تایمس اف ایندیا - ۸ اکتبر ۱۹۲۷ (۱۵ مهر

[۱۳۰۶] (۱۱ ربیع الثانی ۱۳۴۵]

... با روش خصومت‌آمیز ایران نسبت به عراق،
احتمال نمی‌رود راهی که خط بغداد خانقین را به
تهران متصل سازد طی سالیان دراز تکمیل شود و
نتیجه این خواهد بود که راه آهن سرتاسری ایران
به ضرر راه فعلی بغداد، تهران و بحر خزر ایران را
با دنیای خارج مرتبط می‌سازد.
این خط آهن ایران غربی را با خلیج فارس در جنوب
و دریای خزر در شمال طوری متصل خواهد کرد که
مناطق را که از آنها عبور میکند بی‌نهایت آباد و
معمور می‌گردد [!!] ... (۱۱)

"دیلی اکسپرس - ۳ مارس ۱۹۲۸ (۱۲ اسفند ۱۳۰۶)
[۱۰ رمضان ۱۳۴۶]

ژنو - جمعه ۲ مارس - نماینده سیاسی ایران در برن
 به مقامات دولت سوئیس اطلاع داده است که دولت
 متبوع وی تصمیم گرفته راه آهنی به عرض معمولی از
 خلیج فارس تا بحر خزر امتداد دهد.
مشارالیه از کارخانه‌های سوئیس تقاضا کرده که برای
مصلح راه آهن پیشنهادهایی بدهند.
 بطوری که شنیده‌ام کارخانه‌های انگلستان و آمریکا و
 آلمان نیز برای بستن قراردادهای مهم پیشنهادهایی
 تسلیم نموده‌اند ... " (۱۲)

سنترال ایشین سوساییتی جورنال

بقلم بزرگ باروس

متن سخنرانی که در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۳۰ [۱۴ آبان
 ۱۳۰۸ - ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۹] در انجمن آسیای
 مرکزی لندن به ریاست لرد لامینگتن ایراد گردید:
 ... در این طرح بزرگ، نمیشود نحوه کار دولت
 ایران را که بدون بررسی صحیح و مطالعات کافی
 دست به کار شده نادیده گرفت. مثلاً همیشه می‌شنیدم
 که انجام تمام این پروژه به مبلغ پانزده میلیون

لیره تمام خواهد شد ولی از قرار معلوم ساختن راه آهن با درآمد فعلی شاید سی تا چهل سال طول بکشد (۱۳) و از این نظر بدون کمک مالی خارجی ساختمان آن امکان پذیر نخواهد بود [!!] (۱۴) و با در نظر گرفتن ارزش کار امیدی نیست از سرمایه‌ای که گذارده شود سودی بدست آید [!!]

... اگر راه آهن حیفا - بغداد ساخته شود برای حمل مستقیم اجناس از مدیترانه به مرز ایران ارزانترین راهها خواهد بود. عقیدهء کارشناسان [انگلیسی؟] در گذشته بطور کلی این بود که خط سیر با صرفه و طبیعی راه آهن ایران باید از شرق به غرب باشد و و من شخصا معتقدم که این طرح خط شمالی - جنوبی بدون آنکه سود نسبی [لابد برای انگلستان!] داشته باشد مقدار عظیمی از ثروت کشور را از بین میبرد.

فقط یک پیشنهاد [!؟] میتوان نمود، آیا بهتر نیست تکمیل راه آهن جنوب را تا دزفول (۱۵) [البته از خلیج فارس تا دزفول که در هر حال خوزستان را به سایر نقاط ایران وصل نکند.] و اتصال آن را به راه اتومبیل رو مورد بررسی قرار داد؟ برای سازمان آبیاری دشتهای خوزستان سدی کنار پل راه آهن اهواز بنا نمود؟ ضمن کارهای عام المنفعه توسعه شهرداریهای ایران را میتوان خاطر نشان نمود ... " (۱۶)

تایمس - ۲۵ ژوئن ۱۹۳۱ (۳ تیر ۱۳۱۰)

[۸ صفر ۱۳۵۰]

تجارت ایران با سوئد - دولت ایران برای موتور-
های بخار و راه آهن و لوازم دیگر سفارشهایی به
ارزش پنجاه میلیون کورن به سوئد داده است.
یازده کمپانی سوئدی که باید این کالاهای را تحویل
نمایند یک شرکت متحد فروشنده از خود تشکیل داده-
اند و چون دولت ایران اجازه خروج پول را از کشور
نمیدهد یگانه راه انجام معامله این است که جنس
با جنس معامله شود و این شرکت تعاونی جدید سوئدی
کالاهای ایرانی را در سوئد بفروشد و بخواهد رساند و
اگر طرز عمل فروش اجناس زیاد ایران رضایتبخش
باشد سفارشهای دیگر برای خرید اجناس سوئدی داده
خواهد شد. " (۱۷)

ضمیمه تجارتي تایمس - ۷ نوامبر ۱۹۳۱ (۱۵

آبان ۱۳۱۰) [۲۶ جمادی الثانی ۱۳۵۰]

مهندسين سوئدی برای ایران - پیرو مذاکراتی که از
چندی پیش برای استخدام مهندسين سوئدی بمنظور کمک
در ساختمان راه آهن دولتی ایران جریان داشت، پنج

نفر مهندس برای سازمان این کار از استکلم بایران
عزیمت کردند و استخدام یک عده مهندسين جوان نیز
ظرف یکی دو هفته دیگر عملی خواهد شد.
دولت ایران اکنون کار ساختمان راه آهن از تهران
به بحر خزر را شروع کرده است.

نقشه ساختمان یک رشته راه آهن نیز از خلیج فارس
به تهران از راه قزوین طرح شده و یکی از کارخانه-
های سوئد ترولهاگان نماینده‌ای بایران فرستاده و
منتظر دریافت سفارش لوکوموتیو و لوازم مخصوص
برای ساختمان راه آهن میباشد.
سفارش لوازم خود راه آهن بعدها مورد مذاکره واقع
خواهد شد. " (۱۸)

فینانشال تایمس - ۱۵ فوریه ۱۹۳۴ } ۲۶ بهمن

[۱۳۱۲] (۱۹ شوال ۱۳۵۱]

... خطر دیگر عمران اقتصادی ناشی از تصمیم کور
کورانہ [!؟] شاه است که میخواهد یک راه آهن از
بحر خزر تا خلیج فارس بکشد. بطوریکه تخمین میزنند
هزینه این راه آهن اگر ساخته شود و یا بفرض محال
[!؟] اگر تکمیل گردد در حدود چهل میلیون لیره خواهد
بود و این مبلغ در کشوری که به فقر مزمن گرفتار
است هزینه وحشت آوری میباشد.

فرضا [!؟] اگر این خط ساخته شود ممکن نیست که
مخارج آن وصول گردد زیرا جریانهای بازرگانی ایران
همه از شرق به غرب متوجه است [!؟] در صورتی که

راه آهن جدید بطور میان‌بر از شمال به جنوب می‌رود و در این جهت هرگز یک حرکت تجارتی دیده نشده است. " (۱۹)

مورنینگ پست - ۲۱ مارس ۱۹۳۴ } ۱ فروردین

[۱۳۱۳] (۵ ذیحجه ۱۳۵۲)

اصلاحات شاه - احتیاط در تقلید از اروپا - ...
بالاخره طرح بزرگ ساختمان راه آهن سرتاسری از شمال بجنوب را که بحر خزر را از راه تهران و همدان به خلیج فارس مربوط می‌سازد نباید از نظر دور داشت. ساختمان این خط هم اکنون بمرحله قطعی رسیده و تا ۵ سال دیگر پایان خواهد رسید.

این نقشه از دو جهت، یکی به علت هزینه سنگین ساختمان و دیگری بواسطه امتداد خط از شمال بجنوب در صورتی که جریان عمده رفت و آمد از شرق بغرب است مورد انتقاد واقع شده ولی جواب هر دو ایراد را میتوان داد:

راست است که راه تجارتی از شرق به غرب یعنی از آسیا به اروپا بیش از شمال به جنوب اهمیت دارد ولی لزوم تأمین یک راه خروجی از دریا را برای ایران با اهمیت بیشتری باید در نظر گرفت. علاوه بر این خط مذکور با زرخیزترین ناحیه ایران یعنی استانهای گیلان و مازندران اتصال می‌یابد و اگر

راه آهن از شرق به غرب کشیده میشد بواسطه عبور از صحراهای پهناور و اشکال یافتن آب و تدارکات مبالغ هنگفتی بر هزینه آن افزوده میگشت. شاید از نظر داد و ستد بین المللی چنین راهی بهتر بود ولی بطور یقین برای ایران مورد استفاده مهمی قرار نمیگرفت. " (۲۰)

"نایر ایست اند انیدیا - ۷ ژوئن ۱۹۳۴ (۱۷ خرداد)

[۲۴ صفر ۱۳۵۳]

راه آهن - ساختمان راه آهن به تندی پیش میرود و از قرار معلوم قطعات جدیدی در قسمت جنوب ساخته نشده (۲۱) ولی قسمت از بحر خزر تا تهران بزودی تکمیل میگردد. نظر اصلی این بود که ساختمان راه آهن سرتاسری در مدت شش سال تمام شود ولی اکنون احتمال نمیرود که تا ده سال دیگر هم پایان رسد ... " (۲۲)

" تایمس - ۱۹ فوریه ۱۹۳۷ (۳۰ بهمن ۱۳۱۵)

[۷ ذیحجه ۱۳۵۵]

رضا شاه به تمام مسائل شخصا رسیدگی میکند .
مسافرتهاى بازرسى و کنجکاویهای وی ضربالمثل است

...

... منافع اقتصادى این خط [آهن] ظاهرا " ناچیز
و در حقیقت از یک شاهراه اتومبیل رو، حتى یک
راه آهن شرقى غربى که ایران را به اروپا و
هندوستان متصل سازد، بسیار کمتر خواهد بود. ولى
در هر حال این نقشه‌ای است که مورد توجه خاص قرار
گرفته و یک رمز پر افتخارى از رستاخیز ملی ایران-
بیان و شاید مقصود از آن تا حدی ارتباط مناطق عقب
-افتاده، تهیهء کار برای مردم و قسمتی هم به مسئله
سوقالجیشی بستگی داشته باشد ... " (۲۳)

" تایم - ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ (۵ اردیبهشت ۱۳۱۷)

[۲۵ صفر ۱۳۵۲]

... مهندسين خارجى که به امور سوقالجیشی علاقه‌ای
ندارند بر سبیل مزاح گفته‌اند که این راه آهن از
هیچ کجا به هیچ کجا می‌رود. برای آنکه یک قطعهء

دویست میلی پیش از پائیز به پایان رسد و اعلیٰ -
حضرت همایونی بتوانند به وسیله ترن از املاک
 خود در کرانه بحر خزر به اراضی خود در خلیج
 فارس مسافرت نمایند مهندسان سوئدی از بهار سال
 جاری در دو نوبت کار میکنند. هزینه ساختمان چند
 صد میل اول راه آهن وسیله دلخوشی شاهنشاه از
 راه تحمیل عوارض سنگین بر جای که مشروب مطلوب
 ایرانیان است پرداخته و چون پول کافی از این
 مالیات دیگر امکان نداشت لذا قسمت عمده ذخیره
 نقره ایران به فروش رسید [!؟] و در نتیجه ریال
 ایران بیش از نصف ارزش خود را از دست داد
 (ارزش امروزی آن تقریباً شش سنت و نیم است)
 بناچار انحصار دولتی صادرات و واردات و منع
 دخول و خروج اسکناس با پول نقره ایران برقرار
 گردید بهای خواربار دو برابر و عوارض سه برابر
 شد ... " (۲۵)

"ریلوی اند شی پینگ ژورنال - ژانویه ۱۹۳۸ (بهمن

(۱۳۱۶) [ذیقعه ۱۳۳۶]

تعبیر رؤیای شاه - گرامی‌ترین آرمان رضا شاه
بهلولی فرمانروای ترقی‌خواه ایران یعنی ساختن یک
 خط آهن سراسری از بحر خزر تا خلیج فارس تحقق
 یافت و اینک با تکمیل آخرین تونل از وسط کوههای

لرستان در جنوب ایران که بوسیله مهندسين مقاطعه - کار انگلیسی، شرکت محدود ریچارد کوستن، انجام یافته این رؤیای لذتبخش به آخرین مرحله تعبیر خود وارد گردید ...

... طول این خط ۸۰۱ میل و هزینه آن سی میلیون لیره است که قسمت عمده آن از محل حق الامتیاز نفت (۲۵) - تأمین گردیده. عملیات در ۱۹۲۷ آغاز شده، خط به بیست و پنج قطعه بین مقاطعه کاران تقسیم شده سخت ترین عملیات این طرح شکر ف به شرکت محدود ریچارد کوستن لندن واگذار شد. کار این شرکت از لحاظ مشکلات ساختمانی با کشیدن خط آهن کانادین پاسیفیک از کوه های راکی شباهت دارد. قطعه هفتم خط به ارزش یک میلیون لیره است که از قسمت دره های گود و باریک جنوبی میگذرد ...

... ما اکنون به آخرین مرحله کار خود رسیده و عملیات در ماه فوریه به پایان خواهد رسید. اکنون بیش از نصف تمام خط آهن ساخته شده است. خط تهران تا بندر شاه در کرانه بحر خزر اخیراً برای عبور و مرور افتتاح گردید. همچنین قسمتی از خط جنوب از بندر شاهپور در کرانه خلیج فارس تا سی میلی شمال دزفول که قسمت دره های عمیق از آن جا شروع میشود به بهره برداری پرداخته است ... " (۲۶)

(۱) - رستاخیز ایران - گردآورنده فتح الله نوری اسفندیاری -

چاپ اول - ص ۲۶۹

(۲) تا (۵) - بطوری که بزودی ملاحظه خواهد شد، مصدق هم

همین گونه نظرات را ابراز میکرده، یعنی معتقد بوده است که ایران باید بجای احداث راه آهن، یا کارخانه، قند بخرد و یا کامیون برای جاده‌های شوسه (ببخشید ناشوسه! آن زمان) از خارج وارد کند!!

(۶) و (۷) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات ۲۷۵ و ۳۳۹

(۸) و (۹) - تقارن زمانی چاپ این مطالب در روزنامه‌های انگلیسی با ابراز همین مطالب توسط مصدق در مجلس شورای ملی ایران قابل توجه است.

(۱۰) تا (۱۲) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات ۳۶۱/۲ و ۳۸۸ و ۴۱۴/۵

(۱۳) و (۱۴) - خوشبختانه به کوری چشم سخنران و چاپ کننده این مطالب و هم‌فکران آنان، نه ساختن راه آهن سی‌تا چهل سال طول کشید و نه نیاز به یک شاهی کمک خارجی پیدا شد.

(۱۵) - برای اینکه خوزستان در پشت کوههای صعب‌العبور از ایران جدا باقی مانده و به سایر نقاط کشور متصل نشود. (۱۶) تا (۲۰) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات ۵۰۱ و ۵۳۲ و ۵۴۷ و ۶۵۵ و ۶۵۹

(۲۱) - بطوری که خواهیم دید، تعویق و تأخیر در کار ساختمان نیمه جنوبی خط آهن به علت کارشکنی‌ها و خرابکاریهای ایادی انگلیس بوده است.

(۲۲) تا (۲۴) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات ۶۷۴ و ۷۴۱/۴ و ۷۶۹ (ایادی خیانتکار انگلیس با اشاعه این قبیل اکاذیب بین مردم، مخصوصاً جوانان و دانش‌جویان بی‌اطلاع، آنان را به مخالفت با ایجاد راه آهن در ایران برمی‌انگیختند.)

(۲۵) - راه آهن از محل مالیات قند و شکر ساخته شد و حتی

یکشاهی از حق‌الامتياز نفت برای آن به مصرف نرسید ولی در این جا نه تنها افتخار بیان احداث آن را به شرکت خرابکار انگلیسی بخشیده، بلکه هزینه آن را هم بر خلاف واقع از حساب حق‌الامتياز شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت نموده است!!

(۳۶) - رستاخیز ایران - همان - صفحات ۲۶۱/۲

مقدمه ششم - اقدامات خرابکارانه و کارشکنی‌های

• دولت انگلیس بمنظور جلوگیری از احداث راه آهن

و اتصال خوزستان به سایر نقاط ایران

دلائل و شواهد بسیاری در مورد این واقعیت وجود دارد که دولت انگلیس به منظور جلوگیری از احداث راه آهن سرتاسری که خوزستان را به سایر نقاط ایران متصل میساخته، از هیچ کوشش و اقدامی فروگذار نکرده است.

این کوششها و اقدامات را میتوان تحت دو عنوان:

ایجاد شورش و اغتشاش و انجام کارشکنی و خرابکاری

بیان نمود:

الف - ایجاد شورش و اغتشاش

بطوری که میدانیم و قبلاً گفته شد، دولت انگلیس مقارن

با کشف نفت در خوزستان، با انعقاد قراردادهایی با خوانین خیانتکار بختیاری و شیخ خزعلی و پرداخت مبلغ بسیار ناچیزی از درآمد هنگفت نفت ایران به آنان، علاوه بر اینکه چپاولگری بی‌حساب و کتاب خود از نفت جنوب ایران را تضمین کرده بوده، در اجرای نقشه‌های آتی و دراز مدت خود در جهت مستعمره یا تحت‌الحمایه ساختن خوزستان گامهای اساسی و مهمی برداشته و نفوذ و نظارت دولت مرکزی در آن خطه را محو و نابود ساخت بوده است.

در آن زمان خوانین بختیاری و رؤسای طوایف مختلف عرب در خوزستان که همگی به صورت مزدوران جیره‌خوار انگلیس درآمد بودند جز بفرمان ایادی و مأموران این دولت گامی بر نداشتند و اقدامی بعمل نمی‌آوردند و از اینجهت تردیدی وجود ندارد که تمام شورشها و بی‌نظمی‌هایی که بنا به دستور خوانین و رؤسای خیانتکار بختیاری و عرب در خوزستان یا سایر نقاط ایران از بعد از پیدایش نفت در آن خطه به عمل آمده بنا به دستور و اشاره مقامات انگلیسی بوده است.

ذیلاً "اخباری در مورد این قبیل شورشهای انگلیسی‌ساز، که در ایام احداث راه آهن در لرستان و خوزستان، به وجود آمده بودند، از مطبوعات انگلیسی زبان، نقل مینماید:

"مورنینگ پست - ۱۹ ژانویه ۱۹۲۸ (۲۸ دی ۱۳۰۶)

[۱۵ رجب ۱۳۴۶]

اخبار وحشت‌آوری که از خوزستان واقع در جنوب شرقی ایران رسیده مشعر است که سکنه روستایی آن منطقه که اکثر آنان عرب هستند بواسطه دو برابر

شدن مالیاتها علیه دولت ایران قیام نموده‌اند.
شورش در ناحیهء قصبه واقع در پاشین آبادان شروع
گردید و کشاورزان به طور دسته جمعی قیام کرده،
ماء‌مورین رسمی ایران را بیرون کردند و ادارات
دولتی را اشغال نمودند.

یک دسته قوای نظامی به قصبه اعزام شد و طی زد و
خوردی که پیش آمد شمت نفر از شورشیان کشته
شدند. دولت برای تسلط بر اوضاع قوای مفصلی از
اهواز اعزام داشته است. " (۱)

پاریس تایمس - ۲۳ ژانویه ۱۹۲۸ { ۲ بهمن ۱۳۰۶ }

[۱۹ رجب ۱۳۴۶]

قیام اعراب خوزستان علیه دولت ایران علی‌الظاهر
و بطور موقت در هم شکسته شد ولی حکومت تهران
به خوبی میداند که موضوع به همین جا خاتمه نیافت
است [!؟].

مردم خوزستان دارای نژاد و زبان و مذهبی هستند که
با نژاد و مذهب و زبان ایرانیان تفاوت دارد
[!؟] و زمامداران تهران به علل دقیق تاریخی آنان را
داخل امپراطوری خود نگهداری نموده‌اند [!] بعلاوه
خوزستان طی حیات چندین نسل دارای خودمختاری بود
تا آن که رضا شاه پهلوی این خودمختاری را در
سال ۱۹۲۵ پس از اردوگشی بطرف محمره از مردم این

استان سلب نمود[!! پس مرگ بر رضا شاه پهلوی
دیکتاتور!!].

ایرانیان نباید منتظر آن باشند که یک نژاد غیور
و متعصب مانند اعراب سنی تابع ملتی شوند که
به نظر آنان دارای عقاید فاسد و در حال انحطاط
میباشند[!؟].

عدم تمایل بریتانیای کبیر به قبول مسئولیت بیشتر
در این قسمت جهان به واسطه آن بود که عربستان
[خوزستان] در پایان جنگ عمومی به کشور پادشاهی
عراق ملحق نشده بود.

ناحیه تحت فرمان شیخ محمره [شیخ خزعل] به حکم
عقل و منطق با کشور شاهنشاهی ایران هیچ سر و کاری
ندارد و اگر زمامداران آن وقت انگلستان از افکار
کلنل لورنس پیروی میکردند عربستان ایران [خوز-
ستان] قسمتی از کشور پادشاهی بزرگ جدید عربستان
با سوریه و فلسطین و عراق و شبه جزیره عربستان را
تشکیل میداد.

هر وقت که موضوع عربستان [خوزستان] پیش آمده
یکی از علل تردید انگلستان، شرکت نفت انگلیس
ایران بوده که دیکتاتور اقتصادی[!؟] آن ناحیه
میباشد.

نواحی نفتخیز عربستان [خوزستان] از پر ثروت-
ثروت‌ترین منابع نفتی جهان است و هر اقدامی برای
جدا کردن این نواحی از ایران به منزله یک تجاوز
بی‌شرمانه تلقی خواهد شد.

بنا بر این اعراب جنوب شرقی [غربی] ایران
فعلاً "محکوم‌اند[!!] که برای مدت طولانی متحد
اجباری ایران باشند[!!] و تا وقتی که این وضع

حکمفرماست بروز حوادث و شورشها نیز حتم و مسلم خواهد بود [!!؟].

علیرغم وعده‌های شرافتمندانه شاه و هیئت دولت او،
شیخ محبره [شیخ خزعل] فرمانروای خانخانی عربستان
[خوزستان] هنوز در تهران زندانی [تحت نظر]
است و سهم وی [!؟] از مالیاتهای آن امارت نشین
بوسیله ایرانیان وصول و به جیب زده میشود [!!!]
 ... " (۲)

" دلی تلگراف - ۷ آوریل ۱۹۲۸) ۱۸ فروردین

[۱۳۰۷] (۱۶ شوال ۱۳۴۶]

جنگ عشایری در ایران - کشته شدن یک وزیر - امیر
لشکر، عبدالله خان طهماسبی وزیر فوائد عامه که
برای بازرسی به لرستان رفته بود، در نزدیکی
خرم‌آباد طی زد و خورد با لرها کشته شد. هنگام
رسیدن این خبر مجلس شورای ملی، جلسه ناکهانی
تعطیل و شاه روز گذشته از تهران عازم خرم‌آباد
شد. " (۳)

« دلیلی نیوز - ۲۴ اکتبر ۱۹۲۸ (۲ آبان ۱۳۰۷) »

[۹ جمادی الاول ۱۳۴۷]

شورش در ایران - بسیج قوای دولتی - شورش ایران
و نهضت انقلابی اخیر که موجب نگرانی زمامداران
گردیده بود، دامنه آن به شهرهای مهم سرایت کرده
است.

در تبریز که بزرگترین شهر ایران پس از تهران و
حاکم نشین استان آذربایجان و قریب یکصد و هشتاد
هزار نفوس آن میباشد وخیمترین اغتشاشات به وقوع
پیوسته است. " (۴)

« تایمز - ۲۴ اکتبر ۱۹۲۸ (۲ آبان ۱۳۰۷) »

[۹ جمادی الاول ۱۳۴۷]

شاه ایران - رسماً اعلام شده که شاه ایران بزودی
به خوزستان (عربستان) عزیمت خواهد نمود تا در
مراسم افتتاح راه جدید خرم آباد - دزفول حضور
بهرسانند.

اعلیحضرت با اتومبیل از تهران به اهواز میروند
و از آبادان شهر شرکت نفت انگلیس و ایران هم -
چنین از محمره [خرمشهر] دیدن خواهند فرمود. " (۴)

مورنینگ پست - ۴ اکتبر ۱۹۲۸ (۱۲ مهر ۱۳۰۷)

[۱۹ ربیع الثانی ۱۳۴۷]

توطئه علیه شاه - اعدام افسران بازداشت شده -
 کسانی که در توطئه اخیر علیه شاه شرکت داشته و
 دستگیر گردیده، عبارتند از:

دکتر امیر خان پزشک سابق شهربانی، حایم (۶)
نماینده سابق یهودیان در مجلس شورای ملی،
سرهنگ پولادین فرمانده لشکر بنادر و سرگرد
روح الله خان آجودان سابق شاه.

نامبردگان هنگام تشکیل یک جلسه سری دستگیر شدند.
 امروز شایع بود که سرهنگ پولادین و ماژور روح-
الله خان و یکی دو نفر دیگر در مرکز ستاد ارتش
در بیرون شهر تیرباران شدند. سانسور مطبوعات به
 شدت حکمفرماست. رویتر. " (۷)

« تایمس - ۱۴ مه ۱۹۲۸ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۷)

[۱۳ ذیقعد ۱۳۴۶]

ایران و دولتهای غربی - ... تصمیم شهریار جدید

برای خاتمه دادن به سرکشیهای عشایر محلی و تحمیل یک انضباط شدید بر اتباع خود، باعث طغیانها و آشوبهای عشایر و ایلات شد.

در مرز ایران و عراق اغتشاشاتی روی داد و مقامات بدگمان ایرانی[!؟] یا سخنچینان مفرض[!؟]، این پیشآمدها را نتیجهء دساییس انگلیسیها میدانستند [!!] تا آنکه مقامات دولتی عراق سالارالدوله، یکی از اعضاء خاندان سلطنتی سابق و یکی از مدعیان تاج تاج و تخت ایران را دستگیر کرد ... " (۸)

" دیلی میل - ۲۲ نوامبر ۱۹۲۸ (۱ آذر ۱۳۰۷)

[۹ جمادی الثانی ۱۳۴۲]

بمباران عشایر - کشته شدن سه تن از شیوخ - طبق خبر رسیده سه تن از شیوخ قبایل متهم زده و خورد در خوزستان کشته شده اند.

خوزستان یکی از استانهای ایران است که در کنار خلیج فارس و نزدیکی کشور عراق واقع میباشد.

روز گذشته هواپیماها قبایل را بمباران کردند و گمان می رود بر اثر تحریک تبعیدشدگان و محرومین از حقوق اجتماعی[!؟] این قبائل قیام کرده اند.

آخرین ابلاغیه که بدیوار بازارها چسبانده شده حاکی است که قبیلۀ آشوب طلب بنی طرف که از پرداخت مالیات امتناع و تقاضای خروج ماءمورین دولتی را

از قلمرو خود در نزدیکی اهواز داشتند بدست قوای دولتی سرکوب شده‌اند.

خبرگزاری رویتر اطلاع می‌دهد که شاه ایران از سفر به خوزستان منصرف گردیده است. " (۹)

" تایمس ۲۳ نوامبر ۱۹۲۸ { ۲ آذر ۱۳۰۷ }

[۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۴۷]

مسافرت شاه به خوزستان - پایان شورش - با ورود شاه به خوزستان (عربستان) اوضاع ناحیهء حویزه در نزدیکی اهواز که قبیلهء بنی‌طرف‌اغتاشاتی در آنجا تولید کرده بودند اینک بحال عادی برگشته .
شورش موقعی آغاز شد که این قبیلهء معروف به مخالفت با پرداخت مالیات و شناسائی قدرت مرکزی ، به اداره کمرک حویزه حمله برده رئیس کمرک را کشتند و میخواستند سایر ایرانیان [!؟] را از شهر بیرون کنند [!؟] ... " (۱۰)

« تایمس - ۳ ژانویه ۱۹۲۹ (۱۲ دی ۱۳۰۷) »

[۲۰ رجب ۱۳۴۷]

اعاده نظم و آرامش در خوزستان - طغیان عشایر در ناحیه حویزه خوزستان (عربستان) اکنون آرام شده و شیوخ بنی‌طرف به سرتیب مرتضی‌خان که برای سرکوبی آنها از طرف شاه اعزام شده بود، تسلیم گردیدند ... " (۱۱)

« دیلی هرالد - ۲۰ مارس ۱۹۲۹ (۲۹ اسفند ۱۳۰۷) »

[۸ شوال ۱۳۴۷]

در تبریز و برخی از نواحی آذربایجان ایران واقع در شمال غربی شورشی علیه حکومت مرکزی بر پا شده . به قرار اطلاع، این شورش با کشته شدن فرماندار نظامی شهر و قطع ارتباطات تلگرافی آغاز گردید ... " (۱۲)

.. شیکاگو تریبون - پاریس اول ژوئیه ۱۹۲۹

{ ۱۰ تیر ۱۳۰۸ } [۲۳ محرم ۱۳۴۸]

تحریک دولت انگلیس در انقلابات ایران - دولت شوروی مجدداً انگلیس را متهم میسازد - مقالاتیکه در ایران بچاپ رسیده.

حکومت ایران با یک نهضت ارتجاعی علیه اصلاحات و تجددخواهی شاه مواجه می باشد و این نهضت درست شبیه قیامی است که امان الله خان را مجبور به کناره گیری از سلطنت افغانستان نمود.

بنا به اظهار مقامات شوروی، بریتانیای کبیر شعله شورش را دامن میزند و، با کمال تعجب، دولت به روزنامه ها اجازه داد که این اتهامات را درج نماید

...

... آتش زیر خاکستر که انگلیسیها آن را دامن می زنند [طبق نظر مطبوعات مسکو] شعله ور گردیده است و با اسلحه جدید که از راه دریا بطور قاچاق وارد میشود، افراد عشایر را مسلح میسازد.

روزنامه های روسیه اضافه میکنند، بریتانیای کبیر امیدوار است که وضعی ایجاد کند که در نتیجه حکومت ایران مجبور شود نسبت به مسائلی که از مدتها معوق مانده با آن کنار بیاید.

همین عمل، یعنی اجازه نشر این مقالات نشان میدهد که مقامات رسمی ایران اشاره به همدستی انگلیسیها را در توطئه قبول دارند ... " (۱۳)

" ایوانینگ نیوز - ۹ ژوئیه ۱۹۲۹ (۱۸ تیرماه

[۱۳۰۸] ([۱ محرم ۱۳۴۸]

اعزام قوای اضافی - توقیف وزیران - شورش استان
 فارس در جنوب ایران شدت یافته و ایل بختیاری
 به عشایر قشقایی ملحق گردیده‌اند. دولت برای
 تقویت نیروی منظم قوای ذخیره فرستاده و یکی از
 وزیران [نصرت‌الدوله فیروز، وزیر مالیه، پسر
 دایی و شوهر خواهر محمد مصدق] که مظنون به
 همدستی در توطئه علیه حکومت بود، بازداشت شده
 است ... " (۱۴)

" دیلی میل - ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۹ (۲۰ تیر ماه ۱۳۰۸)

[۳ محرم ۱۳۴۸]

مخالفت عربها با شاه - شورش ایران - ... با
 اینکه گفته میشود وضع فارس بهتر شده ولی عده‌ای
 از افراد عشایر عرب به شورشیان پیوسته و پس از
 تصرف فسا و نیریز بطرف شیراز پیش روی میکنند.
 شورش ایران در تاریخ دهم مه [۱۹۲۹ - ۲۰ اردیبهشت
 ۱۳۰۸ - ۳۰ ذی‌قعدة ۱۳۴۷] آغاز شده و ده هزار مرد

مسلح از افراد عشایر علیه اقدام شاه برای اروپاشی
کردن ایران قیام نمودند. " (۱۵)

(۱) تا (۱۵) - رستاخیز ایران - همان - به ترتیب صفحات
۴۱۱ و ۴۱۳/۱۴ و ۴۱۶ و ۴۵۰ و ۴۵۰ و ۴۵۲ (حایم بطور
مسلح از جاسوسان اینتلیجنت سرویس بوده است.) و
۴۵۲ و ۴۱۴ و ۴۵۳/۴ و ۴۵۴ و ۴۶۲ و ۴۶۲ و ۴۶۵/۶ و ۴۶۷ و
۴۶۷

ب - انجام کارشکنی و خرابکاری

بطوریکه در بالا گفته شد، دولت انگلیس و ایادی خیانت-
کار آن دولت در ایران ابتدا از طریق ایجاد شورش و بی‌نظمی در
خوزستان در صدد برآمده‌اند که آن خطه را از کنترل و نفوذ دولت
مرکزی ایران خارج ساخته و با حداقل این نفوذ و کنترل را حداقل
ممکن برسانند و با کمک عشایر عرب و بختیاری از اتصال این
استان به سایر نقاط ایران جلوگیری بعمل آورند.

ولی همین که با اراده آهنین رضا شاه پهلوی تمام
شورش‌ها سرکوب و نقشه‌های شوم دولت انگلیس یکی پس از دیگری
نقش بر آب گردیده، دولت انگلیس از راه دیگری وارد شده و
بهترین روش را در این دیده است که در راه احداث نیمه جنوبی
راه آهن کارشکنی و خرابکاری بعمل آورد و تا آنجا که امکان دارد
موجب تأخیر و تعویق کار را فراهم سازد تا شاید باین طریق و

یا به نحوی دیگر در طول زمان دولت ایران را از ادامه این کار منصرف نماید.

تا آن جا که اطلاع داریم، یکی از اقدامات ایادی انگلیس در این مورد، این بوده است که توسط عشایر لر و بختیاری مسیر تعداد زیادی از مسیرهای بهاری کوهستانهای آن حدود را تعدا" به سوی نقاطی که کارهای ساختمانی راه آهن در آنها جریان داشته برگردانده و با بستن سدهای موقتی و خاکي متعدد، در جلوی آنها ترتیبی داده بوده اند که پس از یک بارندگی شدید بهاری، به ناگهان و همزمان، آن سدهای سست و موقتی را باز کرده و حاصل ماهها کوشش و زحمت دهها مهندس و متخصص خارجی و هزاران کارگر ایرانی را به باد دهند و متأسفانه در این کار نیز توفیق یافته اند.

چون با وجود اینقبیل خرابکارها باز هم در اراده آهنین رضا شاه پهلوی در مورد کشیدن راه آهن به خوزستان کوچکترین تنزلی حاصل نگردیده، مأموران انگلیسی از راه دیگری وارد شده و تعدادی از شرکتهای انگلیسی یا ایرانی خود را از طریق مقاطعه کاران اصلی راه آهن به عنوان عامل آنان جهت ساختمان بعضی از قطعات نیمه جنوبی راه آهن مخصوصاً در راههای مشکل و کوهستانی به کار وارد کردند و خرابکاری و کارشکنی را تا سرحد امکان از طریق آنان بمرحله اجرا در آوردند.

متأسفانه همین خرابکاریهایی که توسط شرکتها و ایادی انگلیس باانجام رسیده، موجب گردیده است که کار ساختمان نیمه جنوبی راه آهن با چند سال تاخیر صورت تحقق به خود پذیرد و بعد از آغاز بهره برداری نیز به علت عدم مراقبت اولیه در زیر سازی و ریل گذاری و نامرغوب بودن مصالح و لوازم ساختمانی، از استحکام لازم برخوردار نبوده و در نتیجه دولت ایران بکرات و دفعات متعدد مجبور شده است که وجوه هنگفتی جهت رفع نواقص آن راه بمصرف برساند.

باز هم متأسفانه به علت وضع سیاسی خاص آن زمان،

جزئیات اخبار مربوط به این خرابکاری‌های ماء‌موران و ایادی انگلیس آنطور که باید و شاید یعنی بنحو روشن و مشخص در جایی منعکس نشده است و تنها در بعضی از کتب تاریخی اشاره‌هایی در این رابطه به چشم می‌خورد.

ذیلاً از قول مخیرالسلطنه هدایت، نخست‌وزیر آن زمان، که طرح احداث راه آهن سرتاسری در زمان نخست‌وزیری وی تنظیم و آغاز گردیده است نمونه‌هایی از این قبیل اشارات را نقل می‌نماید:

"به تشویق میلسیو رئیس مالیه، پولند آمریکا - شی استخدام شد. طرح اول راه آهن را ریخت نظر شاه دیگر شد، ساختمان راه به شرکت فیلیپ هلنسمان، یولیوس برگر و سیمنس، کمپانیهای آلمانی، راجع گشت.

شمال را [کمپانیهای آلمانی] خودشان برداشتند و به ملاحظات تجارتي پولن آمریکائی را در کار شریک کرده، جنوب را به او واگذارند و امانی مشغول کار شدند.

ساختمان شمال ولو قدری گران، از هر حیث ممتاز افتاد. ساختمان جنوب رضایت‌بخش نشد.

سیل غیر محتملی [؟] صدمهء کلی [!؟] وارد آورد. آمریکائیها از کار خارج شدند. در صورتیکه ساختمان آلمانیها [در نیمهء شمالی] در نهایت خوبی بود، قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانیها از هر حیث رجحان دارد.

چندی کار به دست مهندسین داخله اداره یافت. تعهد آلمانیها سر رسید. حتی از ژابن مهندس خواسته شد. در شمال به کمک مهندسین سوئدی، در جنوب به کمک کارل آمریکائی از مهندسین شرکت.

در این اثنا نمایندهء شرکت دانمارکی کامپاسکس

به اتفاق یکی از کارگزاران ترک که با [محمدعلی] فروغی آشنا بود بتهران آمد. این شرکت دانمارکی در ترکیه عملیات رضایت‌بخشی کرده است. بسی فروغی ساختمان راه آهن به این شرکت واگذار شد ... " (۱)

این نویسنده نتوانست از خدمات رضایت‌بخشی که شرکت کامپساکس در ترکیه بانجام رسانده بود آگاهی یابد، ولی شواهد نشان می‌دهد که چون انگلیسی‌ها از شدت سوءظن و تنفر رضا شاه نسبت به خودشان آگاهی داشته و به یقین میدانسته‌اند که بعد از انجام آنهمه توطئه و اغتشاش و کارشکنی، رضا شاه هرگز با واگذاری ساختمان قسمتی از راه آهن بیک شرکت انگلیسی موافقت نخواهد نمود، از این جهت زیر نام شرکت دانمارکی کامپساکس و با کمک فراماسوئری ایران به این کشور وارد شده و ترتیب کار را بهتر بگوئیم ترتیب خرابکاریهای آینده را داده‌اند. بهمین جهت از این تاریخ ببعد می‌بینیم که پای شرکتها، جاسوسان و ایادی انگلیس بعنوان مقاطعه‌کاران شرکت کامپساکس در لرستان و خوزستان باز شده و انجام هر مرحله از کار با تاخیر و خرج‌تراشیهای فراوان و بنحوی نامرغوب به پایان رسیده است.

معرفی دو نفر از خیانتکاران مقاطعه‌کار - در این جا قبل

از آنکه این دو نفر خیانتکار را به حضور خوانندگان عزیز معرفی نماید بی‌مناسبت نمیداند جملات زیر را از آخرین سخنرانی که مصدق در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ (۱۷ آوریل ۱۹۲۸ - ۲۶ شوال ۱۳۴۶) در مجلس شورای ملی در مورد راه آهن سراسری شمالی و جنوبی ایراد نموده است، عیناً نقل نماید:

" ... من به عقیده خودم این رأی را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و بر خلاف مصالح مملکت میدانم ... "

مصدق نه تنها در این سخنرانی بلکه به دفعات متعدد و

به مناسبت‌های مختلف دیگر اظهار نظر نموده است که کشیدن راه - آهن (در مسیر تهران به خوزستان) را باید خیانتی عظیم به ملت ایران به حساب آورد!

حال چون مهندس احمد مصدق، پسر بزرگ ایشان، پس از مراجعت از اروپا با سرمایه هنگفتی که ظاهراً خودشان در اختیار او قرار داده بودند، شرکت معظمی تشکیل داده و بعنوان نماینده مقاطعه‌کار خارجی، به ساختمان قطعه چهارم راه آهن جنوب پرداخته‌اند، در این صورت هرگاه این آقای مهندس والعا صمیمانه و صادقانه کار خود را به نحو احسن به انجام رسانده باشند، باز هم مسلماً اقداماتشان را بنا به اعتقاد پدرشان باید بعنوان شرکت در انجام خیانت عظیم بملت ایران تلقی نمود ولی از آنجا که میدانیم اقدامات ایشان با کارشکنی و ایجاد وقفه و تأخیر و خرج‌تراشیهای فراوان همراه بوده است از اینجهت شاید بتوان ایشان را تبرئه کرد!! و گفت که: خرابکاریهای ایشان به منظور جلوگیری از کشیده شدن خط آهنی بوده که، بنا به عقیده پدرشان، " خیانت و بر خلاف مصالح مملکت " به حساب می-آمده است!!

در هر حال، در شرح حال مهندس احمد مصدق چنین می-میخوانیم:

" آقای احمد مصدق، فرزند دکتر محمد مصدق، ...

در سال ۱۳۱۰ [شمسی - ۱۳۴۹/۵۰ قمری و ۱۹۳۱/۳۲ میلادی] به ایران مراجعت و وارد خدمت وزارت فواید عامه گردیدند و خدمت دولتی خود را در دفتر فنی اداره کل راه شروع کردند. مدت یک سال و نیم در این دفتر مشغول کار بوده و سپس از کار دولتی استعفا دادند و به کارهای آزاد پرداختند.

در این موقع که بحیثیه ساختمان راه آهن ایران بود با یک شرکت اروپایی شریک شده و به اتفاق مهندس حسین شقاقی مقاطعه قطعه ۴ خط جنوب را قبول و

به اتمام رساندند ... " (۲)

در این جا برای این که خوانندگان گرامی خیانتکار دوم یعنی شریک احمد مصدق را نیز به خوبی بشناسند، شرح زیر را مینا" از صفحات ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹ و ۱۹۶ جلد سوم کتاب فراموش-خانه و فراماسونری در ایران، تالیف اسمعیل راشین، راجع به ایشان نقل مینماید:

"لژ تهران ۱۵۴۱ ق. اس - نخستین لژ رسمی که با اجازه فراماسونری انگلیس در ایران به زبان فارسی کار میکند لژ تهران (شماره ۱۵۴۱) است.

این لژ که با صدور منشوری از طرف استاد اعظم گراند لژ اسکاتلند در ایران رسمیت یافت پایه اولیه ای برای تعلیم و تربیت فراماسونهای ایرانی، در تشکیل لژهای فارسی زبان سالهای اخیر شد ... سیاست شکست خورده انگلیس در ایران بعد از جنگ جهانی دوم و حوادثی که منجر به ملی شدن صنعت نفت شد نه تنها عوامل و طرفداران آنها را به دامن آمریکاشیها انداخته بود، بلکه سختگیریهای که از جانب دستگاههای دولتی علیه عمال و عوامل همه خارجییان در ایران به عمل می آمد، لزوم توسعه شبکه های مخفی فراماسونری انگلیسی را در این کشور ایجاب میکرد.

این بار انگلیسها به جانب سازمانی روی آوردند که در قرون گذشته همواره مورد توجه ایرانیان بوده، تار و پود این تشکیلات مخوف، و شبکه های مخفی آن با اسرار و سکوت محض و اطاعت بدون چون و چرائی که، اوامر آن از طرف گراند لژ در انگلستان صادر میشود، تشکیل یافته و با این مرکز پیوند و بستگی دارد.

اگر در قرون گذشته گاهگاهی عمال انگلیس در ایران از دستورات اربابان انگلیسی سرپیچی میکردند و حاضر به ادامه، خدمتگزاری نمیشدند، حداقل مجازات آنان برگزاری از سیاست و خانه‌نشینی بود. ولی این بار انگلیسیها این گونه افراد را گرفتار مقررات سخت و وحشتناک فراماسونری و تهدید به مجازات قتل و نابودی خود و خاندانشان مینماید. بدین سبب رهائی از دام سازمان مخوف فراماسونری را برای فراماسون ایرانی غیر ممکن و یا لاقابل بسیار دشوار میسازد.

انگلیسیهای فرصتطلب برای این که پایه‌های محکمی را برای فراماسونری در ایران بنیان نهند، چند تن از عوامل و اتباع طرف اعتماد و شایسته خود را که در لژ روشنائی در ایران فعالیت داشتند، مأمور لژهای فارسی زبان کردند که از جمله کلنل استراکر، گریستوفر اسحق فری - آوانس اوآنسف - چتایات - الیاس دبی و غیره را میتوان نام برد.

در سال ۱۳۳۳ ش. (۱۹۵۴ م.) [۴۷ - ۱۳۷۳ ق.] لژ روشنائی در ایران هفت نفر از فراماسونهای عضو لژ همایون را به شرح زیر انتخاب و به لژ فیحای بصره معرفی کرد:

مهندس حسین شقاقی - سلیمان بهبودی - مهندس [محسن] فروغی [پسر محمد علی فروغی] - دکتر [غلامرضا] کیان - دکتر [علی اصغر] خشایار - مهندس ناصر بهبودی - نصرالله آذری.

این هفت نفر با معرفی و ضمانت شیخ احمد خزعل که از خاندان شیخ خزعل است و با مهندس حسین شقاقی خویشاوندی سببی[؟] دارد به عضویت لژ فیحای در آمدند.

اینان پس از گرفتن مقامهاش که بوسیله آن بتوانند در ایران لژ تشکیل دهند، بتهران باز گشتند. منتهی سازمان فراماسونری اسکاتلند که مقید به اجرای همه اصول و آداب و رسوم و تشریفات ماسونی است برای این که تعلیم یافتگان در کارها و عملیات آینده دچار اشتباه نشوند، سه سال آنها را در لژ روشنائی [که به موجب فرمان گرانده لژ اسکاتلند در روز بیستم فوریه ۱۹۱۹ - اول اسفند ۱۲۹۸ - ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۸ - در شهر شیراز به وسیله افسران و گروهبانان ارتش مستعمراتی انگلیس تشکیل شد (صفحه ۱۱۰ کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران - جلد ۳)] پذیرفته و تحت تعلیم قرار داد.

در این مدت اینان، هم درجات بالاتری را احراز کردند و هم به رموز و تعالیم و دستورات سری و علنی آگاه شدند. پس از این که هفت نفر مورد اعتماد و اطمینان کامل انگلیسیها و مرکز لژ در در ادنبورگ واقع شدند، تقاضای تشکیل لژ فارسی زبان را به نام تهران و به شماره ۱۵۴۱ کردند.

این لژ که تابعیت انگلیسی دارد، ابتدا عبودیت و برتری و سروری لژهای انگلیسی را قبول کرد، سپس فرمان تشکیل لژ بنام آنها صادر گردید:

منشور و فرمان تاءسیس این لژ در روز ۱۶ آبان ۱۳۳۶ (۷ نوامبر ۱۹۵۷) [۱۴ ربیع الثانی ۱۳۷۷] به نام چهارده عضو لژ روشنائی و سایر لژها که افراد زیر بودند صادر گردید:

۱ - برادر مهندس حسین شقاقی

در این لژ "نخستین استاد اعظم ایرانی، مهندس حسین شقاقی، انتخاب شده در مراسم تنمیب وی، تشریفات مخصوصی انجام گردید ..."

این شخص از محرمترین پیشوایان خیانتکار فراماسونری و از مورد اعتمادترین ایادی فرومایه انگلیس در ایران به شمار می‌رود و در هر کجا که یکی از این قبیل محافل شوم، بساط خیانت را گسترده بوده است با کمال تعجب نام مهندس حسین شقاقی را در جمع رؤسای آن و غالباً در میان بوجود آوردندگان آن مشاهده مینمائیم.

بطور مثال:

در لژ همایون (صفحه ۳۲ همان مآخذ) - در لژ کورش، حضرت استاد ارجمند (صفحه ۲۷۳ همان مآخذ) - در لژ خیام (لژ اعظم اسکاتلند، صفحه ۳۰۰ همان مآخذ) - در لژ خوزستان (صفحه ۳۱۶ همان مآخذ) - در لژ نور (صفحه ۲۲۶ همان مآخذ) - در باشگاه رازی (محل تشکیل لژهای تهران، کورش، خیام، نور، ژاندارک و آریا - به عنوان رئیس هیئت مدیره !) (صفحات ۲۵۴ و ۲۵۸ همان مآخذ) - در انجمن زکریای رازی (جانشین باشگاه رازی - در همان سمت رئیس هیئت مدیره - صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱ همان مآخذ)

دوم - کوششهای مصدق در اجرای مأموریت خیانتکارانه

مورد بحث و تحقق مقاصد و منافع انگلستان

بنا بر مطالبی که در بالا ذکر شد نظر دولت انگلستان در آن زمان راجع به راه آهن در ایران این بوده است که :

(۱) - در درجه اول حتی المقدور از احداث هر نوع راه آهن در این کشور جلوگیری شود.

(۲) - اگر امکان جلوگیری از احداث راه آهن وجود نداشته باشد کوشش شود که راه آهن مطلوب و مورد نظر انگلستان بین بین‌النهرین (عراق) و هندوستان احداث گردد.

(۳) - هرگاه این امر هم میسر نگردد دولت ایران را وادار سازند که راه آهن دیگری در نقطه‌ای دیگر (غیر از خوزستان و لرستان) بسازد ولی در کار احداث بدترین خط آهن، از نظر منافع انگلستان، که با اتصال لرستان و خوزستان به سایر نقاط ایران نقشه‌های استعماری انگلستان راجع به این استانها را نقش بر آب میساخته است حداکثر کارشکنی بعمل آید و حتی المقدور از آن جلوگیری شود.

در آن زمان که مصدق بعنوان نماینده تهران در دوره پنجم مجلس شورای ملی عضویت داشته، رضا شاه کبیر قاطعانه تصمیم گرفته است که با احداث خط آهن سرتاسری ایران نقشه استعماری انگلستان در مورد خوزستان و لرستان را نقش بر آب سازد و با اتصال این دو استان زرخیز و مهم (بعلاوه دو استان زرخیز و مهم گیلان و مازندران) به سرزمین اصلی ایران در حقیقت سند مالکیت آنها را به نام ایران صادر نماید.

حال به بینید که مصدق به چه اقداماتی دست زده و چه سخنرانیهای عوام‌فریبانه‌ای در جهت اجرای مقاصد انگلستان بعمل

آورده است:

(الف) سخنرانی مورخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۰۴

(۲۵ رجب ۱۳۴۴ - ۹ فوریه ۱۹۲۶)

کوشش جهت جلوگیری از اجرای طرح ایجاد راه آهن

در این سخنرانی مصدق صریحا" اعلام کرده است که مسیر بخصوصی را برای احداث راه آهن در نظر ندارد و در عین حال ضمن کوشش جهت به تعویق انداختن اقدامات مربوط به احداث راه آهن توجه دولت را به احصائیه گمرکی و مدارک صحیحه جلب نموده است و چون در آنزمان قسمت عمده تجارت مخصوصا" واردات ایران با دولت انگلستان و مستعمره آن دولت یعنی هندوستان صورت میگرفت لذا توجه به این احصائیه ها و مدارک بکودی خود موجب جلب توجه بایجاد خط -آهن مورد نظر انگلستان بین بین النهرین (عراق) و هندوستان میگردد:

" اگر بخواهیم در این قدم مهم اقتصادی کار بکنیم اول تعیین محل است که باید با ادله و مدارک صحیح معلوم کنیم کدام نقطه صرف میکند و از هر حیث مفید تر خواهد بود و کدام محل موجب خسارت و زیان نیست ... بعد از تعیین محل باید معمار و نقشه بردار بیاوریم ... قدم سوم مسئله مقاطعه یا مناقصه است ... کسانی که ساختمان بنایی را مقاطعه داده اند به تجربه رسیده است که در استحکام آن

بنا دقتهای لازمه نشده است بنا بر این بعقیده
 بنده دولت بهتر است اقدام نماید، نفع و ضرر
 خود را دولت باید متحمل شود ...

ما هیچ عجله نباید بکنیم که این لایحه را فوراً در
این مجلس تصویب کنیم. ممکن است در موقع تعطیل
مجلس پنجم دولت کارهای مقدماتی خود را نموده و
تا مجلس ششم از روی احصائیه گمرکی و مدارک
صحیحه و مخصوصاً "نقاطی که صلاح سیاسی و
اقتصادی[!؟] بوده باشد پیدا نموده و بعد مهندس
و متخصصین آورده نقشه‌اش را بردارند ...

مناقصه را هم به بعد [!!] واگذار میکنیم ...
 اگر ما خط مخصوصی را در نظر گرفته بودیم و
 پیشنهاد مینمودیم آنوقت آقایان میتوانند
 بگویند که چرا این خط را انتخاب کرده اید ولی ما
خط خاصی را در نظر نگرفته ایم [!!] ... " (۱)

(ب) - سخنرانی مورخ ۲ اسفند ماه ۱۳۰۴

(۸ شعبان ۱۳۴۴ - ۲۱ تیر ۱۹۲۶)

اعلام بهبودگی احداث راه آهن! و پیشنهاد

خرید کارخانه قند بجای آن

مصدق ادعا میکرده است که معلوماتش در علوم مالی و اقتصاد به مراتب بیش از میلیو و شوستر، مستشاران مالی آمریکایی، میباشد و با وجود وی در ایران، دیگر احتیاجی به استخدام هیچ مستشار مالی خارجی برای اصلاحات مالی نیست. در سخنرانی زیر قسمتی از نظرات بکر این متخصص عالیمقام مالی و اقتصادی ابراز شده است.

وی در صورت اقدام به احداث راه آهن آینده ای وحشتناک در مقابل چشم مردم مجسم و وانمود میسازد که با انجام این امر حتی ممکن است تمام مردم ایران نابود و این راه آهن حامل اموات شود [!؟] و نیز مدعی است که راه آهن تا ۵۰ سال دیگر احتمالاً "ضرر دارد و فایده ندارد" [!!] ولی اگر ده میلیون تومان خرج قندسازی بشود و ده تا کارخانه قندسازی درست شود در ظرف دو سه سال احتیاجات کشور تأمین میگردد و قهراً "سالی بیست و دو میلیون تومان ارز به خارج از کشور نمیرود."

در این سخنرانی هنوز کوشش مصدق در جهت اثبات بی-هودگی و حتی ضرر احداث راه آهن در ایران میباشد و ضمن آن منظور دیگر یعنی احداث خط آهن بین بین‌النهرین و هندوستان را

مطرح نساخته است.

در این جا باید توجه خوانندگان گرامی به نکته جالب دیگری معطوف گردد و آن این که مصدق از بین تمام اقلام وارداتی ایران قند را انتخاب کرده و مثلاً "نکفته است کارخانه پارچه بافی (که برای تاءمین پوشاک مردم واجبتر از قند بوده) تاءسیس نمائیم. علت این است که در آن زمان فقط قند و شکر از کشورهای غیر از انگلستان و هندوستان و توسط بازرگانان غیر انگلیسی به ایران وارد میشده و صادرکنندگان آن غالباً روسی یا فرانسوی بوده اند از اینجهت ساختن کارخانه قندسازی در ایران و جلوگیری از خروج ارز از ایران برای خرید قند و شکر، لطمه و زیانی به بازرگانان انگلیسی وارد نمیساخته است:

" در بادی امر هیچکس نمیتواند بگوید که راه آهن بد است ... حتی بنده خودم از اینکه یک عایداتی برای تاءسیس راه آهن اخذ میشد و در این مدت بقول یکی از نمایندگان ... هیچ فایده ای از آن به ما نمیرسد یعنی یک فایده خیلی قلیلی از آن به ما میرسد خیلی متاءسفم و خیلی هم میل دارم که این عایداتی که در حقیقت مایه دست ملت ایران است ... زودتر صرف یک کاری بشود که این ملت بدبخت از آن استفاده کند ... ایجاد راه آهن خوبست ولی دو راه دارد اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد میشویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم میشویم ... البته این پولیکه برای مخارج راه آهن گرفته میشود وقتیکه خرج بشود یک قسمتی از آن در خود مملکت خرج میشود ... یک مبلغ مهمی از عایدات مملکت ما به خارج میرود و مدت ده سال ... یا هشت سال این پول برای ما یعنی ملت ایران بدون نتیجه میماند ... حال اگر بعد از ده سال هم که راه آهن افتتاح شد و دادر شد باز محل تردید

است که تا چند سال بعد تا نیم قرن بعد تا چهل سال، سی سال بعد ملت بتواند از این پولی که خرج شده است استفاده بکند، یعنی ضرر نداشته باشد

...

بنده تصور میکنم که اگر ما این عایداتی را که الان داریم خرج یک کارهای دیگری بکنیم که مردم یک استعدادی پیدا بکنند برای تاءمین مخارج همین راه آهن هم بهتر باشد. بنده آن چه که اطلاع دارم و تحقیقات کردم اگر ما ده میلیون خرج قندسازی بکنیم در ظرف دو الی سه سال از این ده میلیون فوق‌العاده استفاده میکنیم و اگر ما بتوانیم ده تا کارخانه قندسازی در ایران تهیه بکنیم در ظرف دو سه سال سه سال میتوانیم احتیاجات خود را از ممالک خارج رفع کنیم و سالی بیست و دو میلیون که چهل و چهار کروار باشد قند نخریم ... ما یک پولی در جریان داریم که امروز در دست ملت ایران هست اگر ما آمدیم گفتیم این را به عنوان عایدات قند و جای از تو میگیریم برای این که راه آهن بسازیم و تا ده سال دیگر که راه آهن ساخته شد تجارت و زراعت و فلاحیت ترقی میکند و رفت و آمد میشود تو فایده خواهی برد. آنوقت جواب خواهد داد که درست است فایده میبریم ولی من تا آن وقت زنده نیستم که از این راه آهن استفاده کنم و این فایده را ببرم شما اصول زندگی و حیات من را تاءمین کنید بعد راه آهن برای من بسازید. شما اگر راه آهن ساختید ولی تا آنوقت کسی در این مملکت زنده نبود، این راه آهن حامل اموات میشود ... بنده نظرم این است که ما اگر یک پولی فرضاً "پنج هزار تومان امروز خرج کنیم سه سال دیگر فایده ببریم، این بهتر است

تا این که امروز یک پولی خرج کنیم و بنگاه سال
دیگر فایده اش احتمالی باشد ... " (۱)

(۱) - نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم
- انتشارات مصدق - صفحات ۶۶/۷۲

(ج) - سخنرانی مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۰۶

(۱۶ شوال ۱۳۴۵ - ۱۹ آوریل ۱۹۲۷)

باز هم اعلام بیهودگی راه آهن و اولین

اشاره به مسیر تجارتي اروپا و هندوستان

در این سخنرانی، مصدق ضمن تکرار همان دلائل قبلی
و ابراز دلائلی جدید در مورد بیهودگی احداث خط آهن در ایران،
برای اولین بار توجه دولت و مردم را به خطی که بتواند برای
تجارت اروپا مفید واقع گردد و این که ممالک اروپایی بتوانند
مالالتجاره های خود را به هندوستان برسانند معطوف ساخته است.
در اینجا هم این متخصص عالی مقام عقیده دارد که "هیچ
محتاج نیست که بنگاه سال دیگر راه آهن بیاید در مملکت و مردم
را عادت بدهد به مسافرت و خرید و فروش !!"
نویسنده در موقع خواندن این سخنرانی بیاد ماجراشی که

خود شاهد آن بوده است افتاد و بهمناسبت ندید که آن را در اینجا نقل نماید:

در ایامی که نویسنده هنوز دانش‌آموز دبیرستان بود، در نزدیکی خانه‌اش مردی مفازه خیاطی داشت - پسر ده، دوازده ساله این مرد نیز که از سنین پاشینتر در مفازه پدرش بکار مشغول شده بود، در کارهای ساده به پدرش کمک میکرد.

این مرد خیاط در اثر اصرار و تشویق نویسنده تصمیم گرفت که پدرش را برای با سواد شدن به مدرسه شبانه بزرگسالان بفرستد.

این خبر بگوش باجناق آن خیاط رسید. این آقای باجناق پیری کودن و تقریباً "همن و سال پدر خیاط داشت که چند سال او را بمدرسه فرستاده و چون از کلاس اول بالاتر نرفته بود بناچار او را از تحصیل باز داشته و بکاری مشغول کرده بود. این مرد از شنیدن خبر فرستادن فرزند باجناق خود بمدرسه و احتمال اینکه وی با سواد شود و احتمالاً "وضعی بهتر از پدر خودش پیدا کند سخت به حسادت افتاد و از اینجهت سعی داشت باجناق خود را از این تصمیمی که گرفته بود، منصرف سازد. به وی میگفت مگر تو که خودت بیسواد هستی خیاط خوبی نشده‌ای؟ الان پسر تو آرزوی خوردن شیرینی و شکلات و میوه و یا رفتن به سینما را دارد، پولی را که قرار است خرج مدرسه رفتن پسر تو بکنی برایش شیرینی و شکلات و بستنی بخر و او را به سینما بفرست تا آرزوی این چیزها از دلش بدر رود و برای یک بستنی یا شکلات چشم به دست بچه‌های دیگر نداشته باشد. پسرش هم با شوهر خاله خود هم عقیده شده بود و شیرینی و میوه و سینما و داشتن پول توجیبی را بر ناراحتی‌های حاصل از مدرسه رفتن ترجیح میداد!!

حالا هم این متخصص عالیمقام مالی و اقتصادی با منتهای عوام‌فریبی خوب را بد و بد را خوب نشان داده و وانمود میکند که وی راجع به راه آهن مطالعه و دقت کرده و دریافته است که کشیدن راه آهن در ایران حداقل تا ۵۰ سال بعد ابداء مورد احتیاج

نیست و فقط تحت تأثیر احساسات می‌باشد و اگر کشیده شود افتادن افراد در کوچه‌ها و مردنشان ادامه خواهد یافت ولی اگر با ۱۴ میلیون پول موجود کارخانه قند بخریم در ظرف دو سه سال ۱۴ میلیون (یعنی صد در صد) عایدات خواهیم داشت آن وقت هم قند داریم و هم ۱۴ میلیون عایدات و با این ترتیب میتوانیم ۷ میلیون را آشفتم نه برای ضرورت بلکه صرفاً " برای احساسات یا تجمل و تجربه راه آهن بسازیم. درست مانند همان حسابیکه طبق آن داستان مشهور، مرد روغن فروش با کوزه بر از روغنش می‌کرد. هرگاه عرایض فوق را باور ندارید بد نیست که ذیلاً عین این سخنان مین‌پرستانه! و کاملاً "منطقی! و ضد انگلیسی! را مطالعه فرمائید و ضمناً" توجه داشته باشید ۲۸۰ نفری که در هر کیلومتر مربع در بلژیک زندگی مینمایند ۵۶ برابر ۵ نفری هستند که در همین وسعت در ایران زندگی میکنند نه هشتاد برابر، بطوریکه مصدق بیان کرده است:

" بنده با راه آهن مخالف نیستم بجهت این که راه آهن ... در هر جایی رفته باعث آبادی شده و اسباب ازدیاد تجارت و اقتصادیات است ولی با موقعش [!؟] و طرز خرجش [!؟] مخالفم ... هر مملکتی که بخواهد راه آهن بسازد باید دو شرط موجود باشد: اول استعداد ساختن راه آهن است. شرط دوم هم - احتیاجات است.

اما در باب استعداد ساختن راه آهن، در مملکت ما از نقطه نظر موازنه تجارتی - موازنه تجارتی اگر بضرر ما نباشد به نفع مانیست ... و قتیکه موازنه تجارتی بر ضرر ما باشد استعداد ما کم است [!؟] دوم احتیاج است. مملکت بلژیک وقتی که میخواهد راه آهن بسازد چه میگوید؟ او میگوید هر کیلومتر مربع مملکت من دویست و هشتاد نفر در هزار ذرع مربع مسافت می‌کنند و دویست و هشتاد نفر در هر

هزار ذرع مربع احتیاجات دارند و نان میخورند. ولی در ایران هر کیلومتر مربع پنج نفر ساکن دارد هشتاد مرتبه [!؟] احتیاجاتش از بلژیک کمتر است و اگر در بلژیک هشتاد مرتبه راه آهن حرکت میکند در ایران یک مرتبه حرکت میکند بنا بر این راه آهن آنجا هشتاد برابر راه آهن ایران کار میکند. مخارج راه آهن که فرق نمیکند. بجهت این که شما هشتاد میلیون خرج میکنید راه آهن میسازید این هشتاد میلیون اگر در دست ملت ایران باشد و به مصرف کارهای دیگر برسد سالی دوازده میلیون فایده میبریم در صورتی که راه آهن سالی هشت میلیون خرج [؟] دارد ...

خصوصاً این که راه آهنی که در مملکت ما کشیده میشود به نظر بنده این خطی که هست از نظر تجارت و احتیاجات داخلی است ... این معقول نیست که ممالک اروپا مخارج و کرایهء ارزانی که در دریا داده میشود مالالتجاره را از راه روسیه بیاورند بندر جز و از آنجا ببرند به محمره.

اگر بخواهند همچو کاری بکنند، ممالک اروپا خیلی صرفه برایشان بیشتر است که از راه مدیترانه بیاورند به بغداد و از راه بغداد ببرند به هندو-

ستان[!!]

پس راه آهن ما اثر بینالمللی ندارد و بعقیده من برای تجارت داخلی است ...

اگر شما از عایدات انحصار قند بخواهید قند بسازید بنده موافقم ... اما راه آهن هر مملکتی که احتیاجاتش بیشتر است فایده دارد و هر جایی که جمعیتش کمتر است بالنتیجه فایده اش کمتر است. ...

دیگر داریم و هیچ محتاج نیست که پنجاه سال دیگر
 راه آهن بیاید در مملکت[!!؟] و مردم را عادت
 بدهد به مسافرت و خرید و فروش مالالتجاره[!!].
 ما چرا الان از این پولی که حاضر است استفاده
 نکنیم و برویم پول خودمان را در زمین بریزیم و
 ضرر کنیم برای این که پنجاه سال دیگر میخواهیم
 استفاده کنیم.

آن احتیاج موجود بعقیدهء بنده قند است. ما اگر در
 سال ۲۲ میلیون قند میخریم و چهارده میلیون پول
 حالا موجود داریم ... اگر ما این چهارده میلیون پول
 موجودی را خرج کارخانهء قند در نقاط مختلفه بکنیم
 هم قند ارزانتر میشود و هم ما مستغنی از فرستادن
 پول به خارجه میشویم. وقتیکه ما چهارده میلیون به
 عایداتمان اضافه شود تقریباً "تا دو سه سال دیگر
 ما میتوانیم هفت میلیونش را بدهم و بگوئیم این
 هفت میلیون را هم میدهیم برای احساسات[!!] یا
 تجمل[!!] یا تجربه[!!] هم که باشد راه آهن
 بسازیم ... با معاملات سفهی[!!] بنده حقیقتاً"
 نمیتوانم موافقت کنم و آن این است که ما
 استعداد ایجاد کاری را نداشته باشیم و احتیاجش
 را هم نداشته باشیم آن وقت برویم یک کاری بکنیم
 که بر خلاف استعداد و احتیاج باشد ... ما باید
 اول احتیاجات خودمان را زیاد کنیم و به نظر بنده
 اگر ما بخواهیم احتیاجات خودمان را زیاد کنیم
 راهش اینست که ما امروز کارهای مهمی در قسمت
 کامیون بکنیم. اگر ما امروز آمدم کامیون به کار
 انداختیم و این راههای شوسه را به کار انداختیم
 کامیون فایده خواهد داشت ... بعلاوه کامیون یک

در طرفین خط است و آن نقاطی که دور از راه آهن است آنها که احتیاجاتشان رفع نمی‌شود آنها باید باز مال‌التجاره خودشان را با همین وسائل نقلیه حمل کنند و برسانند به خط آهن. ممکن است همان طوری که عرض کردم بگویند خوب کامیون را هم باید از خارج بخریم. بنزین را هم باید از خارج بخریم چه فرق دارد؟ اینها را هم باید از خارج بخریم ولی خیر اینطور نیست اولاً "ما اثاثیه راه آهن را باید چهل میلیون بخریم و بعد هم سالی چهار میلیون بودجه بدهیم و چهار میلیون هم ضرر بدهیم و فایده هم نمی‌کند ..."^(۱)

(۱) - نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم

(د) - سخنرانی مورخ ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۰۶

(۲۷ شوال ۱۳۴۵ - ۳۰ آوریل ۱۹۲۷)

انصراف از پرده پوشی و پیشنهاد احداث

راه آهن در مسیر مورد نظر انگلیس

چون ایادی انگلیس متوجه شده‌اند که از کوششهای خود در مورد اثبات بیمودگی و مضر بودن راه آهن!! و بطور کلی جلو-جلوگیری از احداث آن که منظور اولیه دولت انگلیس بود، نتیجه-ای نخواهند گرفت لذا نظر دیگر آن دولت یعنی احداث راه آهن از غرب به شرق را صریحا" مطرح ساخته‌اند تا خوزستان و لرستان کماکان در پشت کوههای مرتفع و بدون داشتن راه آسان برای ورود از ایران، در اختیار دولت انگلیس باقی بماند و در نقشهء تاسیس مستعمرهء کوچک مورد نظر آن دولت در آن استانها خللی وارد نکردد و بعلاوه با پول ایران، مستعمرهء جدید یعنی عراق به مستعمرهء قدیم یعنی هندوستان اتصال یابد.

مصدق هم در این سخنرانی دیگر پرده پوشی را ضروری ندانسته و صریحا" احداث راه آهن مطلوب و مورد نظر انگلستان را مطرح ساخته است:

"... از نظر اقتصاد یک وقتی یک کسی با بنده مشورت کرد و گفت من میخواهم یک درشکهای نگاه دارم زیرا از دست درشکهای کرایه‌ای به تنگ آمده‌ام. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که هر وقت که

درشکه‌ای سوار می‌شوم هر جا‌شکه پیاده می‌شویم دعوای کرایه آنرا داریم و در بعضی جاها هم اصلاً "درشکه کرایه‌ای نیست و ناچارم از جاهای دور درشکه بخواهم و مبالغی باید اضافه بدهم. از آن طرف اگر خودم هم بخواهم درشکه نگاه دارم سواری من اینقدر نیست که قادر بر این باشم که مستقلاً "یک درشکه را اداره کنم زیرا یک درشکه ماهی پنجاه تومان خرج دارد و من روزی دو مرتبه که سوار شوم کرایه آن در ماه دوازده تومان می‌شود بنا بر این حساب سی و هشت تومان کسر حساب دارم. من به او گفتم: ممکن است شما یک درشکه کرایه درست کنید هر وقت که سوار می‌شوید، خودتان استفاده می‌کنند و هر وقت سوار نمی‌شوید، ممکن است کرایه بدهید و از عواید آن کسر محل را جبران کنید و به نظر بنده این شکل از همه ترتیب با صرفه‌تر است. آن شخص، تصدیق کرد.

حالا ما می‌خواهیم راه آهن بکشیم و باید طوری بکشیم که هر وقت خودمان می‌خواهیم از آن استفاده کنیم و هر وقت که خودمان نخواستیم وسيله ديگران [؟] از آن استفاده کنیم. خوب ديگران [؟] بچه ترتیب از راه آهن ما استفاده خواهند برد؟ امروز اگر کسی بخواهد از اروپا بیاید از کجا خواهد آمد؟ آیا از غرب می‌آید میرود به شرق یا از شمال شرقی می‌آید به غرب؟ اروپا در مغرب ایران واقع است و اگر از خارج کسی بخواهد به ایران بیاید باید از شمال غربی از طرف آذربایجان بیاید و از این راه برود به هندوستان و شرق. راهی که اروپا را به آسیا متصل میکند همین است که از غرب بیایند و بشرق بروند. حال اگر ما بخواهیم راه آهنمان را به مسافرین اروپائی و مال‌التجاره آنها کرایه بدهیم

باید طوری باشد که از غرب بشرق برود ولی راهی که در این نقشه معین شده در رو ندارد و فقط برای سواری صاحب درشکه خوب است... اگر ما یک راه آهنی درست کنیم که غرب را به شرق متصل کند و مالالتجاره اروپا را به آسیا برساند فایده برای ما خواهد داشت و این راهی که فعلاً "دولت در نظر گرفته بر خلاف مصالح اقتصادی است." (۱)

(۱) - نظرها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم
مجلس شورای ملی - همان - صفحات ۹۵/۶

ه - سخنرانی مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ (۲۶ شوال

۱۳۴۶ - ۱۷ آوریل ۱۹۲۸)

باز هم تصریح بی فایده گی احداث راه آهن در

ایران و ترجیح مسیر مورد نظر انگلیس

"... اگر راه آهن ما یک فایده ای ببرد از ترانزیت مالالتجاره اروپا به آسیا خواهد برد.
این خطی که امروز اجازه داده میشود که نقشه کشی بکنند کاملاً بر خلاف مصالح مملکت است زیرا خط بین المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل

می‌کند ...

بنده کاملاً ثابت کردم که عجلتاً "راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل، ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً" به ضرر مملکت است ...

من بعقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و بر خلاف مصالح مملکت

میدانم ... " (۱)

بطوری که در سخنرانی بالا ملاحظه میشود باز هم مصدق خطی را توصیه کرده که دو مستعمره قدیم و جدید انگلیس را با پول ایران به هم متصل می‌ساخته است و خط مورد نظر ایران را نه تنها به ضرر مملکت بلکه خیانت نیز به حساب آورده است.

(۱) - نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم

مجلس شورای ملی - همان - صفحات ۱۷۹/۸۱

قسمتی از مقاله مندرج در مجله ایران‌شناسی - سال چهاردهم -
شماره ۳ - پائیز ۱۳۸۱ - صفحات ۴۷۲/۴۷۸ - نوشته محقق
دانشمند جناب آقای دکتر جلال متینی:

مخالفت انگلیسی‌ها با راه‌آهن جنوب به شمال ایران

... کسانی که تا کنون در باره دکتر مصدق مقاله یا کتاب نوشته و در آن به مسئله راه آهن نیز پرداخته‌اند، عموماً در باره راه آهن غرب به شرق ایران به مانند شخص مصدق داد سخن داده و آن را، به قول مصدق، راهی قلمداد کرده‌اند که ایران و ایرانیان را به بهشت میرده است، برخلاف راه‌آهن جنوب به شمال، که رضاشاه آن را به دستور انگلیسی‌ها و برخلاف منافع ایران احداث کرده است.

اما در اسناد "آرشیو ملی انگلستان" (PRO) لندن، که دولت انگلستان آنها را به مرور آزاد اعلام کرده و دسترسی به آنها برای همگان میسر است، اسنادی موجود است که معلوم می‌دارد دولت انگلستان جداً با راه‌آهن جنوب به شمال مخالف بوده و کشیدن راه‌آهن غرب به شرق را از نظر اقتصادی و استراتژیکی و نیز از نظر منافع انگلستان بر خط جنوب ترجیح می‌داده است.

در اینجا ۵ سند مربوط به راه آهن را که در فاصله ۱۶ دی تا ۱۳ بهمن ۱۳۰۴ از سوی مقامهای انگلیسی نوشته شده است، به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - سند شماره FO ۳۷۱/۱۴۸۷ مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۶ (۱۶ دی ۱۳۰۴) از سرپرسی لوون (وزیر مختار انگلیس) به وزارت خارجه.

۲ - سند شماره ۳۷۱/۱۴۸۷ FO مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۶ (۲۱ دی ۱۳۰۴)
(از وزارت خارجه به وزارت هند.

۳ - سند شماره ۳۷۱/۱۴۸۷ FO مورخ اول فوریه ۱۹۲۶ (۱۲ بهمن ۱۳۰۴)
(وزارت خارجه به وزارت جنگ.

۴ - سند شماره ۲۴۸/۱۳۷۷ FO مورخ ۲ فوریه ۱۹۲۶ (۱۳ بهمن ۱۳۰۴)
تهران به وزارت خارجه.

۵ - سند شماره ۲۴۸/۱۳۷۷ FO مصاحبه اختصاصی سرپرسی لورین با
اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در ۲ فوریه ۱۹۲۶ (۱۳ بهمن ۱۳۰۴).

در ضمن پیش از نقل این اسناد به یاد داشته باشیم که **سردار سپه**
رضاخان از تاریخ ۶ آبان ۱۳۰۲ تا ۲۱ آبان ۱۳۰۴ رئیس‌الوزراء بود و
وزارت جنگ را نیز برعهده داشت. ماده واحده انقراض قاجاریه در جلسه
نهم آبان ۱۳۰۴ با تصویب ماده واحده‌ای سلطنت مشروطه ایران را از طرف
ملت به **اعلیحضرت رضاشاه پهلوی** تفویض کرد.

در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری **رضاشاه** انجام
پذیرفت و در سال اول پادشاهی **رضاشاه**، در زمان ریاست‌الوزرائی
مستوفی‌الممالک و وزارت فوائد عامه **مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)**، در
اول اسفند ۱۳۰۵ پیشنهاد احداث راه‌آهن جنوب به شمال به مجلس شورای
ملی (دوره ششم تقنینیه) تقدیم گردید و به تصویب مجلس رسید، و
نخستین کلنگ احداث راه‌آهن در ۲۳ مهر به دست **رضاشاه** به زمین زده
شد.

بدیهی است وقتی لایحه احداث راه‌آهن در اول اسفند ۱۳۰۵ به
مجلس تقدیم شده است مقدمات امر بایست از مدت‌ها قبل فراهم شده باشد.
حداقل در دوران ریاست‌وزرائی **سردار سپه** و شاید پیشتر از آن، یعنی در

دوره طولانی که وی وزارت جنگ را در دولتهای مختلف به عهده داشته است. زیرا سرپرسی لورن در مصاحبه با رضاشاه در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۲۶ به وی خاطرنشان کرده است که: "چند سال پیش با استفاده از نقشه‌های لازم در زمینه ارجحیت خط شرقی/غربی، در قیاس با خط شمال جنوبی، با یکدیگر گفتگو کرده بودیم."

بدین ترتیب چون تاریخ نگارش هر پنج سند (از ۱۶ دی تا ۱۳ بهمن ۱۳۰۴)، مقدم است بر تاریخ اولین نطق دکتر مصدق در دوره ششم، معلوم میگردد که انگلیسیها - پیش از آنکه دکتر مصدق با خط جنوب به شمال به مخالفت پردازد، با احداث این خط جداً مخالف بوده‌اند و به کشیدن راه آهن غرب به شرق ایران اصرار می‌ورزیده‌اند، چنان که در یکی از این اسناد مسیر آن را نیز شهر به شهر تعیین کرده‌اند.

اینک مشخصات هر سند، متن انگلیسی و ترجمه فارسی آن:

FO 371/1487 Sir P.Loraine To: Foreign Office
Jan. 6 1926

[متن انگلیسی سند، در مجله ایرانشناسی چاپ شده است ولی ما ذیلاً آن را ضروری ندانسته و حذف کردیم.]

"کمیسیون تصمیم خود را مبنی بر ایجاد راه آهن محمره - تهران - بندرگز اتخاذ کرده است.

این طرح بی شک با خواست عامه مردم همسوست.

در مورد خطرات خط شمال - جنوب با وزیر فوائد عامه [علی اکبر داور] به شکلی محرمانه گفتگو کردم.

FO 371/1487 Foreign Office to India Office
Jan. 11 1926

[متن انگلیسی سند حذف شده است]

تا کنون سیاست دولت فخیمه (انگلستان) این بوده که به دولت ایران به تأکید اصرار کند که ایجاد راه آهن غربی-شرقی که نقطه آغاز آن در مرز عراق و شهر خانتقین باشد و از طریق همدان و نوبران به تهران برسد مطلوب است. چنین راه آهنی را انگاه میتوانند به امتداد خط توشکی، در دزداب [زاهدان] متصل کنند.

علل قدر تمند استراتژیکی و اقتصادی فراوانی نشان میدهد که این مسیر از نظر منافع انگلستان مرجع است بر راه آهنی که از محمره بیاغازد و به سمت شمال برود و به دریای خزر برسد.

FO 371/1487 Foreign Office To War Office
Feb 1 1926

[متن انگلیسی حذف شده است]

آقای وزیر [خارجة انگلیس] بر این عقیده است که تکمیل خط آهنی که خلیج فارس را در آینده نزدیک به دریای خزر متصل کند استقلال ایران را جداً به خطر خواهد انداخت. از سوی دیگر گمان وی آن است که حتی اگر ساختمان چنین راه آهنی را فوراً آغاز کنند، باز هم تکمیل آن چندین سال به تعویق خواهد افتاد.

البته اگر دولت ایران تصمیم بگیرد که کار ایجاد راه آهن را از سوی شمال آغاز کند، انگاه دولت فخیمه انگلستان هنوز فرصت خواهد داشت که تصمیم بگیرد آیا باید همه فشارهای متصور را علیه دولت ایران وارد کند یا نه.

به عنوان نتیجه میتوان گفت که به گمان سر آستین چمبرلین [وزیر خارجة] در شرایط کنونی رویارویی با دولت ایران در این زمینه، که در هر حال کماکان در مراحل اولیه بحث و بررسی است، مقرون به صرفه نمیشود. چنین برخوردی چه بسا که دولت ایران را به همکاری با دولت شوروی وادارد و چنین واقعیتی برای دولت فخیمه نقض غرض است.

FO 248/1377 Tehran To Foreign Office
Feb. 2 1926

[متن انگلیسی حذف شده است]

شاه به صورت کاملاً محرمانه به من خبر داد که ... روسها به شدت مخالف راه آهن دریای خزر خلیج فارس اند و در آن خطر حمله علیه روسها را سراغ میکنند.

FO 248/1377 Sir P. Loraine's Private Interview with
H.M. Shah Reza Pahlavi on Feb. 2 1926

[متن انگلیسی حذف شده است]

لورن به اعلیحضرت یادآوری کرد که چند سال پیش، با استفاده از نقشه های لازم در زمینه ارجحیت خط شرقی/غربی با خط شمال جنوبی، بسا یکدیگر گفتگو کرده بودند.

آقای وزیر [چند سال پیش از آن که رضاشاه نخست وزیر بوده است] یادآور شد که چاره ای جز تسلیم در برابر خواسته های میهن پرستانه ای که میخواهد خط آهن از تهران به محمره برود، ندارد و بعلاوه چنین مسیری به تجارت انگلیس مدد فراوان میتواند برساند.

ولی در این مسئله ابعاد استراتژیکی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و باید مخصوصاً نسبت به بخش شمالی این خط دقت فراوان نشان داد، مبادا روسها به عنوان مستمسکی به آن چنگ بیندازند. به تجربه خط آهن منچوریه اشاره شد که سرآغاز جنگ روس و ژاپن بود.

اعلیحضرت لبخندی زدند و گفتند از قضا روسها سعی فراوان دارند که ایران را از ساختن مسیر شمالی/جنوبی باز دارند و به جای آن مسیر شرقی/غربی ساخته شود.

مروری اجمالی به این پنج سند روشن می‌سازد:

- ۱ - انگلیسیها با احداث راه آهن جنوب به شمال کاملاً مخالف بودند و میکوشیدند تا رضاشاه را از کشیدن این خط باز دارند، ولی موفقیتی حاصل نکردند، به اینجهت ادعای اینکه رضاشاه این خط را به دستور انگلیسیها کشید تا آنها یا با استفاده از این خط به روسیه حمله کنند یا به عکس در جنگ دوم جهانی برای کمک به شوروی آن را مورد استفاده قرار دهند، نادرست است.
- ۲ - انگلیسیها معتقد بودند که خط جنوب به شمال، ایران را به خطر خواهد انداخت.
- ۳ - انگلیسیها امیدوار بودند ولو علی‌رغم تمایل آنها ساختمان خط جنوب به شمال فوری آغاز شود، تکمیلش آنقدر به طول بینجامد تا آنها فرصت کافی برای وارد کردن فشار به ایران را داشته باشند.
- ۴ - انگلیسیها معتقد بودند که بخش شمالی این خط، مستمکی به دست روسها خواهد داد.
- ۵ - انگلیسیها در ضمن از این بیم داشتند که فشار بر رضاشاه برای جلوگیری از احداث این خط، او را به روسها نزدیک کند که این نقض غرض آنها بود.
- ۶ - انگلیسیها به جای خط راه آهن جنوب به شمال، اصرار داشتند خط غربی/شرقی احداث شود.
- ۷ - انگلیسیها حتی مسیر خط غربی/شرقی را نیز تعیین کرده بودند که از خانقین در مرز عراق شروع شود و به همدان و نویران (نزدیک ساوه) و تهران برسد. بعد این خط میتواند به خط نوشکی در دزداب [زاهدان] متصل شود.

۸ - بجز انگلیسیها به روایت رضاشاه، روسها هم با خط جنوب به شمال مخالف بودند و مثل انگلیسیها خط غربی-شرقی را ترجیح میدادند.

۹ - انگلیسیها دریافته بودند که در برابر خواستهای میهن پرستانه [رضاشاه] که بر احداث خط جنوب به شمال اصرار میورزید، چاره‌ای جز تسلیم ندارند، زیرا خط محمره - بندرگز (جنوب به شمال) با خواست مردم هماهنگی دارد.

بدین ترتیب از یاد نبریم که رضاشاه در سال اول پادشاهی‌اش، و قطعاً پیش از آن که به پادشاهی برگزیده شود، در باره راه آهن سراسری در برابر انگلیسیها سخت مقاومت کرد و سرانجام نقشه خود را عملی ساخت. به احتمال قوی او می‌خواست راه آهن به عنوان مظهر قدرت حکومت مرکزی از خوزستان و کردستان و لرستان - که تجزیه طلبی و خانخانی و طغیان علیه حکومت مرکزی در آن نواحی در دوره قاجاریه مسبوق به سابقه بود - بگذرد تا عشایر و خانهای محلی هر روز یا شنیدن صدای سوت راه آهن و عبور راه آهن از استانهای غربی ایران بدانند از این پس با شخص وی و با حکومت مرکزی ایران سر و کار دارند نه با انگلستان. زیرا پیش از این تاریخ، به علت ضعف دولت قاجاریه، از جمله نه فقط شرکت نفت انگلیس، اراضی وسیعی را در آبادان و اهواز و بندرناصری از شیخ خزعل فرمانروای مستقل خوزستان، برای مدتی همزمان با مدت قرارداد داری (۶۰ سال از ۲۸ مه ۱۹۰۱)، اجاره کرده بود، بلکه برای حفظ امنیت و اموال خود، به خزعل و خانهای بختیاری نیز سالانه مبالغی میپرداخت و آن را از حق السهم دولت ایران کم میکرد.

بعلاوه شرکت نفت انگلیس در آن سالها به تأسیس پلیس اختصاصی در آبادان دست زده بودن همان طوری که در مسجد سلیمان نیز

برای حفظ تأسیسات خود بر طبق قراردادی با بختیارها یک صد تفنگدار محلی زیر نظر حاکم بختیاری استخدام کرده بود. ولی پس از سفر **رضاشاه** به خوزستان در آبان ۱۳۰۷، به فعالیت پلیس شرکت نفت انگلیس و آبادان و حاکم و تفنگداران بختیاری در مسجد سلیمان خاتمه داده شد. در آن تاریخ به دستور وی در آبادان شهربانی و در مسجد سلیمان بخشداری تأسیس گردید. (پایان)

مشخصات فنی راه آهن و شرح مراسم اتصال خطوط راه آهن شمال و جنوب

شرح مراسم اتصال خطوط راه آهن شمال و جنوب و مشخصات فنی راه آهن سراسری ایران را از قول **دکتر احمد متین دفتری**، برادرزاده و داماد **محمد مصدق**، وزیر دادگستری وقت، که مسلماً خود از مخالفان احداث آن بوده است، ذیلاً نقل مینماید:

... مراسم اتصال دو خط از شمال به جنوب در تاریخ چهارم شهریور ۱۳۱۷ [۲۶ اوت ۱۹۳۸]، یعنی قریب یک سال و نیم زودتر از موعد معهود انجام گرفت، آنهم در ایستگاه فوزیه. من [دکتر احمد متین دفتری] که در آن مراسم به سمت وزیر دادگستری حضور داشتم، شاهد هیجانی بودم که از قیافه شاه هویدا بود و فراموش شدنی نیست.

صبح روز موعود هیئت رئیسه مجلس شورای ملی، معاونین و مدیران کل وزارتخانه‌ها، امرای ارتش و افسران ارشد، شهردار

تهران، رؤساء شهربانی و ژاندارمری و ستاد ارتش و درباریان در ایستگاه سفیدچشمه که بعد به مناسبت مواصلت با خانواده سلطنتی مصر، فوزه نامگذاری شد، حضور یافتند.

بعد از ظهر شاه و ولیعهد با ترن مخصوص سلطنتی که هدایت و رانندگی آن با مهندس جعفر شریف املامی [دو مرتبه نخست‌وزیر بعد در رژیم پادشاهی] بود در میان ابراز احساسات شدید حاضران وارد سفیدچشمه شد.

شاه فوق‌العاده سرحال و خندان و با نشاط بود. ابتدا مجید آهی وزیر راه گزارشی به اطلاع رسانید که خلاصه آن به این شرح بود:

این خط بزرگ که به طول ۱۳۹۴ کیلومتر و ۵۰ متر می‌باشد و دو دریای جنوب و شمال کشور را به هم پیوسته است در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۰۶ [۲۴ سپتامبر ۱۹۲۷] شروع شد و در ۲۸ مرداد ۱۳۱۷ [۱۹ اوت ۱۹۳۸] عملاً خاتمه یافت که روبه‌مرفته ده سال و ۱۱ ماه ساختمان آن طول کشیده است.

هر چند از ابتدای امر از دو نقطه منتهای خط، یعنی بندر شاه و بندر شاهپور، به کار پرداخته بودند، ولی در تمام مدت عمل ساختمان جریان نداشته است. زیرا در زمان شروع هنوز از سپیده صبح سوم حوت [اسفند] ۱۲۹۹ دیری نگذشته و آثار اسفناک شب دیجور بدبختی‌های پیش از آن تاریخ و فقدان هرگونه وسائل معنوی کار در خود کشور با دور بودن از مراکز صنعت دنیا برای رفع احتیاجات عمومی، نبودن اطلاعات و تجربیات کافی، مخصوصاً در این موضوع ایجاب مینمود که هر روز مانعی در یکجا و مشکلی در جای دیگر پیش آید.

این پیش‌آمد اسباب‌کندی و حتی وقفه در جریان کار میگردید و از این جهت مشغله فکری و نگرانی بزرگی را برای خاطر خطیر ملوکانه فراهم مینمود.

در حقیقت باید گفت از سال ۱۳۱۲ کار ساختمان راه‌آهن پیشرفت مرتب کرده که دنباله آن قطع نشده و قرارداد با کنسرسیوم کامپاکس [کامپساکس] تنظیم و رویه ثابتی در جریان عمل تولید و انجام منظور را تأمین نمود، بطوری که در این پنج سال یک هزار کیلومتر راه‌آهن آنهم در مشکلترین قسمت‌ها ساخته و آماده شده و حال آنکه در شش سال اول نظر به همان مشکلات که از چهار صد کیلومتر هم کمتر راه‌سازی و ریل‌گذاری گردیده بود که به همان مناسبت زحمات و خدمات و حسن نیت کارکنان کامپاکس [کامپساکس] و همچنین کلیه مقاطعه‌کاران که در این ساختمان بزرگ شرکت داشته و جدیت ورزیده‌اند مورد مرحمت و قدردانی واقع شده است.

این خط که ساختمان آن از لحاظ فنی و تصدیق اهل خبره یکی از مهمترین شاهکارهای صنعتی نظیر خود میباشد، صرف نظر از خصوصیات و چگونگی فنی آن، دارای دو بست و بیست و چهار تونل میباشد که ۹۳ عدد آن در شمال و ۱۳۱ تونل بقیه در جنوب است.

مجموع طول تونل‌ها قریب ۸۴ کیلومتر که بیش از ۶۰ کیلومتر آن در جنوب و زیاده از ۲۳ کیلومتر در شمال است. طولانی‌ترین تونل شمال تونل گدوک، به طول ۲ کیلومتر و ۸۸۰ متر و بزرگترین تونل خط جنوب در تنگ چهار دره آبدیز میباشد، به طول ۲ کیلومتر و ۵۲۲ متر، پلهای این خط از

بزرگ و کوچک سنگی و مفتولی و فلزی جمعاً متجاوز از ۴۰۰۰ پل و به طول تقریباً ۹ کیلومتر است که در شمال ۱۹۳۳ و در جنوب ۲۸۳۹ پل میباشد.

از بندر شاه تا بندر شاهپور در تمام طول خط به فواصل مختلف ۹۰ ایستگاه است که ۳۱ ایستگاه آن در شمال و ۵۹ ایستگاه در جنوب است.

۱۱۳۰۰ ریل و دو میلیون و یکصد هزار تراورس در این خط مصرف شده که ۵۶۵ هزار و چهل عدد آن فلزی و پانصد و ده هزار تراورس آن چوبی است که با این مقدار ۳۰۰ کیلومتر از جنوب از تراورس‌های جاوه به کار رفته و ۶۰ کیلومتر در شمال تراورس روسی و بقیه تمام از جنگلهای مازندران تهیه گردیده است.

میزان کل هزینه ریالی مخصوص این خط متجاوز از دو میلیارد و یکصد میلیون ریال و بعلاوه آنچه به ارز از محل اندوخته کشور و غیره مصرف شده است معادل ۳ میلیون و پانصد و هشتاد و هفت هزار و چهارصد و چهل و هشت لیره و شانزده شلینگ و سه پنس میباشد که به طور تفکیک اقلام درآمد و هزینه‌های مختلف در کتاب راه آهن مندرج است.

پس از گزارش آهی، شاه آخرین پیچ و مهره طلای خط را محکم نمود و اجازه داد، اولین قطاری که از بندر شاهپور مستقیماً وارد شده است به طرف تهران روانه گردد.

در همین هنگام قطار مسافربری با کشیدن صوت ممتد به حرکت در آمد و مسافران آن در کنار پنجره‌های قطار اجتماع نموده به شدت ابراز احساسات میکردند. در همین میان که هلهله و احساسات مسافران به اوج رسیده بود قطرات اشک از دیدگان

شاه سرازیر بود، شاه رویهمرفته به اعصاب خود فوق‌العاده مسلط بود، خنده و گریه او را به ندرت کسی دیده بود و همچنین سعی میکرد به طور طبیعی با افراد برخورد کند ولی این بار از شدت خوشحالی نتوانست به اعصاب خود مسلط شود. پس از عبور قطار شاه نطق کوتاهی ایراد نمود، رئیس کنسرسیوم کامپاکس [کامپساکس] را مورد توجه قرار داده و تشکر کرد... (خاطرات یک نخست‌وزیر - دکتر احمد متین‌دفتری - نویسنده دکتر باقر عاقلی - صفحات ۱۳۵/۳۷) پایان

(با تشکر از دوست عزیز جناب آقای محمد مجزا که مرا از وجود مقاله مندرج در فصلنامه شماره ۱ بهار ۱۳۷۸ ایرانشناسی آگاهی دادند و نیز تصویر صفحات مربوط به آن از فصلنامه مزبور را در اختیارم گذاشتند.)

نام‌یاب

ت

ابراهیم‌زاده، سیروس: ۱۲۳
ابراهیمی، غلامحسین خان:
۲۰۰

ابراهیمی، فرحناز: ۱۸۰
ابراهیمی، مجیدخان: ۱۷۹،
۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳

اتابک (امین السلطان)،
علی اصغر خان (میرزا): ۱۶۱،
۲۳۰

احتساب‌الملک، تقی خان: ۳۵

احساسی، مهدی: ۲۱۷
احمد شاه قاجار: ۴۴، ۴۸،
۸۷، ۸۸، ۱۵۱، ۲۳۴، ۲۳۵

احمدی، احمد (بزشک): ۱۵۹
ادیب السلطنه، رادسر
(سرهنگ): ۱۷۲

ارانی، تقی (دکتر): ۱۵۹
اسدآبادی، سید جمال‌الدین:

۲

اسدی، سلمان: ۱۶۷
اسکندری، سلیمان میرزا: ۴۴
اسکندری، عباس میرزا: ۷۸
اسلامی علی (دکتر): ۵۴

آذری، سیاوش: ۱۴۴

آذری، نصرالله: ۳۱۳

آرمیتاز سمیت: ۱، ۸۴، ۸۵،

۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۴۹

آزموده، اسکندر: ۵۵

آغا محمدخان قاجار: ۱۶،

۴۰، ۱۹۷

آقاخان کرمانی (میرزا): ۱۵۱

آقاعلی (خواجۀ انیس‌الدوله):

۳۵

آق‌اولی، اردشیر: ۲۲۲

آق‌اولی، عزت: ۲۲۱، ۲۲۲

آموزگار، جمشید: ۲۱۴

آهی، مجید: ۱۶۲، ۳۴۰

آیت، حسن (سید): ۵، ۶

آیرن‌ساید، ادموند (سر -

ژنرال): ۴۸، ۸۷

ا

آبتهاج‌سمیعی، نیره: ۲۲۲

- اشرفی، حسینقلی (سرھنگ): ۵۷، ۶۱
اعتماد، اکبر: ۲۲۴
اعتماد السلطنه، محمدحسن: ۳۱، ۳۳، ۳۵
اعلم، مظفر: ۵۵
اعلم السلطنه، میرزا کاظم خان: ۲۲
افخمی، غلامرضا: ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱
افخمی (ابراہیمی)، مہناز: ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
افراسیابی، بہرام: ۱۵۸
اقبال السلطنہ ماکوئی، ۱۵۹
اقتداری، اقتدار نظام (رسدبان - ستوان): ۱۶۳، ۱۶۴
اقتداری، عشرت: ۱۶۳، ۱۶۴
امان اللہ میرزا: ۱۷
امان پور (سرتیپ): ۶۰
امامی، حسن (سید): ۱۴۰
امامی، محمد (امام جمعہ - سید): ۴۵، ۱۴۲
امامی، نظام الدین: ۱۱۷
امیر خان (دکتر): ۳۰۱
امین الدولہ، میرزا علی خان: ۳۸
امین الملک، محسن خان: ۳۸، ۳۹
امینی، ابوالقاسم: ۵۶، ۵۷
امینی، علی (دکتر): ۳۷، ۳۸، ۲۲۳
انصاری، عبدالرضا: ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳
ایمیری، مازور: ۱۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸
ب
باتمانقلیج، نادر (سرلشکر - سپہبد): ۵۵
باروس، بورک: ۲۸۵
بازرگان، مہدی (مہندس): ۲
باستانی ہاریزی، محمدابراہیم (دکتر): ۱۵۱، ۱۹۸
بختیار، شاپور: ۴۵
بختیاری، عباس: ۱۶۷
برزین، احترام الملوک: ۱۶۸

۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۳۹
 پهلوی، ثریا (ملکه): ۵۵، ۵۶
 ۱۳۸، ۱۸۰
 پهلوی، رضا (خان) -
 سردار سپه - شاه: ۷، ۵۶
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۹
 ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰
 ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰
 ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۴
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
 ۳۴۲، ۳۴۳
 پهلوی، رضا (شاهزاده):
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
 ۱۵۸

برزین، تقی: ۱۶۸
 بروجردی (عبده)، شیخ
 محمد: ۱۶۰، ۱۶۱
 بزرگمهر، جلیل: ۶۷، ۱۰۱
 بقائی کرمانی، مظفر (دکتر):
 ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۱۴۲
 بلبل (همسر عبدالحسین
 دیبا): ۱۷۵
 بهارمست، احمد (سر تیپ) -
 سر لشکر: ۱۳۹
 بهبودی، سلیمان: ۵۶، ۳۱۳
 بهبودی، ناصر (مهندس):
 ۳۱۳
 بهبهانی، محمد (آیت الله) -
 سید: ۱۳۸
 بهنود، مسعود: ۱۵۹، ۱۶۰
 ۱۶۲، ۲۱۴

پ

پارسا، فرخرو (دکتر): ۱۹۰
 پسیان، محمد تقی خان
 (کلل): ۱۴۱
 پولادین، احمد خان
 (سر هنگ): ۳۰۱
 پهلوی، اشرف (والاحضرت):

ثقه الدوله، ابو الفتح
(حشمت الدوله - والاتبار):
۱۵۳، ۱۵۲، ۳۷
نمره طالبي، محمد علي: ۵۸

ج

جلی، عباسقلی: ۱۸
جم، محمود: ۱۶۸
جمال اصفهانی، حاج آقا: ۴۵
جمشیدی، عباس: ۱۶۷
جوانشیر، جعفرقلی جوانشیر:
۱۶۷

جهانسوزی، محمد کاظم:
۱۶۷، ۱۶۵

چ

چوبین، فتح الله: ۱۶۷

ح

حایم: ۳۰۱
حضرت علیا، سرور السلطنه:
۳۸، ۳۷، ۲۴، ۱۹
حق شناس، جهانگیر: ۶۱
حکمت، هرمز: ۲۲۳

پهلوی، فرح (شهبانو): ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
۱۸۹

پهلوی، محمدرضا (شاه): ۲،
۴، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۱،
۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۴،
۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۱۹، ۱۳۸،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۷۳،
۱۷۹، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۳۷
پیرنیا، حسین (دکتر): ۱۱۶

ت

تاج بخش، فتحعلی: ۱۲، ۱۳
تربیت، هاجر: ۱۹۰، ۱۹۲
تقی زاده، حسن (سید): ۷۸
تهرانی، جلال الدین (سید):
۱۷۳
تیمورتاش، عبدالحسین:
۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۷۷

ث

ثریا، ؟ (سرگرد): ۵۹

درگاہی، محمدخان
(سرهنگ): ۱۷۳، ۱۷۴
دعائی، محمود (سید): ۷، ۸، ۹

دفترالملوک (دختر
نجم السلطنه): ۳۲، ۳۳، ۳۷
دفتری، محمد (سرهنگ -
سرتیپ): ۲، ۵۷، ۶۳، ۷۸،
۱۴۱، ۱۴۲
دنیس راس (سر): ۲۵۰
دهقان، احمد: ۱۴۲
دهقانی تفتی، حسن: ۲۲۳
دیبا، (طباطبائی) ابوالحسن
(نقہ السلطنه): ۲۰، ۳۶،
۱۵۳، ۱۵۴
دیبا، سہراب (پدر شہبانو
فرح): ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴
دیبا، عبدالحسین
(وکیل الملک): ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷،
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
دیبا، فریدہ (مادر شہبانو):
۱۸۹

ذ

ذبیح، سپہر: ۲۲۴

خ

خاتم، ؟ (سرگرد): ۵۵
خان شاطر، اسمال: ۲۰۶،
۲۰۷
خزعل (شیخ): ۱۶۱، ۱۶۷،
۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸،
۳۳۸
خزعل، احمد (شیخ): ۳۱۳
خشایار، علی اصغر (دکتر):
۳۱۳
خلجی، حبیب اللہ: ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۶۷
خواجہ نوری، ابراہیم: ۱۷۰
خواجہ نوری، نظام السلطان:
۵۶

د

دائمی، فریدون: ۱۴۴
دادستان، فرہاد (سرتیپ):
۶۴
دارسی، ویلیام ناکس: ۲۶۱
داور، علی اکبر: ۳۳۴
دبیراشتیانی، سیما: ۱۹۲
دبیرسیاقی، محمد: ۲۸۸

و

زاهدی، فضل الله (سرلشکر -
سپهبد): ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۶۱
۶۴

زند، کریم خان: ۱۴، ۴۰
زندکریمی (سرهنک): ۵۵
زهری، علی: ۵۵
زیرک زاده، احمد (مهندس):
۶۱

س

ساعدا الملک، میرزا عبدالرحیم
(قائم مقام): ۳۲، ۳۳، ۳۴
ساعدا، محمد: ۴۹، ۷۸
سکرین، کلارمونت (سر):
۲۷۹
سالارالدوله، ابوالفتح میرزا:
۳۰۲

سایکس، سرپرسی (ژنرال):
۲۴۵، ۲۵۰
سپهدار (اعظم) رشتی،
فتح الله اکبر: ۹۷، ۹۸
سخانی، محمود

(سید) (سرگرد): ۵۸، ۶۰
سردار اسعد، جعفرقلی خان
بختیاری: ۱۵۹
سردار رشید کردستانی: ۱۷۳

راسخ (سرهنک): ۱۷۲
رائین، اسمعیل ۳۱۲
رجالی، سیمین (دکتر): ۱۸۱،
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۸۹
۱۹۱، ۱۹۲
رزم آرا، حاجعلی (سپهبد): ۲،
۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳
۱۴۱

رضوی، احمد (مهندس -
سید): ۷۳
روح الله خان (ماژور): ۳۰۱
روحانی، فؤاد: ۱۱۳، ۱۱۶،
۱۲۹، ۱۳۶
روحو، احمد (شیخ): ۱۵۱
روزولت، کرمیت: ۵۴، ۶۱
۶۹
ریاحی، اسمعیل (سرتیپ):
۵۶، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹
رید، الیزابت: ۲۱۶

ز

زاهدی، اردشیر: ۲۱۸

- شوستر، مورگان: ۲۴۱،
 ۳۱۹، ۲۵۰
 شوکت، پرویز: ۲۲۴
 شیخ الاسلامی، جواد (دکتر):
 ۲۷۹
 شهیدی، کاظم: ۱۶۸
- سردار معزز بجنوردی: ۱۵۹،
 ۱۶۱
 سعادت نوری، حسین: ۲۸۸
 سعیدی سیرجانی، علی اکبر:
 ۱۵۱
 سمیعی، شیرین: ۲۲۲
 سیاح، (حاج) محمدعلی: ۳۹

ص

- صالحی، علی: ۲۳۰، ۲۲۹
 صالحیار، غلامحسین: ۲۷۹
 صمصام السلطنه،
 نجفقلی خان: ۴۴، ۴۶
 صمصام بختیاری، جهانشاه:
 ۱۹۸، ۱۹۷

ط

- طباطبائی، سید ضیاء الدین:
 ۲۳۳، ۹۷، ۹۶، ۸۸، ۸۷، ۴۸
 ۲۳۵، ۲۳۴
 طباطبائی، سید محمدصادق:
 ۴۴
 طهماسبی، عبدالله خان
 (امیر لشکر): ۲۹۹

ش

- شاهرخ (سرهنک): ۶۲
 شاهرخ، کیخسرو: ۱۵۹
 شایگان، علی (دکتر - سید):
 ۶۰، ۵۶
 شریف امامی، جعفر
 (مهندس): ۳۴۰
 شعاع الدوله، مهدی (سید)
 (جد شهبانو): ۱۵۳، ۱۵۰
 شقاقی، حسین (مهندس):
 ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵
 شکوه السلطنه (مادر)
 مظفر الدینشاه: ۳۲
 شمس، مهبور: ۱۳، ۱۴
 ۲۲۸، ۱۴۸
 شمشیری، مهدی: ۱۳، ۵۹
 ۱۴۷

عین الدوله، عبدالمجید میرزا
(سلطان): ۴۵

غ

غفاری، سهام الدین: ۱۶۷
غفاری، نظام الدین: ۱۶۷

ف

فاتح، مصطفی: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲
فاطمی، حسین (سید): ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۱۵۸
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
فتحعلی شاه قاجار: ۱۵
فخرالدوله، اشرف: ۳۷، ۳۸، ۳۹
فخر داعی گیلانی، محمد تقی
(سید): ۲۵۰
فراز مند، تورج: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
فرخی یزدی، محمد: ۱۵۹، ۱۶۱
فرشچی، حسینقلی: ۱۶۷
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا:
۱۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۸

ظ

ظل السلطان، مسعود میرزا:
۲۵۳
ظهیر الاسلام، جواد (سید):
۱۴۱
ظهیر الدوله، ابراهیم خان:
۱۷۹، ۱۹۶

ع

عاقلی، باقر (دکتر): ۴۵، ۵۵، ۱۰۸، ۱۷۵، ۳۴۳
عبده، جلال (دکتر): ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
عبیدی، کاظم: ۱۶۷
عزیز السلطان (ملیجک): ۱۸
عشرت الدوله (دختر
نجم السلطنه): ۲۸
عشقی، میرزاده: ۱۵۹
عصار، شوشا: ۲۲۳
عضد السلطان، ابوالفضل میرزا
(سناتور): ۳۳
علاء السلطنه، محمد علیخان
(میرزا): ۴۵
علاء الملک، محمود (میرزا):
۱۵۰، ۱۵۱

- فرمانفرمائی، منوجهر:
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳
فروغ، حسین: ۱۹۸
فروغی، محسن (مهندس):
۳۱۳
فروغی، محمدعلی: ۳۱۰،
۳۱۳
فروهر، داریوش: ۵۳
فعال، رضا (دوغی): ۵
فون بلوشر، ویلبرت: ۱۷۵
فیروز، محمدحسین: ۱۴۲
فیروز، مظفر: ۳۳، ۱۶۶
فیصل (ملک) (پادشاه عراق):
۵۵

ک

گریدی، هنری: ۱۰۵

ل

لامینگتن (لرد): ۲۸۵
لورین، پرسی (سر): ۳۳۳،
۳۳۴
لوشانی، پرویز: ۲۵۰

م

مبشر، ذبیح الله: ۵۸

ق

قائم مقامی، سعید: ۱۴۴
قطبی، فریده: ۱۵۰
قنبری، پیرعلی: ۱۶۷
قوام السلطنه، احمد (میرزا):
۴۵، ۴۸، ۸۸، ۱۵۹، ۱۶۶

ک

کاساکوفسکی (کلنل): ۱۷،

۱۸

- متین دفتری، احمد (دکتر): ۳۴۳، ۳۳۹
 مستوفی الممالک، حسن (میرزا): ۴۵، ۳۳۳
 متینی، جلال (دکتر): ۲۳۲، ۳۳۲، ۲۳۶
 مستوفیان، محمود (رسدبان - ستوان): ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 مجد الملک، میرزا محمد: ۲۵
 مسعود الملک، ابراهیمی: ۲۰۰
 مجزا، محمد: ۳۴۳
 مجنون یاوری، عباس: ۱۶۷
 مجیدی، عبدالمجید: ۱۵۶
 محدث زاده، مرتضی: ۵۸
 محمد علی (میرزا) شاه: ۳۶، ۱۵۲، ۴۳
 محمدی محمد: ۵۹
 مخبر السلطنه، مهدیقلی
 هدایت: ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۰۹، ۳۳۳
 مختار الملک، حسن خان: ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۰
 مختاری، رکن الدین (سرپاس): ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۷
 مدرّس، سید حسن: ۴۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳
 مروّتی، اسدالله: ۱۴۴
 مساوات، محمدرضا: ۴۴
 مستوفی، عبدالله: ۳۱
 مستوفی، علی اصغر (میرزا): ۱۵۰، ۱۵۳
 مستوفی الممالک، حسن (میرزا): ۴۵، ۳۳۳
 مستوفیان، محمود (رسدبان - ستوان): ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 مسعود الملک، ابراهیمی: ۲۰۰
 مشار الملک، حسن (مشار - میرزا): ۴۵
 مشیرالدوله، حسن (میرزا): ۹۵، ۹۷، ۹۸
 مصباح زاده، مصطفی: ۲۲۱
 مصدق، احمد (مهندس): ۳۱۱، ۳۱۲
 مصدق السلطنه، محمد
 مصدق: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

- ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱،
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۶۰، ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۷،
 ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴،
 ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶،
 ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰،
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
 مظفرالدین (میرزا) شاه قاجار:
 ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۰،
 ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
 ۸۲، ۸۷، ۱۵۱
 معتصم السلطنه، مهدی فرخ
 (سید): ۲۴۶، ۲۵۰
 معتمد السلطنه، عبدالله وثوق:
 ۸۸
 معین، باقر: ۱۶۰
 مقدانسی، زهیر: ۱۲۳
 مکی، حسین (سید): ۱۱۶
 ملایری، اسمعیل (سید-
 شیخ الاسلام): ۱۶۹، ۱۷۰،
 ۱۷۴
 ملکی، خلیل: ۵۳
 ممتاز، عزت الله (سرهنک):
 ۶۴
 منصور، علی: ۱۰۵
- موسوی شوشتری،
 ابوالحسن: ۲۵۰
 موسی خان، ابراهیمی
 (حاجی): ۱۷۹، ۲۰۰
 مهدی نیا، جعفر: ۳۸
 مهرداد، مهشم: ۱۴۷، ۱۴۸
 مهری، حسین: ۱۴۴
 میبدی، علیرضا: ۱۴۴
 میرزا علی (پسر وزیر دفتر):
 ۲۷، ۲۸
 میراشراقی، مهدی (سید):
 ۶۴
 میرعلائی، طوبی (خیاط):
 ۲۰۲، ۲۰۳
 میرعلائی، حسین: ۲۰۲
 ۲۰۳
 میرعلائی، شیرین: ۲۰۳
 میرعلائی، قرهاذ: ۲۰۳
 میلسیو، آرتور (دکتر): ۳۰۹،
 ۳۱۹
- ن**
- ناصرالدینشاه قاجار: ۱۸،
 ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲،
 ۱۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶
 ناطق، هما: ۲۲۱
 ناظم الاسلام کرمانی، میرزا
 محمد: ۱۵۱

- ناظم الدوله، اسدالله (میرزا): ۱۵۰
- نایب السلطنه، عباس میرزا: ۲۴
- نجم السلطنه، ملک تاج خانم: ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۱۵۱
- نجم الملک، عبدالغفار (حاجی): ۲۸۸، ۲۵۳، ۲۵۲
- نصرت الدوله، فیروز میرزا (پسر عباس میرزا): ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۴۸، ۸۸، ۱۶۱
- نصرت الدوله، فیروز میرزا (پسر عبدالحسین میرزا): ۳۳، ۸۴، ۸۷، ۹۶، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۴۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۶
- نصرت السلطنه، روح الله میرزا: ۹۷
- نصیری، نعمت الله (سرهنک . . ارتشبد): ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۶۸، ۶۹
- نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان: ۲۸۸
- نظام العلماء، محمدرفعی (حاج): ۱۵۰، ۱۵۳
- نفیسی، سعید: ۲۶۹، ۲۷۰
- نفیسی، فردوس: ۲۰۲، ۲۰۳
- نوائی، محمد رفیع (پاسیار - سرهنک): ۱۶۳، ۱۶۴
- نورمن، هرمان کامرون: ۹۵، ۹۶، ۹۸
- نوری اسفندیاری، فتح الله: ۲۵۱، ۲۹۳
- نوری سعید (نخست وزیر عراق): ۵۵
- نیکذات، بهروز: ۲۲۳، ۲۲۴
- و
- والدهایم، کورت: ۲۱۵
- وثوق الدوله، میرزا حسن: ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۸۸، ۹۶، ۱۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶
- وزیر دفتر (ثانی)، میرزا حسین: ۲۷
- وزیر دفتر، میرزا هدایت الله: ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲
- وزیری، احمد علی: ۱۵۱، ۱۹۸
- وقار، منصور (پاسیار - سرهنک): ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷

وکیل الملک، فضل الله
 (ابوتراب) (تبریزی): ۱۷،
 ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۱۵۰،
 ۱۵۲، ۱۵۳
 وکیل الملک، مرتضی قلیخان:
 ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷
 ویلسن، آرنولد: ۲۵۶، ۲۸۸

ه

هادی، محمد: ۱۶۷
 هژیر، عبدالحسین: ۴۹،
 ۱۴۰، ۱۴۱
 هوشمند، ؟: ۵۸
 هویدا، امیرعباس: ۲۱۴
 هویدا، فریدون: ۲۱۸
 هیراد، رحیم خان (میرزا): ۵۶

ی

یاسائی، پورانده: ۱۳
 یزدی، شیخ محمدحسن: ۴۴